

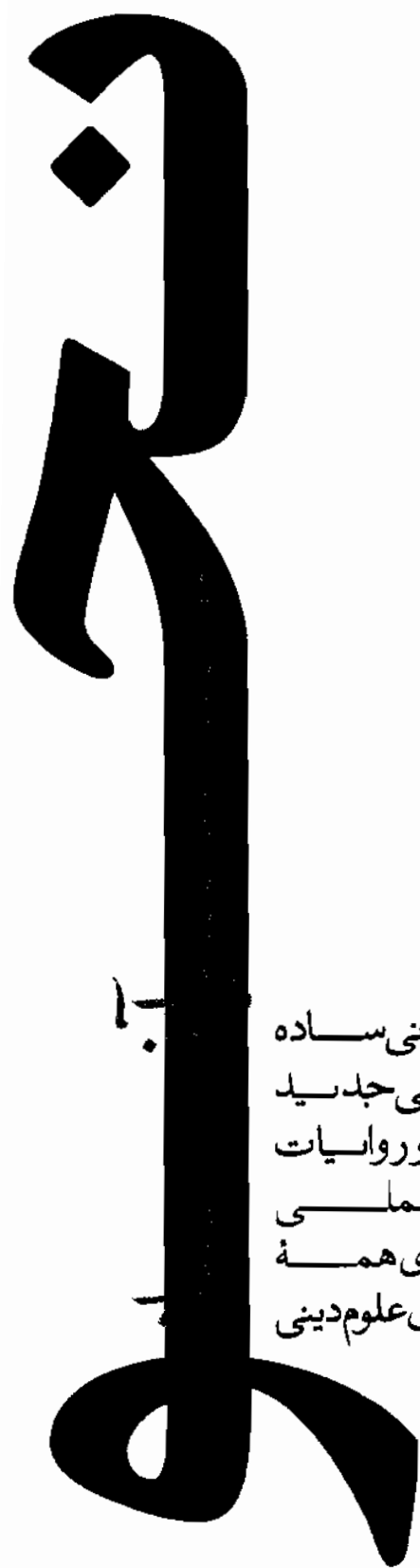
سپیده مهدی نقشه حبیبی

با ویرایش جلدید

چاپ سوم

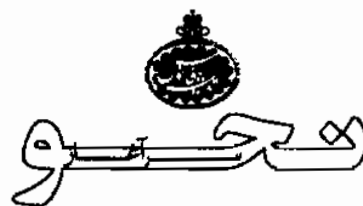
- بیانی ساده
- سبکی جدید
- استفاده از آیات و روایات
- تمرین های عملی
- کارآمد برای همه
- به ویژه طلاب و دانشجویان





- بیانی ساده
- سبکی جدید
- استفاده از آیات و روایات
- تمرین های عملی
- کارآمد برای همه
- علاقه مند آن به فراگیری علوم دینی

پدیدآورنده: نقشه‌چی، سید مهدی، ۱۳۵۷-
 عنوان: سرآغاز نحو
 تکرار نام پدیدآور: سید مهدی نقشه‌چی.
 مشخصات نشر: قم: فانوس اندیشه، ۱۳۹۰
 مشخصات ظاهری: ۳۴۴ص.؛ جدول، نمودار
 قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال: ISBN: 978-600-5901-25-2
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا.
 یادداشت: چاپ سوم
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
 موضوع: زبان عربی - نحو
 موضوع: زبان عربی - نحو - راهنمای آموزشی
 رده کنگره: ۱۳۹۰، ۴۲س ۷ن / ۶۱۵۱ Pj
 رده دیویی: ۴۹۲/۷۵
 شماره کتابخانه ملی: ۲۱۵۸۴۵۲



مؤلف: سید مهدی نقشه‌چی ناشر: فانوس اندیشه طراح گرافیک: هادی معزی
 نوبت چاپ: سوم / ۱۳۹۰ شمارهگان: ۲۵۰۰ نسخه
 صفحه‌آرایی: سید مهدی نقشه‌چی / محمد قنبری ویراستار: حسن حسینی
 چاپ و صحافی: باقری قیمت ۱۰۰۰۰ تومان
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۰۱-۲۵-۲

حق چاپ محفوظ است

جهت سفارش خرید با شماره ۰۹۱۹۴۵۲۰۳۶۶ تماس حاصل فرمایید.
 قم، خیابان ارم، رویه روی پاساژ قلنس، انتشارات فانوس اندیشه
 EMAIL: FANOSEANDESH@YAHOO.COM
 تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۳۹۳۹۲، ۰۲۵۱-۷۷۳۳۴۴۵
 تهران: خیابان انقلاب - خیابان شهدای زاهدی زاهدی
 بین ۱۲ فروردین و اردیبهشت - شماره ۲۳۸ - انتشارات دگر افکر
 ۰۲۱-۶۶۴۰۸۹۲۷، ۰۶۶۴۰۹۳۵۲

سرآغاز ۹

بخش اول: مقدمه

درس اول: شناخت علم نحو ۱۵

درس دوم: فایده و موضوع علم نحو ۱۹

فایده علم نحو ۱۹

موضوع علم نحو ۲۱

درس سوم: شناخت کلمه و کلام ۲۳

درس چهارم: اقسام کلمه و کلام ۲۷

اقسام کلمه ۲۷

اقسام فعل ۲۹

اقسام کلام ۳۰

بخش دوم: مبنیات

درس پنجم: شناخت کلمات مبنی ۳۵

نوع بنای حروف و افعال ۳۷

درس ششم: شناخت ضمیر ۴۱

معرفی تفصیلی انواع ضمیر ۴۳

موارد به کار بردن ضمائر

متصل و منفصل ۴۶

درس هفتم: شناخت اسم اشاره ۴۹

اسم اشاره مشترک ۵۰

اسم اشاره مختص ۵۲

درس هشتم: شناخت اسم موصول و اسم

استفهام ۵۵

اسم موصول ۵۵

اقسام اسم موصول ۵۶

اسم استفهام ۵۸

بخش سوم: اعراب

درس نهم: عامل و معمول - انواع اعراب ۶۳

عامل و معمول ۶۳

انواع اعراب ۶۴

درس دهم: شناخت علامت‌های اعراب

در فعل ۶۷

عامل‌های اعراب فعل

مضارع ۶۷

علامت‌های اعراب فعل

مضارع ۶۸

درس یازدهم: شناخت علامت‌های اعراب

در اسم ۷۵

علامت‌های رفع ۷۵

علامت‌های نصب ۷۷

علامت‌های جرّ ۷۹

بخش چهارم: مرفوعات

درس دوازدهم: شناخت فاعل ۸۹

اعراب فاعل ۹۰

عامل در فاعل ۹۰

اقسام فاعل ۹۱

رابطه فعل و فاعل از جهت

مذکر و مؤنث آوردن فعل ۹۲

رابطه فعل و فاعل از جهت

مفرد و مثنی و جمع

آوردن فعل ۹۳

درس سیزدهم: شناخت نایب فاعل ۹۷

روش تبدیل فعل معلوم به

فعل مجهول ۹۸

درس چهاردهم: شناخت مبتدا و خبر ۱۰۳

مبتدا ۱۰۳

خبر ۱۰۴

موارد جواز نکره بودن

مبتدا ۱۰۶

جمله خبریه ۱۰۶

درس پانزدهم: شناخت بقیه مرفوعات ۱۱۱

اسم افعال ناقصه ۱۱۱

اسم افعال مقاربه ۱۱۲

خبر حروف مشبهه بالفعل ۱۱۳

اسم حروف شبیه به لیس ۱۱۴

خبر «لا»ی نفی جنس ۱۱۵

ارکان جمله ۱۱۶

بخش پنجم: منصوبات

درس شانزدهم: شناخت مفعولیه ۱۲۱

شناخت فعل لازم و متعدی ... ۱۲۴

افعال قلوب ۱۲۵

درس هفدهم: شناخت مفعول فیه ۱۲۹

اقسام مفعول فیه ۱۳۱

درس هیجدهم: شناخت مفعول له و

مفعول مطلق ۱۳۵

مفعول له ۱۳۵

اقسام مفعول له ۱۳۶

مفعول مطلق ۱۳۷

اقسام مفعول مطلق ۱۳۸

درس نوزدهم: شناخت حال و تمیز ۱۴۵

حال ۱۴۵

جمله حالیه ۱۴۶

درس بیستم: شناخت مستثنی

اقسام استثناء ۱۵۶

اعراب مستثنی ۱۵۸

درس بیست و یکم: شناخت منادا و بقیه

منصوبات ۱۶۵

منادا ۱۶۵

اقسام منادا ۱۶۶

حروف ندای دیگر ۱۶۸

دیگر منصوبات ۱۶۹

بخش ششم: مجرورات

درس بیست و دوم: شناخت مجرور به

حرف جر ۱۷۵

معرفی حروف جر و بیان

بعضی از معانی آنها ۱۷۶

بازگشتی به بحث مبتدا

و خبر ۱۸۰

درس بیست و سوم: شناخت مضاف‌إلیه ... ۱۸۵

اقسام مرکب اضافی ۱۸۷

فایده‌های اضافه معنوی ۱۸۸

بخش هفتم: توابع

درس بیست و چهارم: شناخت نعت ۱۹۳

تبعیت صفت از موصوف ۱۹۵

درس بیست و پنجم: شناخت تأکید ۱۹۹

تأکید لفظی ۱۹۹

تأکید معنوی ۲۰۱

درس بیست و ششم: شناخت عطف به

حروف ۲۰۷

معانی حروف عطف ۲۰۷

احکام عطف ۲۱۴

درس بیست و هفتم: شناخت عطف بیان

و بدل ۲۱۹

عطف بیان ۲۱۹

بدل ۲۲۰

اقسام بدل ۲۲۱

بخش هشتم: اسم‌های عامل

درس بیست و هشتم: شناخت مصدر و

عمل آن ۲۲۷

شناخت مصدر ۲۲۷

عمل مصدر ۲۲۸

درس بیست و نهم: شناخت اسم فاعل و

عمل آن ۲۳۳

شناخت اسم فاعل ۲۳۳

عمل اسم فاعل ۲۳۴

شرایط عمل اسم فاعل ۲۳۸

درس سی‌ام: شناخت اسم مفعول و اسم

مبالغه و عملشان ۲۴۳

شناخت اسم مفعول ۲۴۳

عمل اسم مفعول ۲۴۴

شناخت اسم مبالغه ۲۴۶

عمل اسم مبالغه ۲۴۶

درس سی و یکم: شناخت صفت مشبّهه و

اسم تفضیل و عملشان ۲۵۱

شناخت صفت مشبّهه ۲۵۱

وزن صفت مشبّهه ۲۵۱

عمل صفت مشبّهه ۲۵۲

شناخت اسم تفضیل ۲۵۴

عمل اسم تفضیل ۲۵۵

بخش نهم: افعال

درس سی و دوم: شناخت افعال ناقصه ... ۲۶۱

معانی افعال ناقصه ۲۶۱

درس سی و سوم: شناخت افعال مقاربه و

افعال قلوب ۲۶۹

افعال مقاربه ۲۶۹

افعال قلوب ۲۷۰

خصوصیات افعال

قلوب ۲۷۰

درس سی و چهارم: شناخت افعال مدح و

- ذمّ و فعل تعجب ۲۷۵
افعال مدح و ذمّ ۲۷۵
ویژگی‌های افعال مدح و ذمّ ... ۲۷۶
نقش ترکیبی مخصوص به
مدح و ذمّ ۲۷۷
فعل تعجب ۲۷۹

بخش دهم: حروف

درس سی و پنجم: شناخت حروف

- مصدریه ۲۸۵
معرفی حروفی که در بخش‌های
گذشته با آن آشنا شده‌اید ۲۸۵
حروف مصدریه ۲۸۶
روش تبدیل معنای فعل به
مصدر ۲۸۶

درس سی و ششم: شناخت حروف شرط ...

- ویژگی معنوی «لو» ۲۹۲
ویژگی‌های معنوی «لو» ۲۹۳
ویژگی معنوی «إن» ۲۹۴
حالات گوناگون شرط و جزا ... ۲۹۵

درس سی و هفتم: شناخت نواسخ حرفی و

- حروف جواب ۲۹۹
حروف مشبّه بالفعل ۲۹۹
تفاوت «إِنَّ» و «أَنَّ» ۳۰۰
حروف شبیه به لیس ۳۰۱

شرایط عمل این حروف ۳۰۱

«لا»ی نفی جنس ۳۰۲

حروف جواب ۳۰۳

بخش یازدهم: جملات

درس سی و هشتم: شناخت جملات ۳۰۹

- جملاتی که محلی از اعراب
دارند ۳۱۰
جملاتی که محلی از اعراب
ندارند ۳۱۳

درس سی و نهم: شناخت شبه جمله ۳۲۱

- احکام متعلّق ظرف و جار
و مجرور ۳۲۱
موارد تقدیر متعلّق ۳۲۳
اهمّیت تشخیص متعلّق ۳۲۵
حروف جرّ زائده ۳۲۶
حروف جرّ شبه زائده ۳۲۶

بخش دوازدهم: خاتمه

درس چهارم: خاتمه‌ای بر اعراب ۳۳۳

- شباهت‌های اسم به حرف ... ۳۳۴
اعراب تقدیری ۳۳۵
اعراب تقدیری در اسم ۳۳۶
اعراب تقدیری در فعل ۳۳۹

سرآغاز

آنگاه که اندیشه از گذرگاه کلام عبور می‌کند، از عالم غیب به شهود پا می‌نهد و خویش را به مکاشفه می‌گذارد. اگر این گذرگاه کمی سست باشد، اندیشه در میانه راه فرو می‌ریزد و کشفی حاصل نمی‌آید. از این رو، باید بنیان کلام را محکم بنا نهاد تا چیزی از اندیشه فرو گذار نگردد.

خدا گذرگاهی راسخ بنا نهاده، از خویش تا انسان، به نام «قرآن». دریغ است که آدمی، این مسافر ابدیت، از مشاهده و ملاقات اندیشه‌های شورانگیز ابدی که ره‌آورد این قرآن است، محروم بماند و سر فرو برد بر بیهودگی و کوتاه‌نظری.

فهم زبان قرآن و کلام مفسران آسمانی آن، می‌طلبد که با زبان و ادبیات عرب آشنا شویم. از نخستین گام‌های این راه، آشنایی با علم نحو است. در این علم، ادبا، کتاب‌های فراوانی نوشته‌اند که بعضی به غایت جامع و پر محتوا هستند، اما دشوار برای آنان که در سرآغاز این علم قرار دارند. از این رو بر آن شدیم تا سرآغازی بر نحو بنگاریم و آن را «سرآغاز نحو» نامیدیم.

از ویژگی‌های این کتاب می‌توان بدین موارد اشاره کرد:

- مطالب، به زبانی ساده و روان آمده تا نوآموزان زبان عربی به راحتی بر فهم مطالب فائق آیند.
- تعاریف و قواعد، با سیری منطقی و گام به گام ارائه شده تا همراه با مخاطب حرکت نموده، او را به هدف برسانیم.
- از آنجا که هدف اصلی از خواندن ادبیات عرب، فهم قرآن و سنت است، سعی شده مثال‌ها از آیات نورانی قرآن و کلمات گهربار اهل بیت (علیهم‌السلام) باشد.
- در پایان هر درس، آزمون‌هایی طراحی شده که دربردارنده سؤالات حفظی و کاربردی است. در سؤالات کاربردی، آیات و روایاتی به کار رفته که متفاوت با مثال‌های متن درس

است. از این رو، حل این آزمون‌ها، در تثبیت و فهم بیشتر مطالب هر درس کمک شایانی می‌کند (در این آزمون‌ها، از کتاب «مجموعه تمرین‌های نحو» که زیر نظر مدرسه علمیّه رکن الملک اصفهان آماده شده، بهره فراوان بردم).

• در هر بحث، برای پرهیز از طرح اقوال گوناگون، فقط یک قول که معمولاً قول مشهور بوده، بیان شده تا فهم مطالب برای نوآموز دشوار نگردد.

• از آنجا که مخاطبان این کتاب، فارسی‌زبانند، معمولاً از مثال‌های دستور زبان فارسی برای فهم بهتر مطالب استفاده شده است.

• پس از هر مبحث، چکیده‌ای از آن مبحث آمده که معمولاً به صورت نموداری است تا به فهم بیشتر و مرور روان‌تر درس کمک کند.

• این نوشتار به گونه‌ای، شیوه‌نامه‌ای است برای آنان که می‌خواهند در علم نحو تدریس را شروع کنند. نحوه ورود به مطالب و خروج از آنها، می‌تواند الگویی عملی برای تدریس آنان باشد.

• غالباً در پایان هر درس، روایتی در رابطه با علم یا اخلاق آمده تا قدر علم و تهذیب بر نوآموزان این راه عیان شود و خستگی راه را از آنان بزداید.

• پس از هر درس، متنی عربی از کتب نحوی آمده که مربوط به محتوای همان درس است. حجم این متون در درس‌های ابتدایی کم است، اما به تدریج بر آن افزوده می‌شود تا نوآموز گام به گام با متون عربی آشنا شود. این متن‌ها در درس‌های ابتدایی به طور کامل علامت‌گذاری شده، اما به تدریج با فراگیری هر موضوع، اعراب موارد مربوط به آن برداشته شده است. گزینش متن‌ها چنان است که نوآموزان عزیز با کتب گوناگون نحو آشنا شوند.

بی‌گمان، مجموعه حاضر، خالی از عیب و نقص نیست؛ از این رو، پیشاپیش ممنونم از همه برادرانی که عیب‌های این اثر را به این کمترین، هدیه می‌کنند.

در خاتمه، با تمام وجود، در مقابل ولی نعمت خویش، مولای پرده‌نشینان علیه السلام، سر فرود می‌آرم و با رویی سیاه و شرمی دائم، این وجیزه بی‌مقدار را، به پای او می‌ریزم؛ به امید گوشه چشمی.

والسلام

۱۸ شعبان ۱۴۳۱

۸ مرداد ۱۳۸۹

آدرس الکترونیکی: www.naghshechi.m@gmail.com

تلفن تماس: ۰۹۱۳۸۷۷۸۰۲۰

سپاس

این کتاب، به صورت جزوه‌ای، در طی چهار سال در مدرسه علمیّه صاحب الزمان علیه السلام اصفهان، تدریس می‌شد که حمایت‌های مدیر محترم مدرسه، حجت‌الاسلام و المسلمین نم‌نبات باعث رشد این نهال نوپا گردید. از رئیس محترم این مدرسه، حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ جعفر ناصری، بقیة السلف آیت الله کشمیری رحمته الله نیز ممنونم که در طول مدت آشنایی، دستان پرمهرشان نوازشگر حقیر بود و هیچ‌گاه این بنده ناچیز را از الطاف کریمانه خود محروم ننمودند.

عنايات مدیر محترم سفیران هدایت، جناب حجت‌الاسلام و المسلمین نبوی و زحمات هیئت علمی ادبیات عرب آن مجموعه به سرپرستی حجت‌الاسلام و المسلمین حبیب زاده را ارج می‌نهم که با تشکیل جلسات متعدد و ارائه پیشنهادات مفید، در ارتقای علمی کتاب یاریم رساندند. اساتید بزرگوار، حجت‌الاسلام محسن آزادی و آقای حسین جمالی نیز در طی این مسیر بی‌دریغ یاریم نمودند که زحماتشان را قدر می‌نهم.

و در پایان، سپاسگزارم از پدر و مادر عزیز و بزرگوارم که این وجیزه به دعای خیر ایشان برآمد و از همسر صبور و فداکارم که رنج این نوشتار را بی‌منت پذیرفت.

بخش اول

مقدمه

- شناخت علم نحو
- فایده علم نحو
- موضوع علم نحو
- شناخت کلمه و کلام
- اقسام کلمه و کلام



درس اول شناخت علم نحو

مقدمه اول

جمله‌های هر ردیف را با دقت بخوانید.

ردیف اول من دیروز حسن را دیدم درس‌هایت را خوب یاد بگیر

ردیف دوم حسن دیدم دیروز را من را خوب درس‌هایت بگیر یاد

به روشنی می‌بینید که جمله‌ها در ردیف اول صحیح و در ردیف دوم نادرست است. جایگاه هر کلمه نقش ویژه‌ای در ساختن جمله‌های صحیح دارد. اگر کلمه‌ها در جای صحیح خود قرار بگیرند (مانند ردیف اول) جمله‌ها، صحیح و قابل فهم خواهد بود؛ در غیر این صورت، کلام نادرست و نامفهوم خواهد بود (مانند ردیف دوم).

بنابراین، یکی از مسائل مهم در هر زبان، شناخت جایگاه کلمات در جمله است که در زبان عربی، «علم نحو» قواعد و قوانین آن را بیان می‌کند.

چکیده

از اهداف مهم علم نحو، شناساندن جایگاه صحیح کلمه در کلام است.

مقدمه دوم

ویژگی زبان عربی، در مقایسه با دیگر زبان‌ها این است که هر کلمه در کلام، علامت و حرکت خاصی می‌گیرد. در این میان، بعضی از کلمات همیشه حرکت یا حالت ثابتی در آخرشان وجود دارد و بعضی دیگر، حرکت حرف آخرشان متغیر است؛ بنابراین، می‌توان گفت: کلمه‌ها در زبان عربی بر دو قسمتند:

- کلمه‌هایی که علامت حرف آخرشان متغیر است؛ مانند «عِلْم» و «يَعْلَم».
- کلمه‌هایی که علامت حرف آخرشان ثابت است؛ مانند «الَّذِينَ» و «جَعَلَ».

مثال برای قسم اول:

• لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ^۱
 • وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا^۲
 • أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ^۳

• مِنْ عَلَامَاتِ الْفِقْهِ الْحِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالصَّمْتُ^۴
 • أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَتَزَيَّنُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَالْوَقَارِ^۵
 • إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجِبَ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ^۶

به کلماتی که حرف آخرشان مانند نمونه‌های بالا تغییرپذیر است، «کلمات معرب» می‌گویند.

مثال برای قسم دوم:

• يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ^۷
 • أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا^۸
 • اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ^۹

۱. نحل/۲۳. ۲. نحل/۷۰. ۳. علق/۱۴.

۴. امام رضا علیه السلام از نشانه‌های فقه، علم و بردباری و سکوت است؛ الکافی/ج ۲/ص ۱۱۳.

۵. امام صادق علیه السلام؛ علم را طلب کنید و آن را با بردباری و آرامش زینت دهید؛ الکافی/ج ۱/ص ۳۶.

۶. امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ همانا طلب علم، از طلب مال ضروری‌تر است؛ الکافی/ج ۱/ص ۳۰.

۷. بقره/۱۵۳. ۸. بقره/۱۷۷. ۹. بقره/۲۵۷.

• جَعَلَ اللَّهُ الْكَفَّةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ^۱

• جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا^۲

• هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً^۳

کافی است دیگر موارد به کارگیری کلمه‌های «الَّذِينَ» و «جَعَلَ» را ببینید تا روشن شود در تمام موارد، حالت آخر این دو کلمه، ثابت و غیر قابل تغییر است. به این گونه کلمه‌ها «کلمات مبنی» می‌گویند.^۴

با توجه به آن چه گفته شد، چند سؤال مطرح می‌شود:

۱. کلمات معرب و مبنی چگونه تشخیص داده می‌شوند؟

۲. در آخر کلمه معرب، چه تغییراتی انجام می‌گیرد؟

۳. حالت ثابت آخر کلمه مبنی، چگونه مشخص می‌شود؟

علم نحو به تمام این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد.

چکیده

از اهداف علم نحو } شناساندن کلمات معرب و مبنی
شناساندن حالت آخر کلمات معرب در کلام
شناساندن حالت ثابت آخر کلمات مبنی

پس دانستیم علم نحو، علمی است که به ما می‌آموزد:

۱. جایگاه صحیح هر کلمه در جمله کجاست؟ ۲. راه شناخت کلمات معرب و مبنی چیست؟

۳. آخر کلمات معرب در هر کلام چه حالتی دارد؟ ۴. حالت ثابت آخر کلمات مبنی چیست.

مورد اول و سوم، مهم‌ترین هدف علم نحو است و بیشترین مباحث علم را به خود اختصاص داده است.

متن خوانی

النَّحْوُ عِلْمٌ بِأُصُولٍ نَعْرِفُ بِهَا أَحْوَالَ أَوَاخِرِ الْكَلِمِ مِنْ حَيْثُ الْإِعْرَابُ وَالْبِنَاءُ وَكَيْفِيَّةِ تَرْكِيبِ بَعْضِهَا مَعَ بَعْضٍ^۵

۱. مائده/۹۷.

۲. انعام/۹۶.

۳. یونس/۵.

۵. برگرفته از کتاب هدایه.

۴. آنچه درباره معرب و مبنی گفته شد، اجمالی از بحث بود و بحث تفصیلی آن در درس چهارم خواهد آمد.

آزمون

۱. علم نحو را تعریف کنید.

۲. آیات زیر را بررسی کنید و بنویسید: کدام یک از کلمات معرب هستند؟

اللَّهُ (توبه/۱۰۴)، (جمعه/۱)، (بقره/۲۵۷)	هُمْ (آل عمران/۱۹۹)، (کهف/۵۰)، (سبا/۵۴)
رَبِّ (حمد/۱)، (انعام/۱۰۲)، (طه/۴۵)	إِعْلَمَ (محمد/۱۹)، (بقره/۲۶۰)، (قصص/۵۰)
فَأَسَ (ناس/۱)، (نساء/۱۷۰)، (بقره/۲۷۳)	يُخْرِجَ (محمد/۲۹)، (محمد/۳۷)، (انعام/۹۵)

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

الْعُلُومُ أَرْبَعَةٌ الْفِقْهُ لِلْأَدْيَانِ وَالطَّبُّ
لِلْأَبْدَانِ وَالنَّحْوُ لِللِّسَانِ وَالتَّجْوِيزُ لِمَعْرِفَةِ الْأَزْمَانِ

۱. کلماتی که آخرشان تغییر یافته، قطعاً معربند؛ ولی کلماتی که آخرشان تغییر نکرده، مبنی بودنشان ثابت نمی‌شود؛ چون با تغییر نکردن آخر کلمه در چند مورد، نمی‌توان حکم به مبنی بودن آن کرد؛ بلکه باید تمام موارد به کارگیری کلمه بررسی شود؛ البته کلماتی که در این تمرین آخرشان ثابت است، همه از کلمات مبنی انتخاب شده‌اند.

۲. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: علوم چهار قسمند: علم فقه برای دین‌ها و علم طب برای بدن‌ها و علم نحو برای زبان و علم نجوم برای شناخت زمان؛ مستدرک الوسائل ج ۴/ص ۲۷۸.



درس دوم

فایده و موضوع علم نحو

فایده علم نحو

وقتی جایگاه هر کلمه را در کلام شناختیم و با حالت‌های گوناگون آخر آن‌ها آشنا شدیم، با در اختیار داشتن واژگان عربی، می‌توانیم هم به زبان عربی فصیح صحبت کنیم و هم صحیح بنویسیم، تا معنای مورد نظرمان را به مخاطب منتقل کنیم. همچنین می‌توانیم گفتار و نوشتار عربی را به خوبی بفهمیم؛ زیرا با استفاده از علامت‌های آخر کلمه و بررسی جایگاه هر کلمه در جمله، به معنای کلام پی می‌بریم. در این صورت، فهم آیات و روایات که هدف اصلی ماست، آسان خواهد شد.

علامت‌های آخر کلمات تا آن‌جا اهمیت دارد که گاهی یک اشتباه کوچک و حرکت نادرست، جمله را بی‌معنا کرده، یا معنای آن را به طور کامل تغییر می‌دهد. به این دو مثال توجه کنید:

مثال ۱:

كَانَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؛ عَلِيٌّ أَمِيرٌ مُؤْمِنَانِ بود.

كَانَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؛ فاقد معنا.

مثال ۲:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ؛ وَهَنگامی که پروردگار ابراهیم، او را آزمایش کرد.

اگر آیه به صورت زیر خوانده شود، معنا اشتباه خواهد شد.

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمُ رَبُّهُ؛ وَهَنگامی که ابراهیم، پروردگارش را آزمایش کرد (البیاض بالله).

به این نمونه‌های تاریخی توجه کنید:

روزی ابوالأسود دثلی^۱ شنید که شخص عربی، مشغول خواندن قرآن است و آیه سوم سوره مبارکه توبه^۲ را به اشتباه چنین می‌خواند: أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ؛ همانا، خداوند از مشرکین و رسولش بیزار است (البیاض بالله). و روزی دیگر به خانه رفت و دخترش را دید که مبهوت زیبایی آسمان و ستارگان شده است؛ چون دختر خواست تعجب خود را از آن همه زیبایی بیان کند، به جای جمله مَا أَحْسَنَ السَّمَاءَ (چه نیکوست آسمان!) گفت: مَا أَحْسَنَ السَّمَاءِ (نیکوترین چیز در آسمان چیست؟) و پدر که منظور دخترش را نفهمیده بود، گفت: نُجُومُهَا، اما وقتی مقصود وی را فهمید، به اشتباه او پی برد.

فراوانی مواردی از این دست، سبب نگرانی ابوالأسود شد؛ زیرا زبان عربی را که زبان وحی است، در آستانه ضعف دید. به همین دلیل، به محضر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شرفیاب شد و آنچه را دیده و شنیده بود، باز گفت و حضرت، دستور پایه‌گذاری علم نحو را صادر کردند^۳ و قواعدی از نحو را برای ابوالأسود بیان نمودند تا وی بر تکمیل آن همت گمارد. از آن پس، ابوالأسود یافته‌های نحوی خود را بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرضه می‌داشت و حضرت، در صورت لزوم اصلاحاتی اعمال می‌کردند.

چکیده

۱. حفظ زبان از خطای گفتار و نوشتار	۲. فایده علم نحو
۳. فهم صحیح کلام یا تفهیم معنی	

۱. بقره/۱۲۳. ۲. از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام).

۳. أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ؛ همانا خداوند و رسولش از مشرکین بیزارند.

۴. به همین دلیل، نحویون، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را مؤسس علم نحو می‌دانند.

موضوع علم نحو

هر علمی موضوع ویژه‌ای دارد؛ برای مثال، موضوع علم ریاضی، عدد؛ موضوع علم تاریخ، سرگذشت پیشینیان؛ موضوع علم طب، بدن انسان و موضوع علم نجوم، ستارگان است؛ بنابراین موضوع هر علم، چیزی است که مسائل آن علم، از ابتدا تا انتها درباره آن بحث می‌کند.

آیا می‌دانید موضوع علم نحو چیست؟

بحث ما در علم نحو درباره «کلمه» است؛ البته به شرط آن که در کلام واقع شود؛ یعنی علم نحو از کلمه به تنهایی بحث نمی‌کند؛ بلکه در این علم از جایگاه کلمه در کلام و حالات آخر کلمه بحث می‌شود؛ از این رو موضوع علم نحو «کلمه»^۱ و «کلام»^۲ است. در درس بعد بیشتر با این دو اصطلاح آشنا می‌شوید.

متن خوانی

وَالْغَرَضُ مِنَ النَّحْوِ صِيَانَةُ اللِّسَانِ عَنِ الْخَطَا الْلفظيِّ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ وَمَوْضُوعُهُ الْكَلِمَةُ
وَالْكَلَامُ.^۴

۱. کلمه به تنهایی، موضوع علم صرف است.

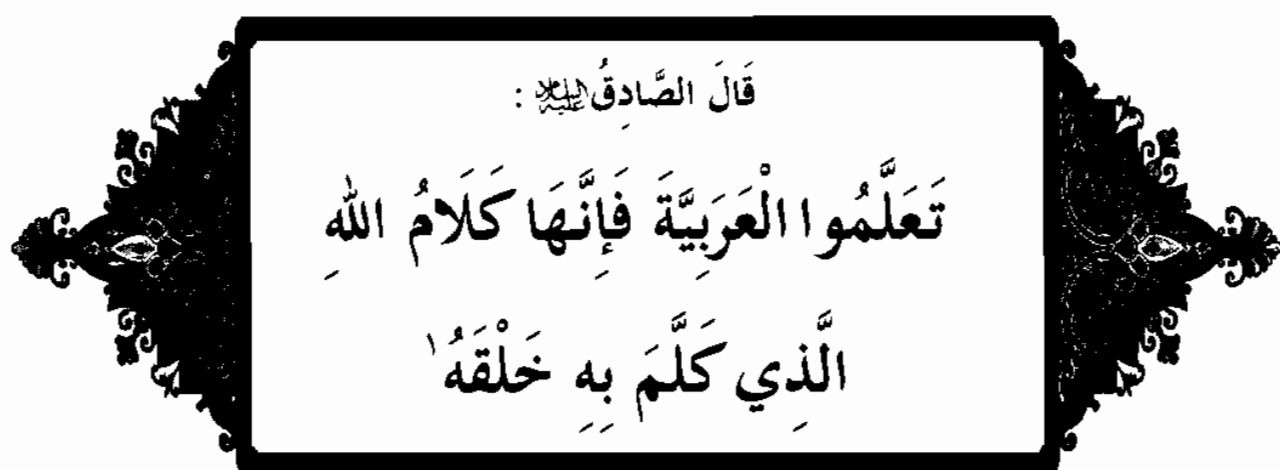
۲. واژه‌ها.

۳. جمله‌ها.

۴. هدایه.

آزمون

۱. فایده علم نحو را بیان کنید.
۲. با کمک استاد خود، چند مورد قرآنی غیر از مثال‌های کتاب پیدا کنید که با تغییر آخر کلمه، معنا تغییر کند.
۳. منظور از موضوع یک علم چیست؟ نام چند علم (غیر از موارد ذکر شده) را بنویسید و موضوع آن را مشخص کنید.
۴. موضوع علم نحو چیست؟
۵. چرا کلمه به تنهایی نمی‌تواند موضوع علم نحو باشد؟



۱. امام صادق عليه السلام فرمودند: علم عربی را بیاموزید؛ زیرا عربی همان کلام خداست که توسط آن با مخلوقاتش سخن گفت؛ وسائل الشیعه / ج ۱۷/ ص ۳۲۷.



درس سوم

شناخت کلمه و کلام

به الفاظ^۱ هر ستون توجه کنید.

ستون اول	ستون دوم	ستون سوم	ستون چهارم
ژپساگ	علی	کتاب خدا	علی علیه السلام ولی خدا است.
دیز	کتاب	گل زیبا	دین پسندیده نزد خدا، اسلام است.

بین جمله‌های هر ستون، تفاوت‌هایی می‌بینید.

الفاظ ستون اول بدون معنا هستند؛ یعنی برای هیچ معنایی وضع نشده‌اند؛ برخلاف الفاظی که در ستون‌های دیگر آمده است و دارای معنا هستند.

به الفاظی، مثل الفاظ ستون اول که معنا ندارند، «لفظ مهمل^۲» می‌گویند و به الفاظی مثل الفاظ ستون‌های بعد که معنا دارند، «لفظ مستعمل^۳» گفته می‌شود.

دقت کنید و ببینید آیا بین الفاظ مستعمل در مثال‌های بالا تفاوتی احساس می‌کنید؟

الفاظ ستون سوم و چهارم، از دو یا چند لفظ مستعمل تشکیل شده‌اند که هر کدام به قسمتی از

۱. به هر صدایی که از دهان خارج شود، «لفظ» گویند. به عبارت دقیق‌تر، «لفظ، آوایی است که بر یکی از مخارج حروف موجود در دستگاه تکلم تکیه دارد؛ الظرائف العلویه/ج ۱/ص ۱۸.

۲. در لغت، به معنای رها کرده و ترک شده آمده و لفظ بدون معنا را مهمل نامیدند؛ زیرا از آن استفاده نمی‌شود.

۳. در لغت، به معنای به کار گرفته شده آمده و لفظ معنادار را مستعمل نامیدند؛ زیرا از آن استفاده می‌شود.

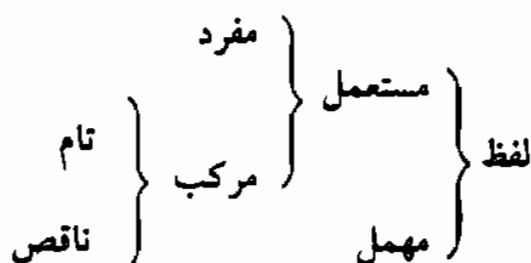
معنا دلالت می‌کنند؛ یعنی در این دو ستون، می‌توان جزئی از لفظ را جدا کرد که بر جزئی از معنا دلالت کند؛ برخلاف الفاظ ستون دوم، مثلاً: لفظ «علی» جزئی ندارد که بر قسمتی از معنای علی دلالت کند، اما در «گل زیبا» که دارای دو جزء «گل» و «زیبا» است، جزء اول، بر قسمتی از معنا و جزء دوم، بر قسمتی دیگر از معنا دلالت می‌کند.

به الفاظ ستون دوم «لفظ مفرد» و به الفاظ ستون سوم و چهارم «لفظ مرکب» می‌گویند.

در پایان، به تفاوت الفاظ ستون سوم و چهارم دقت کنید:

الفاظ ستون چهارم، بیان‌کننده معنای کاملی است که مخاطب با شنیدن آن، سکوت می‌کند و منتظر ادامه آن نمی‌ماند؛ برخلاف الفاظ ستون سوم که گرچه لفظ مرکب هستند، ولی شنونده منتظر شنیدن ادامه سخن می‌ماند؛ یعنی معنای کاملی ندارند تا سکوت بر آن صحیح باشد. به الفاظ ستون سوم که سکوت شنونده بر آن صحیح نیست، «مرکب ناقص» و به الفاظ ستون چهارم که سکوت شنونده بر آن صحیح است، «مرکب تام» می‌گویند.

چکیده



لفظ مهمل: لفظی است که بی‌معنا باشد؛ مانند: دیز.

لفظ مستعمل: لفظی است که معنا داشته باشد؛ مانند: علی، کتاب خدا، علی (علیه السلام).

ولی خدا است.

لفظ مستعمل مفرد: لفظ مستعملی است که به دو یا چند لفظ مستعمل دیگر که

هر کدام به جزئی از معنا اشاره دارند، تقسیم نمی‌شود؛ مانند: علی.

لفظ مستعمل مرکب: لفظ مستعملی است که به دو یا چند لفظ مستعمل دیگر

که هر کدام، به جزئی از معنا اشاره دارند، تقسیم می‌شود؛ مانند: کتاب خدا، علی علیه السلام ولی خدا است.

مرکب ناقص: لفظ مستعمل مرکبی است که بیان کننده معنایی است که سکوت مخاطب بر آن صحیح نباشد و منتظر ادامه سخن باشد؛ مانند: کتاب خدا.
مرکب تام: لفظ مستعمل مرکبی است که بیان کننده معنایی است که سکوت مخاطب بر آن صحیح باشد؛ مانند: علی علیه السلام ولی خدا است.

شناخت کلمه و کلام

با توجه به آنچه گفته شد، تعریف کلمه و کلام چنین است:
کلمه همان لفظ مستعمل مفرد است.
کلام همان لفظ مستعمل مرکب تام است.

متن خوانی

الْكَلِمَةُ لَفْظٌ وَضِعَ لِمَعْنَى مُفْرَدٍ^۱. وَ الْكَلَامُ مَا تَرَكَّبَ مِنْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ وَلَهُ مَعْنَى مُفِيدٌ مُسْتَقِلٌّ^۲. وَالْمُفِيدُ مَا دَلَّ عَلَى مَعْنَى يَحْسُنُ السُّكُوتُ عَلَيْهِ^۳.

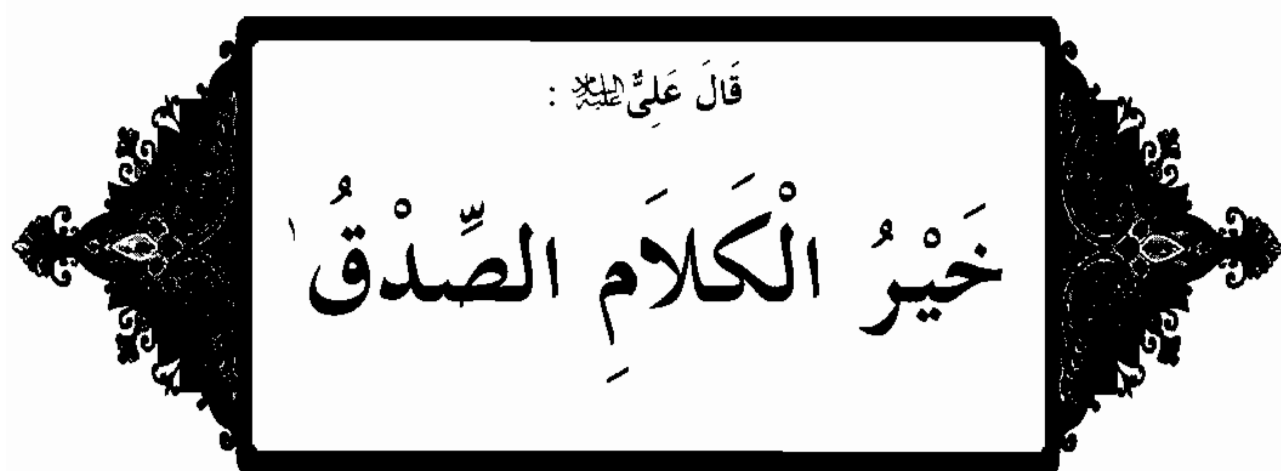
۱. هدایه.

۲. النحو الوافی / ج ۱ / ص ۱۵.

۳. برگرفته از الیهجة المرضیة (سیوطی) / باب الکلام و ما یتألف منه.

آزمون

۱. لفظ مستعمل را تعریف کنید.
۲. منظور از مفرد چیست؟
۳. منظور از مرکب چیست؟
۴. برای هر یک از اصطلاحات زیر، پنج مثال بنویسید.
لفظ مهمل:
لفظ مستعمل مفرد:
لفظ مستعمل مرکب ناقص:
لفظ مستعمل مرکب تام:
۵. کلمه را تعریف کنید.
۶. کلام را تعریف کنید.



۱. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: بهترین کلام، راست‌گویی است؛ غررالحکم/ص ۲۱۲.



درس چهارم

اقسام کلمه و کلام

اقسام کلمه

پس از آشنایی با تعریف کلمه، با اقسام آن آشنا می‌شویم. به کلمات زیر توجه کنید:

«از، و، به» - «محمد، کتاب، تهران» - «رفتیم، می‌گویند، بخوان»

کلمات دسته اول، فقط برای ربط بین کلمات دیگر به کار می‌روند و به تنهایی معنا ندارند؛ یعنی فقط هنگامی که در جمله قرار بگیرند، معنا دارند؛ اما دو دسته دیگر به تنهایی هم معنا دارند.

به کلماتی که معنای مستقل ندارند و فقط سبب ربط کلمات به یکدیگر می‌شوند، «حرف» می‌گویند؛ مانند «من و محمد به تهران رفتیم و از آن جا کتاب خریدیم». در زبان عربی نیز، به کلماتی مانند «و، فی، إلی، مِنْ، ثُمَّ و ...»، حرف می‌گویند.

کلماتی که معنای مستقل دارند، گاهی علاوه بر معنای مستقل، بر زمان نیز دلالت می‌کنند؛ مانند «رفتیم» که علاوه بر معنای «رفتن»، بر زمان گذشته نیز دلالت دارد. به این گونه کلمات «فعل» می‌گویند.

به کلماتی مانند «کتاب» که جز معنای مستقلشان، هیچ دلالتی بر زمان ندارند، «اسم» می‌گویند.

چند نمونه فعل و اسم در زبان عربی:

افعال^۱

قُلْ	إِقْرَأْ	يَقُولُونَ	آمَنُوا
↓	↓	↓	↓
بگو	بخوان	می‌گویند	ایمان آوردند
(گفتن+زمان آینده)	(خواندن+زمان آینده)	(گفتن+زمان حال یا آینده)	(ایمان آوردن+زمان گذشته)

اسماء^۲

مُحَمَّدٌ	بَيْتٌ	مَدِينَةٌ	جِدَارٌ	رَجُلٌ
↓	↓	↓	↓	↓
(اسم شخص)	خانه	شهر	دیوار	مرد

همان‌گونه که می‌بینید، در فعل‌ها علاوه بر معنای مستقل، زمان نیز فهمیده می‌شود؛ ولی در اسم‌ها فقط معنای مستقل وجود دارد.

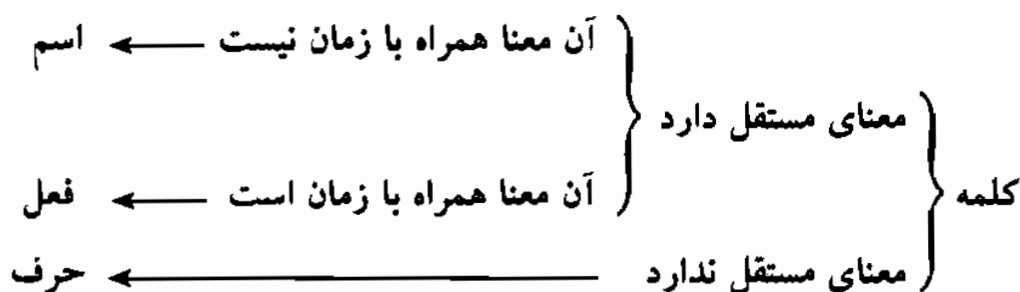
چکیده

اسم: کلمه‌ای است که معنای مستقل دارد، ولی بر هیچ‌یک از زمان‌های سه‌گانه دلالت ندارد.	} کلمه ^۲
فعل: کلمه‌ای است که معنای مستقل دارد و آن معنا همراه با یکی از زمان‌های سه‌گانه است.	
حرف: کلمه‌ای است که معنای مستقل ندارد.	

۱. جمع فعل.

۲. جمع اسم.

۳. (برای مطالعه) رَوَى أَنَّ أَبَا الْأَسْوَدِ الدُّثَلِيَّ دَخَلَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَرَفَعَهُ فَبَيَّنَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْكَلَامَ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ؛ بِسْمٍ وَفِعْلٍ وَحَرْفٍ جَاءَ لِمَعْنَى فَلَاشُمَّ مَا أَتَى عَنْ الْمُسْنَى وَ الْفِعْلُ مَا أَتَى عَنْ حَرَكَةِ الْمُسْنَى وَ الْحَرْفُ مَا أَوْجَدَ مَعْنَى فِي غَيْرِهِ؛ روایت شده که روزی ابوالأسود دثلی بر امیر مؤمنان عليه السلام داخل شد؛ پس حضرت کاغذی به او دادند که در آن نوشته شده بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ کلمه بر سه قسم است: اسم و فعل و حرفی که برای معنایی آمده است (یعنی حروف معانی در مقابل حروف الفبا که به آن حروف مبانی می‌گویند).» (سپس حضرت اقسام سه‌گانه کلمه را تعریف کردند که این مختصر را توان شرح و توضیح کلام ایشان نیست)؛ الفصول المختارة/ص ۹۱.



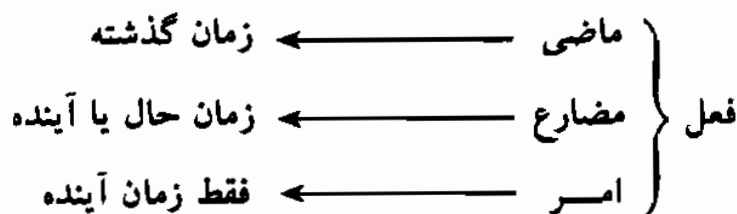
اقسام فعل

در مثال‌های بالا دیدید که افعال از جهت دلالت بر زمان متفاوتند: بعضی بر زمان گذشته، بعضی بر زمان حال یا آینده و بعضی فقط بر زمان آینده دلالت می‌کنند.
بر این اساس، فعل را به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

فعل ماضی: فعلی است که بر انجام کاری^۱ در زمان گذشته دلالت می‌کند؛ مانند: ذَهَبَ (رفت).
فعل مضارع: فعلی است که بر انجام گرفتن کاری^۲ در زمان حال یا آینده دلالت می‌کند؛ مانند: يَذْهَبُ (می‌رود)؛ که هم می‌توانیم بگوییم: «عَلَيَّ يَذْهَبُ الان»، و هم می‌توانیم بگوییم: «عَلَيَّ يَذْهَبُ غداً»؛ پس این که زمان فعل مضارع، حال است یا آینده، با قرائن و نشانه‌های موجود در کلام مشخص می‌شود.

فعل امر: فعلی است که انجام کاری^۳ را در زمان آینده طلب می‌کند؛ مانند: اِذْهَبْ (برو).

چکیده



۱. گاهی فعل ماضی بر روی دادن حالتی در زمان گذشته دلالت می‌کند؛ مانند قَرَحَ (شاد شد).

۲. گاهی فعل مضارع بر روی دادن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت می‌کند؛ مانند يَفْرَحُ (شاد می‌شود).

۳. گاهی فعل امر بر طلب روی دادن حالتی در زمان آینده دلالت می‌کند، مانند اَفْرَحْ (شاد شو).

در علم صرف، با ۱۴ صیغه ماضی و مضارع و با شش صیغه امر مخاطب آشنا می‌شوید.

اقسام کلام

در زبان عربی، کلام گاهی با اسم شروع می‌شود؛ مانند: «زَيْدٌ قَائِمٌ» و گاهی با فعل؛ مانند: «جَلَسَ زَيْدٌ». کلامی را که با اسم آغاز می‌شود، «جمله اسمیه» و کلامی را که با فعل آغاز می‌شود، «جمله فعلیه» می‌نامند.

بنابراین، کلام به دو قسم جمله اسمیه و جمله فعلیه تقسیم می‌شود.^۱

متن خوانی

الْكَلِمَةُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ: إِسْمٍ وَفِعْلٍ وَحَرْفٍ.
حَدُّ الْإِسْمِ أَنَّهُ كَلِمَةٌ تَدُلُّ عَلَى مَعْنَى فِي نَفْسِهَا غَيْرِ مُقْتَرِنٍ بِأَحَدِ الْأَزْمِنَةِ الثَّلَاثَةِ أَعْنَى
الْمَاضِي وَالْمَضَارِعِ وَالْإِسْتِفْهَالِ كـ «رَجُلٌ» وَ«عِلْمٌ».
حَدُّ الْفِعْلِ أَنَّهُ كَلِمَةٌ تَدُلُّ عَلَى مَعْنَى فِي نَفْسِهَا وَتَقْتَرِنُ بِأَحَدِ الْأَزْمِنَةِ الثَّلَاثَةِ نَحْوُ «ضَرَبَ»
وَ«يَضْرِبُ» وَ«إِضْرَبْ».
حَدُّ الْحَرْفِ أَنَّهُ كَلِمَةٌ لَا تَدُلُّ عَلَى مَعْنَى فِي نَفْسِهَا بَلْ فِي غَيْرِهَا نَحْوُ «مِنْ».^۲

۱. گاهی در جمله اسمیه، اسمی که کلام با آن شروع شده، به دلایلی از ابتدای کلام (جایگاه اصلی خود) به وسط یا انتهای کلام می‌رود؛ ولی نشانه‌هایی در کلام وجود دارد که جایگاه اصلی آن را نشان می‌دهد. (یعنی: بر مخاطب معلوم است که جایگاه این اسم در حقیقت در ابتدای جمله است)؛ بنابراین، همچنان جمله را اسمیه می‌دانند. با بعضی از این مواضع و نشانه‌ها در ادامه آشنا خواهید شد.
۲. اگر کلام با حرف آغاز شود؛ اسمیه یا فعلیه بودن کلام از اولین کلمه بعد از حرف شناخته می‌شود؛ یعنی اگر اولین کلمه بعد از حرف، اسم بود، جمله، اسمیه و اگر فعل بود، جمله، فعلیه است.
۳. هدایه.

آزمون

۱. اقسام کلمه را نام برده، تعریف کنید.

۲. اقسام کلام را نام برده، تعریف کنید.

۳. اقسام سه‌گانه فعل را نام برده، تعریف کنید.

۴. اسمیه یا فعلیه بودن هر یک از جملات زیر را معین کنید.

الله الصَّمَدُ ☐ فعلیه ☐ اسمیه

جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ ☐ فعلیه ☐ اسمیه

يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ☐ فعلیه ☐ اسمیه

أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ ☐ فعلیه ☐ اسمیه

لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ ☐ فعلیه ☐ اسمیه

۵. اسم یا فعل یا حرف بودن هر یک از کلمات زیر را مشخص کنید.

کلمه	اسم/فعل/حرف	کلمه	اسم/فعل/حرف
شَجَرَةٌ		هَادِي	
كِتَابًا		إِلَّا	
يُخْرِجُ		رِزْقُ	
فِي		نَارُ	
نَسْجُدُ		مِنْ	
إِلَى		عَذَابُ	

۱. توحید/۲.

۳. نحل/۸۳.

۵. اسراء/۳۱.

۲. اسراء/۲۱.

۴. نور/۳۹.

ع با توجه به ترجمه، نوع افعال مشخص شده را در آیات زیر بنویسید.

كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ؛ از آنچه خدا به شما روزی داده است، بخورید.

فَيَوْمَ مَبْدِلًا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْدِرَتُهُمْ؛ در آن روز، عذرخواهی کسانی که ظلم کردند نفعی نمی‌دهد.

اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ؛ بر آنچه می‌گویند، صبر کن و بنده ما داوود را یاد کن.

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ؛ همانا ما نوح را به سوی قومش فرستادیم.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا؛ پس قسمتی از شب را به زنده بدار که نافله‌ای مخصوص توست. امید است که پروردگارت تو را به مقامی ستوده شده برگزیند.

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

سَارِعُوا إِلَىٰ فِعْلِ الْخَيْرَاتِ^۶

۲. روم/۵۷.

۴. نوح/۱.

۱. انعام/۱۴۲.

۳. ص/۱۷.

۵. اسراء/۷۹.

۶. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: به سوی انجام خوبی‌ها بشتابید؛ غررالحکم/ص ۱۸۴.

بخش دوم

مبنيّات

- کلمات مبني
- ضمير
- اسم اشاره
- اسم موصول
- اسم استفهام

درس پنجم

شناخت کلمات مبنی

همان‌طور که در درس‌های قبل گفته شد، کلمات یا معرب هستند یا مبنی.

کلمات معرب ← کلماتی که آخر آن‌ها تغییرپذیر است.

کلمات مبنی ← کلماتی که آخر آن‌ها تغییرناپذیر است.

یکی از فوائد علم نحو تشخیص کلمات مبنی و معرب از هم است. ما در ابتدا به شناخت کلمات مبنی می‌پردازیم؛ چون تعدادشان نسبت به کلمات معرب محدودتر است و شناخت آن‌ها در مدت کوتاه‌تری میسر می‌گردد.

حکم بناء در اقسام سه‌گانه کلمه^۱، یعنی اسم، فعل و حرف:

حروف ← همه حروف‌ها مبنی هستند؛ یعنی در میان حروف هیچ معربی وجود ندارد.

افعال ← بیشتر فعل‌ها مبنی هستند؛ یعنی در میان اقسام سه‌گانه فعل (ماضی، مضارع، امر)

تمام فعل‌های ماضی و امر^۲ مبنی می‌باشند. در بین افعال مضارع هم جمع‌های مونث (صیغه‌های ۶ و ۱۲) مبنی هستند^۳؛ پس فقط دوازده صیغه از فعل مضارع، معرب است و بقیه فعل‌ها مبنی هستند.

۱. یعنی: بررسی اینکه در اقسام سه‌گانه کلمه، کدام مبنی است.

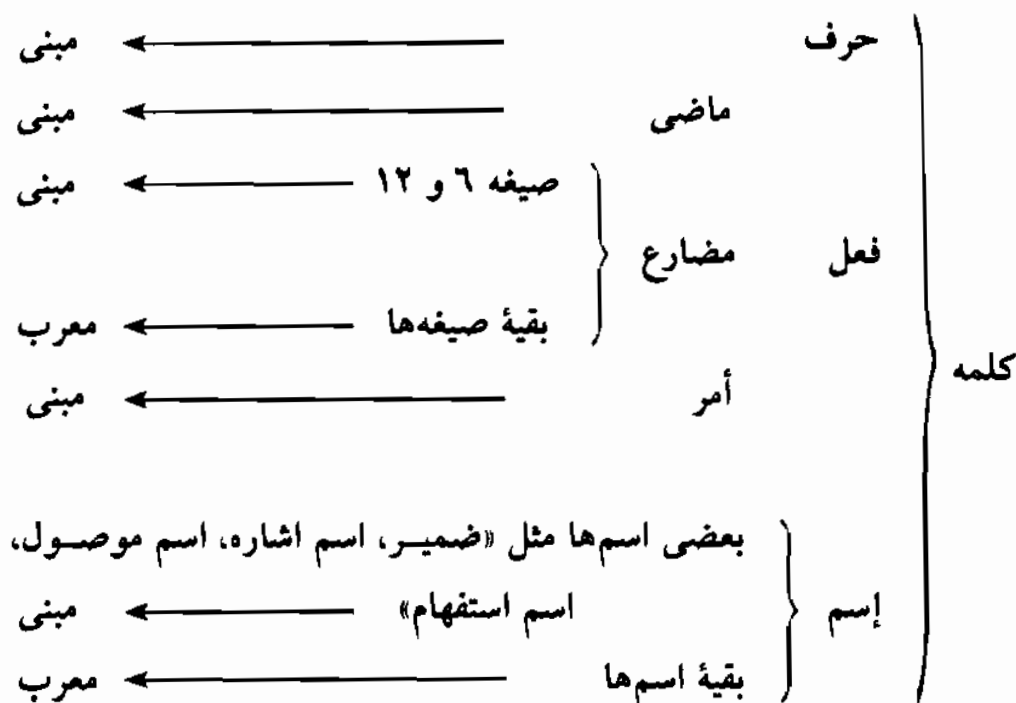
۲. چنانچه خواهد آمد، در علم نحو، منظور از امر، فقط امر مخاطب است.

۳. (برای مطالعه) در کتب بعدی نحو، خواهد آمد که اگر صیغه‌های پنج‌گانه (صیغ خمس) فعل مضارع، به نون تاکید متصل شوند، مبنی خواهند بود.

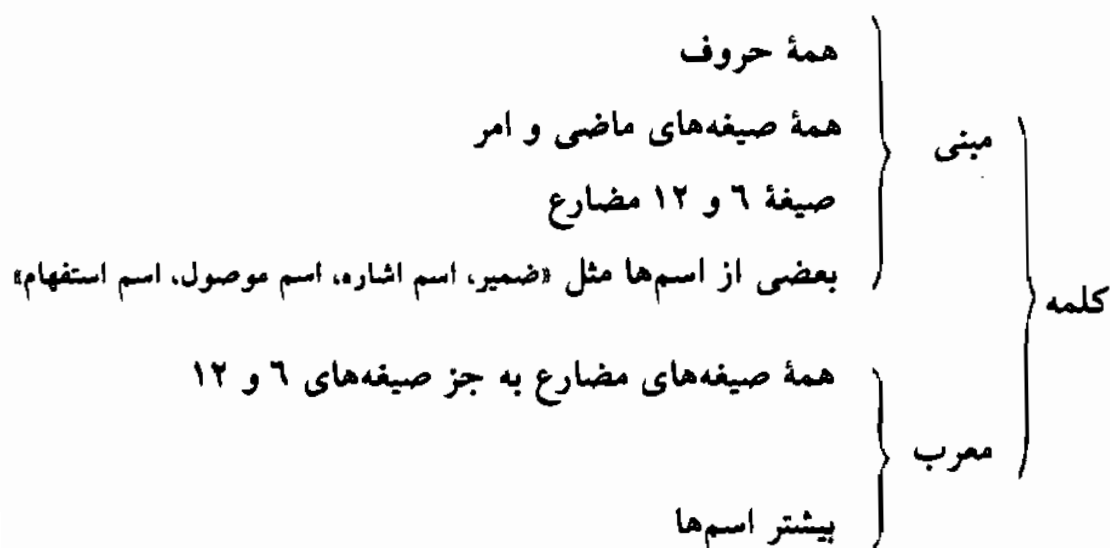
اسماء —————> بیشتر اسم‌ها معربند و فقط انواع خاص و محدودی از آن‌ها مبنی هستند؛ بنابراین ابتدا به معرفی اسماء مبنی می‌پردازیم تا با شناخت آن‌ها اسماء معرب مشخص شود.

مهم‌ترین اسم‌های مبنی: الف (ضمیر؛ ب) اسم اشاره؛ ج) اسم موصول؛ د) اسم استفهام

چکیده



تقسیمی دیگر



نوع بنای حروف و افعال

گفتیم کلمهٔ مبنی، کلمه‌ای است که شکل آخر آن ثابت است. به آن شکل ثابت، نوع بنای کلمه می‌گویند؛ مثلاً: شکل ثابت در آخر کلمهٔ «مُنْذُ» ضمه است. به چنین کلمه‌ای «مبنی بر ضم» می‌گویند.

الف (بنای در حروف

در میان حروف که همهٔ آن‌ها مبنی هستند، هم مبنی بر فتح دیده می‌شود، مانند «وَ»، هم مبنی بر ضم، مانند «مُنْذُ»، هم مبنی بر کسر، مانند «بِ» و هم مبنی بر سکون، مانند «هَلْ».

ب (بنای در افعال

ماضی

تمام چهارده صیغهٔ فعل ماضی، مبنی است. برای تشخیص نوع بنا در ماضی، باید به سکون یا حرکت لام الفعل توجه کرد. پس صیغه‌های ۱ و ۲ و ۴ و ۵ مانند «فَعَلَ، فَعَلًا، فَعَلْتُ، فَعَلْتَا» مبنی بر فتح، صیغهٔ ۳ مانند «فَعَلُوا» مبنی بر ضم و صیغه‌های ۶ تا ۱۴ مانند «فَعَلْنَ، فَعَلْتَ، فَعَلْتُمَا، فَعَلْتُمْ، فَعَلْتِ، فَعَلْتُمَا، فَعَلْتُنَّ، فَعَلْتُ، فَعَلْنَا» مبنی بر سکون هستند.

مضارع مبنی

جمع مونث فعل مضارع^۱ (صیغه‌های ۶ و ۱۲)، مانند «يَفْعَلْنَ، تَفْعَلْنَ» نیز با توجه به لام الفعلشان مبنی بر سکون می‌باشند.

امر

منظور از فعل امر در علم نحو، فقط امر مخاطب است و امر غایب و متکلم، جزو افعال مضارع به شمار می‌آیند؛ پس در علم نحو، امر فقط شش صیغه دارد که در این‌جا برای آشنایی اجمالی، فقط انواع آن بدون توضیح ذکر می‌شود.

۱. مبنی بر سکون
۲. مبنی بر حذف حرف عله
۳. مبنی بر حذف نون

۱. چنان‌که گذشت، صیغه‌های پنج‌گانهٔ (صیغ خمسۀ) فعل مضارع مؤکد به نون تأکید نیز مبنی‌اند؛ مانند: «يَضْرِبَنَّ» که بنای آن بر فتح است.

مبنی بر فتح؛ مانند: «وَ» مبنی بر ضم؛ مانند: «مُنْذُ» مبنی بر کسر؛ مانند: «بِ» مبنی بر سکون؛ مانند: «هَلْ»		حرف	بنای کلمه‌های مبنی	
مبنی بر فتح؛ مانند: «ضَرَبَ» مبنی بر ضم؛ مانند: «ضَرَبُوا» مبنی بر سکون؛ مانند: «ضَرَبْنَ» مبنی بر سکون مانند: «يَضْرِبْنَ»				ماضی
مبنی بر فتح مانند: «يَضْرِبْنَ»				
مبنی بر سکون مبنی بر حذف حرف عله مبنی بر حذف نون				امر
فعل مبنی				
اسم				

بعداً توضیح داده می‌شود.

متن خوانی

أَوَّلًا: الْحُرُوفُ كُلُّهَا مَبْنِيَّةٌ.

ثَانِيًا: الْأَسْمَاءُ بُنَايَتُهَا الْإِعْرَابُ وَهُوَ الْأَصْلُ فِيهِ وَقَلِيلٌ مِنَ الْأَسْمَاءِ مَبْنِيٌّ.

ثَالِثًا: الْأَفْعَالُ مِنْهَا الْمَبْنِيُّ دَائِمًا وَهُوَ الْمَاضِي وَالْأَمْرُ وَمِنْهَا الْمَبْنِيُّ جِنًا وَالْمُعْرَبُ أَحْيَانًا وَهُوَ

الْمُضَارِعُ فَالْمُضَارِعُ مُعْرَبٌ إِذَا لَمْ يَتَّصِلْ آخِرُهُ بِسُورِ النِّسْوَةِ^۱.

وَالْأَصْلُ فِي الْبِنَاءِ أَنْ يَكُونَ عَلَى السُّكُونِ كـ «كَمَ» وَهُوَ اسْمٌ وَ«أَجَلَ» وَهُوَ حَرْفٌ

وَ«أَصْرَبُ» وَقَدْ يَكُونُ عَلَى الْحَرَكَةِ وَالْحَرَكَةُ قَدْ تَكُونُ فَتَحَةً كـ «أَيَّنَ» وَ«قَامَ» وَ«إِنَّ» وَقَدْ

تَكُونُ كَسْرَةً كـ «أَمْسَ» وَهُوَ اسْمٌ وَ«خَيْرَ» وَهُوَ حَرْفٌ وَقَدْ تَكُونُ ضَمَّةً كـ «حَيْثُ» وَهُوَ

اسْمٌ وَ«مُنْذُ» وَهُوَ حَرْفٌ وَ«ذَهَبُوا»^۲.

۲. برگرفته از شرح ابن عقیل ج/۱ ص/۴۳ با مختصری اضافات.

۱. برگرفته از النحو الوافی ج/۱ باب معرب و مبنی.

آزمون

۱. در میان افعال، کدام قسم معرب و کدام قسم مبنی است؟

۲. چهار قسم از اقسام اسم‌های مبنی را نام ببرید.

۳. مشخص کنید کلمات زیر معربند یا مبنی؟

کلمه	معرب	مبنی	کلمه	معرب	مبنی
أَنْصُرُ			ذَهَبْتَ		
يَجْلِسْنَ			فَ		
يَضْرِبُ			يَمْكُرَانِ		
إِلَى			تَكْتُبْنَ		
أَعْبُدُ			إِسْمَعُوا		

۴. جدول زیر را کامل کنید.

فعل	مبنی			فعل	مبنی		
	بر ضم	بر فتح	بر سکون		بر ضم	بر فتح	بر سکون
نَصَرَ				دَفَعَا			
تَضَرَّبْنَ				رَكَعَتْنِ			
فَرَحُوا				سَجَدَتْ			
فَعَلْنَا				تَفَرَّحْنَ			
يَشْكُرْنَ				فَسَدْنَا			
مَرَرْتُ				ضَرَبْتُ			
يَقْتُلْنَ				عَمِلْتُمَا			

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:
مُجَالَسَةُ أَهْلِ الدِّينِ شَرَفُ
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

۱. رسول اکرم حضرت محمد ﷺ فرمودند: همنشینی با دینداران، شرافت دنیا و آخرت است؛ الکافی/ج ۱/ص ۳۹.



درس ششم

مبانیات در اسم (۱)

شناخت «ضمیر»

به تفاوت جمله شماره ۱ و ۲ توجه کنید:

حسین آمد. از حسین پرسیدم: کجا بودی؟ حسین پاسخ داد: به مسافرت رفته بودم.

حسین آمد. از او پرسیدم: کجا بودی؟ او پاسخ داد: به مسافرت رفته بودم.

گاهی بعضی از کلمات، ما را از اسم بی‌نیاز می‌کنند و جلوی تکرار آن را می‌گیرند؛ همان‌گونه که در جمله شماره ۲ به جای تکرار کلمه «حسین» از کلمه «او» استفاده کردیم. به این کلمات، «ضمیر» می‌گویند.

گاهی «ضمیر» بر گوینده سخن (متکلم) دلالت می‌کند، مانند «من» و «ما»؛ گاهی بر شنونده سخن (مخاطب)، مانند «تو» و «شما» و گاهی بر شخصی که حضور ندارد (غایب)، مانند «او» و «ایشان». البته در ضمیر غایب، شرط است که قبل از آن اسمی آمده باشد تا ضمیر بر آن اسم دلالت کند؛ مانند مثال بالا.

پیش‌نیاز

چون ضمیر، جانشین اسم می‌شود، بر اساس حالات گوناگون اسم، ضمایر مختلفی جایگزین می‌گردد که با توجه به این ضمیرها، حالت آن اسم، معلوم می‌شود. یکی از حالاتی که در تغییر

ضمیر اثرگذار است، حالت آخر اسمی است که ضمیر، جانشین آن می‌شود. توضیح کامل این بحث در قسمت معرب خواهد آمد، ولی به اجمال و در حد نیاز، آن را ذکر می‌کنیم؛ برای مثال، در آخر کلمه «محمد» چند وجه وجود دارد.

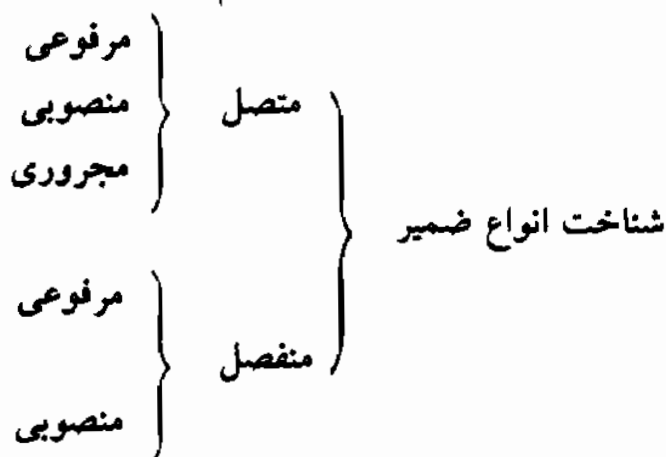
الف) مُحَمَّدٌ؛ وقتی «ضمه» در آخر کلمه معرب باشد، به آن کلمه «مرفوع» می‌گویند.
 ب) مُحَمَّدًا؛ به طور معمول^۱ وقتی «فتحه» در آخر کلمه معرب باشد، به آن کلمه «منصوب» می‌گویند.
 ج) مُحَمَّدٍ؛ بیشتر اوقات^۲ وقتی «کسره» در آخر کلمه معرب باشد، به آن کلمه «مجرور» می‌گویند.
 به همین ترتیب، ضمیر نیز، به ضمیر مرفوعی، منصوبی و مجروری تقسیم می‌شود تا معلوم گردد جانشین کدام یک از اسم‌های مرفوع یا منصوب یا مجرور شده است.

ضمایر گاهی به کلمه ماقبل متصلند که به آن‌ها «ضمیر متصل» می‌گویند و گاهی چنین نیستند؛ یعنی یا ماقبلشان کلمه‌ای نیست، یا اگر هست، به آن متصل نمی‌شوند؛ به چنین ضمایری، «ضمیر منفصل» می‌گویند.

با شناخت کلمه‌های مجرور در درس‌های بعد، خواهید دانست که هر گاه ضمیر، جانشین کلمه مجرور شود، حتماً به ماقبل خود متصل خواهد بود؛ یعنی ضمیر منفصل مجروری نداریم.

چکیده

ضمیر: کلمه‌ای است که بر متکلم یا مخاطب یا غائبی که قبلاً ذکر آن گذشته است، دلالت می‌کند. ضمیر غائب، ما را از اسم بی‌نیاز می‌کند و جلوی تکرار آن را می‌گیرد.



۱. گاهی، فتحه در آخر کلمه «غیر منصوب» است که بحث آن در درس‌های بعد خواهد آمد.
 ۲. گاهی، کسره در آخر کلمه «غیر مجرور» است که بحث آن در درس‌های بعد خواهد آمد.

ضمیر در زبان فارسی، شش صیغه بیشتر ندارد.

نمونه ضمیر منفصل در فارسی:

نمونه ضمیر متصل در فارسی:

مفرد	جمع	
من	ما	متکلم
تو	شما	مخاطب
او	ایشان	غایب

مفرد	جمع	
م (رفتم)	یم (رفتیم)	متکلم
ی (رفتی)	ید (رفتید)	مخاطب
- (رفت)	ند (رفتند)	غایب

در زبان عربی، ضمائر چهارده صیغه است؛ زیرا در غایب و مخاطب، ضمائر «مذکر و مؤنث» و «مثنی و جمع» متفاوت است.

معرفی تفصیلی انواع ضمیر

ضمایر متصل مرفوعی

این ضمایر به فعل متصل می‌شوند و در صرف فعل نیز با آن همراه هستند. ضمایری که به فعل ماضی متصل می‌شوند، با ضمایری که به فعل مضارع و امر متصل می‌شوند، متفاوتند. در جدول‌های ذیل، انواع مختلف ضمایر متصل و منفصل معرفی شده است.

۱۴ صیغه	مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر هُوَ مُسْتَر (نَصَرَ)	ا (نَصَرَ)	و (نَصَرُوا)
	مؤنث هِيَ مُسْتَر (نَصَرَتْ)	ا (نَصَرْتَا)	ن (نَصَرْنَ)
مخاطب	مذکر ت (نَصَرْتَ)	تَمَا (نَصَرْتُمَا)	نَم (نَصَرْتُمْ)
	مؤنث ت (نَصَرْتِ)	تَمَا (نَصَرْتُمَا)	تَن (نَصَرْتُنَّ)
متکلم	مذکر، مؤنث ت (نَصَرْتُ)	نا (نَصَرْنَا)	

ضمایر متصل
مرفوعی
در ماضی^۲

۱. در فعل «رفت»، در واقع ضمیر «او» وجود دارد، اما پنهان است. در عربی به این گونه ضمیرها، «ضمیر مستتر» می‌گویند.
۲. با صرف افعال ماضی، مضارع و امر در علم صرف آشنا شده‌اید.

ضمایر متصل
مرفوعی
در مضارع و امر

۱۴ صیغه	مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر هُوَ مُسْتَر (يُنْصُرُ)	ا (يُنْصُرَانِ)	و (يُنْصُرُونَ)
	مؤنث هِيَ مُسْتَر (تُنْصُرُ)	ا (تُنْصُرَانِ)	ن (يُنْصُرْنَ)
مخاطب	مذکر أَنْتَ مُسْتَر (تُنْصُرُ) (أَنْصُرُ)	ا (تُنْصُرَانِ) (أَنْصُرَا)	و (تُنْصُرُونَ) (أَنْصُرُوا)
	مؤنث ی (تُنْصُرِينَ) (أَنْصُرِيْ)	ا (تُنْصُرَانِ) (أَنْصُرَا)	ن (تُنْصُرْنَ) (أَنْصُرْنَ)
متکلم	مذکر، مؤنث أَنَا مُسْتَر (أَنْصُرُ)	نَحْنُ مُسْتَر (نُنْصُرُ)	

ضمایر متصل
منصوبی

۱۴ صیغه	مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر هُ	هُمَا	هُم
	مؤنث هِيَ	هُمَا	هُنَّ
مخاطب	مذکر کِ	کُما	کُمْ
	مؤنث کِ	کُما	کُنَّ
متکلم	مذکر، مؤنث ی	نا	

چند نمونه برای ضمایر متصل منصوبی:

نَصَرْتُ عَلِيًّا ← نَصْرُتُهُ
نَصَرْتُ الرَّجَالَ ← نَصْرُتُهُمْ
نَصَرْتُ فَاطِمَةَ ← نَصْرُتُهَا

ضمایر متصل
مجروری

۱۴ صیغه	مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر هُ	هُمَا	هُم
	مؤنث هِيَ	هُمَا	هُنَّ
مخاطب	مذکر کِ	کُما	کُمْ
	مؤنث کِ	کُما	کُنَّ
متکلم	مذکر، مؤنث ی	نا	

۱. در صیغه‌های «۱، ۲، ۳، ۵، ۶» گاهی ضمه «ها» به کسره تبدیل می‌شود. این حکم زمانی است که حرف قبل از ضمیر، کسره بگیرد؛ مانند: «مَرَزَتْ» به. گاهی اگر قبل از آن ساکن هم باشد، ضمیر مکسور است؛ مانند: «نَظَرْتُ إِلَيْهِ». این قاعده در ضمیر متصل مجروری نیز جاری است.

چند نمونه برای ضمائر متصل مجروری:

عَجِبْتُ مِنْ عَلِيٍّ ← عَجِبْتُ مِنْهُ
عَجِبْتُ مِنَ الرُّجَالِ ← عَجِبْتُ مِنْهُمْ
عَجِبْتُ مِنْ هِنْدٍ ← عَجِبْتُ مِنْهَا

نکته: همان گونه که در جدول ها می بینید، ضمائر متصل منصوبی و ضمائر متصل مجروری، از جهت لفظ یکسانند و فقط از نشانه هایی که در کلام وجود دارد، مجرور یا منصوب بودنشان فهمیده می شود. در درس های آینده، با این نشانه ها آشنا خواهید شد.

ضمائر منفصل مرفوعی

۱۴ صیغه	مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر هُوَ	هُمَا	هُمْ
	مؤنث هِيَ	هُمَا	هُنَّ
مخاطب	مذکر أَنْتَ	أَنْتَما	أَنْتُمْ
	مؤنث أَنْتِ	أَنْتَما	أَنْتُنَّ
متکلم	مذکر، مؤنث أَنَا	نَحْنُ	

چند نمونه برای ضمائر منفصل مرفوعی:

مُحَمَّدٌ قَائِمٌ ← هُوَ قَائِمٌ
فَاطِمَةُ قَالَتْ ← هِيَ قَالَتْ
عَلِيٌّ وَ مُحَمَّدٌ قَائِمَانِ ← هُمَا قَائِمَانِ
النِّسَاءُ ذَهَبْنَ ← هُنَّ ذَهَبْنَ

ضمائر منفصل منصوبی

۱۴ صیغه	مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر إِيَّاهُ	إِيَّاهُمَا	إِيَّاهُمْ
	مؤنث إِيَّاهَا	إِيَّاهُمَا	إِيَّاهُنَّ
مخاطب	مذکر إِيَّاكَ	إِيَّاكُمَا	إِيَّاكُمْ
	مؤنث إِيَّاكِ	إِيَّاكُمَا	إِيَّاكُنَّ
متکلم	مذکر، مؤنث إِيَّايَ	إِيَّانَا	

چند نمونه برای ضمائر منفصل منصوبی:

عَلِيًّا نَصَرْتُ ← إِيَّاهُ نَصَرْتُ
الرُّجَالَ ضَرَبْتُ ← إِيَّاهُمْ ضَرَبْتُ
فَاطِمَةَ رَأَيْتُ ← إِيَّاهَا رَأَيْتُ

سراغ از نحو

موارد به کار بردن ضمایر متصل و منفصل

۱. قبل از ضمیر، کلمه‌ای وجود نداشته باشد — ضمیر منفصل آورده می‌شود؛ مانند: هُوَ يَضْرِبُ.
۲. قبل از ضمیر، کلمه‌ای وجود داشته باشد که چند صورت دارد:
الف) آن کلمه «إِلَّا» باشد: ضمیر منفصل آورده می‌شود؛ مانند: مَا ضَرَبَ إِلَّا هُوَ.
ب) آن کلمه «و» باشد: ضمیر منفصل آورده می‌شود؛ مانند: ضَرَبْتُكَ وَ هُوَ.
ج) آن کلمه غیر از «إِلَّا» و «و» باشد: ضمیر متصل آورده می‌شود؛ مانند: زَيْدٌ جَاءَ غَلَامُهُ.

متن خوانی

الضَّمِيرُ مَا وَضِعَ لِيَدَّلَ عَلَى مِتَكَلِّمٍ أَوْ مُخَاطَبٍ أَوْ غَائِبٍ تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ.
وَهُوَ عَلَى قِسْمَيْنِ مُتَّصِلٍ وَهُوَ مَا لَا يُسْتَعْمَلُ وَحْدَهُ إِمَّا مَرْفُوعٌ أَوْ مَنْصُوبٌ أَوْ مَجْرُورٌ؛
أَوْ مُنْفَصِلٍ وَهُوَ مَا يُسْتَعْمَلُ وَحْدَهُ وَهُوَ أَيْضًا إِمَّا مَرْفُوعٌ وَإِمَّا مَنْصُوبٌ فَذَلِكَ سَبْعُونَ
ضَمِيرًا.

وَلَا يَجُوزُ اسْتِعْمَالُ الْمُنْفَصِلِ إِلَّا لِتَعْذُرِ الْمُتَّصِلِ كـ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» وَ«مَا ضَرَبَكَ إِلَّا أَنَا»^۱.

آزمون

۱. ضمیر را تعریف کنید.
۲. تقسیم‌بندی ضمایر را به طور کامل بنویسید.
۳. علت اختلاف تعداد صیغه ضمایر در فارسی و عربی چیست؟
۴. در چه مواردی ضمیر متصل و در چه مواردی منفصل می‌آید؟

۱. در صورتی که قبل از ضمیر، کلمه‌ای وجود داشته باشد، موارد دیگری نیز برای انفصال ضمیر وجود دارد که در کتاب‌های مفصل‌تر درباره آن بحث شده است.
۲. برگرفته از هدایه.

۵. موارد خواسته شده را بنویسید.

الف) ضمائر متصل مرفوعی در ماضی:

ب) ضمائر منفصل منصوبی:

ج) ضمائر منفصل مرفوعی:

د) ضمائر متصل مجروری:

ه) ضمائر متصل مرفوعی در امر:

۶. جدول زیر را کامل کنید.

ضمیر را مشخص کنید	متصل است یا منفصل	مرفوعی است یا منصوبی یا مجروری	چه صیغه‌ای است
			وَأَخَذَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ^۱
			وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ^۲
			نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاكُمْ ^۳
			سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ^۴
			إِيَّاكَ نَعْبُدُ ^۵
			بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ ^۶
			رَأَيْتَ النَّاسَ

۱. نساء/۲۱.

۲. قدر/۵.

۳. بقره/۱۶۰.

۴. فاتحه‌الكتاب/۵.

۵. اسراء/۱۳۱.

۶. اسراء/۱۰۵.

۱۰. به جای اسم‌های مشخص شده، ضمیر مناسب بگذارید.

مَا ذَهَبُوا إِلَّا الْأَطْفَالَ ————— ←

ذَهَبَتِ النِّسَاءُ ————— ←

رَأَيْتُ زَيْدًا ————— ←

زَيْدًا رَأَيْتُ ————— ←

جَاءَ عَلِيٌّ وَ مُحَمَّدٌ ————— ←

جَاءَ عَلِيٌّ الْيَوْمَ وَ مُحَمَّدٌ ————— ←

قَالَ الصَّادِقُ (ع) :

الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ
الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا^۱

۱. امام صادق (ع) فرمودند: کسی که بدون بصیرت (شناخت کافی) عملی را انجام دهد، مانند کسی است که در مسیر اشتباه حرکت می‌کند؛ چنین شخصی هر چه تندتر حرکت کند، از مسیر اصلی دورتر می‌شود؛ الکافی/ج ۱/ص ۳۳.



درس هفتم

مبانیات در اسم (۲)

شناخت اسم اشاره

جمله‌های زیر، ترجمه بعضی از آیات قرآن است؛ به کلمات مشخص شده دقت کنید.

این، راه مستقیم است^۱. به راستی در آن، نشانه‌ای برای شماست^۲.

آن‌ها شفیعان ما نزد خداوندند^۳. گفتیم: وارد این دهکده شوید^۴.

تمام کلمات مشخص شده در عبارات بالا، برای اشاره به چیز یا چیزهای خاص و فرد یا افراد خاصی به کار می‌رود؛ به این‌گونه کلمات «اسم اشاره» می‌گویند.

اسم اشاره، یکی دیگر از اسم‌های مبنی است (یعنی حرف آخر آن، تغییرناپذیر می‌باشد) و برای اشاره به اشیاء یا افراد به کار می‌رود.

در زبان عربی، بعضی از اسم‌های اشاره، مخصوص اشاره به مکان است که به آن «اسم اشاره مختص» و بعضی، هم برای اشاره به مکان و هم برای اشاره به غیر مکان به کار می‌رود که به آن «اسم اشاره مشترک» می‌گویند.

۱. آل عمران/ ۵۱.

۲. بقره/ ۲۴۸.

۳. یونس/ ۱۸.

۴. بقره/ ۵۸.

چکیده

اسم اشاره: اسمی است که برای اشاره کردن به چیزی به کار می‌رود.

اسم اشاره { مشترک (بین مکان و غیر مکان)
مختص (به مکان)

الف) اسم اشاره مشترک

الفاظ اسم اشاره مشترک، در اشاره به مذکر و مؤنث، متفاوت است. همچنین در زبان عربی برای اشاره به مفرد، مثنی و جمع، اسم اشاره خاصی وضع شده است؛ پس اسم اشاره مشترک شش قسم می‌شود:

جمع	مثنی	مفرد	
أُولَئِكَ، أُولَئِكَ	ذَئِكَ، ذَئِكَ	ذَا	مذکر
أُولَئِكَ، أُولَئِكَ	تَانِ، تَانِ	تَا، تَا ^۱	مؤنث

چند نکته

۱. الفاظ اشاره جمع مذکر و اشاره جمع مؤنث یکسان است.
۲. به کارگیری هر یک از دو لفظ ذکر شده، برای اشاره مفرد مؤنث یکسان است.
۳. به کارگیری هر یک از دو لفظ ذکر شده، برای اشاره جمع یکسان است.
۴. موارد به کارگیری دو لفظ ذکر شده، در مثنی (مذکر، مؤنث) متفاوت است و هر کدام در جایگاه خاصی کاربرد دارند که به کارگیری لفظ دیگر در آن جا ممنوع است. در درس‌های بعد تفاوت بین این دو بیان خواهد شد.
۵. بر سر تمام الفاظ اسم اشاره مشترک، می‌توان حرف «هـ» را اضافه کرد. تأثیر این حرف، توجه دادن به مخاطب است و به آن «های تنبیه» می‌گویند.

۱. الفاظ دیگری نیز برای اشاره به مفرد مؤنث وجود دارد که عبارت است از: ذَئِكَ، ذَئِكَ، ذَئِكَ، ذَئِكَ، ذَئِكَ، ذَئِكَ.

اشاره در زبان فارسی، به دو نوع است: اشاره به نزدیک و اشاره به دور. برای اشاره به نزدیک، از کلمات «این» و «این‌ها» و برای اشاره به دور، از کلمات «آن» و «آن‌ها» استفاده می‌کنیم. در زبان عربی، اسم اشاره به سه قسم قریب (نزدیک)، متوسط (میانه) و بعید (دور) تقسیم می‌شود.

قریب ← تمام الفاظی که در تقسیم‌بندی اسم اشاره مشترک ذکر شد، برای اشاره قریب به کار می‌روند. متوسط ← اسم اشاره قریب + کَ مانند: ذَا + کَ ← ذَاكَ بعید ← اسم اشاره متوسط + لام (قبل از ک) مانند ذَاكَ + لَ ← ذَٰلِكَ	}	اسم اشاره
---	---	-----------

در اصطلاح به «ک» در اسم اشاره متوسط و بعید «حرف خطاب» و به «لام» در اسم اشاره بعید «لام بعد» می‌گویند.

به چند نمونه اسم اشاره مشترک توجه کنید:

هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؛ ای، راه مستقیم است.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ؛ به راستی در آن، نشانه‌ای برای شماست.

هَؤُلَاءِ شُفَعَاءُنَا عِنْدَ اللَّهِ؛ آره، شفیعان ما نزد خداوند هستند.

قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ؛ گفتیم: وارد این دهکده شوید.

نکته: حرف خطاب بر اساس جنس و تعداد مخاطبان، متفاوت است؛ پس اگر مخاطب ما یک مرد باشد و در سخن گفتن با او، به چیزی اشاره کنیم، می‌گوییم: ذَاكَ؛ و اگر گروهی زن باشند، می‌گوییم: ذَٰلِکَ؛ پس اسم اشاره با توجه به مشارالیه تغییر می‌کند و حرف خطاب با توجه به مخاطب. به عنوان مثال در عبارت «فَذَٰلِکَ الَّذِي لُحِثْتَنِي فِيهِ» مشارالیه، مفرد مذکر و دور از متکلم (اشاره بعید) است و مخاطب آن گروهی از زنان هستند.

۲. بقره/۲۴۸.

۱. آل عمران/۵۱.

۴. بقره/۵۸.

۳. یونس/۱۸.

۵. پس آن (حضرت یوسف علیهِ السَّلَام) کسی است که شما زنان، من (زلیخا) را در موردش سرزنش می‌کردید؛ یوسف/۳۲.

لام بعد، در چند مورد به اسم اشاره ملحق نمی‌شود:

۱. اسم‌های اشاره مثنی؛

۲. اولاء؛

۳. اسم‌های اشاره‌ای که های تنبیه بر سرشان آمده باشد؛

۴. اسم اشاره بدون کاف خطاب.

اسم اشاره مشترک

	مذكر			مؤنث		
	مفرد	مثنی	جمع	مفرد	مثنی	جمع
قريب	ذَا	ذَانِ، ذَيْنِ	أُولَیْ، أُولَاءَ	تَا، تَي	تَانِ، تَيْنِ	أُولَیْ، أُولَاءَ
متوسط	ذَاكَ	ذَانِكَ، ذَيْنِكَ	أُولَیْكَ، أُولَئِكَ	تِيكَ	تَانِكَ، تَيْنِكَ	أُولَیْكَ، أُولَئِكَ
بعید	ذَٰلِكَ	ذَانِكَ، ذَيْنِكَ	أُولَیْلِكَ	تَلِكَ	تَانِكَ، تَيْنِكَ	أُولَیْلِكَ

از آن جا که الحاق لام بعد، به مثنی‌ها ممتنع است، برای اشاره به بعید در مثنی‌ها از الفاظ ذکر شده در جدول استفاده می‌شود.

ب) اسم اشاره مختص

این گونه اسم‌های اشاره، فقط برای اشاره به مکان به کار می‌رود و به قریب، متوسط و بعید تقسیم می‌شود.^۳

اسم اشاره مختص

قريب ← هُنَا	}
متوسط ← هُنَاكَ	
بعید ← هُنَالِكَ، هُنَا، هِنَا، هُنْتُ، ثَمَّ، ثَمَّةَ	

پس، در اسم اشاره مختص، تقسیم‌بندی به لحاظ مذکر و مؤنث و به لحاظ مفرد، مثنی و جمع نداریم.

۱. به برخی از اسم‌های اشاره مفرد مؤنث نیز ملحق نمی‌شود؛ مانند: «ذی، ذه، ذه و ...».

۲. چون الحاق لام بعد به مثنای مذکر و مثنای مؤنث ممتنع است، بنابراین برای مثنای بعید، الفاظ خاصی را وضع کرده‌اند.

۳. اشاره به مکان در زبان فارسی، به قریب و بعید (این جا و آن جا) تقسیم می‌شود و اشاره به متوسط نداریم.

متن خوانی

اسْمَاءُ الْإِشَارَاتِ مَا وَضِعَ لِيَدُلَّ عَلَى مُشَارٍ إِلَيْهِ.^۱
يُشَارُ إِلَى الْمُفْرَدِ الْمَذْكَرِ بِـ«ذَا» وَيُشَارُ إِلَى مُؤَنَّثِهِ بِـ«ذِي» وَ«ذِهِ» وَيُشَارُ إِلَى الْمُثْنَى الْمَذْكَرِ بِـ«ذَانِ» وَ«ذَيْنِ» وَإِلَى الْمُؤَنَّثَيْنِ بِـ«تَانِ» وَ«تَيْنِ» وَيُشَارُ إِلَى الْجَمْعِ - مُذَكَّرًا كَانَ أَوْ مُؤَنَّثًا - بِـ«أُولَى» وَ«أُولَاءَ».^۲
وَقَدْ يَنْصِلُ بِأَوَائِلِهَا هَاءُ التَّنْبِيهِ وَ يَنْصِلُ بِأَوَاخِرِهَا حَرْفُ الْخِطَابِ.^۳
يُشَارُ إِلَى الْمَكَانِ الْقَرِيبِ بِـ«هَنَا» وَ«هَنَّاكَ» لِلْمُتَوَسِّطِ وَ«هَنَّاكَ» وَ«هَنَا» وَ«هَنَّا» لِلْبَعِيدِ.^۴

آزمون

۱. اسم اشاره مختص را تعریف کنید.
۲. اسم اشاره مشترک را تعریف کنید.
۳. در اسم‌های اشاره مشترک، چگونه اسم اشاره قریب، به متوسط و بعید تبدیل می‌شود؟
۴. حرف خطاب را تعریف کنید و ملاک در تغییر آن را بنویسید.
۵. لام بعد، به کدام یک از اقسام اسم اشاره مشترک ملحق نمی‌شود؟
۶. اولاً: جدول صفحه بعد را کامل کنید.
ثانياً: اسم‌های اشاره مشترک در آن را پیدا کرده و صیغه هر کدام را بنویسید.

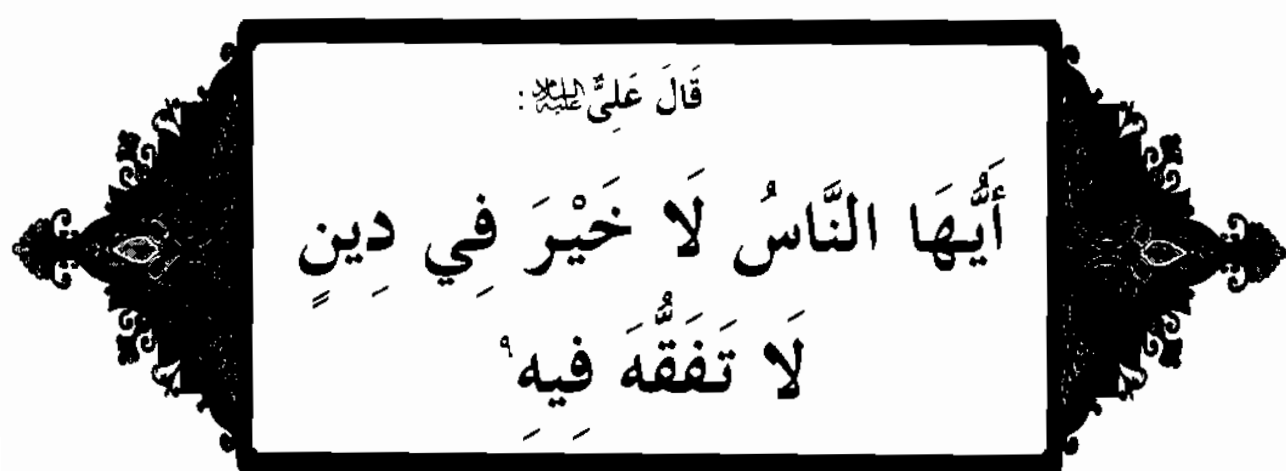
۱. برگرفته از هدایه.

۲. برگرفته از شرح ابن عقیل ج ۱/ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۳. هدایه.

۴. برگرفته از شرح ابن عقیل ج ۱/ص ۱۳۰.

مختص			مشترک			اسم اشاره را مشخص کنید	
بعید	متوسط	قریب	بعید	متوسط	قریب		
							هَذَا خَصَمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ ^۱
							ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ^۲
							قَالَ ثُمَّ أُولَاءِ عَلَى أَثَرِي ^۳
							تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا ^۴
							وَأَزَلَفْنَا مِنَ الْآخِرِينَ ^۵
							وَلَا تَقْرُبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ ^۶
							هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا أَسْلَفَتْ ^۷
							قَالَ تَاكِ مَرْيَمُ وَفَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ^۸



۱. حج/۱۹. ۲. بقره/۵۲. ۳. طه/۸۴. ۴. بقره/۱۸۷.
 ۵. شعراء/۶۴. ۶. بقره/۳۵. ۷. یونس/۳۰. ۸. امام صادق علیه السلام: بحار الأنوار/ج ۴۲/ص ۲۱.
 ۹. امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند: ای مردم! هیچ خیری در دین بدون تفقه نیست: بحار الانوار/ج ۱/ص ۱۷۴.



درس هشتم

مبانیات در اسم (۳ و ۴)

شناخت اسم موصول و اسم استفهام

اسم موصول

به جملات زیر توجه کنید:

دیدم چیزی را که

رفت کسی که

علت ناقص بودن این جملات چیست؟

کلمات «کسی که» و «چیزی که» کلمات مبهمی هستند که برای رفع ابهامشان، به جمله‌ای بعد از خود نیاز دارند. با این که در عبارت «رفت کسی که» هم فعل و هم فاعل آن در کلام موجود است، با این حال، شنونده منتظر شنیدن ادامه جمله می‌باشد.

رفت کسی که پدرش عالم است. دیدم چیزی را که به پسر عطا کردی.

با آمدن این جملات، ابهام در مثال‌های بالا از بین رفته و سکوت بر آن صحیح می‌شود.

در زبان عربی، به اسم مبهمی که برای رفع ابهام آن، باید جمله‌ای بعد از آن آورده شود، «اسم موصول» می‌گویند؛ مانند:

ذَهَبَ الَّذِي أَبْوَهُ عَالِمٌ

رَأَيْتُ مَا أُعْطِيَتْهُ ابْنُكَ

و به جمله‌ای که بعد از اسم موصول می‌آید و ابهام آن را برطرف می‌کند، «جمله صله» می‌گویند؛ مانند «أَبُوهُ عَالِمٌ» و «أَعْطَيْتَهُ ابْنَكَ» در مثال‌های صفحه قبل.

در جمله صله باید ضمیری باشد که به اسم موصول بازگردد که به آن، ضمیر رابط یا عائذ می‌گویند. بار دیگر به مثال‌ها نگاه کنید:

کسی که پدرش (یعنی پدر آن فرد) عالم است، رفت.	ذَهَبَ الَّذِي أَبُوهُ عَالِمٌ
چیزی که آن را (یعنی آن چیز را) به پسرش عطا کردی، دیدم.	رَأَيْتُ مَا أَعْطَيْتَهُ ابْنَكَ

چکیده

اسم موصول: اسم مبهمی است که ابهامش با جمله بعد از آن از بین می‌رود.
جمله صله: جمله‌ای که بعد از موصول می‌آید و ابهام آن را از بین می‌برد.
ضمیر عائذ: ضمیری که در صله است و به موصول بازمی‌گردد و بین صله و موصول ارتباط ایجاد می‌کند.

اقسام اسم موصول

بعضی از اسم‌های موصول، برای هر کدام از صیغه‌های مفرد، مثنی و جمع، مذکر و مؤنث لفظ جداگانه‌ای دارند، ولی بعضی از آن‌ها برای تمام صیغه‌های مفرد، مثنی، جمع، مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌رود. بر این اساس، اسم موصول را به دو قسم مختص و مشترک تقسیم می‌کنند:

مختص: برای هر کدام از مفرد، مثنی و جمع، مذکر و مؤنث لفظ خاصی دارد.	}
مشترک: یک لفظ به طور مشترک برای تمام مفرد، مثنی، جمع، مذکر و مؤنث به کار می‌رود.	

مفرد: الَّذِي (کسی که، چیزی که)	مذكر	الفاظ اسم موصول مختص
مثنی: اللَّذَانِ، الَّذِينَ (آن دو کسی که، آن دو چیزی که)		
جمع: الَّذِينَ (کسانی که)، الْأُولَى (چیزهایی که)		
مفرد: الَّتِي (کسی که، چیزی که)	مؤنث	
مثنی: اللَّتَانِ، اللَّتَيْنِ (آن دو کسی که، آن دو چیزی که)		
جمع: اللَّاتِ، اللَّاتِي، اللَّوَاتِي، اللَّاءِ، اللَّائِي، اللَّوَاتِي (کسانی که، چیزهایی که)		

چند نکته

۱. تفاوت موصول‌هایی مثل «الَّذِي» و «الَّتِي» در موارد به کارگیری آنها می‌باشد؛ یعنی، هر گاه منظور از «کسی که» یا «چیزی که» فرد یا چیز مذکر باشد، از «الَّذِي» استفاده می‌شود و هر گاه منظور، فرد یا چیز مؤنث باشد، «الَّتِي» به کار می‌رود.
۲. در کاربرد الفاظ ذکر شده در جمع مؤنث، تفاوتی وجود ندارد.
۳. موارد به کارگیری دو لفظ ذکر شده در مثنی (مذكر و مؤنث) متفاوت است و هر کدام در جایگاه خاصی به کار می‌رود که دیگری در آن جایگاه کاربردی ندارد. در درس‌های بعد علت تفاوت آنها بیان خواهد شد.

اسم موصول مشترک

برای اسم موصول مشترک، چند لفظ وجود دارد که در این جا به ذکر دو لفظ آن بسنده می‌شود:

مَنْ (کسی که، کسانی که) مَا (چیزی که، چیزهایی که)

به مثال‌های ذیل توجه کنید:

ذَهَبَ الَّذِي رَأَيْتُهُ	ذَهَبَ مَنْ رَأَيْتُهُ؛ کسی که او را دیدم رفت.
ذَهَبَ اللَّذَانِ رَأَيْتُهُمَا	ذَهَبَ مَنْ رَأَيْتُهُمَا؛ دو کسی که آن دو را دیدم رفتند.
ذَهَبَ اللَّاتِي رَأَيْتُهَا	ذَهَبَ مَنْ رَأَيْتُهَا؛ کسانی که آن‌ها را دیدم رفتند.

رَأَيْتَ الَّذِي بَعْتَهُ	رَأَيْتَ مَا بَعْتَهُ؛ دیدی چیزی را که خریدم.
رَأَيْتَ اللَّذَانِ بَعْتَهُمَا	رَأَيْتَ مَا بَعْتَهُمَا؛ دیدی دو چیزی را که خریدم.
رَأَيْتَ اللَّاتِي بَعْتَهُنَّ	رَأَيْتَ مَا بَعْتَهُنَّ؛ دیدی چیزهایی را که خریدم.

همان گونه که در مثال ها می بینید، کلمات «مَنْ» و «مَا» می توانند، به جای تمام موصولات مختص به کار روند.

اسم استفهام

اسم استفهام، اسمی است که برای پرسیدن به کار می رود و مبنی است. بعضی از اسم های استفهام عبارتند از:

مَنْ (چه کسی)	قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛ بگو: چه کسی شما را از زمین و آسمان روزی می دهد؟
مَا (چه چیزی)	أَدْعُ لِنَارِكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ؛ ^۲ از پروردگارت بخواه تا برای ما معلوم کند آن چه چیزی است؟
كَيْفَ (چگونه)	أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ؛ ^۳ آیا به شتر نمی نگرند که چگونه خلق شد؟
أَيْنَ (کجا)	أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ؛ ^۴ وسیله اتصال دهنده بین زمین و آسمان کجاست؟
مَتَى (چه وقت)	إِلَى مَتَى أَحَارُ فَيْكَ يَا مَوْلَايَ؛ ^۵ تا چه وقت حیران تو باشم ای مولای من؟

۵. بخشی از دعای ندبه.

۴. بخشی از دعای ندبه.

۳. غاشیه/۱۷.

۲. بقره/۶۸.

۱. یونس/۳۱.

متن خوانی

المَوْصُولُ اسْمٌ لَا يَصْلَحُ أَنْ يَكُونَ جُزْءًا تَامًا مِنْ جُمْلَةٍ إِلَّا بِصِلَةٍ بَعْدَهُ وَلَزِمَ أَنْ تَكُونَ الصَّلَةُ جُمْلَةً وَلَا بَدْءَ لِلْمَوْصُولِ مِنْ عَائِدٍ فِي الْجُمْلَةِ الصَّلَةِ بَعُودٌ إِلَى الْمَوْصُولِ.
وَالْمَوْصُولُ مُخْتَصٌّ وَمَشْتَرَكٌ. فَالْمُخْتَصُّ «الَّذِي» لِلْمَذْكُورِ وَ«الَّتِي» لِلْمُؤَنَّثِ وَ«الَّذَانِ» وَ«الَّذَيْنِ» وَ«الَّتَانِ» وَ«الَّتَيْنِ» لِثَنَاهُمَا وَ«أُولَءِ» وَ«الَّذِينَ» لَجَمْعِ الْمَذْكُورِ وَ«الَّتَانِ» وَ«الَّتَوَاتِي» وَ«الَّتَائِي» لَجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ.^۱
وَالْمَوْصُولُ الْمَشْتَرَكُ سِتَّةٌ مَنْ يَفْتَحُ الْمِيمَ وَمَا وَ...^۲

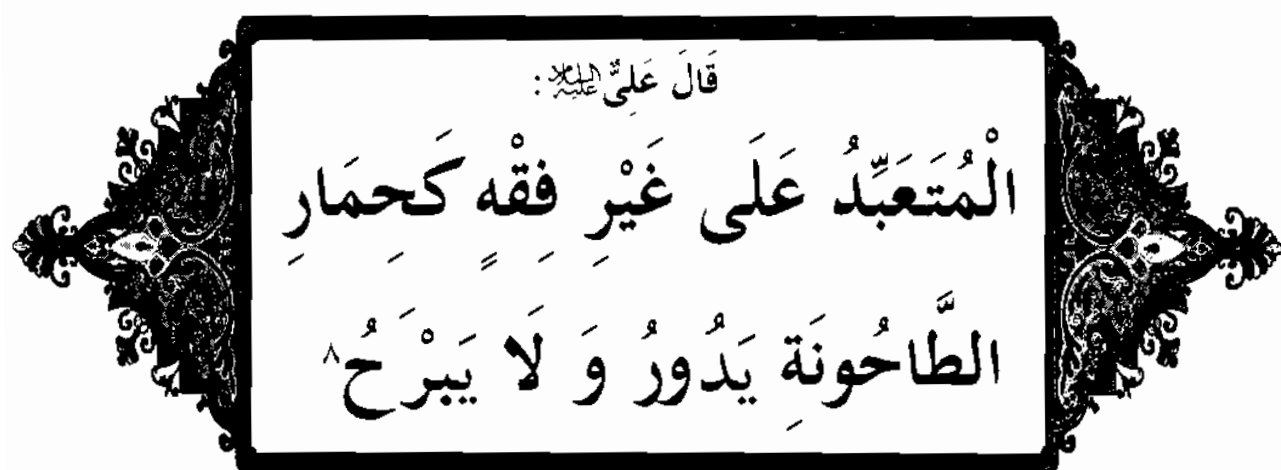
آزمون

۱. اسم موصول را تعریف کنید.
۲. صله چیست؟
۳. ضمیر عائد را تعریف کنید.
۴. اسم موصول مختص و اسم موصول مشترک را تعریف کنید.
۵. تفاوت «الَّذِينَ» و «الَّذِي» در معنا چیست؟
۶. الفاظ اسم موصول مختص را بنویسید.
۷. دو لفظ از الفاظ اسم موصول مشترک را بنویسید.
۸. اسم استفهام را تعریف کنید.
۹. پنج اسم استفهام را نام ببرید.
۱۰. برای هر کدام از الفاظ استفهام، سه مثال قرآنی غیر از مثال‌های کتاب بنویسید.
۱۱. اولاً: جدول صفحه بعد را کامل کنید.
ثانياً: موصولات مختص آن را پیدا کرده و صیغه هر کدام را بنویسید.

۲. التصريح على التوضيح / ج ۱ / ص

۱. برگرفته از هدایه.

ضمير عائد را مشخص کنید	جمله صله را مشخص کنید	نوع موصول		موصول را مشخص کنید	
		مختص	مشترک		
					مَا وَلَاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا ^۱
					وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِيَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا ^۲
					أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ ^۳
					وَلَوْ لَا كَلِمَةُ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِي مَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ^۴
					وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ ^۵
					إِنْ أُمَهَاثُثُمْ إِلَّا اللَّابِئِي وَلَدْنَهُمْ ^۶
					لَا تَخُنْ مَنْ خَانَكَ فَتَكُونَ مِثْلَهُ ^۷



۱. بقره/۱۴۲. ۲. نساء/۱۶. ۳. بقره/۲۴۳. ۴. یونس/۱۹. ۵. زخرف/۸۵. ۶. مجادله/۲.

۷. رسول اکرم ﷺ: به کسی که به تو خیانت کرده، خیانت نکن؛ که مثل او خواهی بود؛ مستدرک الوسائل/ج ۹/ص ۱۰۶.

۸. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: عبادت کنندۀ بدون شناخت، مانند الاغ آسیاب است که می چرخد ولی سودی نمی برد؛ بحار الانوار/ج ۱/ص ۲۰۸.

بخش سوم

اعراب

- عامل و معمول
- انواع اعراب
- عامل های فعل معرب
- علامت های اعراب در فعل
- علامت های اعراب در اسم

درس نهم

عامل و معمول - انواع اعراب

عامل و معمول

قبلاً گفتیم: معرب، کلمه‌ای است که آخر آن قابل تغییر است.

چه چیزی سبب تغییر آخر کلمه معرب می‌شود؟

نحویون، بعضی از کلمات را سبب تغییر در آخر کلمات دیگر می‌دانند. به عبارت دیگر، بعضی از کلمات، در کلمات دیگر اثر می‌گذارند و سبب تغییر آخر آن‌ها می‌شوند. به کلماتی که اثر می‌گذارند «عامل»، به کلماتی که اثر می‌پذیرند «معمول» و به اثری که عامل در آخر معمول می‌گذارد، «اعراب» می‌گویند.

به مثال «ذَهَبَ عَلَيَّ» دقت کنید.

«ذَهَبَ» علت ضمه گرفتن کلمه «عَلَيَّ» است؛ بنابراین، به کلمه «ذَهَبَ» عامل و به کلمه «عَلَيَّ»

معمول می‌گویند.

نکته: گاهی علت تغییر در آخر کلمه معرب، هیچ کلمه دیگری نیست؛ بلکه همین که کلمه معرب، در حالت خاصی قرار گیرد، آخر آن تغییر می‌کند. در این صورت، عامل تغییر، آن حالت خاص است که به آن «عامل معنوی» می‌گویند.

انواع اعراب

اثری که عامل، در آخر معمول ایجاد می‌کند، «اعراب» نام دارد و هر اعرابی نشانه‌ای دارد که با آن نشانه، به نوع اعراب کلمه پی می‌بریم.
نحویون اعراب را به چهار نوع تقسیم می‌کنند که هر کدام یک علامت اصلی دارد.

الف) رفع

علامت اصلی آن، ضمه (ُ) است؛ مانند «عَلِيٌّ» و «يَذْهَبُ» در عبارت‌های:
جَلَسَ عَلِيٌّ هُوَ يَذْهَبُ
به کلماتی مانند «عَلِيٌّ» و «يَذْهَبُ» که اعراب رفع دارند، «مرفوع» می‌گویند.

ب) نصب

علامت اصلی آن، فتحه (َ) است؛ مانند «عَلِيًّا» و «يَذْهَبَ» در عبارت‌های:
نَصَرْتُ عَلِيًّا أَنْ يَذْهَبَ
به کلماتی، مانند «عَلِيًّا» و «يَذْهَبَ» که اعراب نصب دارند، «منصوب» می‌گویند.

ج) جرّ

علامت اصلی آن، کسره (ِ) است؛ مانند عبارت:
نَظَرْتُ إِلَى عَلِيٍّ
به کلماتی، مانند «عَلِيٍّ» که اعراب جرّ دارند، «مجرور» می‌گویند.

د) جزم

علامت اصلی آن، سکون (ْ) است، مانند «يَذْهَبْ» در عبارت:
لَمْ يَذْهَبْ
به کلماتی، مانند «يَذْهَبْ» که اعراب جزم دارند، «مجزوم» می‌گویند.

سؤال: چرا برای رفع و نصب، هم مثال اسمی و هم مثال فعلی آورده شد؛ اما برای جرّ، فقط مثال

اسمی و برای جزم، فقط مثال فعلی ذکر شد؟

— در میان اقسام چهارگانهٔ اعراب، رفع و نصب، بین اسم و فعل مشترک است؛ یعنی هم اسم مرفوع داریم و هم فعل مرفوع؛ هم اسم منصوب داریم و هم فعل منصوب؛ اما جرّ و جزم چنین نیستند؛ بلکه جرّ مخصوص اسم است و جزم مخصوص فعل؛ یعنی اسم اعراب جرّ می‌گیرد، ولی فعل مجرور نمی‌شود، و فعل اعراب جزم می‌گیرد، ولی اسم مجزوم نمی‌شود.

توضیح مطلب

گفتیم: اعراب، اثری است که به سبب عامل، در آخر معرب به وجود می‌آید. پس بعضی از عامل‌ها به کلمهٔ مرفوع نیاز دارند و معمول خود را مرفوع می‌کنند؛ بعضی از آنها به کلمهٔ منصوب نیاز دارند و معمول خود را منصوب می‌کنند؛ بعضی از عامل‌ها به کلمهٔ مجرور و بعضی دیگر به کلمهٔ مجزوم نیاز دارند و معمول خود را به ترتیب مجرور یا مجزوم می‌کنند.

با دقت در استعمالات عرب و بررسی قواعد زبان عربی می‌فهمیم که عواملی که سبب جرّ می‌شوند، هیچ‌گاه بر فعل وارد نمی‌شوند؛ پس فعل هرگز مجرور نمی‌شود. همچنین عامل جزم، بر سر اسم نمی‌آید؛ پس اسم مجزوم نداریم.

چکیده

رفع — در اسم و فعل — علامت اصلی: ضمه —

اعراب نصب — در اسم و فعل — علامت اصلی: فتحه —

جرّ — فقط در اسم — علامت اصلی: کسره —

جزم — فقط در فعل — علامت اصلی: سکون —

متن خوانی

الْإِعْرَابُ مَا بِهِ يَخْتَلِفُ آخِرُ الْمُعْرَبِ وَإِعْرَابُ الْإِسْمِ ثَلَاثَةٌ أَنْوَاعُ: رَفْعٌ وَنَصْبٌ وَجَرٌّ وَأَنْوَاعُ الْإِعْرَابِ فِي الْفِعْلِ ثَلَاثَةٌ أَيْضًا: رَفْعٌ وَنَصْبٌ وَجَزْمٌ وَالْعَامِلُ مَا يَحْصُلُ بِهِ رَفْعٌ وَنَصْبٌ وَجَرٌّ وَجَزْمٌ.
الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا مُعْرَبَةٌ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهَا كَالضَّمَائِرِ وَالْإِشَارَةِ... وَالْمُعْرَبُ مِنَ الْأَفْعَالِ هُوَ الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ الَّذِي لَمْ تَتَّصِلْ بِهِ نُونُ الْإِنثَاءِ^۱. أَمَّا الْحُرُوفُ فَكُلُّهَا مَبْنِيَّةٌ عَلَى حَرَكَاتٍ أَوَاخِرِهَا^۲.

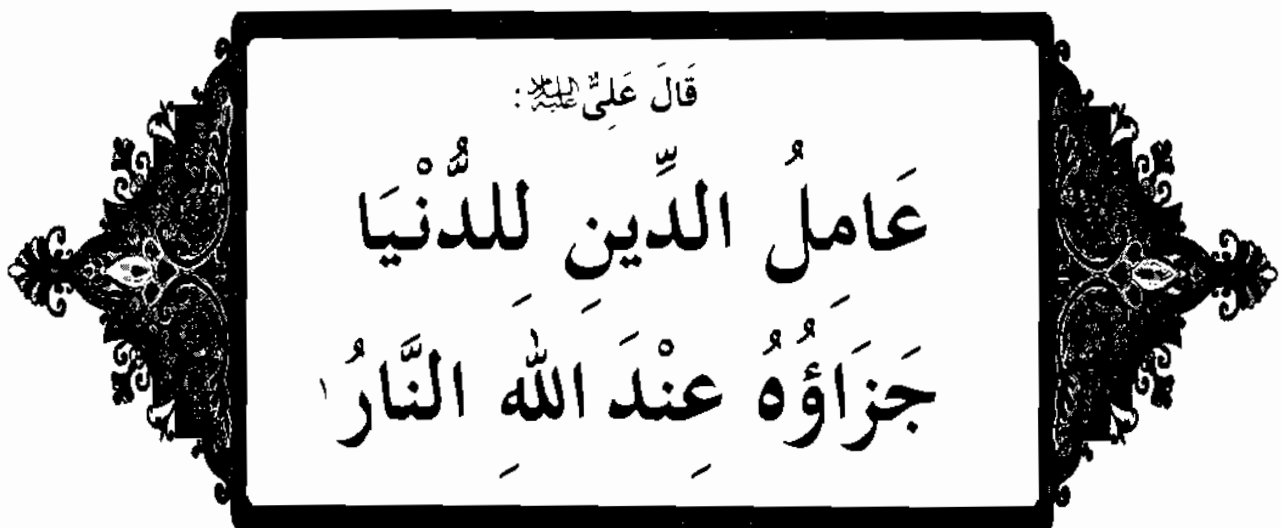
۱. برگرفته از هدایه.

۲. وَالْمُعْرَبُ مِنَ الْأَفْعَالِ هُوَ الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ الَّذِي لَمْ تَتَّصِلْ بِهِ نُونُ التَّوَكِيدِ الثَّقِيلَةِ أَوِ الْخَفِيفَةِ اتِّصَالًا مُبَاشِرًا أَوِ الَّذِي لَمْ تَتَّصِلْ بِهِ نُونُ الْإِنثَاءِ.

۳. برگرفته از موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص ۱۰۹.

آزمون

۱. عامل را تعریف کنید.
۲. معمول را تعریف کنید.
۳. انواع اعراب را ذکر کنید.
۴. علامت اصلی رفع، و علامت اصلی نصب، و علامت اصلی جرّ،
و علامت اصلی جزم، است.
۵. چه اعرابی می‌تواند در اسم وجود داشته باشد؟
۶. چرا بعضی از انواع اعراب، در اسم و فعل وجود ندارد؟



۱. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: کسی که برای دنیا به دین عمل کند، جزایش نزد خداوند، آتش است؛ غررالحکم/ص ۱۳۰.

درس دهم

شناخت علامت‌های اعراب در فعل

وقتی از اعراب فعل سخن می‌گوییم، بحث ما منحصر به فعل مضارع است؛ زیرا فقط فعل مضارع، معرب است (حرف آخرش تغییرپذیر است) پس چون فعل ماضی و امر، مبنی هستند، در این درس بحثی از آن‌ها به میان نمی‌آید.

پیش از بررسی علامت‌های اعراب فعل مضارع، عامل‌های فعل مضارع را ذکر می‌کنیم.

عامل‌های اعراب فعل مضارع

الف) عامل نصب

چهار حرف هستند که اگر بر سر فعل مضارع بیایند، آن را منصوب می‌کنند؛ این حروف عبارتند از:

أَنَّ لَنْ كَيَّ إِذَنْ

مانند: أَنْ يَذْهَبَ، لَنْ يَضْرِبَ، كَيَّ يَجْلِسَ، إِذَنْ يَكْرُمَ

به این حروف، «حروف ناصب فعل مضارع» می‌گویند.

ب) عامل جزم

تعدادی از کلمات هستند که اگر بر سر فعل مضارع بیایند، آن را مجزوم می‌کنند؛ بعضی از عوامل

جزم فعل مضارع عبارتند از:

لَمْ، لَمَّا، لَ (لام امر)، لا (لای نهی)
مانند: لَمْ يَذْهَبْ، لَمَّا يَضْرِبُ، لَيَجْلِسُ، لا يَكْرُمُ

به این حروف، «حروف جازم فعل مضارع» می‌گویند.

ج) عامل رفع

هر گاه بر سر فعل مضارع، هیچ کدام از عوامل نصب و جزم نیاید، فعل مضارع مرفوع خواهد بود. در این حالت، عامل رفع فعل مضارع، هیچ لفظ و کلمه خاصی نیست؛ بلکه همین «خالی بودن از ناصب و جازم» عامل رفع آن می‌باشد.^۱

مانند: يَذْهَبُ، يَضْرِبُ، يَجْلِسُ، يَكْرُمُ

چکیده

عامل رفع ← خالی بودن از ناصب و جازم	} عامل های رفع فعل مضارع
عامل نصب ← أَنْ، لَنْ، كُنْ، إِذَنْ	
عامل جزم ← لَمْ، لَمَّا، لَ (لام امر)، لا (لای نهی)	

علامت‌های اعراب فعل مضارع

علامت‌های رفع مضارع مرفوع

علامت رفع مضارع مرفوع دو نوع است:

۱. ضمه (علامت اصلی رفع)؛

۲. نون (گاهی «ن» به جای «ضمه» علامت رفع است).^۲

هرگاه فعل مضارع معرب، مرفوع شود (= خالی از ناصب و جازم باشد) یکی از علامت‌های ذیل را می‌گیرد:

۱. عامل رفع فعل مضارع عامل معنوی است. ۲. به علامت‌هایی که جانشین علامت اصلی می‌شوند، «علامت نیابتی» می‌گویند.

ضمه — در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ علامتِ رفعِ فعلِ مضارع است.

يَجْلِسُ^۱ - تَجْلِسُ^۴ - أَجْلِسُ^۷ - نَجْلِسُ^{۱۳} - تَجْلِسُونَ^{۱۴}

به این پنج صیغه، «صیغِ خَمْسَه» می‌گویند.

نون — در صیغه‌های ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ علامتِ رفعِ فعلِ مضارع است.

يَجْلِسَانِ^۲ - يَجْلِسُونَ^۳ - تَجْلِسَانِ (مُشْتَرَك بَيْنَ ۵، ۸، ۱۱) - تَجْلِسُونَ^۹ -

تَجْلِسِينَ^{۱۰}

به این پنج فعل، که هفت صیغه از فعل مضارع را تشکیل می‌دهند، «افعالِ خَمْسَه» می‌گویند.

نکته: صیغه‌های ۶ و ۱۲ فعل مضارع چون مبنی هستند، در هیچ کدام از حالت‌های رفع، نصب و جزم تغییر نمی‌کنند؛ بنابراین، هیچ یک از علامت‌های اعراب را نمی‌گیرند؛ به همین دلیل در این درس، از این دو صیغه بحث نمی‌شود.

۱۴ صیغه		مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر	يَجْلِسُ	يَجْلِسَانِ	يَجْلِسُونَ
	مؤنث	تَجْلِسُ	تَجْلِسَانِ	————
مخاطب	مذکر	تَجْلِسُ	تَجْلِسَانِ	تَجْلِسُونَ
	مؤنث	تَجْلِسِينَ	تَجْلِسَانِ	————
متکلم	مذکر، مؤنث	أَجْلِسُ	نَجْلِسُ	

علامت‌های نصب مضارع منصوب

علامت نصب مضارع منصوب دو نوع است:

۱. فتحه (علامت اصلی)؛

۲. حذف نون (علامت نیابتی).

هر گاه بر سر یک فعل مضارع معرب، یکی از حروف ناصب بیاید، علامت رفع آن مضارع از بین رفته و علامت نصب جایگزین آن می‌شود؛ یعنی در صیغه‌هایی که علامت رفع، ضمه است، آن

ضمه به فتحه تبدیل شده و در صیغه‌هایی که علامت رفع، حرف نون است، نون به نشانه منصوب بودن کلمه حذف می‌شود.

فتحه —————> در صیغ خمسۀ^۱، علامت نصب فعل مضارع است.

أَنْ يَجْلِسَ (۱) - أَنْ تَجْلِسَ (۴) - أَنْ تَجْلِسَ (۷) - أَنْ أَجْلِسَ (۱۳) - أَنْ نَجْلِسَ (۱۴)

حذف نون —————> در افعال خمسۀ^۲، علامت نصب فعل مضارع است.

أَنْ يَجْلِسَا (۲) - أَنْ يَجْلِسُوا (۳) - أَنْ تَجْلِسَا (۵، ۸، ۱۱) - أَنْ تَجْلِسُوا (۹) - أَنْ تَجْلِسِي (۱۰)

۱۴ صیغه		مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر	أَنْ يَجْلِسَ	أَنْ يَجْلِسَا (حذف نون)	أَنْ يَجْلِسُوا (حذف نون)
	مؤنث	أَنْ تَجْلِسَ	أَنْ تَجْلِسَا (حذف نون)	—————
مخاطب	مذکر	أَنْ تَجْلِسَ	أَنْ تَجْلِسَا (حذف نون)	أَنْ تَجْلِسُوا (حذف نون)
	مؤنث	أَنْ تَجْلِسِي (حذف نون)	أَنْ تَجْلِسَا (حذف نون)	—————
متکلم	مذکر، مؤنث	أَنْ أَجْلِسَ	أَنْ نَجْلِسَ	

علامت‌های جزم مضارع مجزوم

علامت جزم مضارع مجزوم دو نوع^۳ است:

۱. سکون (علامت اصلی)؛

۲. حذف نون (علامت نیابتی).

هر گاه بر سر یک فعل مضارع معرب، یکی از حروف جازم بیاید، علامت رفع آن مضارع از بین رفته و علامت جزم جایگزین آن می‌شود؛ یعنی در صیغه‌هایی که علامت رفع، ضمه است، آن ضمه حذف شده و حرف آخر ساکن می‌شود و در صیغه‌هایی که علامت رفع، نون است، نون به نشانه مجزوم بودن کلمه حذف می‌شود.

۱. صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴.

۲. صیغه‌های ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱.

۳. در اصل، علائم جزم فعل مضارع، سه علامت است: یکی از آن علامت‌ها که در این جا ذکر نشد «حذف حرف عله» است که در صیغ خمسۀ افعال معتل اللام، علامت جزم این فعل می‌باشد؛ مانند: لَمْ + يَذْعُو —————> لَمْ يَذْعُ.

سکون ← در صیغ خمسّه، علامتِ جزم فعل مضارع است.^۱

لَمْ يَجْلِسْ^(۱) - لَمْ تَجْلِسْ^(۴) - لَمْ أَجْلِسْ^(۷) - لَمْ يَجْلِسْ^(۱۳) - لَمْ تَجْلِسْ^(۱۴)

حذف نون ← در افعال خمسّه، علامتِ جزم فعل مضارع است.

لَمْ يَجْلِسَا^(۲) - لَمْ يَجْلِسُوا^(۳) - لَمْ تَجْلِسَا^(۵، ۸، ۱۱) - لَمْ تَجْلِسُوا^(۹) - لَمْ تَجْلِسِي^(۱۰)

۱۴ صیغه		مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر	أَنْ يَجْلِسَ	أَنْ يَجْلِسَا (حذف نون)	أَنْ يَجْلِسُوا (حذف نون)
	مؤنث	أَنْ تَجْلِسَ	أَنْ تَجْلِسَا (حذف نون)	_____
مخاطب	مذکر	أَنْ تَجْلِسَ	أَنْ تَجْلِسَا (حذف نون)	أَنْ تَجْلِسُوا (حذف نون)
	مؤنث	أَنْ تَجْلِسِي (حذف نون)	أَنْ تَجْلِسَا (حذف نون)	_____
متکلم	مذکر، مؤنث	أَنْ أَجْلِسَ	أَنْ نَجْلِسَ	

چکیده

علامت‌های اعراب فعل مضارع	علامت رفع	ضمه در صیغ خمسّه مانند: يَضْرِبُ
		نون در افعال خمسّه مانند: يَضْرِبَانِ
	علامت نصب	فتحه در صیغ خمسّه مانند: أَنْ يَضْرِبَ
		حذف نون در افعال خمسّه مانند: أَنْ يَضْرِبَا
	علامت جزم	سکون در صیغ خمسّه مانند: لَمْ يَضْرِبْ حذف نون در افعال خمسّه مانند: لَمْ يَضْرِبَا

یادآوری: همان‌طور که گذشت، صیغه‌های ۶ و ۱۲ مبنی هستند و هیچ تغییری در آخرشان صورت

۱. چنانچه در پاورقی صفحه قبل اشاره شد، گاهی در صیغ خمسّه، سکون علامت جزم فعل مضارع نیست، که این بحث را به کتب مفصل واگذار می‌کنیم.

نمی‌گیرد؛ مانند مثال‌های زیر:

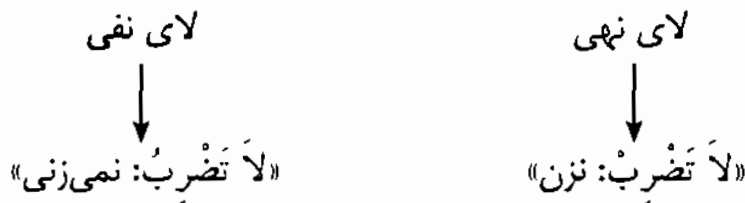
يَجْلِسْنَ	أَنْ يَجْلِسْنَ	لَمْ يَجْلِسْنَ
تَجْلِسْنَ	أَنْ تَجْلِسْنَ	لَمْ تَجْلِسْنَ

نکته: اگر بر سر فعلی «لا» بیاید، ولی فعل مجزوم نشده باشد، آن «لا» لای نهی نیست؛ بلکه آن را «لای نفی» می‌نامند.

تفاوت «لای نهی» و «لای نفی» در معنا:

لای نهی — انجام ندادن فعل را طلب می‌کند.

لای نفی — انجام ندادن فعل را خبر می‌دهد.



لای نفی، عامل نیست؛ بنابراین وقتی بر سر فعل مضارع مرفوع آمد، در رفع فعل تغییری حاصل نمی‌شود.

متن خوانی

الْمُضَارِعُ الْمَرْفُوعُ عَامِلُهُ مَعْنَوِيٌّ وَهُوَ جَرِيدُهُ عَنِ النَّاصِبِ وَالْجَازِمِ.
الْمُضَارِعُ الْمَنْصُوبُ عَامِلُهُ خَمْسَةٌ أَحْرَفٌ أَنْ وَلَنْ وَكَأَنَّ وَإِذَنْ.
وَالْمَجْزُومُ عَامِلُهُ لَمْ وَلَمَّا وَلَامُ الْأَمْرِ وَلَا نَهْيٍ وَ...^۱

إِذَا كَانَ الْمُضَارِعُ غَيْرَ مَخْتُومٍ بِضَمِيرٍ بَارِزٍ فَإِنَّهُ يُقَرَّبُ بِالْحَرَكَاتِ الْأَصْلِيَّةِ الظَّاهِرَةِ: الضَّمَّةِ فِي حَالَةِ الرَّفْعِ وَالْفَتْحَةِ فِي حَالَةِ النَّصْبِ إِذَا سَبَقَهُ نَاصِبٌ وَالشُّكُونِ فِي حَالَةِ الْجَزْمِ إِذَا سَبَقَهُ جَازِمٌ.^۲
[وَأَمَّا الْمُضَارِعُ الْمَخْتُومُ بِضَمِيرٍ بَارِزٍ نَحْوُ يَفْعَلَانِ وَيَفْعَلُونَ وَيَفْعَلُونَ وَتَفْعَلِينَ (الْأَفْعَالُ الْخَمْسَةُ) تَرْفَعُ بِثَبُوتِ النُّونِ وَتَنْصِبُ وَتَجْزِمُ بِحَذْفِهَا فَتَبَيَّنَ النُّونُ فِي هَذِهِ الْأَمْثَلَةِ عَنِ الْحَرَكَةِ الَّتِي هِيَ الضَّمَّةُ نَحْوُ «الزَّيْدَانِ يَفْعَلَانِ» فَ«يَفْعَلَانِ» فِعْلٌ مُضَارِعٌ مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةُ رَفْعِهِ ثَبُوتُ النُّونِ وَتَنْصِبُ وَتَجْزِمُ بِحَذْفِهَا نَحْوُ «الزَّيْدَانِ لَنْ يَقُومَا وَلَنْ يَخْرُجَا» فَعَلَامَةُ النَّصْبِ وَالْجَزْمِ سُقُوطُ النُّونِ مِنْ «يَقُومَا وَيَخْرُجَا» وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ.^۳

۳. شرح ابن عقيل/ج ۱/ص ۷۹.

۲. النحو الوافي/ج ۱/ص ۱۶۰.

۱. هدايه.

آزمون

۱. فعل مضارع، کدام یک از انواع اعراب را می‌پذیرد؟
۲. عوامل رفع و نصب فعل مضارع را نام ببرید.
۳. چهار عامل از عوامل جزم فعل مضارع را نام ببرید.
۴. علامت‌های رفع فعل مضارع چیست و هر کدام، در چه صیغه‌هایی علامت رفع است؟
۵. علامت‌های نصب فعل مضارع چیست و هر کدام، در چه صیغه‌هایی علامت نصب است؟
۶. علامت‌های جزم فعل مضارع چیست و هر کدام، در چه صیغه‌هایی علامت جزم است؟
۷. جاهای خالی را پر کنید.

..... + تَسْجُدُونَ ← تَسْجُدُوا
 أَنْ + تَضْحَكَانِ ← أَنْ
 كُنَّ + لَا يَعْلَمُ ← كُنَّ
 لَمَّا + تَكْتُبِينَ ← لَمَّا
 لَنْ + يَرْحَمَنَّ ← لَنْ

۸. جدول را کامل کنید.

علامت اعراب	عامل فعل مضارع	اعراب فعل مضارع	فعل مضارع	
				وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ^۱
				فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ^۲
				وَلَا تَقْرَبْ هَذِهِ الشَّجَرَةَ ^۳
				لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لِقَاءً إِلَّا سَلَامًا ^۴
				عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ^۵

۵. علق/۵.

۴. مریم/۶۲.

۳. بقره/۳۵.

۲. بقره/۱۱۳.

۱. نساء/۱۴۱.

علامت اعراب	عامل فعل مضارع	اعراب فعل مضارع	فعل مضارع	
				عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ^۱
				لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ ^۲
				أَتَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ^۳
				قَالَ ۖ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ^۴
				أَنْ تَصِيرُوا خَيْرَ لَّكُمْ ^۵
				فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ... ^۶
				قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ ^۷
				فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ^۸
				كُنِ نُسَبَّحُكَ كَثِيرًا ^۹
				إِذَنْ لَا تَقُومَ مِنْ مَجْلِسِكَ ^{۱۰}

قال الباقر عليه السلام :

عَالِمٌ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ
مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ^{۱۱}

۱. بقره/۲۱۶. ۲. طلاق/۷. ۳. هود/۷۳. ۴. اسراء/۶۱. ۵. نساء/۲۵. ۶. بقره/۲۴.
۷. طه/۳۲. ۸. حجرات/۱۴. ۹. رحمن/۵۰. ۱۰. امام موسی ابن جعفر علیهما السلام؛ الکافی/ج ۱/ص ۴۸۰.
۱۱. امام باقر علیهما السلام فرمودند: عالمی که از علمش نفعی برده شود، از هفتاد هزار عابد با فضیلت تر است؛ الکافی/ج ۱/ص ۳۳.

درس یازدهم

شناخت علامت‌های اعراب در اسم

یادآوری

رفع ← علامت اصلی آن ضمه؛ مانند: جَاءَ زَيْدٌ
نصب ← علامت اصلی آن فتحه؛ مانند: رَأَيْتُ فَاطِمَةَ
جر ← علامت اصلی آن کسره؛ مانند: نَظَرْتُ إِلَى عَلِيٍّ

اعراب اسم

در این درس با بقیه علامت‌های اعراب (علامت‌های نیابتی) آشنا می‌شویم.

علامت‌های رفع

چنان‌که گذشت، علامت اصلی رفع اسم، ضمه (ُ) است؛ مانند:

ذَهَبَ الرَّجُلُ ذَهَبَ رَجُلٌ

البته در بعضی از کلمات «الف» و در بعضی دیگر «واو» جانشین ضمه می‌شود که به آن‌ها علامت‌های نیابتی از ضمه در اعراب رفع می‌گویند.

۱. علت این‌که این کلمه تنوین نگرفته، در ادامه همین درس بیان می‌شود.

الف

در مثنی:

اسم مثنی اگر مرفوع شود، علامت رفعش «الف» است.^۱

اسم مفرد + ـان ← مثنای مرفوع مانند: مُعَلِّمَانِ

پس به جای تکرار کلمه «مُعَلِّمٌ» در جمله «ذَهَبَ مُعَلِّمٌ وَ مُعَلِّمٌ» می‌گوییم: «ذَهَبَ مُعَلِّمَانِ».

در این صورت «الف» علامت رفع است و بعد از آن، به جای تنوین در مفرد، نون اضافه می‌شود.

مُسْلِمٌ (مرفوع است و علامت رفعش، ضمه) ← اگر مثنی شود ← مُسْلِمَانِ (مرفوع است و علامت رفعش، الف)

المُسْلِمُ (مرفوع است و علامت رفعش، ضمه) ← اگر مثنی شود ← المُسْلِمَانِ^۲ (مرفوع است و علامت رفعش، الف)

واو

۱. در جمع مذکر سالم:

جمع مذکر سالم اگر مرفوع شود، علامت رفعش «واو» است.^۳

اسم مفرد + ـون ← جمع مذکر سالم مرفوع مانند: مُعَلِّمُونَ

پس به جای تکرار کلمه «مُعَلِّمٌ» در جمله «ذَهَبَ مُعَلِّمٌ وَ مُعَلِّمٌ» می‌گوییم: «ذَهَبَ مُعَلِّمُونَ».

در این صورت «واو» علامت رفع است و بعد از آن، به جای تنوین در مفرد، نون اضافه می‌شود.

مُسْلِمٌ (مرفوع است و علامت رفعش، ضمه) ← اگر جمع سالم بسته شود ← مُسْلِمُونَ (مرفوع است و علامت

رفعش، واو)

المُسْلِمُ (مرفوع است و علامت رفعش، ضمه) ← اگر جمع سالم بسته شود ← المُسْلِمُونَ^۴ (مرفوع است و علامت

رفعش، واو)

۲. در کلمه‌های آب (پدر)، أخ (برادر)، فَم (دهان)، حَم (بستگان شوهر)، هَن (شیء-چیز)، ذو

(صاحب) که در اصطلاح به این شش کلمه، «أسماء سته» می‌گویند.

۱. علامت رفع، نصب و جر اسم‌های دیگری که به «ملحقات مثنی» معروفند نیز مانند مثنی است.

۲. نون در مثنی، به جای تنوین در مفرد می‌آید؛ اما با این‌که در مفرد کلمه «ال» دار تنوین نمی‌گیرد، در مثنی کلمه «ال» دار، نون عوض از تنوین می‌گیرد.

۳. علامت رفع، نصب و جر اسم‌های دیگری که به «ملحقات جمع مذکر سالم» معروفند نیز مانند جمع مذکر سالم است.

۴. گاهی تکرار از جهت عرفی غیر ممکن است؛ مثل این‌که تعداد بسیار زیادی معلم آمده باشد، در این صورت کلمه «مُعَلِّمُونَ» شامل آن‌ها می‌شود؛ ولی نمی‌شود به آن تعداد کلمه «مُعَلِّمٌ» را تکرار کرد.

۵. نون در جمع مذکر سالم، به جای تنوین در مفرد بود؛ اما با این‌که در مفرد کلمه «ال» دار تنوین نمی‌گیرد، در جمع مذکر سالم کلمه «ال» دار نون عوض از تنوین می‌گیرد.

ع برخی آن را به معنای بستگان همسر (چه شوهر، چه زن) می‌دانند.

این کلمات، اگر مرفوع شوند، به شرط این که به غیر یای متکلم اضافه شوند^۱، علامت رفعشان «واو» می باشد؛ مانند:

أَبُو الْحَسَنِ، أَخُو الزَّوْجَةِ، فُوكَ^۲، حَمُوها، هُنُوهُ، ذُو الْعَقْلِ

چکیده

ضمه (علامت اصلی)	} علامت های رفع اسم
الف ← در مثنی	
در جمع مذکر سالم	
واو } در اسماء سته (با رعایت شرطشان)	

علامت های نصب

چنان که گذشت، علامت اصلی نصب اسم، فتحه (ـَ) است؛ مانند:

رَأَيْتُ الرَّجُلَ رَأَيْتُ رَجُلًا

البته گاهی «یاء»، گاهی «کسره» و گاهی «الف» جانشین فتحه می شوند که به آن ها علامت های نیابتی از فتحه در نصب می گویند.

یاء

۱. در مثنی:

مثنی، در حالت نصبی فقط با «یاء» (ما قبل مفتوح) و «نون» می آید.

اسم مفرد + ـَ یَیْنِ ← مثنای منصوب مانند: مُعَلِّمَیْنِ

در این صورت «یاء» ما قبل مفتوح، علامت نصب است و بعد از آن، به جای تنوین در مفرد، نون اضافه می شود.

مُسْلِمًا (منصوب است و علامت نصبش، فتحه) ← اگر مثنی شود مُسْلِمَیْنِ (منصوب است و علامت نصبش، یاء)

۱. اسماء سته برای گرفتن این اعراب دو شرط دیگر هم دارند: الف) مفرد باشند؛ ب) مکبر باشند. (مصغر نباشند)

۲. وقتی کلمه «فم» این اعراب را می گیرد، «میم» آن حذف می شود؛ یعنی به جای «فمُوك» می گوئیم: «فوك».

اَلْمُسْلِمَ (منصوب است و علامت نصبش، فتحه) ← اَلْمُسْلِمِينَ (منصوب است و علامت نصبش، یاء) اگر مثنی شود
 ۲. در جمع مذکر سالم:

جمع مذکر سالم در حالت نصبی، فقط، با «یاء (ما قبل مکسور) و نون» می آید.
 اسم مفرد + یَنْ ← جمع مذکر سالم منصوب
 مانند: مُعَلِّمِينَ
 در این صورت «یاء» ماقبل مکسور، علامت نصب است و بعد از آن، به جای تنوین در مفرد، نون اضافه می شود.

اگر جمع سالم بسته شود
 مُسْلِمًا (منصوب است و علامت نصبش، فتحه) ← مُسْلِمِينَ (منصوب است و علامت نصبش، یاء)
 اگر جمع سالم بسته شود
 اَلْمُسْلِمَ (منصوب است و علامت نصبش، فتحه) ← اَلْمُسْلِمِينَ (منصوب است و علامت نصبش، یاء)

کسره

در جمع مؤنث سالم:

جمع مؤنث سالم اگر منصوب شود، علامت نصبش «کسره» است.^۱
 اسم مفرد + اَتِ ← جمع مؤنث سالم منصوب
 پس، به جای تکرار کلمه «مُعَلِّمَةٌ» در جمله «ذَهَبَتْ مُعَلِّمَةٌ وَ مُعَلِّمَةٌ وَ مُعَلِّمَةٌ» می گوییم: «ذَهَبَتْ مُعَلِّمَاتٌ»

اگر جمع سالم بسته شود
 مُسْلِمَةً (منصوب است و علامت نصبش، فتحه) ← مُسْلِمَاتٍ (منصوب است و علامت نصبش، کسره)
 اگر جمع سالم بسته شود
 اَلْمُسْلِمَةَ (منصوب است و علامت نصبش، فتحه) ← اَلْمُسْلِمَاتِ (منصوب است و علامت نصبش، کسره)

الف

در أسماء سته با رعایت شرطشان (به غیر یاء متکلم اضافه شده باشند): مانند:

أَبَا الْحَسَنِ، أَخَا الزَّوْجَةِ، فَاكٍ^۲، حَمَاهَا، هَنَاهُ، ذَا الْعَقْلِ

۱. علامت رفع، نصب و جر اسم های دیگری که به «ملحقات مثنی» معروفند نیز مانند مثنی است.
 ۲. اگر آخر اسم مفرد ما «ة» تأنیث بود، هنگام جمع سالم بسته شدن آن «ة» حذف می شود؛ پس، جمع سالم عَالِمَةٌ و فَاطِمَةٌ به ترتیب عالِمات و فاطمات می شود.
 ۳. وقتی کلمه «فم»، این اعراب را می گیرد، «میم» آن حذف می شود؛ یعنی به جای «فَمَاک» می گوییم: «فاک».

فتحه (علامت اصلی)	}	علامت‌های نصب اسم
یاء { در مثنی (ما قبل مفتوح)		
در جمع مذکر سالم (ما قبل مکسور)		
کسره ← در جمع مؤنث سالم		
الف ← در أسماء سته با شرطشان		

علامت‌های جرّ

گفتیم که علامت اصلی جرّ اسم، کسره (ـِ) است؛ مانند:

نَظَرْتُ إِلَى الرَّجُلِ نَظَرْتُ إِلَى رَجُلٍ

البته در بعضی از کلمات، «یاء» و در بعضی «فتحه» جانشین کسره می‌شود که به آن‌ها علامت‌های نیابتی از کسره در جرّ می‌گویند.

یاء

۱. در مثنی:

مثنی در حالت جرّ، همانند حالت نصب، فقط با «یاء» (ما قبل مفتوح) و «نون» می‌آید.

اسم مفرد + يَ يَنْ ← مثنای مجرور مانند: مُعَلِّمَيْنِ

در این صورت «یاء» ما قبل مفتوح، علامت جرّ است و بعد از آن، به جای تنوین در مفرد، نون اضافه می‌شود.

مُسْلِمٍ (مجرور است و علامت جرّش، کسره) ← اگر مثنی شود مُسْلِمَيْنِ (مجرور است و علامت جرّش، یاء)

المُسْلِمِ (مجرور است و علامت جرّش، کسره) ← اگر مثنی شود الْمُسْلِمَيْنِ (مجرور است و علامت جرّش، یاء)

۲. در جمع مذکر سالم:

جمع مذکر سالم، در حالت جرّ، مانند حالت نصب، فقط با «یاء» (ما قبل مکسور) و «نون» می‌آید.

اسم مفرد + يَ يَنْ ← جمع مذکر سالم مجرور مانند: مُعَلِّمِينَ

در این صورت «یاء» ما قبل مکسور، علامت جرّ است و بعد از آن، به جای تنوین در مفرد، نون اضافه می‌شود.
 مُسْلِم (مجرور است و علامت جرّش، کسره) ← اگر جمع سالم بسته شود ← مُسْلِمِین (مجرور است و علامت جرّش، یاء)

المُسْلِم (مجرور است و علامت جرّش، کسره) ← اگر جمع سالم بسته شود ← المُسْلِمِین (مجرور است و علامت جرّش، یاء)

نکته: در مثنایی که با «یاء (ما قبل مفتوح) و نون» و جمع مذکر سالمی که با «یاء (ما قبل مکسور) و نون» به کار می‌رود، برای تشخیص این که منصوب هستند یا مجرور، باید به نشانه‌هایی که در کلام وجود دارد، مراجعه کنیم و به واسطه آن‌ها حالت نصبی یا جرّی این دو لفظ را تشخیص دهیم. با این نشانه‌ها، در درس‌های آینده آشنا خواهید شد.

۳. در اَسْمَاءِ سِتّه با رعایت شرطشان؛ مانند:

أَبِي الْحَسَنِ، أَخِي الزَّوْجَةِ، فَيْك، حَمِيهَا، هَنِيهِ، ذِي الْعَقْلِ

فتحه

در اسم غیر منصرف:

اگر اسمی غیر منصرف باشد و مجرور شود، علامت جرّش «فتحه» است.
 «غیر منصرف» اسمی است که «کسره» و «تنوین» نمی‌گیرد.

بعضی از اسم‌های غیر منصرف:

۱. اسم شهرها؛ مانند: کاشان، بصره (كَاشَانِ، كَاشَانَا، كَاشَانِ نداریم).
۲. اسامی مؤنث؛ مانند: فَاطِمَةُ (فَاطِمَةُ، فَاطِمَةُ، فَاطِمَةُ نداریم).
۳. اسامی غیر عربی؛ مانند: إِبْرَاهِيمَ (إِبْرَاهِيمَ، إِبْرَاهِيمَا، إِبْرَاهِيمَ نداریم).
۴. اسم‌هایی که بر وزن «مَفَاعِل» یا «مَفَاعِلِ» باشند؛ مانند: مَسَاجِدَ، مَصَابِيحَ (مَسَاجِدَ مَسَاجِدَ مَسَاجِدَ نداریم).

مثال برای اسم غیر منصرف در حالت جرّی:

سَافَرْتُ إِلَى كَاشَانَ نَظَرْتُ إِلَى فَاطِمَةَ
 أَخَذْتُ الدَّرْهَمَ مِنْ إِبْرَاهِيمَ دَخَلْتُ فِي مَسَاجِدَ

کسره (علامت اصلی)	علامت‌های جرّ اسم	یاء
در مثنی (ما قبل مفتوح)		
در جمع مذکر سالم (ما قبل مکسور)		
در اسماء سته (با رعایت شرطشان)		
فتحه در اسم غیر منصرف		

علامت‌های اعراب اسم را می‌توان به این صورت نیز تقسیم‌بندی کرد:

علامت جر	علامت نصب	علامت رفع	
یاء (ما قبل مفتوح)	یاء (ما قبل مفتوح)	الف	مثنی ^۱
فَاضِلَيْنِ	فَاضِلَيْنِ	فَاضِلَانِ	
یاء (ما قبل مکسور)	یاء (ما قبل مکسور)	واو	جمع مذکر سالم ^۲
فَاضِلِينَ	فَاضِلِينَ	فَاضِلُونَ	
کسره	کسره	ضمه	جمع مؤنث سالم ^۳
عَالِمَاتٍ	عَالِمَاتٍ	عَالِمَاتُ	
یاء	الف	واو	اسماء سته با رعایت
أَبِي الْقَاسِمِ	أَبَا الْقَاسِمِ	أَبُو الْقَاسِمِ	شرطشان ^۴
فتحه	فتحه	ضمه	غیر منصرف
زَيْنَبَ	زَيْنَبَ	زَيْنَبُ	
کسره	فتحه	ضمه	غیر موارد بالا
عَلِيٍّ	عَلِيًّا	عَلِيٌّ	

۱. و ملحقات آن.

۲. و ملحقات آن.

۳. و ملحقات آن.

۴. با رعایت شرطشان: الف (مفرد باشند؛ ب) مکبر باشند؛ ج) مضاف به غیر یای متکلم باشند.

متن خوانی

فِي أَصْنَافِ إِعْرَابِ الْإِسْمِ:

الأول: أَنْ يَكُونَ الرَّفْعُ بِالضَّمَّةِ وَالنَّصْبُ بِالْفَتْحَةِ وَالْجَرُّ بِالْكَسْرِ وَيَخْتَصُّ بِالْإِسْمِ الْمَفْرَدِ الْمُنْصَرِفِ كـ «زَيْدٌ» وَبِالْجَمْعِ الْمَكْسَرِ الْمُنْصَرِفِ كـ «رِجَالٌ» نَقُولُ: «جَائِنِي زَيْدٌ وَرِجَالٌ وَرَأَيْتُ زَيْدًا وَرِجَالًا وَمَرَرْتُ بِزَيْدٍ وَرِجَالٍ».

الثاني: أَنْ يَكُونَ الرَّفْعُ بِالضَّمَّةِ وَالنَّصْبُ وَالْجَرُّ بِالْكَسْرِ وَيَخْتَصُّ بِالْجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ السَّالِمِ كـ «مُسْلِمَاتٌ» نَقُولُ: «جَائِنِي مُسْلِمَاتٌ وَرَأَيْتُ مُسْلِمَاتٍ وَمَرَرْتُ بِمُسْلِمَاتٍ».

الثالث: أَنْ يَكُونَ الرَّفْعُ بِالضَّمَّةِ وَالنَّصْبُ وَالْجَرُّ بِالْفَتْحَةِ وَيَخْتَصُّ بِغَيْرِ الْمُنْصَرِفِ كـ «فَاطِمَةُ» نَقُولُ: «جَائِنِي فَاطِمَةُ وَرَأَيْتُ فَاطِمَةَ وَمَرَرْتُ بِفَاطِمَةَ».

الرابع: أَنْ يَكُونَ الرَّفْعُ بِالْوَاوِ وَالنَّصْبُ بِالْأَلِفِ وَالْجَرُّ بِالْيَاءِ وَيَخْتَصُّ بِالْأَسْمَاءِ السُّنَّةِ مُضَافَةً إِلَى غَيْرِ يَاءِ الْمُتَكَلِّمِ . وَهِيَ «أَخُوكَ وَأَبُوكَ وَحَمُوكَ وَهَنُوكَ وَهُوَكَ وَذُومَالٍ» . نَقُولُ: «جَائِنِي أَخُوكَ وَرَأَيْتُ أَخَاكَ وَمَرَرْتُ بِأَخِيكَ» وَكَذَا الْبَوَاقِي.

الخامس: أَنْ يَكُونَ الرَّفْعُ بِالْأَلِفِ وَالنَّصْبُ وَالْجَرُّ بِالْيَاءِ الْمَفْتُوحِ مَا قَبْلَهَا وَيَخْتَصُّ بِالثَّنْيِ كـ «الْمُسْلِمَانِ» . نَقُولُ: «جَائِنِي الْمُسْلِمَانِ وَرَأَيْتُ الْمُسْلِمَيْنِ وَمَرَرْتُ بِالْمُسْلِمَيْنِ».

السادس: أَنْ يَكُونَ الرَّفْعُ بِالْوَاوِ الْمُضْمُومِ مَا قَبْلَهَا وَالنَّصْبُ وَالْجَرُّ بِالْيَاءِ الْمَكْسُورِ مَا قَبْلَهَا وَيَخْتَصُّ بِالْجَمْعِ الْمَذْكُورِ السَّالِمِ كـ «الْمُسْلِمُونَ» . نَقُولُ: «جَائِنِي الْمُسْلِمُونَ وَرَأَيْتُ الْمُسْلِمِينَ وَمَرَرْتُ بِالْمُسْلِمِينَ» .

آزمون

۱. علامت‌های رفع، نصب و جرّ اسم را بنویسید.
۲. علامت رفع در جمع مذکر سالم چیست؟
۳. اسماء سته را نام ببرید و علامت رفع در آن‌ها را مشخص کنید.
۴. در چه کلمه‌هایی «الف» علامت نصب اسم است؟
۵. در چه کلمه‌هایی «ياء» علامت جرّ اسم است؟
۶. علائم اعراب سه گانه جمع مؤنث سالم چیست؟
۷. جدول صفحه بعد را کامل کنید (کلمات مشخص شده، مرفوع هستند).

اگر نیابتی است، نوع کلمه				نوع علامت		علامت نصب	
اسماء سته	جمع مؤنث سالم	جمع مذكر سالم	مثنی	نیابتی	اصلی		
							إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ^۱
							حَتَّىٰ إِذَا فُتِحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا فَاغْدَابِ شَدِيدٍ ^۲
							وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ ^۳
							وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ ^۴
							مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ^۵
							لَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ ^۶

۹. جدول ذیل را کامل کنید (کلمات مشخص شده، مجرور هستند).

اگر نیابتی است، نوع کلمه				نوع علامت		علامت جر	
غیر منصرف	اسماء سته	جمع مذكر سالم	مثنی	نیابتی	اصلی		
							تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ^۷
							يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا ^۸
							قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئْتَيْنِ الثَّقَنَانِ ^۹
							كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ^{۱۰}

۵. احزاب/۴۰.

۴. قصص/۲۲.

۳. اسراء/۱۲.

۱. بقره/۲۲۲.

۱۰. یونس/۱۲.

۹. آل عمران/۱۳.

۸. احزاب/۱۳.

۷. مد/۱.

۶. نساء/۱۸.

اگر نیابتی است، نوع کلمه				نوع علامت		علامت جرّ
غیر منصرف	اسماء ستّه	جمع مذکر سالم	مثنی	نیابتی	اصلی	
						ذَٰلِكَ عِيسَىٰ بْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ^۱
						وَعَلَى الَّذِينَ هَانُوا حَرَمَنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ ^۲
						الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُفْتَرِينَ ^۳
						فَاتَّبِعُوا أَمْرًا فَرَعَوْنَ ^۴
						وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ ^۵
						وَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فَيْكٍ كَذِبَةٌ أَبْدَاءُ

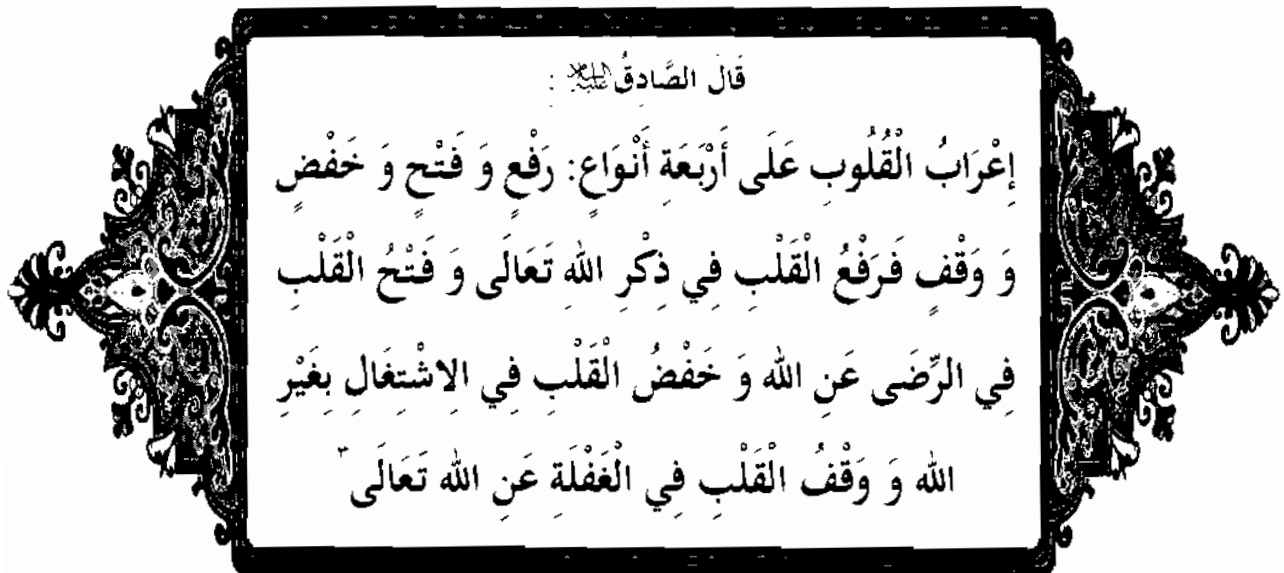
۱۰. جدول زیر را کامل کنید (بعضی از اسم‌ها قابلیت پذیرفتن دو نوع اعراب را دارند).^۷

اسم معرب	ر	منصور	مجرور	علامت اعراب	اسم معرب	ر	منصور	مجرور	علامت اعراب	اسم معرب	ر	منصور	مجرور	علامت اعراب
اللهُ					الْكَافِرِينَ					فَاكَ				
الرَّبُّ					ذِي الْقُرْبَى					يُوسُفُ ^{هـ}				
أَبَاهُ					الْعَالَمَانِ					الْمَلَكَيْنِ				
طَعَامُ					ذُو الْفَضْلِ					آيَاتُ				
فَرِيقُ					الْمُهْتَدُونَ					الْأَنْهَارِ				
رَجُلَيْنِ					نَاطِرُونَ					أَخِيهِنَّ				
الذَّنَبُ					الْخَاسِرِينَ					الْبَيِّنَاتِ				

۱. مریم/۳۴. ۲. انعام/۱۴۶. ۳. بقره/۱۴۷. ۴. هود/۹۷. ۵. مائده/۶. ۶. از وصایای رسول اکرم، حضرت محمد ﷺ به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) : ... و هیچ گاه، دروغ از دهان تو خارج نشود ... الکافی /ج ۸/ص ۷۹. ۷. برگرفته از مجموعه تمرین های ادبیات عرب: تمرین نحو، حسین جمالی (با حذف بعضی از کلمات). ۸. اسم غیر عربی.

۱۱. در جدول زیر، جاهای خالی را با کلمات مناسب پر کنید.

مرفوع	منصوب	مجرور	مرفوع	منصوب	مجرور	مرفوع	منصوب	مجرور
.....		قَبِيحَانِ		حَمِيدَيْنِ				
.....		الْأَسْبَابِ		الْأَعْنِينِ				
.....				أَبَا صَالِحٍ				
.....		خَسَنَاتِ						
.....		خَارِجُونَ		فَسَادِ				
.....		صَائِمَاتِ		إِسْحَاقُ ^۲				



۱. برگرفته از مجموعه تمرین‌های ادبیات عرب، تمرین نحو، حسین جمالی. (با حذف بعضی از کلمات)

۲. اسم غیر عربی.
۳. امام صادق علیه السلام فرمودند: اعراب قلب‌ها، چهار نوع است: رفع و فتح و خفض و وقف؛ پس رفع قلب (بالا بردن آن) در یاد خداست و فتح قلب (گشودن آن) در رضایت از اوست و خفض قلب (سقوط آن) در مشغول بودن به غیر اوست و وقف قلب (ایستادن آن) در غفلت از او؛ مستدرک الوسائل/ج ۱۲/ص ۱۶۹.

بخش چهارم

مرفوعات

- فاعل
- نایب فاعل
- مبتدا
- خبر
- اسم افعال ناقصه
- اسم افعال مقاربه
- خبر حروف مشبهة بالفعل
- اسم «ما» و «لا»ی شبیه به لیس
- خبر «لا»ی نفی جنس



درس دوازدهم

مرفوعات (۱)

شناخت فاعل

در درس‌های گذشته، با اعراب و انواع آن آشنا شدید. در این فصل می‌آموزید که لفظ در چه مواقعی باید مرفوع شده و علائم رفع بگیرد. در دو بخش بعد هم با مواضع نصب و جرّ الفاظ آشنا خواهید شد.

فاعل

هیچ فعلی بدون فاعل انجام نمی‌شود؛ بلکه حتی تصوّر نمی‌شود؛ مانند:

رفتن بدون رونده دویدن بدون دونده زدن بدون زننده

بنابراین، انجام هر فعلی، نیازمند فاعل است.

اگر جملات «ذَهَبَ ...»، «جَلَسَ ...»، «سَمِعَ ...» بدون فاعل باشند، ناقص خواهند بود و شنونده را در انتظار فاعل نگه می‌دارند. با آوردن فاعل، جملات تکمیل شده و مخاطب سکوت اختیار می‌کند.

ذَهَبَ سَعِيدٌ جَلَسُوا سَمِعَتْ (هِيَ مُسْتَتِر)

با در نظر گرفتن سه جمله بالا، به سوالات ذیل پاسخ می‌دهیم:

۱. فاعل چه نوع اعرابی دارد؟

۲. عامل در فاعل چیست؟

۳. فاعل به چند نوع تقسیم می‌شود؟

۴. رابطه فعل و فاعل چگونه است؟ (از جهت مذکر یا مؤنث بودن فعل)

۵. رابطه فعل و فاعل چگونه است؟ (از جهت مفرد یا مثنی یا جمع بودن فعل)

اعراب فاعل

چنان که از مثال‌ها پیداست، «فاعل» مرفوع است.

ذَهَبَ سَعِيدٌ (آخر آن ضمه است که علامت رفع می‌باشد).

جَلَسُوا («واو» مبنی است؛ ولی از ضمائر متصل مرفوعی است).

سَمِعْتُ (هـی مستتر) (از ضمائر متصل مرفوعی است).

یعنی: اگر اسم معربی، در جایگاه فاعل قرار بگیرد، مرفوع می‌شود.

نکته: اگر اسمی مبنی در جایگاه فاعل قرار بگیرد، تغییری در آخرش به وجود نمی‌آید و فقط از

این جهت که در جای یک کلمه مرفوع نشسته است، آن را محلاً مرفوع می‌نامند. همچنین اگر

اسم مبنی به جای هر کدام از مرفوعات، منصوبات یا مجرورات بنشیند، آن را محلاً مرفوع، محلاً

منصوب یا محلاً مجرور می‌نامند.

اگر ضمیر بخواهد فاعل شود، از آن جا که محلاً مرفوع است، باید ضمیر مرفوعی باشد (چنان که

در مثال‌ها دیدید).

اگر اسم اشاره مثنی و اسم موصول مثنی فاعل واقع شوند، فقط با «الف» به کار می‌روند؛ مانند:

جَاءَ هَذَانِ درست جَاءَ هَٰؤُلَاءِ نادرست

جَاءَ اللَّذَانِ ... درست جَاءَ التَّنَّيْنِ ... نادرست

این حکم در هر جمله‌ای که این دو کلمه در جایگاه اسم مرفوعی باشند، جریان دارد.

عامل در فاعل

از آن جا که اعراب، نتیجه تأثیر عامل بر کلمه است، اعراب رفع فاعل هم به درخواست عامل ایجاد

می‌شود. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که رفع فاعل توسط چه عاملی است؟

نحویون، فعل^۱ را عامل رفع فاعل می‌دانند؛ همان فعلی که در خارج توسط فاعل ایجاد شده است.

۱. گاهی، عامل رفع فاعل، شبه فعل است که در بخش هشتم با آن آشنا می‌شوید.

ذَهَبَ سَعِيدٌ («ذَهَبَ» عامل رفع «سَعِيدٌ» می باشد).

جَلَسُوا («جَلَسَ» عامل رفع است و نیاز به فاعل مرفوع دارد؛ حال که فاعلش ضمیر و مبنی است، ضمیر مرفوعی را به عنوان فاعل قبول می کند).

سَمِعْتُ («سَمِعَ» عامل رفع است و فاعلش ضمیر متصل مرفوعی، یعنی: «هِيَ» مستتر است).

اقسام فاعل

فاعل هم می تواند به صورت اسم ظاهر بیاید (یعنی ضمیر نباشد)، مانند «ذَهَبَ سَعِيدٌ» و هم به صورت ضمیر، مانند: جَلَسُوا — سَمِعْتُ (هِيَ مستتر)

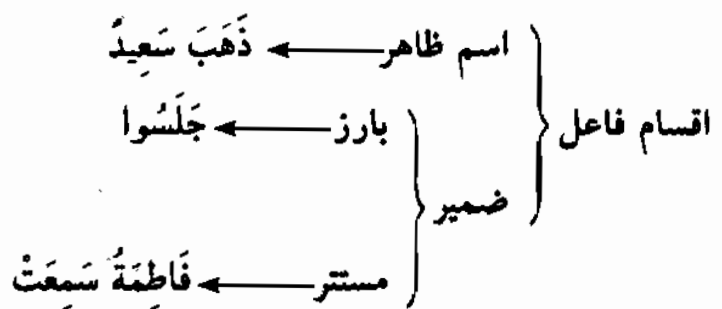
فاعل ضمیر دو گونه است: گاهی در مثل «سَمِعْتُ» فاعل، ضمیری است که در لفظ پیدا نیست و گاهی در مثل «جَلَسُوا» فاعل، ضمیری است که در لفظ پیدا است. نوع اول را «ضمیر مستتر (پنهان)» و نوع دوم را «ضمیر بارز (آشکار)» می نامند.

نکته: فاعل باید همیشه بعد از فعل بیاید؛ پس در مثال هایی مانند «فَاطِمَةُ سَمِعَتْ»، کلمه «فَاطِمَةُ» فاعل نیست؛ بلکه جمله، اسمیه و فاعل، ضمیر مستتر است.

چکیده

فاعل: اسمی است که بعد از عامل خود می آید و سبب انجام عاملش می شود.

اعراب فاعل ← رفع عامل در فاعل ← فعل



۱. در اصل فاعل، کلمه ای است که فعل معلوم به آن نسبت داده می شود؛ زیرا در مثل «ما قام زید»، «زید» را فاعل گویند در حالی که اصلاً کاری انجام نشده که فاعل را سبب انجام آن بدانیم و گاهی در مثل «ماتَ زید»، فاعل انجام دهنده کاری نیست؛ بلکه حالتی به آن نسبت داده شده است.

رابطه فعل و فاعل (از جهت مذکر یا مؤنث آوردن فعل)^۱

پیش‌نیاز

کلمه مؤنث، به دو قسم حقیقی و مجازی تقسیم می‌شود.

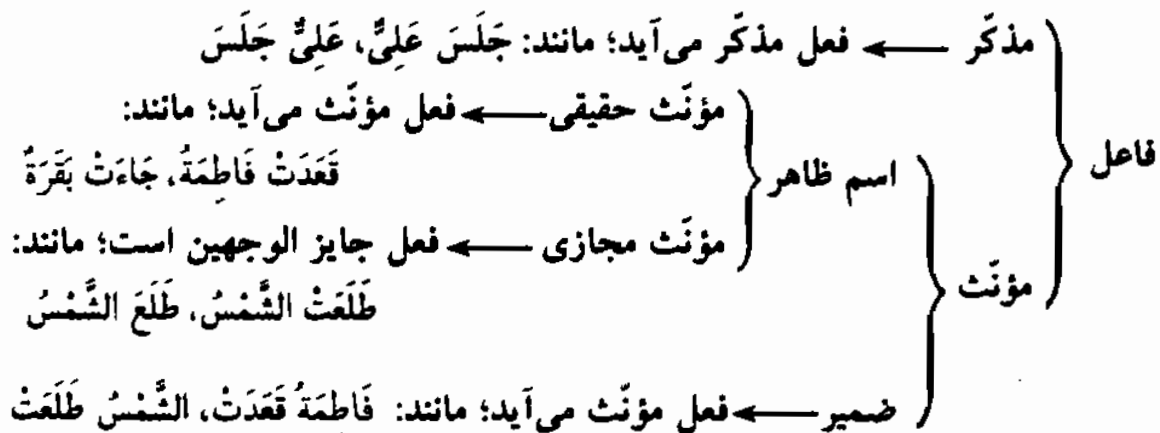
- مؤنث حقیقی: مؤنثی که از انسان و حیوانات باشد؛ مانند: مَرْیَمَ، بَقَرَةً
- مؤنث مجازی: مؤنثی که از انسان و حیوانات نباشد؛ بلکه به صورت قراردادی آن را مؤنث در نظر گرفته‌اند؛ مانند: شَمْسُ، بَیْرُ، دَارُ

حکم مذکر و مؤنث آمدن فعل بر اساس فاعل

- اگر فاعل، مذکر باشد، فعل مذکر می‌آید؛ چه فاعل، اسم ظاهر مذکر باشد، مانند: جَلَسَ عَلِيٌّ؛ چه فاعل، ضمیر مذکر باشد، مانند: عَلِيٌّ جَلَسَ (هُوَ مستتر)
 - اگر فاعل، اسم ظاهر مؤنث حقیقی باشد، فعل نیز مؤنث می‌آید؛ مانند: قَعَدَتْ فَاطِمَةُ، جَاءَتْ بَقَرَةٌ
 - اگر فاعل، اسم ظاهر مؤنث مجازی باشد، فعل می‌تواند هم مؤنث و هم مذکر بیاید و در اصطلاح، فعل «جایز الوجهین» است؛ مانند: طَلَعَتِ الشَّمْسُ، طَلَعَ الشَّمْسُ
 - اگر فاعل، ضمیری باشد که به مؤنث بازمی‌گردد، فعل نیز مؤنث می‌آید؛ چه مرجع آن ضمیر، مؤنث حقیقی باشد، چه مؤنث مجازی؛ مانند: فَاطِمَةُ قَعَدَتْ، الشَّمْسُ طَلَعَتْ
- نکته: اگر فاعل مختلط باشد (مذکر و مؤنث)، در حکم مذکر است؛ مانند: عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ ذَهَبَا، جَاءَ الْمُعَلِّمُونَ وَ الْمُعَلِّمَاتُ.

چکیده

حکم تذکیر و تأنیث فعل



۱. آنچه در این کتاب آمده، اجمالی از این بحث است و در کتاب‌های سطح بالاتر این بحث با تفصیل بیشتر بیان شده است.

رابطه فعل و فاعل (از جهت مفرد یا مثنی یا جمع بودن فعل)

- در صورتی که فاعل، اسم ظاهر باشد، فعل همیشه به صورت مفرد می آید؛ اگر چه فاعلش مثنی یا جمع باشد؛ مانند:

جَلَسَ عَالِمٌ، جَلَسَ الْعَالِمَانِ، جَلَسَ الْعَالِمُونَ
جَلَسَتْ عَالِمَةٌ، جَلَسَتْ الْعَالِمَتَانِ، جَلَسَتْ الْعَالِمَاتُ

- در صورتی که فاعل ضمیر باشد، فعل مطابق مرجع ضمیر می آید؛ مانند:

الْعَالِمُ جَلَسَ، الْعَالِمَانِ جَلَسَا، الْعَالِمُونَ جَلَسُوا
الْعَالِمَةُ جَلَسَتْ، الْعَالِمَتَانِ جَلَسَتَا، الْعَالِمَاتُ جَلَسْنَ

نکته: آنچه به عنوان صرف فعل مشهور است، در اصل صرف فاعل^۱ است و فعل تغییری نمی کند؛ یعنی این ضمیر متصل به فعل است که تغییر می کند.

چکیده

حکم افراد، تشبیه و جمع فعل

اسم ظاهر — فعل همیشه مفرد می آید؛ مانند:	} فاعل
جَلَسَ الْعَالِمُ، جَلَسَ الْعَالِمَانِ، جَلَسَ الْعَالِمُونَ	
ضمیر — فعل مطابق مرجع ضمیر می آید؛ مانند:	
الْعَالِمُ جَلَسَ، الْعَالِمَانِ جَلَسَا، الْعَالِمُونَ جَلَسُوا	

متن خوانی

إِسْمٌ مَرْفُوعٌ قَبْلَهُ فِعْلٌ^۱ وَهَذَا الْإِسْمُ هُوَ الَّذِي فَعَلَ الْفِعْلَ^۲.
فَعَلَ فِعْلٌ لَا بُدَّ لَهُ مِنْ فَاعِلٍ مُظْهِراً كَانَ كـ «ذَهَبَ زَيْدٌ» أَوْ مُضْمِراً كـ «زَيْدٌ ذَهَبَ» فَإِنْ كَانَ
الْفَاعِلُ مُظْهِراً وَحَدَّ الْفِعْلُ أَبَدًا نَحْوُ «ضَرَبَ زَيْدٌ. ضَرَبَ الزَّيْدَانِ. ضَرَبَ الزَّيْدُونَ» وَإِنْ كَانَ الْفَاعِلُ
مُضْمِراً وَحَدَّ الْفِعْلُ لِلْفَاعِلِ الْوَاحِدِ نَحْوُ «زَيْدٌ ضَرَبَ» وَيُنْتَسَى لِلْمُثَنَّى نَحْوُ «الزَّيْدَانِ ضَرَبَا»

۱. اگر فعل مجهول باشد، صرف فعل، صرف نایب فاعل آن است.

۲. اِسْمٌ مَرْفُوعٌ قَبْلَهُ فِعْلٌ تَامٌ أَوْ مَا يُشَبِّهُهُ وَتُتَعَرَّفُ قِسْمُ مِنَ الْأَفْعَالِ الَّتِي لَيْسَتْ تَامَةً فِي الدَّرْسِ السَّابِقِ عَشْرٌ وَمَا يُشَبِّهُهُ الْفِعْلُ التَّامُ فِي الْفَصْلِ الثَّامِنِ.

۳. برگرفته از نحو وافی/ج ۲/ص ۶۱

وَيُجْمَعُ لِلْجَمْعِ نَحْوُ «الزَّيْدُونَ ضَرَبُوا» وَإِنْ كَانَ الْفَاعِلُ مُؤَنَّثًا حَقِيقِيًّا وَهُوَ مَا يُوْجَدُ بِإِزَائِهِ ذَكَرٌ مِنَ الْحَيَوَانَاتِ أَنْتَ الْفِعْلُ أَبَدًا نَحْوُ «قَامَتْ هِنْدٌ» وَإِنْ كَانَ الْفَاعِلُ مُؤَنَّثًا غَيْرَ حَقِيقِيٍّ فَلَكَ الْخِيَارُ فِي التَّذْكِيرِ وَالتَّأْنِيثِ نَحْوُ «طَلَعَتِ الشَّمْسُ» وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ: «طَلَعَ الشَّمْسُ» هَذَا إِذَا كَانَ الْفَاعِلُ اسْمًا ظَاهِرًا وَأَمَّا إِذَا كَانَ ضَمِيرًا مُؤَنَّثًا أَنْتَ الْفِعْلُ نَحْوُ «الشَّمْسُ طَلَعَتْ»^١.

آزمون

١. عامل رفع فاعل چیست؟
 ٢. مطابقت فعل و فاعل از نظر افراد، تشبیه و جمع چگونه است؟ توضیح دهید.
 ٣. کدام یک از این جملات صحیح است؟ (با ذکر دلیل)
- ذَهَبَ الزَّيْدُونَ ذَهَبَا الزَّيْدُونَ ذَهَبُوا الزَّيْدُونَ
٤. حکم تذکیر و تأنیث فعل را در هر کدام از موارد زیر بنویسید.
 - فاعل، ضمیری باشد که به مؤنث مجازی برمی گردد:
 - فاعل، اسم ظاهر مؤنث حقیقی باشد:
 - فاعل، ضمیری باشد که به مذکر بازمی گردد:
 - فاعل، اسم ظاهر مؤنث مجازی باشد:
 ٥. در جملات زیر فاعل را پیدا کرده و اگر اسم ظاهر بود، علامت رفع آن را مشخص کنید. (مورد اول برای نمونه حل شده است)

وَيَوْمَئِذٍ يَقَرُّحُ الْمُؤْمِنُونَ؟ و در چنین روزی مؤمنان شاد می شوند.

شناخت فاعل: چه کسی شاد می شود؟ مؤمنان

پس «المؤمنون» فاعل است و چون جمع مذکر سالم است، علامت رفع آن «واو» می باشد.

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ^۱؛ پس شفاعتِ شفاعت کنندگان، به آنها نفع نمی بخشد.

لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ^۲؛ باید صاحب وسعت، از وسعت خود انفاق کند.

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ^۳؛ و همراه او دو جوان داخل زندان شدند.

فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۴؛ پس خدا در روز قیامت بین آنها داوری می کند.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۵؛ آیا ندانستی که خداوند، بر هر چیز تواناست؟

... بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ^۶؛ ... بلکه خداوند آنها را به خاطر کفرشان لعنت کرد.

ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَُّرْضِيَةً^۷؛ در حالی که خودت راضی هستی و مورد رضایت هستی، به سوی پروردگارت بازگرد.

فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ^۸؛ پس برای او شریک قرار ندهید، در حالی که شما می دانید.

أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ^۹؛ آیا شخص پاک را جز در مقابل نفسی کشتی؟

۶. فعل مناسب را در جای خالی بنویسید.

..... فَاطِمَةٌ (قَامَ - قَامَتْ)

..... الْفَاطِمَتَانِ (قَامَ - قَامَ - قَامَتْ - قَامَتَا)

..... الشَّمْسَانِ (طَلَعَ - طَلَعَا - طَلَعَتْ - طَلَعَتَا)

..... الشَّمْسَانِ (طَلَعَ - طَلَعَا - طَلَعَتْ - طَلَعَتَا)

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ أَوْ (قَامَ، قَعَدَ - قَامَا، قَعَدَا)

..... عَلِيٌّ وَ سَعِيدٌ (قَامَ - قَامَا)

..... حُسَيْنٌ وَ زَيْنَبُ (جَلَسَ - جَلَسَا - جَلَسَتْ - جَلَسَتَا)

۱. مدثر/۴۸.

۳. یوسف/۳۶.

۵. بقره/۱۰۶.

۷. فجر/۲۸.

۹. کهف/۷۴.

۲. طلاق/۷.

۴. بقره/۱۱۳.

۶. بقره/۸۸.

۸. بقره/۲۲.

۷. دربارهٔ خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، پنج جمله با فعل معلوم بنویسید. در این جملات، قواعد مختلفی را که در این درس فرا گرفتید، به کار برید.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

فَطُوبَى لِطَالِبِ الْعِلْمِ وَحَامِلِ الْقُرْآنِ مِمَّا

لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَرَامَةِ وَالشَّرَفِ^۱

۱. رسول اکرم حضرت محمد ﷺ فرمودند: خوشا به حال طلب کنندگان علم و حافظان قرآن، به دلیل کرامت و شرافتی که نزد خدا دارند؛ مستدرک الوسائل/ج ۴/ص ۳۴۴.



درس سیزدهم

مرفوعات (۲)

شناخت نایب فاعل

در درس قبل گفته شد که هیچ فعلی بدون فاعل تصوّر نمی‌شود؛ پس تمام افعال خارجی، فاعل دارند. اکنون این سؤال مطرح است:

آیا لازم است، فاعل هر فعلی در کلام ذکر شود؟

به دو عبارت زیر توجه کنید:

محمد، علی را برگزید. علی برگزیده شد.

در عبارت اول، فاعل مشخص است و در کلام ذکر شده است؛ ولی در عبارت دوم ذکر نشده است؛ اگرچه قطعاً در خارج فاعل وجود دارد.

به فعلی که فاعلش در کلام ذکر می‌شود، «فعل معلوم» و به فعلی که فاعلش در کلام ذکر نمی‌شود، «فعل مجهول» می‌گویند.

در فعل معلوم، فعل به فاعل نسبت داده می‌شود؛ ولی در فعل مجهول که فاعل حذف می‌شود، فعل به جزء مشخص دیگری از کلام که «مفعول به» نام دارد، نسبت داده می‌شود (مفعول به منصوب است و در درس شانزدهم با آن آشنا می‌شویم). مفعول به وقتی در جای فاعل نشست و فعل مجهول به آن نسبت داده شد، «نایب فاعل» نامیده شده و مرفوع می‌شود.

فعل معلوم: فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر شده و به آن نسبت داده می‌شود.
 فعل مجهول: فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر نشده و به جزء مشخص دیگری
 از کلام که «مفعول به» نام دارد، نسبت داده می‌شود.
 نایب فاعل: اسمی است که پس از مجهول شدن فعل، جانشین فاعل شده و فعل
 مجهول، به آن نسبت داده می‌شود.

برای تبدیل فعل معلوم به فعل مجهول، تغییراتی در جمله لازم است:

۱. حذف فاعل؛
۲. تغییراتی در ساختار فعل (این قسمت در علم صرف آموزش داده می‌شود)؛
۳. جانشین شدن مفعول به، به جای فاعل و نسبت دادن فعل به آن. (چون هنوز با مفهوم مفعول به آشنا نشده‌اید، در تمام مثال‌ها، مفعول به مشخص شده است).

برای نمونه:

نَصَرَ عَلِيٌّ سَعِيدًا ← نَصَرَ سَعِيدًا
 مفعول به

مرحله اول

عَلِيٌّ که فاعل بود، از کلام حذف شد.

مرحله دوم

نَصَرَ (ساختار معلوم) به نَصَرَ (ساختار مجهول) تغییر یافت.

مرحله سوم

سَعِيدًا مرفوع شده و نایب فاعل گردید و فعل «یاری شدن» به آن نسبت داده شد.

نتیجه این مراحل در ترجمه:

علی، سعید را یاری کرد ← سعید یاری شد.

اسمی که نایب فاعل می‌شود، قبل از مجهول شدن فعل، یا اسم ظاهر منصوب است (مانند مثال

بالا) یا ضمیر منصوبی است.^۱ طریقه نیابت از فاعل هر کدام، به ترتیب چنین است:

۱. در صورتی که نایب فاعل اسم ظاهر منصوب باشد، آن اسم ظاهر را مرفوع می‌کنیم؛ مانند:

ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا ← (مرحله اول: ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا - مرحله دوم: تبدیل «ضَرَبَ» به «ضَرِبَ») مرحله سوم و نتیجه: ضَرِبَ عَمْرًا.

أَكْرَمَ عَلِيًّا مُحَمَّدًا ← (مرحله اول: أَكْرَمَ عَلِيًّا مُحَمَّدًا - مرحله دوم: تبدیل «أَكْرَمَ» به «أَكْرَمَ») مرحله سوم و نتیجه: أَكْرَمَ عَلِيًّا.

۲. در صورتی که ضمیر منصوبی باشد، آن ضمیر را به ضمیر مرفوعی معادل آن تبدیل می‌کنیم؛ مانند:

ضَرَبْتُكُمْا ← (مرحله اول: ضَرَبْتُكُمْا، مرحله دوم: تبدیل «ضَرَبَ» به «ضَرِبَ»، مرحله سوم: ضمیر «كُمَا» به ضمیر مرفوعی معادلش در ماضی، یعنی: «تُمَا» تبدیل می‌شود و فعل با این ضمیر بازنویسی می‌شود؛ نتیجه: ضَرَبْتُكُمْا.

يَنْصُرُهُمْ زَيْدٌ ← (مرحله اول: يَنْصُرُهُمْ زَيْدٌ، مرحله دوم: تبدیل «يَنْصُرُ» به «يُنْصَرُ»، مرحله سوم: ضمیر «هُمْ» به ضمیر مرفوعی معادلش در مضارع، یعنی: «و» تبدیل می‌شود و فعل با این ضمیر بازنویسی می‌شود؛ نتیجه: يُنْصَرُونَ.

چند مثال دیگر:

أَكْرَمِيهِنَّ ← (مرحله اول: أَكْرَمِيهِنَّ، مرحله دوم: تبدیل «أَكْرَمَ» به «أَكْرَمَ»، مرحله سوم: ضمیر «هِنَّ» به ضمیر مرفوعی معادلش در مضارع، یعنی: «و» تبدیل می‌شود و فعل با این ضمیر بازنویسی می‌شود؛ نتیجه: أَكْرَمِيهِنَّ.

تَدْرِكُنَا ← (مرحله اول: تَدْرِكُنَا، مرحله دوم: تبدیل «تَدْرِكُ» به «تَدْرِكُ»، مرحله سوم: ضمیر «نَا» به ضمیر مرفوعی معادلش در مضارع، یعنی: «و» تبدیل می‌شود و فعل با این ضمیر بازنویسی می‌شود؛ نتیجه: تَدْرِكُنَا.

نکته: تمام احکامی که درباره فعل معلوم و فاعل از جهت تذکیر و تأنیث فعل و مفرد، مثنی و جمع بودن آن ذکر شد، درباره فعل مجهول و نایب فاعل نیز جاری است.

۱. علت این مطلب در درس‌های بعد بررسی می‌شود.

۲. کلماتی که زیر آن‌ها خط کشیده شده، مفعول به هستند.

۳. در جدول زیر، ضمایر مرفوعی معادل هر ضمیر منصوبی یادآوری شده است.

ضمایر منصوبی	ه	هَما	هُم	ها	هُنَّ	ك	كُمَا	كُم	كِ	كُمَا	كُنَّ	ي	نا
ضمایر مرفوعی در ماضی	هُوَ*	ا	و	هِيَ*	ا	نَ	تُمَا	تُم	تِ	تُمَا	تُنَّ	تُ	نا
ضمایر مرفوعی در مضارع	هُوَ*	ا	و	هِيَ*	ا	نَ	أَنْتَ*	ا	و	ي	ا	أَنَا*	نَحْنُ*

دو نکته: أ. ضمایر در شش صیغه امر، مانند ضمایر مخاطب مرفوعی در شش صیغه مخاطب است.

ب. ضمایر ستاره‌دار، مستتر هستند.

برای نمونه:

نُصِرَ عَلِيٌّ، عَلِيٌّ نُصِرَ ————— فعل مذکر آمد چون نایب فاعل، مذکر است.

نُصِرَتْ فَاطِمَةُ ————— فعل مؤنث آمد چون نایب فاعل، اسم ظاهر مؤنث حقیقی است.

قُبِلَتِ التَّوْبَةُ، قُبِلَ التَّوْبَةُ ————— فعل می تواند هم مذکر بیاید، هم مؤنث چون نایب فاعل، اسم ظاهر مؤنث مجازی است.

فَاطِمَةُ نُصِرَتْ، التَّوْبَةُ قُبِلَتْ ————— فعل مؤنث آمد چون نایب فاعل، ضمیری است که به مؤنث برمی گردد

(نُصِرَ الْعَالِمُ، نُصِرَ الْعَالِمَانِ، نُصِرَ الْعَالِمُونَ)، (نُصِرَتِ الْعَالِمَةُ، نُصِرَتِ الْعَالِمَتَانِ، نُصِرَتِ الْعَالِمَاتُ) ————— فعل مفرد می آید (نایب فاعل، اسم ظاهر است).

(الْعَالِمُ نُصِرَ، الْعَالِمَانِ نُصِرَا، الْعَالِمُونَ نُصِرُوا)، (الْعَالِمَةُ نُصِرَتْ، الْعَالِمَتَانِ نُصِرَتَا، الْعَالِمَاتُ نُصِرْنَ) ————— فعل مطابق مرجع ضمیر می آید (نایب فاعل، ضمیر است).

پس:

نُصِرَ عَلِيٌّ فَاطِمَةً ————— نُصِرَتْ فَاطِمَةُ (چون فعل معلوم، به فاعل مذکر نسبت داده شده بود، مذکر بود و چون بعد از مجهول شدن، به نایب فاعل مؤنث نسبت داده شده، مؤنث می باشد).

چکیده

احکام فعل و نایب فاعل از جهت تذکیر، تأنیث، مفرد، مثنی و جمع بودن، همانند احکام فعل و فاعل است.

نکته: اگر اسمی مبنی، نایب فاعل شود، محلاً مرفوع خواهد بود.

متن خوانی

وَهُوَ كُلُّ مَفْعُولٍ حَذَفَ فَاعِلُهُ وَ أَقِيمَ الْمَفْعُولُ مَقَامَهُ^۱ وَ بِعِبَارَةٍ أُخْرَى هُوَ اسْمٌ مَرْفُوعٌ قَدَّمَ عَلَيْهِ فِعْلٌ مَجْهُولٌ^۲ وَأُسْنَدَ إِلَيْهِ نَحْوُ «أَحْرَمَ الضَّيْفُ»^۳ وَيَتَرْتَّبُ عَلَى حَذْفِهِ أَمْرَانِ مَحْتَوَمَانِ أَحَدُهُمَا: تَغْيِيرُ يَطْرَأُ عَلَى فِعْلِهِ وَالْآخَرُ إِقَامَةُ نَائِبٍ عَنْهُ يُحِلُّ مَحَلَّهُ^۴ فَيُعْطَى

۴. النحو الوافی / ج ۲ / ص ۹۶.

۳. موسوعة النحو والصرف و الاعراب / ص ۶۶۷.

۲. أو شبهة.

۱. هدایه.

مَا كَانَ لِلْفَاعِلِ مِنْ لُزُومِ الرَّفْعِ وَوُجُوبِ النَّاخِرِ عَنْ فِعْلِهِ ١ وَحُكْمِ النَّائِبِ عَنِ الْفَاعِلِ فِي تَوْحِيدِ فِعْلِهِ وَتَثْنِيَّتِهِ وَجَمْعِهِ. وَتَذْكِيرِهِ وَتَأْنِيثِهِ عَلَى قِيَاسِ مَا عَرَفْتَ فِي الْفَاعِلِ ٢. زِيَادَةً وَتَفْصِيلًا لِلْمُطَالَعَةِ

يُحَذَفُ الْفَاعِلُ إِمَّا لِشُهْرَتِهِ فَيَكُونُ ذِكْرُهُ عَبَثًا نَحْوُ «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» ٣ وَإِمَّا لِلْجَهْلِ بِهِ فَلَا يُمْكِنُنَا تَعْيِينُهُ نَحْوُ «سُرِقَ الْمَالُ» وَإِمَّا لِلرَّغْبَةِ فِي إِخْفَائِهِ وَتَكُونُ هَذِهِ الرَّغْبَةُ إِمَّا لِلْإِنْهَامِ كَأَن تَعْرِفَ الْفَاعِلَ وَلَكِنْكَ لَا تَرِيدُ إِظْهَارَهُ وَإِمَّا لِلْخَوْفِ مِنَ الْفَاعِلِ نَحْوُ «قُتِلَ الرَّجُلُ» إِذَا عَرَفْتَ الْفَاعِلَ وَلَمْ تُرِدْ ذِكْرَهُ خَوْفًا مِنْهُ وَإِمَّا لِأَنَّهُ لَا يَتَعَلَّقُ بِذِكْرِهِ فَائِدَةٌ نَحْوُ الْآيَةِ «وَإِذَا حُبِبْتُمْ بِهِ فَحَبِّبُوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا» ٤ وَكَذَا لِحَذْفِ الْفَاعِلِ أَغْرَاضَ أُخَرَ لَفْظِيَّةً كَالْإِجَارِ نَحْوُ «مَنْ أُوْتِيَ مِثْلَ مَا أُوْتِيتُمْ» وَالْحَافِظَةِ عَلَى تَنَاسُبِ الْفَوَاصِلِ نَحْوُ «مَنْ طَابَتْ سِرِّيْرَتُهُ حُمِدَتْ سِيرَتُهُ» ٥.

آزمون

١. فعل معلوم را تعریف کنید.
 ٢. فعل مجهول را تعریف کنید.
 ٣. نایب فاعل را تعریف کنید.
 ٤. افعال زیر را مجهول کنید. (کلمات مشخص شده، مفعول به هستند)
- | | |
|--------------------------------|----------------------------|
| نَصْرُوكُمْ ← | ظَلَمُوا فَاطِمَةَ ← |
| أَنْصُرْنِي ← | كَتَبَهَا حَمِيدٌ ← |
| سَأَلْتُ الْمَسْأَلَةَ ← | |
٥. در جملات زیر، نایب فاعل و علامت رفع آن را -اگر اسم ظاهر بود- مشخص کنید.
- وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ؟ و درود بر او در روزی که زاده شد.
- قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ ٧؛ به کسانی که کفر ورزیدند، بگو: به زودی مغلوب خواهید شد و در جهنم محشور می شوید.

١. برگرفته از شرح ابن عقیل / ج ١ / ص ٤٥٣.

٢. هدایه.

٣. مبادی العربیة / ج ٤ / ص ٤٤.

٤. موسوعة النحو والصرف والإعراب / ص ٦٦٧.

٥. مبادی العربیة / ج ٤ / ص ٤٤.

٦. مریم / ١٥.

٧. آل عمران / ١٢.

وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا؛ و انسان ضعیف آفریده شد.

بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؟؛ به کدامین گناه، کشته شد؟!

وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ؛ و برای سلیمان، سپاهیان از جن و انس و پرندگان گرد آورده شدند.

يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ؛ تبه کاران از سیمایشان شناخته می شوند.

۶. درباره خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، پنج جمله با فعل مجهول بنویسید. در این جملات، قواعد مختلفی را که در این درس فرا گرفتید، به کار برید.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ
وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ

۱. نساء/۲۸. ۲. تکویر/۹. ۳. نمل/۱۷. ۴. رحمن/۴۱. ۵. رسول اکرم حضرت محمد ﷺ فرمودند: بهشت به سختی ها، و جهنم به شهوات پیچیده شده است؛ بحار الأنوار/ج ۶۸/ص ۷۲.



درس چهاردهم

مرفوعات (۳)

شناخت مبتدا و خبر

مبتدا

نخستین اسمی که در ابتدای جمله اسمیه می آید، «مبتدا» نام دارد.^۱

زَيْدٌ قَائِمٌ الْفِكْرُ عِبَادَةٌ

کلمه های «زَيْدٌ» و «الْفِكْرُ» در جمله های بالا «مبتدا» هستند. ما در این دو مثال، چیزی را به مبتدا نسبت می دهیم. در مثال اول «قَائِمٌ» را به «زَيْدٌ» و در مثال دوم «عِبَادَةٌ» را به «الْفِكْرُ» نسبت می دهیم. به عبارت دیگر، با کلمه «قَائِمٌ» از «زَيْدٌ» و با کلمه «عِبَادَةٌ» از «الْفِكْرُ» خبر می دهیم. به همین دلیل «مبتدا» را «مخبر عنه» می دانند.

مخبر عنه: چیزی یا کسی است که از او خبر داده می شود.

عامل رفع مبتدا

نحویون، عامل رفع مبتدا را لفظی نمی دانند؛ یعنی یکی از خصوصیات مبتدا را خالی بودن از عامل لفظی می دانند؟ ولی از آن جا که اعراب دارد و هر کلمه ای که اعراب دارد، به عامل نیازمند است،

۱. به عبارت دیگر، جایگاه مبتدا در ابتدای جمله است؛ اگر چه گاهی به دلایلی در ابتدای جمله نیاید. در این صورت، نشانه های موجود در کلام به ما می فهماند که کدام کلمه، مبتداست. با بعضی از این نشانه ها در درس های بعدی آشنا می شوید.

۲. مانند فعل مضارع مرفوع که عامل رفعش خالی بودن از عامل لفظی نصب و جزم است.

پس مبتدا نیز به عامل نیاز دارد؛ هر چند آن عامل، غیر لفظی باشد.
 نحو یون «در ابتدای کلام آمدن» را عامل رفع مبتدا می‌دانند و از آن، به «ابتدائیت» تعبیر می‌کنند
 و چون لفظ نیست، آن را عامل معنوی می‌دانند.

چکیده

مبتدا: اسمی است مخبر عنه^۱ که عامل رفعش لفظی نیست؛

مانند زَيْدٌ در عبارت زَيْدٌ قَائِمٌ

خبر

در جمله اسمیه، لفظی که به واسطه آن خبر داده می‌شود تا معنای کلام با آن کامل شود، «خبر» نام دارد؛ مانند «قَائِمٌ» و «عِبَادَةٌ» در مثال‌های زیر:

الْفِكْرُ عِبَادَةٌ

زَيْدٌ قَائِمٌ

گاهی، خبر بلافاصله بعد از مبتدا می‌آید (مانند مثال‌های بالا) و گاهی با فاصله می‌آید؛ مانند: «ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ»^۲؛ یاد کردن علی (علیه السلام) عبادت است.

در این مثال، «ذِكْرٌ» مبتدا و «عِبَادَةٌ» خبر است (با نقش کلمه «عَلِيٌّ» در این جمله، در درس‌های بعد آشنا خواهید شد)

ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ یاد کردن علی (علیه السلام)

همان‌طور که می‌بینید، تا خبر نیاید، معنای کلام کامل نخواهد بود.

چون با خبر، از مبتدا خبر داده می‌شود، به آن «مخبر به» می‌گویند.

مخبر به: چیزی که با آن خبر می‌دهیم.

در عامل رفع خبر، اختلاف است. برخی عامل آن را مبتدا می‌دانند.

۱. معمولاً در تعریف مبتدا به جای «مخبر عنه» از اصطلاح «مسند الیه» استفاده می‌کنند؛ یعنی: به آن نسبت داده می‌شود.

۲. رسول اکرم حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)؛ مستدرک الوسائل/ج ۵/ص ۲۸۳.

خبر: لفظی^۱ است مخبر به^۲ که به همراه مبتدا، معنای کاملی خواهد داشت؛
مانند «قَائِمٌ» در عبارت «زَيْدٌ قَائِمٌ».

در مبتدا ← «ابتدائیت»
در خبر ← «مبتدا» (بنا بر قولی)
} عامل رفع

چند نکته

۱. اصل در مبتدا این است که «معرفه» (شناخته شده) باشد؛ یعنی قاعدهٔ اولیه در مبتدا، معرفه بودن است؛ به گونه‌ای که اگر بخواهد خلاف آن بیاید، نیاز به دلیل دارد.
شناخت معرفه: شش دسته از کلمات، از جهت لفظی معرفه هستند.

الف) ضمیر مانند: «هُوَ» ب) عَلَم (اسم اشخاص) مانند: «مُحَمَّدٌ»

ج) اسم اشاره مانند: «هَذَا» د) اسم موصول مانند: «الَّذِي»

ه) اسم «ال» دار، مانند: «الرَّجُلُ»

و) اسمی غیر از موارد پنج‌گانه بالا که به بعضی از معارف متصل شود و در ترجمه فارسی بینشان کسره بیاید، این قسم را مضاف^۳ به معرفه می‌نامیم؛ مانند: كِتَابُ اللَّهِ (کتاب خدا). در این مثال، کلمه «كِتَابٌ» که از اقسام پنج‌گانه معارف نیست، به کلمه «اللَّهُ» که معرفه است^۴، متصل شده و در ترجمه فارسی، بینشان «کسره» آمده است؛ پس «كِتَابٌ» را مضاف به معرفه می‌نامیم.

بررسی مثال‌های ذکر شده در این درس:

زَيْدٌ قَائِمٌ در این مثال «زَيْدٌ» معرفه است (علم است).

الْفِكْرُ عِبَادَةٌ در این مثال «الْفِكْرُ» معرفه است (اسم «ال» دار است).

ذِكْرٌ عَلَى عِبَادَةٍ در این مثال «ذِكْرٌ» معرفه است (مضاف به معرفه، یعنی مضاف به علم است).

۱. به این دلیل که گاهی خبر «کلمه» و گاهی «کلام» است در تعریف خبر، «لفظ» گفتند تا شامل هر دو بشود اجمال این بحث در ادامه درس خواهد آمد.

۲. معمولاً در تعریف خبر به جای «مخبر به» از اصطلاح «مسند به» استفاده می‌کنند؛ یعنی: به وسیلهٔ آن نسبتی می‌دهند.

۳. در درس بیست و سوم با این اصطلاح بیشتر آشنا خواهید شد.

۴. بعضی آن را «علم» و بعضی اسم «ال» دار می‌دانند.

تذکر: در بعضی موارد، مبتدا می‌تواند نکره (ناشناخته) باشد.
شناخت نکره: غیر از شش دسته بالا، تمام اسم‌ها نکره می‌باشند.
موارد جواز نکره بودن مبتدا^۱:

- اگر مبتدا معنای دعا داشته باشد؛ مانند: سَلَامٌ عَلَيْكَ^۲.
- اگر مبتدا معنای نفرین داشته باشد؛ مانند: وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ^۳.
- اگر برای مبتدا صفتی آمده باشد؛ مانند: عَبْدٌ مُّؤْمِنٌ جَاءَ.
- اگر مبتدا بعد از ادات استفهام بیاید؛ مانند: أَرْجُلٌ عِنْدَكَ؟
- اگر مبتدا بعد از ادات نفی بیاید؛ مانند: مَا أَحَدٌ فِي الدَّارِ.

۲. اصل در خبر، این است که نکره (ناشناخته) باشد؛ چنان که در مثال‌های ذکر شده، خبرها (قائم و عبادۀ) نکره است.

۳. اگر در جایگاه مبتدا، به جای اسم ظاهر، ضمیر قرار گیرد، از ضمیر مرفوعی استفاده می‌شود که محلاً مرفوع است؛ همان‌گونه که هر اسم مبنی، اگر در جایگاه مبتدا یا خبر قرار بگیرد، محلاً مرفوع خواهد بود؛ مانند: زَيْدٌ قَائِمٌ — هُوَ قَائِمٌ

۴. مواردی وجود دارد که دو یا چند کلمه با هم از مبتدا خبر می‌دهند و معنای جمله را کامل می‌کنند؛ مانند:

التَّوْبَةُ حَبْلُ اللَّهِ^۴؛ توبه ريسمان خداست.

اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ^۵؛ خدا فساد را دوست ندارد.

در این مثال‌ها، الفاظ «حَبْلُ اللَّهِ» و «لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» به ترتیب از «التَّوْبَةُ» و «اللَّهُ» خبر می‌دهند. در چنین جملاتی کدام لفظ را خبر قرار می‌دهیم؟

در مثال دوم، لفظ «لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» خود، یک جمله کامل است و ما با این جمله، از «اللَّهُ» خبر می‌دهیم. در این‌گونه موارد، کل جمله را خبر قرار می‌دهند و به آن «جمله خبریه» می‌گویند. طبیعی است که جمله خبریه نمی‌تواند علامت رفع بگیرد^۶.

۱. در کتب مفضل، موارد متعددی برای جواز نکره بودن مبتدا ذکر کرده‌اند که ما در این جا فقط به بعضی از آن موارد اشاره می‌کنیم.

۲. مریم/۴۷.

۳. مطففین/۱.

۴. امام صادق (علیه السلام)؛ مستدرک الوسائل/ج ۱۲/ص ۱۳۱.

۵. بقره/۲۰۵.

۶. در اصطلاح به آن محلاً مرفوع می‌گویند؛ یعنی جمله در محل یک کلمه مرفوع نشسته است.

نمونه‌های دیگری برای جمله خبریه:

أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛ بیشترشان ایمان نمی‌آورند. الْبَغِيُّ يَسْلُبُ النِّعْمَةَ؛ ظلم کردن نعمت را می‌گیرد.

زَيْدٌ أَبُوهُ قَائِمٌ؛ زید پدرش ایستاده است.

در مواردی که خبر به صورت جمله است، باید ضمیری در آن باشد که به مبتدا بازگردد. به این ضمیر، «ضمیر عائد» می‌گویند.

بررسی این قاعده در مثال‌های بالا:

أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛ ضمیر «و» که به «أَكْثَرُهُمْ» بازمی‌گردد.

الْبَغِيُّ يَسْلُبُ النِّعْمَةَ؛ ضمیر «هُوَ مستتر» در «يَسْلُبُ» که به «الْبَغِيُّ» بازمی‌گردد.

زَيْدٌ أَبُوهُ قَائِمٌ؛ ضمیر «هُ» در «أَبُوهُ» که به «زَيْدٌ» بازمی‌گردد.

در مواردی مثل «حَبْلُ اللَّهِ» (به معنای ریسمان خدا) که یک جمله کامل نیستند، کلمه اول که مرفوع است، خبر قرار داده می‌شود. (کلمه بعدی هم نقشی دارد که در درس‌های آینده با آن آشنا خواهید شد).^۳

التَّوْبَةُ حَبْلُ اللَّهِ	الدُّنْيَا سَجُنُ الْمُؤْمِنِ ^۴
مبتدا خبر ؟	مبتدا خبر ؟

مبتدا نمی‌تواند جمله باشد؛ ولی گاه چند کلمه با هم معنای مبتدا دارند که در این صورت، کلمه اول که مرفوع است، مبتدا قرار داده می‌شود. کلمه یا کلمه‌های بعد هم نقشی دارند که با آن‌ها در درس‌های آینده آشنا خواهید شد؛ مانند لَيْلَةُ الْقَدَرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ^۵ (شب قدر، بهتر از هزار ماه است).

مبتدا ؟ خبر ؟

۱. بقره/۱۰۰. ۲. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)؛ غررالحکم/ص ۳۴۵. ۳. در اصطلاح به آن «مضاف‌الیه» می‌گویند. ۴. امام صادق (علیه السلام)؛ الکافی/ج ۲/ص ۲۵۰. ۵. قدر/۳.

متن خوانی

الْمُبْتَدَأُ اسْمٌ مَرْفُوعٌ يَقَعُ فِي أَوَّلِ جُمْلَتِهِ مُجَرَّدٌ مِنَ الْعَوَامِلِ اللَّفْظِيَّةِ^١ وَمَحْكُومٌ عَلَيْهِ بِأَمْرِ أَمَّا الْخَبَرُ فَهُوَ اللَّفْظُ الَّذِي يُكْمِلُ الْجُمْلَةَ مَعَ الْمُبْتَدَأِ وَيَتِمُّ مَعْنَاهَا الْأَسَاسِيَّةُ^٢.

إِنَّ الْمُبْتَدَأَ مَرْفُوعٌ بِالْإِبْتِدَاءِ وَإِنَّ الْخَبَرَ مَرْفُوعٌ بِالْمُبْتَدَأِ فَالْعَامِلُ فِي الْمُبْتَدَأِ مَعْنَوِيٌّ وَالْعَامِلُ فِي الْخَبَرِ لَفْظِيٌّ^٣. الْأَصْلُ فِي الْمُبْتَدَأِ أَنْ يَكُونَ مَعْرِفَةً لِأَنَّهُ مَوْضُوعُ الْكَلَامِ أَوْ الْمُسْنَدُ إِلَيْهِ أَوْ الْمُتَحَدِّثُ عَنْهُ إِذْ لَا مَعْنَى أَنْ نَتَحَدَّثَ عَنْ مَجْهُولٍ لَكِنَّ النِّكَرَةَ إِذَا أَفَادَتْ يَجُوزُ الْإِبْتِدَاءُ بِهَا وَتَكُونُ النِّكَرَةُ مُفِيدَةً فِي مَوَاضِعَ عِدَّةٍ^٤:

• أَنْ يَتَقَدَّمَ عَلَى النِّكَرَةِ اسْتِفْهَامٌ نَحْوُ «هَلْ فَتَى فِيكُمْ»

• أَنْ يَتَقَدَّمَ عَلَيْهَا نَفْيٌ نَحْوُ «مَا خِلَّ عَلَيْنَا»

• أَنْ تُوصَفَ [نَحْوُ «عَبْدٌ مُؤْمِنٌ جَاءَ»]

• أَنْ تَكُونَ دُعَاءً نَحْوُ «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ»^٥ وَ«وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ»^٦.

يَنْقَسِمُ الْخَبَرُ إِلَى مُفْرَدٍ وَجُمْلَةٍ^٧ أَمَّا الْخَبَرُ الْجُمْلَةُ فَيَكُونُ إمَّا جُمْلَةً إِسْمِيَّةً نَحْوُ «زَيْدٌ خُلِقَ كَرِيمٌ» أَوْ جُمْلَةً فِعْلِيَّةً نَحْوُ «الْعِلْمُ يُبِيرُ الْعُقُولَ»^٨ وَلَا بُدَّ مِنْ ضَمِيرٍ فِي الْجُمْلَةِ لِيَعُودَ إِلَى الْمُبْتَدَأِ^٩.

آزمون

۱. مبتدا را تعریف کنید.
۲. خبر را تعریف کنید.
۳. عامل رفع مبتدا را بنویسید.
۴. عامل رفع خبر را بنویسید.
۵. اصل در مبتدا بودن و اصل در خبر بودن است.

۲. النحو الوافی/ج ۱/ص ۴۰۱.

۴. موسوعة النحو والصرف و الاعراب/ص ۶۰۳.

۶. برگرفته از شرح ابن عقیل/ج ۱/ص ۲۰۶.

۸. موسوعة النحو والصرف و الاعراب/ص ۶۰۶.

۱. مِنَ الْعَوَامِلِ اللَّفْظِيَّةِ الْأَصْلِيَّةِ.

۳. برگرفته از شرح ابن عقیل/ج ۱/ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

۵. دُعَاءٌ لَهُ نَحْوُ «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ» وَدُعَاءٌ عَلَيْهِ نَحْوُ «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ».

۷. شرح ابن عقیل/ج ۱/ص ۱۹۰.

۹. هداية.

۶. جدول زیر را کامل کنید.

مبتدا چیست	خبر چیست	نوع مبتدا		اگر نکره است، دلیلش چیست	علامت رفع مبتدا	علامت رفع خبر
		معرّفه	نکره			
						إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ ^۱
						أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ^۲
						اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ^۳
						أَنْتُمْ إِمَامَانِ ^۴
						الْجَهْلُ ذَا ^۵
						جَمَالَ الرَّجُلُ حُلْمُهُ ^۶
						الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ ^۷
						الْأَمَانَةُ تَجْرُ الرِّزْقَ ^۸

۷. جملات خبریه را در جدول بالا پیدا کرده و ضمیر عائدشان را مشخص کنید.

۸. درباره خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، پنج جمله اسمیه بنویسید. در این جملات، قواعد مختلفی را که در این درس فرا گرفتید، به کار برید.

۱. معبود شما، معبود یگانه است؛ نحل/۲۲.

۲. توبه/۸.

۳. خداوند، قوم ستمکاران را هدایت نمی کند؛ بقره/۲۵۸.

۴. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام فرمودند: شما، دو امام هستید؛ بحارالانوار/ج ۴۳/ص ۲۶۵.

۵. امیرالمؤمنین علی علیه السلام: نادانی، بیماری است؛ غررالحکم/ص ۷۳.

۶. امیرالمؤمنین علی علیه السلام: زیبایی مرد، بردباری اوست؛ غررالحکم/ص ۲۸۵.

۷. رسول اکرم حضرت محمد ﷺ: مؤمن، برادر مؤمن است؛ جامع الأخبار/ص ۱۱۸.

۸. امیرالمؤمنین علی علیه السلام: امانتداری، رزق را جذب می کند؛ تحف العقول/ص ۲۲۱.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :

مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ يَطْلُبُ عِلْمًا

شِيعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ^۱

۱. رسول اکرم حضرت محمد ﷺ فرمودند: هر کس برای طلب علم از خانه‌اش خارج شود، هفتاد هزار فرشته او را همراهی می‌کنند و
برایش آمرزش می‌طلبند؛ بحار الانوار/ج ۱/ص ۱۷۰

درس پانزدهم

مرفوعات (۴)

شناخت بقیه مرفوعات

گاهی بر سر مبتدا و خبر کلماتی می آیند که سبب تغییر اعراب مبتدا یا خبر^۱ می شوند. این کلمات را «نواسخ ابتدائیت» می گویند. معرفی نواسخ ابتدائیت^۲:

- | | | |
|---------------------|-----------------|-----------------------|
| ۱. افعال ناقصه | ۲. افعال مقاربه | ۳. حروف مشبّهة بالفعل |
| ۴. حروف شبیه به لیس | ۵. لای نفی جنس | |

اسم افعال ناقصه

شناخت افعال ناقصه: این افعال، بر سر مبتدا و خبر می آیند و اعراب خبر را از رفع به نصب تبدیل می کنند، ولی مبتدا به رفع خود باقی می ماند؛ با این تفاوت که قبل از آمدن این افعال، ابتدائیت عامل رفع مبتدا بود، ولی اکنون عامل رفع آن، خود افعال ناقصه است. مبتدا را پس از آمدن این افعال، «اسم افعال ناقصه» و خبر را «خبر افعال ناقصه» می نامند. عامل نصب خبر افعال ناقصه نیز خود این افعالند.

۱. گاهی، نواسخ ابتدائیت، اعراب مبتدا و خبر را تغییر می دهند که در درس بعد با آن ها آشنا می شوید.

۲. افعال قلوب نیز از نواسخ ابتدائیت است که در درس بعد با آن آشنا خواهید شد.

معرفی افعال ناقصه: كَانَ، صَارَ، أَصْبَحَ، أَمْسَى، أَضْحَى، ظَلَّ، بَاتَ، مَا زَالَ، مَا بَرِحَ، مَا فَتَى، مَا انْفَكَّ، مَا دَامَ، لَيْسَ

كَانَ + (اللَّهُ عَلِيمٌ) ← كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا

مبتدا خبر اسم کان خبر کان

نکته: جمله اسمیه، با آمدن افعال ناقصه، به جمله فعلیه تبدیل می شود.

چکیده

- | | | |
|--|---|-------------------|
| <p>۱. بر سر مبتدا و خبر می آیند؛
۲. مبتدا را اسم خود و خبر را خبر خود قرار می دهند؛
۳. رافع اسم و ناصب خبرشان می باشند؛
۴. جمله اسمیه را به فعلیه تبدیل می کنند.</p> | } | ویژگی افعال ناقصه |
|--|---|-------------------|

پس دانستیم: یکی دیگر از مرفوعات، اسم افعال ناقصه است.

اسم افعال مقاربه

شناخت افعال مقاربه: این افعال نیز همانند افعال ناقصه، بر سر مبتدا و خبر می آیند. مبتدا را پس از آمدن این افعال، «اسم افعال مقاربه» می نامند و به وسیله این افعال مرفوع می شود و خبر را «خبر افعال مقاربه» می نامند و به وسیله این افعال منصوب می شود. خبر این افعال، همیشه جمله فعلیه ای است که با فعل مضارع شروع شده و اعراب آن محلی است.

معرفی افعال مقاربه: افعال مقاربه، خود بر سه قسمند:

افعال قرب (به معنای نزدیک شدن): كَادَ، كَرَبَ، أَوْشَكَ.

افعال رجاء (به معنای امید داشتن): عَسَى، حَرَى، إِخْلَوَقَ.

افعال شروع (به معنای شروع کردن): جَعَلَ، طَفِقَ، أَخَذَ، عَلِقَ، أَنْشَأَ.

۱. هر کدام از این افعال، معنای خاصی دارند و با آمدنشان، تغییراتی معنوی در کلام ایجاد می کنند. با این معانی در درس سی و دوم آشنا خواهید شد.

۲. آمدن «آن» بر خبر افعال شروع ممتنع است. تفصیل این مطلب در درس سی و سوم خواهد آمد.

كَادَ + (سَعِيدٌ يَذْهَبُ) ← كَادَ سَعِيدٌ يَذْهَبُ ترجمه: نزدیک است که سعید برود.

مبتدا خبر اسم کاد/ خبر کاد و محلا منصوب

گاهی بر خبر این افعال، «أَنَّ» داخل می شود؛ مانند: عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ

نکته: جمله اسمیه، با آمدن افعال مقاربه، به جمله فعلیه تبدیل می شود.

چکیده

- | | | |
|---|---|--------------------|
| <p>۱. بر سر مبتدا و خبر می آیند؛</p> <p>۲. مبتدا را اسم خود و خبر را خبر خود قرار می دهند؛</p> <p>۳. رافع اسم و ناصب خبرشان می باشند؛</p> <p>۴. جمله اسمیه را به فعلیه تبدیل می کنند.</p> | } | ویژگی افعال مقاربه |
|---|---|--------------------|

نکته: خبر این افعال، همیشه جمله فعلیه ای است که با فعل مضارع شروع می شود و گاهی بر سر آن فعل مضارع «أَنَّ» می آید.

پس دانستیم: یکی دیگر از مرفوعات، اسم افعال مقاربه است.

خبر حروف مشبّه بالفعل

شناخت حروف مشبّه بالفعل: این حروف بر سر مبتدا و خبر می آیند و اعراب مبتدا را از رفع به نصب تبدیل می کنند، اما خبر به رفع خود باقی می ماند؛ با این تفاوت که قبل از آمدن این حروف، مبتدا، عامل رفع خبر بود، ولی اکنون عامل رفع آن، خود حروف مشبّه بالفعل می باشد. مبتدا را پس از آمدن این حروف، «اسم حروف مشبّه بالفعل» و خبر را، «خبر حروف مشبّه بالفعل» می نامند. عامل نصب اسم حروف مشبّه بالفعل نیز خود این حروفند.

۱. چنان که گذشت، در رافع خبر اختلاف است و در این جا بنا بر یکی از اقوال، رافع آن را مبتدا دانسته اند.

۲. روزی ابوالاسود، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و گفت: مطالبی را در نحو گرد آورده ام و از آن جمله، حروف مشبّه بالفعل بود و حروف إِنْ، أَنْ، لَيْتَ، لَعَلَّ و كَأَنَّ را جمع آوری کرده بود. علی علیه السلام فرمود: لَکِنْ را فراموش کردی؛ گفت: آن را از این گروه نمی دانستم؛ فرمود: لَکِنْ نیز از این دسته است.

معرفی حروف مشبّه بالفعل: **إِنَّ، أَنْ، كَأَنَّ، لَيْتَ، لَكِنَّ، لَعَلَّ**^۱

إِنَّ + (اللَّهُ عَلِيمٌ) ← إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
 مبتدا خبر اسم إن خبر إن

نکته: جمله اسمیه، با آمدن این حروف، باز هم جمله اسمیه است؛ زیرا اعتباری به حرف نیست و اگر جمله‌ای با حرف شروع شود، کلمه بعد از آن اسمیه و فعلیه بودن کلام را مشخص می‌کند.
 چکیده

- | | | |
|--|---|----------------------------|
| ۱. بر سر مبتدا و خبر می‌آیند؛
۲. مبتدا را اسم خود و خبر را خبر خود قرار می‌دهند؛
۳. ناصب اسم و رافع خبرشان می‌باشند؛
۴. جمله اسمیه با آمدن این حروف باز هم اسمیه است. | } | ویژگی حروف
مشبّه بالفعل |
|--|---|----------------------------|

پس دانستیم: یکی دیگر از مرفوعات، خبر حروف مشبّه بالفعل است.

اسم حروف شبیه به لیس

شناخت حروف شبیه به لیس: این حروف بر سر مبتدا و خبر می‌آیند و اعراب خبر را از رفع به نصب تبدیل می‌کنند، ولی مبتدا به رفع خود باقی می‌ماند؛ با این تفاوت که قبل از آمدن این حروف، ابتدائیت، عامل رفع مبتدا بود، ولی اکنون عامل رفع آن، خود حروف شبیه به لیس می‌باشد. مبتدا را پس از آمدن این حروف، «اسم حروف شبیه به لیس» و خبر را، «خبر حروف شبیه به لیس» می‌نامند. عامل نصب خبر حروف شبیه به لیس نیز خود این حروفند.

معرفی حروف شبیه به لیس: **مَا، لَا**^۲

مَا + (زَيْدٌ قَائِمٌ) ← مَا زَيْدٌ قَائِمًا
 مبتدا خبر اسم ما خبر ما

نکته: جمله اسمیه، با آمدن این حروف، باز هم جمله اسمیه است.^۳

۱. هر کدام از این حروف، معنای خاصی دارند و با آمدنشان، تغییراتی معنوی در کلام ایجاد می‌کنند. با این معانی در درس سی و هفتم آشنا خواهید شد.
 ۲. کلمه «إِنَّ» را نیز از حروف شبیه به لیس شمرده‌اند.
 ۳. اسم «لَا»ی شبیه به لیس باید نکره باشد؛ مانند: لَا رَجُلٌ قَائِمًا.
 ۴. به همان دلیلی که در بحث حروف مشبّه بالفعل گذشت.

- | | | |
|---|---|---------------------------|
| ۱. بر سر مبتدا و خبر می آیند؛
۲. مبتدا را اسم خود و خبر را خبر خود قرار می دهند؛
۳. رافع اسم و ناصب خبرشان می باشند؛
۴. جمله اسمیه با آمدن این حروف، باز هم اسمیه است. | } | ویژگی حروف
شبيه به ليس |
|---|---|---------------------------|

پس دانستیم: یکی دیگر از مرفوعات، اسم حروف شبیه به ليس است.

خبر «لا»ی نفی جنس

شناخت «لا»ی نفی جنس: این حرف نیز بر سر مبتدا و خبر می آید و اعراب مبتدا را از رفع به نصب تبدیل می کند، ولی خبر به رفع خود باقی می ماند؛ با این تفاوت که این جا عامل رفعش «لا»ی نفی جنس است. مبتدا را پس از آمدن این حرف، «اسم لای نفی جنس» و خبر را «خبر لای نفی جنس» می نامند. عامل نصب اسم «لا»ی نفی جنس نیز خود این حرف است.

لَا رَجُلٌ قَائِمٌ

اسم «لا» خبر «لا»

نکته: جمله اسمیه، با آمدن این حرف، باز هم جمله اسمیه است.^۱

- | | | |
|--|---|------------------------|
| ۱. بر سر مبتدا و خبر می آید؛
۲. مبتدا را اسم خود و خبر را خبر خود قرار می دهد؛
۳. ناصب اسم و رافع خبرش می باشد؛
۴. جمله اسمیه، با آمدن این حرف، باز هم اسمیه است. | } | ویژگی «لا»ی
نفی جنس |
|--|---|------------------------|

پس دانستیم که: یکی دیگر از مرفوعات، خبر «لا»ی نفی جنس است.

۱. اسم «لا»ی نفی جنس باید نکره باشد؛ مانند: لَا رَجُلٌ قَائِمٌ. ۲. به همان دلیلی که در بحث حروف مشبهة بالفعل گذشت.

سؤال: تفاوت معنای «لا رَجُلٌ قَائِمًا» (شبيه به ليس) و «لا رَجُلٌ قَائِمٌ» (نفي جنس) چیست؟
 - «لا رَجُلٌ قَائِمًا» دو معنا می‌تواند داشته باشد:

الف) یک مرد ایستاده نیست ب) هیچ مردی ایستاده نیست

برای این که بفهمیم این جمله در کدام معنا به کار رفته، نیازمند بررسی نشانه‌های موجود در کلام هستیم؛ مثلاً اگر بگوییم: «لا رَجُلٌ قَائِمًا بَلْ رَجُلَانِ» (یک مرد ایستاده نیست؛ بلکه دو مرد ایستاده است) می‌فهمیم، در معنای اول به کار رفته است.

«لا رَجُلٌ قَائِمٌ» فقط یک معنا می‌تواند داشته باشد: «هیچ مردی ایستاده نیست»؛ به همین دلیل آن را نفي جنس می‌دانند (در این مثال، جنس مرد را نفي می‌کند).

چکیده

- | | | |
|---|---|--------------------|
| ۱. اسم افعال ناقصه
۲. اسم افعال مقاربه
۳. خبر حروف مشبّهة بالفعل
۴. اسم حروف شبیه به ليس
۵. خبر «لا»ی نفي جنس | } | مرفوعات در این درس |
|---|---|--------------------|

نکته: اگر به جای این مرفوعات، ضمیر بیاید، آن ضمیر، مرفوعی خواهد بود؛ مانند:

مَا زَيْدٌ قَائِمًا ← مَا هُوَ قَائِمًا

در پایان بحث مرفوعات، به مناسبت با ارکان جمله آشنا می‌شویم.

ارکان جمله

هر جمله ای از دو قسمت اصلی به نام «مسندبه» و «مسندإليه» تشکیل شده است که آنها را ارکان جمله می‌گویند. اسناد همان نسبتی است که بین دو لفظ است و سکوت مخاطب را به دنبال دارد.

۱. به جای اسم «لای شبیه به ليس» و «خبر لای نفي جنس» نمی‌توان ضمیر آورد؛ زیرا، این دو فقط بر نکره وارد می‌شوند.

لفظی را که نسبتی به آن داده می شود، «مسندِإلیه» و لفظی را که به وسیله آن نسبت بیان می شود «مسندبه» می نامند؛ پس مسندِإلیه همان «مخبر عنه» و مسندبه همان «مخبر به» است. در میان نقش های ترکیبی، «فاعل»، «نایب فاعل»، «مبتدا» و «اسم نواسخ» مسندِإلیه و «فعل» و «خبر» و «خبر نواسخ» مسندبه هستند. نقش های دیگر که با آنها آشنا خواهید شد قیودی هستند غیر رکنی که هر کدام برای فهماندن معنای جدیدی در کلام به کار می روند و در اصطلاح به آنها «فضله» می گویند. همانگونه که دیدید، ارکان جمله غالباً از مرفوعات هستند.

متن خوانی

تَدْخُلُ عَلَى الْمُبْتَدَأِ وَالْخَبَرِ أَفْعَالٌ وَحُرُوفٌ فَتَجْعَلُ لِلْمُبْتَدَأِ أَسْمَاءَ لَهَا وَالْخَبَرَ خَبَرًا لَهَا وَتُسَمَّى التَّوَاسِخَ وَهِيَ خَمْسَةٌ أَنْوَاعُ: الْأَفْعَالُ النَّاقِصَةُ وَالْأَحْرُفُ الْمَشَبَّهَةُ بِالْفِعْلِ وَمَا وَ«لَا» لِلْمَشَبَّهَاتِنِ بِلَيْسَ وَ«لَا» النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ وَالْأَفْعَالُ الْمُقَارِنَةُ.

الأفعال الناقصة والمشهور منها: كَانَ صَارَ أَصْبَحَ أَضْحَى أَمْسَى ظَلَّ بَلَّتْ لَيْسَ مَا زَالَ مَا بَرَحَ مَا انْفَكَّ مَا فَتَى وَمَادَامَ وَحُكْمَهَا رَفَعَ الْإِسْمَ وَنَصَبَ الْخَبَرَ^۱. وَاسْمُ كَانَ هُوَ الْمُسْنَدُ إِلَيْهِ بَعْدَ دُخُولِهَا نَحْوُ «كَانَ زَيْدٌ قَائِمًا»^۲.

الأحرف المشبهة بالفعل وهي: إِنَّ، أَنْ، كَلَّا، لَيْتَ، لَكِنَّ وَلَعَلَّ وَعَمَلُهَا عَكْسُ عَمَلِ «كَانَ»^۳. فَخَبَرُ «إِنَّ» هُوَ الْمُسْنَدُ بَعْدَ دُخُولِهَا نَحْوُ «إِنَّ زَيْدًا قَائِمًا»^۴.

«مَا» وَ«لَا» الْمَشَبَّهَتَانِ بِ«لَيْسَ» وَتَعْمَلَانِ عَمَلَهَا^۵. وَاسْمُهُمَا هُوَ الْمُسْنَدُ إِلَيْهِ بَعْدَ دُخُولِهِمَا نَحْوُ «مَا زَيْدٌ قَائِمًا» وَ«لَا رَجُلٌ أَفْضَلُ مِنْكَ»^۶.

«لَا» النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ وَتَعْمَلُ عَمَلِ «إِنَّ»^۷. وَخَبَرُهَا هُوَ الْمُسْنَدُ بَعْدَ دُخُولِهَا نَحْوُ «لَا رَجُلٌ قَائِمٌ»^۸. الْأَفْعَالُ الْمُقَارِنَةُ وَهِيَ كَادَ وَكَرَبَ وَأَوْشَكَ لِدُنُو الْخَبَرِ وَعَسَى وَحَرَى وَإِخْلَوْلَقَ لِرَجَائِهِ وَجَعَلَ وَطَفِقَ وَأَخَذَ وَعَلِقَ لِلشَّرُوعِ فِيهِ وَتَعْمَلُ عَمَلِ كَانَ وَأَخْبَارَهَا جُمْلَ مَبْحُوثَةٍ بِمُضَارِعٍ^۹. وَاسْمُهَا هُوَ الْمُسْنَدُ إِلَيْهِ بَعْدَ دُخُولِهَا نَحْوُ «كَادَ زَيْدٌ يَذْهَبُ».

۴. هدایه.

۳. صمدیه.

۲. هدایه.

۱. صمدیه.

۸. هدایه.

۷. صمدیه.

۶. هدایه.

۵. صمدیه.

۹. برگرفته از صمدیه؛ بعضی از افعال مقاربه در «صمدیه» ذکر نشده بود و از کتب دیگر نقل شد. برای نمونه «شرح ابن عقیل/ج ۱/ص ۳۹۸».

آزمون

۱. نواسخ ابتدائیت را نام ببرید.
۲. ویژگی‌های هر کدام از نواسخ را بنویسید.
۳. جدول زیر را کامل کنید.

در مورد اسم			در مورد خبر			نوع ناسخ	
تشخیص	اعراب	علامت اعراب	تشخیص	اعراب	علامت اعراب		
							وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ^۱
							إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ^۲
							مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ ^۳
							وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ ^۴
							وَمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ^۵
							كَانَ الزُّيْدَيْنِ شَجَاعَانِ
							لَا غُلَامَ رَجُلٍ مَوْجُودٌ
							صَارَ الْمُؤْمِنُونَ مُفْلِحِينَ

قَالَ السَّجَّادُ عليه السلام:

لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ
وَلَوْ بَسَفَكَ الْمُهَجِ وَخَوْضِ اللَّجَجِ^۶

۱. فرقان/۲۰. ۲. آل عمران/۱۹۹. ۳. مجادله/۲. ۴. هود/۴۵. ۵. بقره/۷۱. ۶. امام سجاده عليه السلام فرمودند: اگر مردم می‌دانستند که چه (خیری) در طلب علم است، حتماً آن را طلب می‌کردند؛ حتی با ریختن خون یا فرو رفتن در دل دریاها! الکافی/ج ۱/ص ۳۵.

بخش پنجم

منصوبات

- مفعول به
- مفعول فيه
- مفعول له
- مفعول مطلق
- حال
- تمییز
- مستثنا
- منادا
- خبر افعال ناقصه
- خبر افعال مقاربه
- اسم حروف مشبّهة بالفعل
- خبر حروف شبیه به لیس
- اسم لای نفی جنس



درس شانزدهم

منصوبات (۱)

شناخت مفعول به^۱

به عبارت‌های هر ستون دقت کنید:

ستون اول

علی آمد.

حسین رفت.

ستون دوم

علی یاری کرد

حسین دید

در عبارت‌های ستون دوم، سؤالی در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد که در عبارت‌های ستون اول به ذهن نمی‌رسد.

علی یاری کرد سؤال: چه کسی را؟ علی، رضا را یاری کرد.

حسین دید سؤال: چه چیزی را؟ حسین، کتاب را دید.

اما این سؤال‌ها دربارهٔ جملات ستون اول معنا ندارد؛ برای مثال:

علی آمد («چه کسی را آمد؟» - «چه چیزی را آمد؟» معنا ندارد).

چرا؟

زیرا افعالی مثل «یاری کردن» و «دیدن» به دو چیز نیاز دارد:

۱. کسی که فعل «یاری کردن» یا «دیدن» از او صادر شود، که به آن فاعل می‌گویند؛

۱. گاهی به «مفعول به»، «مفعول» هم گفته می‌شود.

۲. کسی یا چیزی که فعل «یاری کردن» یا «دیدن» بر آن واقع شود که به آن «مفعول به» می‌گویند.

نمونه‌هایی از مفعول به:

ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا (زدن زید بر عمرو واقع شده است)
أَكْرَمَ عَلِيٌّ كَاطِمًا (اکرام علی بر کاظم واقع شده است)

چکیده

مفعول به: اسم منصوبی است که فعل فاعل بر آن واقع می‌شود؛ مانند:

«ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا»، «زید عمرو را زد»

چند نکته:

۱. چنان که دیدید، مفعول به معمولاً^۱ در جواب سؤال «چه کسی را؟» یا «چه چیزی را؟» می‌آید.
۲. عامل نصب مفعول به، فعل^۲ است.

ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا (عامل نصب «عمرًا»، کلمه «ضَرَبَ» می‌باشد)
أَكْرَمَ عَلِيٌّ كَاطِمًا (عامل نصب «كاظمًا»، کلمه «أَكْرَمَ» می‌باشد)

۳. جایگاه اصلی مفعول به، بعد از فاعل است؛ ولی معمولاً^۳ می‌توان آن را بر فاعل مقدم کرد.

عَلَّمَ الْمُعَلِّمَانِ زَيْدًا ← عَلَّمَ زَيْدًا الْمُعَلِّمَانِ

در این صورت، به واسطهٔ اعراب، فاعل و مفعول به شناخته می‌شوند.
زَيْدًا منصوب است (علامت نصب، فتحه)، پس مفعول به است.
الْمُعَلِّمَانِ مرفوع است (علامت رفع، الف)، پس فاعل است.

اما اگر فاعل و مفعول به هر دو مبنی بودند و علامت رفع و نصب نداشتند و نشانه‌ای در کلام وجود نداشت که فاعل و مفعول به را مشخص کند، مفعول به نمی‌تواند بر فاعل مقدم شود تا از تقدّم

۱. گاهی، مفعول به این گونه تشخیص داده نمی‌شود. در ادامهٔ درس، با چند نمونه از آن، آشنا خواهید شد.

۲. گاهی عامل آن غیر فعل است. این مطلب در بخش هشتم خواهد آمد.

۳. در کتب نحو پیشرفته، با مواضعی که مفعول به نمی‌تواند بر فاعل مقدم شود، آشنا می‌شوید.

و تأخرشان، فاعل و مفعول به تشخیص داده شوند.

نَصَرَ هَذَا ذَاكَ (چون نشانه‌ای نیست، اولی فاعل و دومی مفعول به است)

نَصَرْتُ هَذَا تِلْكَ (مؤنث آمدن فعل، نشان می‌دهد که «تِلْكَ» فاعل است؛ به همین

دلیل حتی با نبودن علامت اعراب، تقدّم مفعول به جایز است)

۴. اسم اشاره مثنی و اسم موصول مثنی در صورت مفعول به واقع شدن، فقط با «یا» به کار

می‌روند؛ مانند:

رَأَيْتُ هَذَيْنِ درست رَأَيْتُ اللَّذَيْنِ ... درست

رَأَيْتُ هَٰذَانِ نادرست رَأَيْتُ اللَّذَانِ ... نادرست

هر جا که این دو کلمه در جایگاه اسمی منصوب یا مجرور بنشینند، این حکم جاری است. در صیغه‌های مؤنث نیز چنین است.

۵. مفعول به، معمولاً می‌تواند بر عامل خود، یعنی فعل مقدم شود؛ برخلاف فاعل که هیچ‌گاه بر

فعل مقدم نمی‌شود.

عَلَّمَ الْمُعَلِّمَانِ زَيْدًا زَيْدًا عَلَّمَ الْمُعَلِّمَانِ صحیح است.^۱

عَلَّمَ الْمُعَلِّمَانِ زَيْدًا الْمُعَلِّمَانِ عَلَّمَ زَيْدًا صحیح نیست.^۲

۶ در صورتی که نشانه‌های موجود در کلام، ما را از ذکر عامل بی‌نیاز کند، حذف عامل جایز است؛ مثلاً اگر کسی سؤال کند: «مَنْ أَكْرَمْتُ؟»، در جواب آن هم می‌توانیم «أَكْرَمْتُ مُحَمَّدًا» بگوییم هم «مُحَمَّدًا». به عبارت کوتاه‌تر: «حذف عامل مفعول به، با قرینه جایز است».^۳

۷. گاهی مفعول به، اسم ظاهر است (مانند مثال‌های قبل) و گاهی ضمیر؛ البته اگر بخواهیم ضمیر را در جایگاه مفعول به بنشانیم، باید از ضمیر منصوبی استفاده کنیم؛ مانند «هُ» در «ضَرَبْتُهُ».

۱. در کتب نحو پیشرفته با مواضعی که مفعول به نمی‌تواند بر عامل مقدم شود، آشنا می‌شوید.

۲. تقدّم مفعول به بر فعل است، که جایز می‌باشد.

۳. تقدّم فاعل بر فعل است، که جایز نمی‌باشد.

۴. گاهی حذف عامل مفعول به واجب است، که در کتب مفصل آمده است.



شناخت فعل لازم و متعدی

همان گونه که در مثال های اول درس دیدید:
بعضی افعال، به «مفعول به» نیاز دارند؛ مانند: نَصَرَ؛ یاری کرد و رَأَى؛ دید؛
و بعضی به آن نیاز ندارند؛ مانند: جَاءَ؛ آمد و ذَهَبَ؛ رفت.
بر این اساس، افعال را به دو دسته تقسیم می کنند:
افعالی را که به مفعول به نیاز دارند، «فعل متعدی» و افعالی را که به مفعول به نیاز ندارند، «فعل لازم» می نامند.

افعال متعدی، بر چند قسم هستند:
بعضی تنها به یک مفعول نیاز دارند که به آن «متعدی یک مفعولی» می گویند؛ مانند:
«ضَرَبَ، أَكْرَمَ»؛

بعضی به دو مفعول نیاز دارند که به آن «متعدی دو مفعولی» می گویند. این افعال نیز بر چند نوعند^۱ که با یک نوع آن در ادامه همین درس آشنا می شوید؛
بعضی به سه مفعول نیاز دارند که به آن «متعدی سه مفعولی» می گویند. تعداد این افعال محدود است و ما در این جا به ذکر بعضی از آنها می پردازیم:

أَعْلَمَ، أَنْبَأَ، نَبَأَ، أَخْبَرَ، خَبَرَ

مانند: أَعْلَمْتُ عَمْرًا بَكْرًا قَائِمًا (فهماندم به عمرو که بکر ایستاده است)

در افعال دو مفعولی و سه مفعولی معمولاً نمی توان مفعول به را با سؤال «چه کسی را؟» یا «چه چیزی را؟» پیدا کرد.

در افعال سه مفعولی، حذف مفعول اول به تنهایی یا مفعول دوم و سوم با هم جایز است؛ پس تغییر مثال «أَعْلَمْتُ عَمْرًا بَكْرًا قَائِمًا» به «أَعْلَمْتُ بَكْرًا قَائِمًا» و «أَعْلَمْتُ عَمْرًا» جایز است ولی تغییر آن به «أَعْلَمْتُ بَكْرًا»، «أَعْلَمْتُ قَائِمًا»، «أَعْلَمْتُ عَمْرًا بَكْرًا» و «أَعْلَمْتُ عَمْرًا قَائِمًا» جایز نیست.

۱. افعال دو مفعولی بر سه قسمند: (افعال قلوب، افعال تصییر، افعال باب أعطی)

۳. با این فرض که «عمرًا» مفعول اول و «قائماً» مفعول سوم است.

لازم: فعلی است که به مفعول به نیاز ندارد؛ مانند: «ذَهَبَ زَيْدٌ».

متعدی: فعلی است که به مفعول به نیاز دارد.

یک مفعولی؛ مانند: «ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا».

دو مفعولی؛ مانند: «عَلِمْتُ زَيْدًا قَائِمًا» (فهمیدم که زید ایستاده است).

سه مفعولی؛ مانند: «أَعْلَمْتُ زَيْدًا بَكْرًا قَائِمًا» (به زید فهماندم که عمرو ایستاده است).

افعال قلوب^۲

شناخت افعال قلوب: افعالی هستند که بر یقین کردن یا گمان کردن دلالت می‌کنند. این افعال بر سر مبتدا و خبر می‌آیند و اعراب مبتدا و خبر را از حالت رفعی به حالت نصبی تغییر می‌دهند و مفعول به برای افعال قلوب می‌شوند (مبتدا، مفعول اول و خبر، مفعول دوم). از آن جا که عامل نصب مفعول به، فعل است، عامل نصب این دو مفعول نیز، افعال قلوب می‌باشد.

معرفی افعال قلوب: عَلِمَ، رَأَى، وَجَدَ، ظَنَّ، زَعَمَ، حَسِبَ، خَالَ

مثال: عَلِمْتُ + زَيْدٌ قَائِمٌ ← عَلِمْتُ زَيْدًا قَائِمًا

فعل قلبی + (مبتدا خبر) مفعول اول مفعول دوم

چنان که گذشت این افعال از جهت معنا دو دسته‌اند^۱:

افعال یقین:

عَلِمَ، رَأَى، وَجَدَ (همه به معنای «یقین کرد»):

افعال گمان:

ظَنَّ، زَعَمَ، حَسِبَ، خَالَ (همه به معنای «گمان کرد»):^۲

نکته: جمله اسمیه با آمدن این افعال، به جمله فعلیه تبدیل می‌شود.

۱. توضیح این مثال، در ادامه درس خواهد آمد.

۲. افعال قلوب از نواسخی است که با آمدن بر سر مبتدا و خبر، اعراب هر دو را تغییر می‌دهند.

۳. گاهی بعضی از این افعال در معانی دیگری به کار می‌روند؛ مانند: رَأَى: دید، وَجَدَ: یافت؛ در این صورت دیگر از افعال قلوب به شمار نمی‌آیند.

۴. به همین دلیل، افعال قلوب را افعال جوانحی (درونی) می‌دانند؛ نه جوارحی. البته افعال قلبی و جوانحی، منحصر به افعال یقین و شک نیست؛ بلکه افعالی مانند دوست داشتن و متنفر بودن نیز جوانحی هستند؛ ولی در اصطلاح فقط به افعال یقین و شک، فعل قلبی گویند.

- ویژگی های
افعال قلوب
۱. بر سر مبتدا و خبر می آیند؛
 ۲. مبتدا، مفعول اول و خبر، مفعول دوم این افعال می شود؛
 ۳. با آمدن این افعال، جمله اسمیه به جمله فعلیه تبدیل می شود.

متن خوانی

المفعول به هو ما وقع عليه فعل الفاعل إيجاباً أو سلباً نحو «أَكَلْتُ التُّفَاحَةَ» و«مَا خَالَفْتُ النَّظْلَمَ».^۱
تَنْبِيهَاتٌ:

۱. الأَصْلُ فِي الْمَفْعُولِ بِهِ أَنْ يُؤَخَّرَ عَنِ الْفَاعِلِ^۲ فَيَأْتِيَ الْفَعْلُ أَوَّلًا فَالْفَاعِلُ فَالْمَفْعُولُ بِهِ^۳. وَيَجِبُ تَقْدِيمُ الْفَاعِلِ عَلَى الْمَفْعُولِ بِهِ إِذَا خِيفَ التَّبَاسُ أَحَدُهُمَا بِالْآخَرِ كَمَا إِذَا خَفِيَ الْإِعْرَابُ فِيهِمَا وَلَمْ تَوْجَدْ قَرِينَةً تُبَيِّنُ الْفَاعِلَ مِنَ الْمَفْعُولِ بِهِ^۴ [نحو «نصر هذا ذاك» فيجب كون «هذا» فاعلاً و«ذاك» مفعولاً به] فَلَوْ تَقَدَّمَ الْمَفْعُولُ بِهِ عَلَى الْفَاعِلِ لَخَفِيَ حَقِيقَةُ كُلِّ مِنْهُمَا وَفُسِدَ الْمُرَادُ بِسَبَبِ خَفَائِهَا لِعَدَمِ وَجُودِ قَرِينَةٍ تَزِيلُ هَذَا الْغُمُوضَ وَاللَّبْسَ^۵. فَإِذَا وَجِدَتْ قَرِينَةً تُبَيِّنُ الْفَاعِلَ مِنَ الْمَفْعُولِ بِهِ جاز تقديم المفعول به وتأخيرهُ [فتقول «نصرت تلك هذا» و«نصرت هذا تلك»] فوجود تاء التأنيت في الفعل دليل على أن الفاعل هو المؤنث^۶.
۲. إِنْ الْفَاعِلُ لَا يَجُوزُ تَقْدِيمُهُ عَلَى عَامِلِهِ^۷ وَالْأَصْلُ فِي الْمَفْعُولِ بِهِ تَأْخُرُهُ عَنْهُ^۸ وَلَكِنْ قَدْ يُقَدَّمُ عَلَى الْفَعْلِ^۹.

۳. الْمَفْعُولُ بِهِ إِمَّا ظَاهِرٌ نَحْوُ «حَفِظَ الطَّالِبُ الدَّرْسَ» وَإِمَّا مُضْمَرٌ نَحْوُ «الْهَاءُ وَإِيَّاكَ» مِنْ قَوْلِكَ «الْعِلْمُ اقْتَبَسْنَاهُ» وَ«إِيَّاكَ أَغْنَى»^{۱۰}.
- الْفِعْلُ إِمَّا مُتَعَدٍّ وَهُوَ مَا يَتَوَقَّفُ فَهُمْ مَعْنَاهُ عَلَى مُتَعَلِّقٍ غَيْرِ الْفَاعِلِ كـ «ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا» وَإِمَّا لَا زِمَ وَهُوَ مَا بِخِلَافِهِ كـ «قَعَدَ زَيْدٌ»^{۱۱}.
- وَالْأَفْعَالُ الْمُتَعَدَّى عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ:

أَحَدَهَا: مَا يَنْعَدَى إِلَى مَفْعُولٍ وَاحِدٍ كـ «ضَرَبَ» وَنَحْوِهِ

۱. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ۶۳۹. ۲. مبادئ العربية/ج ۴/ص ۱۴۱. ۳. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ۶۳۹.
۴. شرح ابن عقيل/ج ۱/ص ۴۴۱. ۵. النحو الوافي/ج ۲/ص ۸۴. ۶. شرح ابن عقيل/ج ۱/ص ۴۴۲.
۷. النحو الوافي/ج ۲/ص ۸۴. ۸. النحو الوافي/ج ۲/ص ۸۷. ۹. الصمدية.
۱۰. همع الهوامع/ج ۱/ص ۱۶۶. ۱۱. مبادئ العربية/ج ۴/ص ۱۴۰ و ۱۴۱. ۱۲. الهداية.

وَالْقِسْمُ الثَّانِي: مَا يَتَعَدَّى إِلَى مَفْعُولَيْنِ وَهِيَ قِسْمَانِ: أَحَدُهُمَا: مَا أَصْلُ الْمَفْعُولَيْنِ فِيهِ الْمُبْتَدَأُ وَالْخَبَرُ كـ «ظَنَّ» وَأَخَوَاتُهَا وَالثَّانِي: مَا لَيْسَ أَصْلُهُمَا ذَلِكَ كـ «أَعْطَى وَكَسَا» وَالْقِسْمُ الثَّالِثُ: مَا يَتَعَدَّى إِلَى ثَلَاثَةِ مَفَاعِيلَ كـ «أَعْلَمَ وَآزَى»^١.

أفعال القلوب: هي نَوَاسِخُ تَنْصِبُ مَفْعُولَيْنِ أَصْلُهُمَا مَبْتَدَأُ وَخَبَرٌ وَمَعَانِيهَا قَائِمَةٌ بِالْقَلْبِ^٢.
وهي سبعة: عَلِمْتُ، ظَنَنْتُ، حَسِبْتُ، خَلْتُ، رَأَيْتُ، زَعَمْتُ وَوَجَدْتُ^٣.

آزمون

١. مفعول به را تعریف کنید.
٢. فعل لازم را تعریف کنید.
٣. فعل متعدی را تعریف کنید.
٤. انواع فعل متعدی را بنویسید (با ذکر مثال برای هر نوع).
٥. ویژگی‌های افعال قلوب را بنویسید.
٦. جدول ذیل را کامل کنید^٤.

مفعول به		فاعل		
علامت نصب	تشخیص	علامت رفع	تشخیص	
				نَحْفِظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ^٥
				أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ ^٦

١. شرح ابن عقیل (با مختصری جابجایی) / ج ١ / ص ٤٨٥ و ٤٨٦. ٢. موسوعة النحو والصرف والاعراب / ص ٤٣٦.

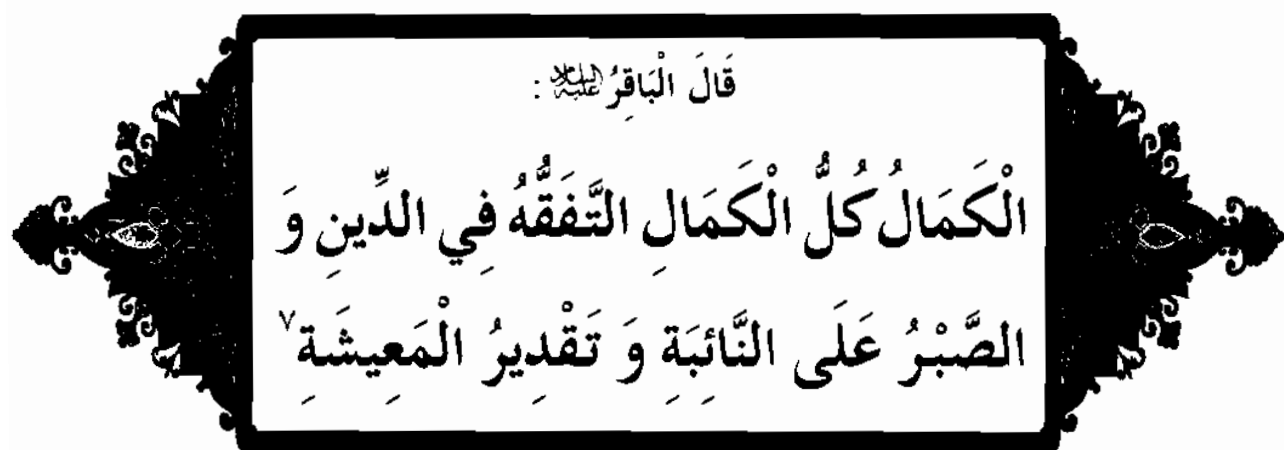
٣. الهداية. ٤. در صورتی که فاعل یا مفعول ضمیر بود، قسمت علامت اعراب را پر نمی‌کنید.

٥. و از برادرمان مراقبت می‌کنیم و یک بار شتر را افزون خواهیم آورد؛ یوسف / ص ٦٥.

٦. آیا نمی‌دانند که خداوند توبه را از بندگان می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد؟! توبه / ص ١٠٤.

مفعول به		فاعل		
علامت نصب	تشخیص	علامت رفع	تشخیص	
				فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ ^۱
				... تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ ^۲
				يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ^۳
				وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ ^۴
				إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ ^۵
				إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنَازِلِهِ يُرِيدُ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شَيْعَةً سَبْعُمِائَةٍ مَلِكٍ ^۶

۷. درباره خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، ده جمله با فعل متعدی بنویسید. در این جملات، قواعد مختلفی را که در این درس فرا گرفتید، به کار برید.



۲. ... در چهره کسانی که کفر ورزیدند، انکار را تشخیص می‌دهی؛ حج/۷۲.
۴. و او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد؛ فرقان/۵۳.

۱. پس عذاب، آن‌ها را گرفت؛ شعراء/۱۵۸.

۳. لعنت کنندگان، آن‌ها را لعنت می‌کنند؛ بقره/۱۵۹.

۵. همانا خداوند، کافران را لعنت کرد؛ احزاب/۶۴.

۶. امام صادق (علیه السلام): هنگامی که شخص از خانه خود برای زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) خارج می‌شود، هفتصد فرشته او را همراهی می‌کنند؛ مستدرک الوسائل/ج ۱۰/ص ۲۴۹.

۷. امام باقر (علیه السلام) فرمودند: تمام کمال، شناخت دقیق در دین و استقامت در مشکلات و اقتصاد در امور زندگی است؛ الکافی/ج ۱/ص ۳۲.



درس هفدهم

منصوبات (۲)

شناخت مفعول فیه

به جمله‌های زیر توجه کنید:

۱. حسن نماز خواند.

۲. حسن دیروز در کنار کعبه، برای شکرگزاری نماز خواند.

در جملهٔ اول، فعل و فاعل وجود دارد؛ اما در جملهٔ دوم، قیود دیگری به کلام اضافه شده که هر یک معنایی جدید در کلام ایجاد می‌کند.

کدام یک از این قیود، زمان یا مکان فعل (نماز خواندنِ حسن) را بیان می‌کند؟

کلمهٔ «دیروز» زمان فعل و عبارت «کنار کعبه» مکان فعل را بیان می‌کند.

به کلماتی که زمان یا مکان فعل خود را بیان می‌کنند، «مفعول فیه» می‌گویند. مفعول فیه، یکی دیگر از منصوبات می‌باشد.

به مثال‌های زیر توجه کنید:

ذَهَبْتُ الْيَوْمَ؛ امروز رفتم.

وَضَعْتُ الْكِتَابَ أَمَامَكَ؛ کتاب را، رویه‌روی تو گذاشتم.

در جملات بالا کلمات مشخص شده، زمان یا مکان فعل جمله را بیان می‌کنند. چنان که از مثال‌ها

سراغ از نحو

پیداست، مفعول فیه، هم برای افعال لازم و هم برای افعال متعدی به کار می‌رود.

در جملات زیر به مفعول فیه توجه کنید:

(مفعول فیه زمانی)

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ^۱؛ امروز، چیزهای پاک، بر شما حلال شد.

وَجَاؤُوا آبَاهُمْ عِشَاءً^۲ يَبْكُونَ^۳؛ و آن‌ها در شب، گریان به سوی پدرشان آمدند.

(مفعول فیه مکانی)

فَقُلِبُوا هُنَالِكَ^۴؛ پس (فرعونیان) در آن‌جا مقلوب شدند.

أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً^۵؛ من نانی را بالای سرم حمل می‌کنم.

عامل در مفعول فیه، همان فعلی^۶ است که مفعول فیه، زمان یا مکان آن را بیان می‌کند. در مثال‌های زیر، عامل نصب مفعول فیه مشخص شده است:

وَضَعْتُ خَلْفَكَ	ذَهَبْتُ الْيَوْمَ
وَجَاؤُوا آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ	الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ
أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً	فَقُلِبُوا هُنَالِكَ

بنابراین، می‌توانیم در تعریف مفعول فیه بگوییم: اسم منصوبی است که زمان یا مکان وقوع عامل خود را بیان می‌کند. مفعول فیه را «ظرف» نیز می‌نامند.

چکیده

مفعول فیه: اسم منصوبی است که زمان یا مکان وقوع عامل خود را بیان می‌کند.

مفعول فیه را «ظرف» نیز می‌نامند.

۴. یوسف/۳۶.

۳. اعراف/۱۱۹.

۲. یوسف/۱۶.

۱. مائده/۵.

۵. در مثل «فَوْقَ رَأْسِي: بالای سرم» جزء اول که منصوب است، یعنی کلمه «فَوْقَ» را مفعول فیه می‌دانند و برای جزء دوم، نقش ترکیبی دیگری قائلند که در درس‌های بعد با آن آشنا می‌شوید.

۶. البته گاهی عامل در مفعول فیه، غیر از فعل است که در بخش هشتم با آن آشنا خواهید شد.

اقسام مفعول فیه

سؤال: آیا هر کلمه‌ای که معنای زمان یا مکان دارد، می‌تواند به عنوان مفعول فیه منصوب شود؟
- اسم زمان و مکان به دو قسم «محدود و مبهم» تقسیم می‌شود. اسم مکان محدود نمی‌تواند به عنوان مفعول فیه، منصوب شود.

توضیح مطلب:

بعضی زمان‌ها ابتدا و انتهای مشخصی دارند که آن‌ها را اسم زمان محدود می‌نامند؛ مانند: یَوْمَ الْجُمُعَةِ.
بعضی از زمان‌ها، ابتدا و انتهای مشخصی ندارند که آن‌ها را اسم زمان مبهم می‌نامند؛ مانند: دَهْرًا (روزگاری).

بعضی از مکان‌ها، حدّ مشخصی دارند که آن‌ها را اسم مکان محدود می‌نامند؛ مانند: بَيْت.
بعضی از مکان‌ها، حدّ مشخصی ندارند که آن‌ها را اسم مکان مبهم می‌نامند؛ مانند: خَلْف.
در میان این اقسام چهارگانه، فقط اسم مکان محدود نمی‌تواند به عنوان مفعول فیه، منصوب شود.
سؤال: چگونه می‌توان با اسم مکان محدود، مکان وقوع عامل را بیان کرد (با توجه به این که اسم مکان محدود، مفعول فیه نمی‌شود)؟

- در این مواقع، باید از حرف «فی» قبل از اسم مکان محدود استفاده کرد. با استفاده از این حرف، اسم مکان محدود، مجرور می‌شود (در ادامه بیان خواهد شد که حرف «فی» عامل جر است و هر کلمه‌ای بعد از آن بیاید، مجرور می‌شود)؛ مانند: صَلَّيْتُ فِي الْمَسْجِدِ دَخَلْتُ فِي الدَّارِ.

چکیده

محدود؛ مانند: صَلَّيْتُ يَوْمًا	← مفعول فیه و منصوب	اسم زمان
مبهم؛ مانند: صَلَّيْتُ دَهْرًا	← مفعول فیه و منصوب	
محدود؛ مانند: جَلَسْتُ فِي الْبَيْتِ	← مجرور به «فی»	اسم مکان
مبهم؛ مانند: صَلَّيْتُ خَلْفَكَ	← مفعول فیه و منصوب	

۱. حرف «فی» به معنای «در» یا حروف دیگری که به آن معنا هستند (در کتب بعدی با آن‌ها آشنا می‌شوید).

اسم زمان محدود؛ مانند: صُمْتُ يَوْمًا
 اسم زمان مبهم؛ مانند: صُمْتُ دَهْرًا
 اسم مكان مبهم؛ مانند: صَلَّيْتُ خَلْفَكَ

دو نکته:

۱. اسم مكان محدود و اسم زمان نیز می‌توانند، به جای این که به عنوان مفعول فيه منصوب شوند، مجرور به «فی» بیایند؛ مانند: صُمْتُ فِي يَوْمٍ، صُمْتُ فِي دَهْرٍ، صَلَّيْتُ فِي خَلْفِكَ. همچنین، گاهی در نقش‌هایی غیر از مفعول فيه می‌آیند؛ مانند: هَذَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ («يَوْمُ» در نقش خبر است).

۲. اگر با کلمه‌ای از زمان یا مكان سؤال کنیم، آن کلمه «مفعول فيه» است؛ مانند: مَتَى ذَهَبَ زَيْدٌ؟ چه موقع زید رفت؟؛ أَيْنَ ذَهَبَ زَيْدٌ؟ زید کجا رفت؟

متن خوانی

فَالظَّرْفُ أَوْ الْمَفْعُولُ فِيهِ اسْمٌ مَنْصُوبٌ يَدُلُّ عَلَى زَمَانٍ أَوْ مَكَانٍ وَيَتَضَمَّنُ مَعْنَى «فِي» وَهُوَ قِسْمَانِ ظَرْفُ زَمَانٍ نَحْوُ «دَرَسْتُ صَبَاحًا» وَظَرْفُ مَكَانٍ نَحْوُ «جَلَسْتُ أَمَامَ الطَّائِلَةِ»^۱ وَظَرْفُ الزَّمَانِ عَلَى قِسْمَيْنِ مُبْهَمٍ وَهُوَ مَا لَا يَكُونُ لَهُ حَدٌّ مُعَيَّنٌ كـ «دَهْرٍ وَجِينٍ» وَمَحْدُودٍ وَهُوَ مَا يَكُونُ لَهُ حَدٌّ مُعَيَّنٌ كـ «يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَشَهْرٍ وَسَنَةٍ»^۲ وَأَسْمَاءُ الشُّهُورِ وَالْفُصُولِ وَأَيَّامِ الْأُسْبُوعِ^۳ وَكُلُّهَا مَنْصُوبٌ بِتَقْدِيرِ «فِي» نَقُولُ: صُمْتُ دَهْرًا وَسَافَرْتُ شَهْرًا أَوْ فِي دَهْرٍ وَفِي شَهْرٍ وَظُرُوفُ الْمَكَانِ كَذَلِكَ مُبْهَمٌ وَهُوَ مَنْصُوبٌ أَيْضًا نَحْوُ جَلَسْتُ خَلْفَكَ وَأَمَامَكَ وَمَحْدُودٌ وَهُوَ مَا لَا يَكُونُ مَنْصُوبًا بِتَقْدِيرِ «فِي» بَلْ لَا يَدُلُّ مِنْ ذِكْرِ «فِي» نَحْوُ جَلَسْتُ فِي الدَّارِ وَفِي السُّوقِ وَفِي الْمَسْجِدِ^۴ وَظُرُوفُ الْمَكَانِ الْمُبْهَمَةُ هِيَ الَّتِي تَدُلُّ عَلَى مَكَانٍ غَيْرِ مُعَيَّنٍ كَالْجِهَاتِ السَّتِّ: أَمَامَ، وَرَاءَ، يَمِينٍ، يَسَارٍ، فَوْقَ، تَحْتَ وَكَأَسْمَاءِ الْمَقَادِيرِ الْمَكَانِيَّةِ نَحْوُ كِيلُومِتَرٍ، فَرَسَخٍ وَ... أَمَّا ظُرُوفُ الْمَكَانِ الْمَحْدُودَةُ فَهِيَ الَّتِي تَدُلُّ عَلَى مَكَانٍ مُعَيَّنٍ نَحْوُ «دَارٍ، مَدْرَسَةٍ، مَسْجِدٍ، كَنِيسَةٍ وَ...»^۵.

۱. به شرط این که «مسندالیه» و «مسنديه» در کلام وجود داشته باشد؛ اما اگر این دو نباشند، آن را مفعول فيه نمی‌دانند؛ مانند: أَيْنَ زَيْدٌ؟

۲. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص ۴۳۳. ۳. الهداية. ۴. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص ۴۳۳.

۵. الهداية. ۶. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص ۴۳۳ و ۴۳۴.

آزمون

۱. مفعول فیه را تعریف کنید.
۲. کدام یک از اقسام اسم زمان و مکان نمی‌توانند مفعول فیه باشند؟
۳. اقسام مفعول فیه را بنویسید.
۴. مفعول فیه را در جملات زیر پیدا کنید.

وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا^۱
وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا^۲

وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ^۳

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا^۴

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ^۵

لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ^۶

إِنَّ الصَّدَقَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ تَضَاعَفُ^۷

الْمَاشِي فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَالسَّاعِي بَيْنَ الصَّفا وَالْمَرْوَةِ^۸

إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا^۹

... دَخَلْتُ عَلَى عَمِّي عَلَى صَلَاةٍ صَبَاحًا وَكَانَ مَرِيضًا ...^{۱۰}

۱. و پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن، با ستایش پروردگارت [او را] تسبیح گوی؛ طه/۱۳۰.

۲. و هرگز آن را (مرگ را) آرزو نخواهند کرد؛ جمعه/۷.

۳. و می‌گویند: آن (روز قیامت)، چه زمانی خواهد بود؟ اسراء/۵۱.

۴. خداوند، جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد؛ زمر/۴۲.

۵. پس به کجا می‌روید؟ تکویر/۲۶.

۶. به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا نزد من است؛ انعام/۵۰.

۷. امام باقر (علیه السلام): به درستی که (ثواب) صدقه در روز جمعه، دو چندان می‌شود؛ وسائل الشیعه/ج ۷/ص ۴۱۳.

۸. امام صادق (علیه السلام): کسی که به دنبال حاجت برادرش برود، مانند کسی است که بین صفا و مروه سعی انجام می‌دهد؛ مستدرک الوسائل/ج ۹/ص ۵۰.

۹. امام حسن مجتبی (علیه السلام) برای دنیایت چنان عمل کن که گویا همیشه زنده هستی و برای آخرت چنان عمل کن که گویا فردا می‌میری؛ مستدرک الوسائل/ج ۱۲/ص ۵۱.

۱۰. عبدالله ابن جعفر: ... صبح بر عمویم علی (علیه السلام) وارد شدم، در حالی که بیمار بود ...؛ بحار الأنوار/ج ۴۱/ص ۱۶۴.

۵. دربارهٔ خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، ده جمله بنویسید که در آن مفعول فیه باشد. در این جملات، قواعد مختلفی را که در این درس فرا گرفتید، به کار برید.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

ظَرَفُ الْمُؤْمِنِ نَزَاهَتُهُ عَنِ الْمَحَارِمِ
وَ مُبَادَرَتُهُ إِلَى الْمَكَارِمِ

۱. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: ظرف مؤمن، پاک بودنش از عمل‌های حرام و پیش‌قدم بودنش در خوبی‌هاست؛ غررالحکم/ص ۳۱۸.



درس هیجدهم

منصوبات (۳)

شناخت مفعول له و مفعول مطلق

مفعول له

بار دیگر به جمله زیر توجه کنید:

دیروز، حسن در کنار کعبه، برای شکرگزاری نماز خواند.

در درس قبل با یکی از قیود جمله به نام مفعول فیه آشنا شدیم؛ در این درس با قید دیگری آشنا می‌شویم.

کدام یک از قیود جمله بالا، علت فعل (نماز خواندن حسن) را بیان می‌کند؟

عبارت «برای شکرگزاری» علت فعل را بیان کرده است.

در زبان عربی، به کلماتی که علت فعل خود را بیان می‌کنند «مفعول له» می‌گویند. مفعول له، یکی

دیگر از منصوبات است.

به مثال‌های زیر توجه کنید:

وَعَظَّمَهُ تَأْدِيبًا؛ او را برای ادب کردن نصیحت کردم.

قَعَدْتُ عَنِ الْحَرْبِ جُبْنًا؛ از جنگ به دلیل ترسیدن فرار کردم.

کلمات مشخص شده در جملات بالا علت فعل جمله را بیان می‌کنند و مفعول له هستند.

همان‌گونه که از مثال‌ها پیداست، مفعول له برای افعال لازم و متعدی به کار می‌رود.

به مفعول له در دو جمله زیر توجه کنید:

سَجَدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا؛ برای سپاسگزاری، خداوند را سجده کردم.

طَوَّبِي لِقَوْمٍ عَبْدُونِي حُبًّا؛ خوشا به حال گروهی که مرا به دلیل دوست داشتن، عبادت کردند!

عامل در مفعول له، همان فعلی^۱ است که مفعول له، علت وقوع آن را بیان می کند. در مثال های زیر عامل نصب مفعول له مشخص شده است.

وَعَظَّمْتُ تَأْدِيبًا قَعَدْتُ عَنِ الْحَرْبِ جُبْنًا
سَجَدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا طَوَّبِي لِقَوْمٍ عَبْدُونِي حُبًّا

بنابراین، می توان به جای این که مفعول له را علت فعل دانست، آن را علت عامل خود دانست؛ چون فعل آن، همان عاملش است.^۲

نکته: همان طور که در تمام مثال ها پیداست، مفعول له همیشه مصدر است و مصدر بودن، از شرایط آن به شمار می آید.^۳

چکیده

مفعول له: مصدر منصوبی است که علت عامل خود را بیان می کند.

اقسام مفعول له

گاهی علت فعل، پس از تحقق فعل حاصل می شود؛ مانند: وَعَظَّمْتُ تَأْدِيبًا؛ و گاهی علت فعل پیش از تحقق فعل حاصل می شود؛ مانند: قَعَدْتُ عَنِ الْحَرْبِ جُبْنًا. در مثال «وَعَظَّمْتُ تَأْدِيبًا»، فاعل، در هنگام نصیحت، قصد ادب کردن دارد؛ ولی ادب کردن پس از نصیحت حاصل می شود و برعکس، در مثال «قَعَدْتُ عَنِ الْحَرْبِ جُبْنًا» فاعل، در هنگام فرار، ترس داشته است؛ ولی ترس پیش از فرار به وجود آمده است.

۱. حدیث قدسی؛ بحار الأنوار/ج ۹۲/ص ۴۶۷. ۲. گاهی، عامل در مفعول له غیر از فعل است که در درس های آینده با آن آشنا خواهید شد.

۳. این تعریف بهتر است؛ زیرا گاهی عامل در مفعول له فعل نیست و این تعریف شامل آن موارد نیز می شود.

۴. برای مفعول له، دو شرط دیگر نیز ذکر می کنند: الف) با عاملش اتحاد فاعلی داشته باشد؛ ب) با عاملش اتحاد زمانی داشته باشد.

اگر مفعول له، پس از تحقق عاملش حاصل شود، به آن «مفعول له تحصیلی» می‌گویند و اگر پیش از تحقق عاملش حاصل شود، به آن «مفعول له حصولی» می‌گویند.

نمونه‌ای دیگر برای مفعول له تحصیلی: صَلَّيْتُ تَرْفِيعاً لِلدَّرَجَةِ

نمونه‌ای دیگر برای مفعول له حصولی: صَلَّيْتُ حُبّاً لِلَّهِ

چکیده

تحصیلی: «مفعول له»ی است که پس از انجام شدن فعل حاصل می‌شود؛ مانند: وَعَظَّتُهُ تَأْدِيباً. حصولی: «مفعول له»ی است که پیش از انجام شدن فعل حاصل می‌شود؛ مانند: صَلَّيْتُ حُبّاً لِلَّهِ.	}	مفعول له
---	---	----------

مفعول مطلق

گاهی در زبان عربی، بعد از افعال، مصدری منصوب از ریشه خود آن افعال^۱ می‌آید. به مثال‌های زیر توجه کنید:

• كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيماً^۲؛ خداوند با موسی سخن گفت؛ سخن گفتی.

تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْراً^۳؛ کوه‌ها حرکت می‌کنند؛ حرکت کردنی.

• وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً^۴؛ ما به او وعده دادیم؛ وعده‌ای نیک.

فَاصْفَحَ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ^۵؛ پس گذشت کن؛ گذشت کردنی نیکو.

• ... كَرَّرْنَا عَلَيْهِمْ كَرَّةً^۶؛ ما بر آن‌ها حمله بردیم؛ یک بار حمله کردن.

... فَضْرَبَهُ ضَرْبَتَيْنِ بِالسَّيْفِ حَتَّى ظَنَّ أَنَّهُ هَلَكَ^۷؛ پس با شمشیر به او ضربه زد؛ دو ضربه زدن

تا آن‌جا که گمان کرد او هلاک شد.

۱. یعنی حروف اصلی مصدر و فعل یکی است.

۲. نساء/۱۶۴.

۳. حجر/۸۵.

۴. قصص/۶۱.

۵. طور/۱۰.

۶. بحار الأنوار/ج ۳۰/ص ۲۵۲.

آیا میان این مثال‌ها تفاوتی می‌بینید؟

در دسته اول، مصدری که بعد از فعل آمده، برای تأکید آن فعل است. در دسته دوم، مصدر، نوع فعل را بیان می‌کند و در دسته سوم برای بیان عدد انجام فعل به کار می‌رود. بار دیگر به مثال‌ها نگاه کنید و آنچه را که گفته شد، با آن‌ها تطبیق دهید. به آن مصدر منصوبی که از ریشه فعل گرفته می‌شود و بعد از آن به کار می‌رود، «مفعول مطلق» می‌گویند که به «مفعول مطلق تأکیدی»، «مفعول مطلق نوعی» و «مفعول مطلق عددی» تقسیم می‌شود.

مفعول مطلق تأکیدی

مصدری است منصوب که از ریشه فعل است و بعد از آن ذکر می‌شود تا آن را تأکید کند. مفعول مطلق تأکیدی همیشه مفرد می‌آید و تثنیه و جمع بسته نمی‌شود؛ مانند:

قَرَأْتُ قَرَاءَةً؛ خواندم خواندن، ضَرَبْتُ ضَرْبًا؛ زدم زدنی.

نمونه‌های قرآنی:

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا؛ به درستی که آن‌ها نیرنگ می‌زنند؛ نیرنگ زدنی.
فَتَنَّاكَ فُتُونًا؛ ما تو را آزمودیم؛ آزمودنی.

مفعول مطلق نوعی

مصدری است منصوب که از ریشه فعل است و بعد از فعل ذکر می‌شود. این مصدر با کمک لفظی که بعد از آن آمده، نوع فعل را بیان می‌کند؛ مانند:

جَلَسْتُ جِلْسَةَ الْأَمِيرِ؛ نشستم؛ (مانند) نشستنِ امیر، اِنْفَقْتُ اِنْفَاقًا مُبَارَكًا؛ انفاق کردم؛ انفاق کردنی با برکت.

نمونه‌های قرآنی:

جَاهِدْهُمْ بِجِهَادٍ كَبِيرٍ؛ به وسیله آن با آنان جهاد کن؛ جهادی بزرگ.
در این مثال، با کلمه «کَبِيرًا» نوع جهاد مشخص شد.

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا؛ به درستی که ما به تو پیروزی دادیم؛ پیروزی آشکار.
در این مثال، با کلمه «مُبِينًا» نوع فتح مشخص شد.

۲. طه/۴۰.

۴. فتح/۱.

۱. طارق/۱۵.

۳. فرقان/۵۲.

مفعول مطلق عددی

مصدری است منصوب که از ریشه فعل است و بعد از آن ذکر می شود تا عدد انجام فعل را بیان کند. مفعول مطلق عددی، معمولاً بر وزن «فَعْلَةٌ» (به صورت مفرد یا مثنی یا جمع^۱) به کار می رود؛ مانند: جَهَدْتُ جَهْدَةً؛ تلاش کردم، یک بار تلاش کردن، أَكَلْتُ أَكْلَتَيْنِ؛ خوردم، دو بار خوردن، ضَرَبْتُ ضَرْبَاتٍ؛ زدم، چند بار زدن.

نمونه های دیگر از قرآن و روایت:

فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً؛ پس آن ها بر شما سخت می گیرند، یک بار سخت گرفتن. (کلمة «مَيْلَةً» بدون قید «وَاحِدَةً» نیز عدد انجام فعل را می رساند).

مَنْ حَجَّ حَجَّتَيْنِ لَمْ يَزَلْ فِي خَيْرٍ حَتَّى يَمُوتَ؛ هر کس حج انجام دهد، دو بار حج انجام دادن، پیوسته در خیر است تا زمانی که بمیرد.

نکته: اگر مصدر منصوبی بعد از فعلی ذکر شود و از ریشه آن فعل نباشد، ولی هم معنا با آن باشد، آن را هم مفعول مطلق می دانند؛ مانند: قُمْتُ وَقُوفًا؛ ایستادم، ایستادنی.

چکیده

مفعول مطلق: مصدر منصوبی است که برای تأکید عامل یا بیان نوع یا عدد آن به کار می رود.

مفعول مطلق تأکیدی:	تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا
مفعول مطلق نوعی:	وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا
مفعول مطلق عددی:	كَرَرْنَا عَلَيْهِمْ كَرَّةً

اقسام مفعول مطلق

۱. در جمع اگر بخواهیم تعداد انجام عامل را با این مفعول بیان کنیم، باید قواعدی را رعایت کنیم که در ظن مختصر مجال ذکر آن ها نیست (قواعد عدد و معدود).
۲. نساء/۱۰۲.
۳. امام صادق (علیه السلام)؛ وسائل الشیعه/ج ۱۱/ص ۱۲۶.

متن خوانی

المفعول له هو المنصوب بفعلٍ فُعِلَ لِتَحْصِيلِهِ أو حصولِهِ^١. يُسَمَّى تَحْصِيلِيًّا إِذَا كَانَ الْمَقْصُودُ إِيجَادَهُ نَحْوَ ضَرِبْتَهُ تَأْدِيبًا وَيُسَمَّى حَصُولِيًّا إِذَا كَانَ وَجُودُهُ مَنَشَأً وَسَبَبًا لِلْفِعْلِ نَحْوَ قَعَدْتُ عَنِ الْحَرْبِ جُبْنًا^٢. فَاَلْمَفْعُولُ لَهُ مَصْدَرٌ يُبَيِّنُ سَبَبَ مَا قَبْلَهُ [تَحْصِيلِيًّا كَانَ أَمْ حَصُولِيًّا] وَيُشَارِكُ عَامِلَهُ فِي الزَّمَانِ وَفِي الْفَاعِلِ وَيُخَالِفُهُ فِي اللَّفْظِ نَحْوَ «وَقَفْتُ احْتِرَامًا لِلْعَلَمَى» فَاَلْمَفْعُولُ لَهُ هُنَا «احْتِرَامًا» مَصْدَرِيَّتَيْنِ سَبَبِ الْحَدَثِ الَّذِي قَبْلَهُ وَهُوَ «الْوَقُوفُ» وَيُشَارِكُهُ فِي الزَّمَانِ لِأَنَّ «الْإِحْتِرَامَ» وَ«الْوَقُوفَ» حَدَثًا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ وَيُشَارِكُهُ فِي الْفَاعِلِ لِأَنَّ «الْقِيَامَ» وَ«الْإِجْلَالَ» كَانَا مِنْ فِعْلٍ وَاحِدٍ وَهُوَ مُخَالَفٌ لِلْفِعْلِ فِي اللَّفْظِ^٣. الْمَفْعُولُ الْمَطْلُوقُ وَهُوَ مَصْدَرٌ بِمَعْنَى فِعْلٍ مَذْكُورٍ قَبْلَهُ وَيُذَكِّرُ لِلتَّأَكُّدِ كَـ «ضَرَبْتُ ضَرْبًا» وَلِبَيَانِ النَّوعِ نَحْوُ «جَلَسْتُ جَلْسَةً عَارِيًّا» وَلِبَيَانِ الْعَدَدِ كَـ «جَلَسْتُ جَلْسَةً أَوْ جَلَسَتَيْنِ أَوْ جَلَسَاتٍ» وَقَدْ يَكُونُ مِنْ غَيْرِ لَفْظِ الْفِعْلِ نَحْوُ «قَعَدْتُ جُلُوسًا»^٤.

إِنَّ الْمَصْدَرَ الْمُؤَكَّدَ لَا يُنْتَى وَلَا يُجْمَعُ لِأَنَّهُ يَدُلُّ عَلَى الْحَقِيقَةِ الْمَشْتَرَكَةِ بَيْنَ الْقَلِيلِ وَالكَثِيرِ وَهِيَ لَا تَحْتَمِلُ التَّعَدُّدَ وَفِي النَّوعِ خِلَافٌ قَالَ الشُّلُوبِيْنَ: «وَأَمَّا الْمَبِينُ [سِوَاءَ بَيِّنِ نَوْعِهِ أَوْ عَدَدِهِ] فَيَجُوزُ فِيهِ ذَلِكَ لِأَنَّهُ يَدُلُّ عَلَى الْأَنْوَاعِ وَالْأَفْرَادِ الْمُنْطَوِيَّةِ تَحْتَ الْحَقِيقَةِ وَهِيَ قَابِلَةٌ لِلتَّعَدُّدِ»^٥. زِيَادَةٌ وَتَفْصِيلٌ لِلْمُطَالَعَةِ

١. إِذَا اسْتَوْفَى الْمَفْعُولُ لَهُ شَرْطُوهُ جَازَ نَصْبُهُ مَبَاشَرَةً وَجَازَ جَرُّهُ بِحَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ الْجَرِّ الَّتِي تَفِيدُ التَّعْلِيلَ وَأَهْمُّهَا «الْلَامُ» وَ«فِي» وَ«الْبَاءُ» وَ«مِنْ» نَحْوَ «سَافَرْتُ لَطَلْبِ الْإِسْتِجْمَامِ» أَوْ «سَافَرْتُ لَطَلْبِ الْإِسْتِجْمَامِ» وَلَكِنْ إِذَا جَرَّدَ مِنْ «ال» وَالْإِضَافَةُ فَالْأَكْثَرُ نَصْبُهُ نَحْوَ «زَرْتَكْ أَطْمَئِنَّا إِلَيْكَ» وَإِذَا اقْتَرَنَ بِالْأَكْثَرِ جَرُّهُ بِحَرْفِ الْجَرِّ نَحْوَ «سَافَرْتُ لِلرَّغْبَةِ فِي الْعِلْمِ» أَمَّا إِنْ أُضِيفَ فَالنَّصْبُ وَالْجَرُّ سِوَاءَ فَمَنْ النِّصْبِ الْآيَةُ «يَنْفَقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» وَمِنْ الْجَرِّ الْآيَةُ «وَأَنْ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»^٦.

٢. وَسَمِيَ الْمَفْعُولُ الْمَطْلُوقُ مَفْعُولًا مَطْلُوقًا لِصَدَقَ «الْمَفْعُولُ» عَلَيْهِ غَيْرَ مَقِيدٍ بِحَرْفِ الْجَرِّ وَنَحْوَهُ مِنَ الْمَفْعُولَاتِ فَإِنَّهُ لَا يَقَعُ عَلَيْهِ اسْمُ الْمَفْعُولِ إِلَّا مَقِيدًا نَحْوَ «الْمَفْعُولُ بِهِ وَالْمَفْعُولُ فِيهِ وَالْمَفْعُولُ لَهُ...»^٧ وَلَكِنْ الْمَفْعُولُ بِهِ لِكثْرَةِ اسْتِعْمَالِهِ صَارَ مَفْعُولًا بِلا قَيْدٍ وَلَفْظُ «الْمَطْلُوقُ» صَارَ قَيْدًا لِلْمَفْعُولِ الْمَطْلُوقِ حَتَّى يَتَبَادَرَ مِنْ «الْمَفْعُولِ» بِلا قَيْدٍ مَفْعُولًا بِهِ لَا مَفْعُولًا مَطْلُوقًا.

٢. مكررات المدرس في شرح السيوطي/ج ٢/ص ١٠٩.

٤. الهداية.

٥. الصمدية.

٨. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص ٤١٦.

١٠. شرح ابن عقيل/ج ١/ص ٥٠٥.

٣. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص ٤١٦.

٥. مبادئ العربية/ج ٤/ص ١٣٥.

٧. مبادئ العربية/ج ٤/ص ١٣٥.

٩. مفعول ديگري داريم به نام «مفعول معبره» در كتاب هاي ديگر با آن آشنا خواهيد شد.

آزمون

۱. مفعول له را تعریف کنید.
۲. مفعول مطلق را تعریف کنید.
۳. اقسام مفعول له را نام برده، تعریف کنید.
۴. اقسام مفعول مطلق را نام برده، تعریف کنید.
۵. کدام یک از افعال لازم و متعدی می‌توانند مفعول له داشته باشند؟
۶. در چه صورتی مفعول مطلق می‌تواند از ریشه فعل خود نباشد؟
۷. جدول ذیل را کامل کنید.

نوع	عامل	مفعول له	
تحصیلی			وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ ^۱
حصولی			يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ ^۲
			... أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا ^۳
			يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ^۴
			فَرَضَ اللَّهُ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً مِنَ الْكِبَرِ
			... سَلْ تَقَّهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتًا ... ^۵
			فَسَجَدْنَا لَهَا تَقَرُّبًا إِلَى اللَّهِ ^۶

۱. فرزندانان را به دلیل ترسیدن از فقر، نکشید؛ اِسرائ/۳۱.
۲. او مالش را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کند؛ بقره/۲۶۴.
۳. ... به دلیل ناراحت بودن، چشم‌هایشان از اشک پر می‌شود؛ توبه/۹۲.
۴. آنان اموالشان را برای به دست آوردن خوشنودی خداوند، انفاق میکنند؛ بقره/۲۶۵.
۵. حضرت زهرا (علیها السلام) در خطبه‌ای فرمودند: خدا نماز را برای پاک کردن برای تکبر، واجب کرد؛ بحار الأنوار/ج ۷۹/ص ۲۰۹.
۶. امام صادق (علیه السلام): برای فهمیدن سؤال کن و برای آزار رساندن سؤال مکن؛ الکافی/ج ۶/ص ۳۸۱.
۷. امام حسن عسکری (علیه السلام): (مشرکین برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) دلیل آوردند که ملائکه برای نزدیکی به خدا بر آدم (علیه السلام) سجده کردند؛ و ما چون در آن زمان نبودیم، صورتی از آدم درست کرده، بر آن سجده می‌کنیم؛ سپس در ادامه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتند: پس ما برای نزدیک شدن به خداوند، بر آن سجده کردیم؛ وسائل الشیعه/ج ۶/ص ۳۸۶.



نوع	عامل	مفعول له	
تحصیلی			... فَتَبٰى اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٌّ فَرَحًا ^۱
حصولی			... حَمَلَهُ اٰدَمُ عَلٰى عَاتِقِهِ اِجْلَالًا لَهُ ^۲ ...
			فَرَضَ اللّٰهُ تَعَالٰى الْاِيْمَانَ تَطْهِيرًا مِنَ الشِّرْكِ ^۳
			يَا عَلِيّ مَنْ مَسَحَ يَدَهُ عَلٰى رَاسِ الْيَتِيْمِ تَرْحُمًا لَهُ اَعْطَاهُ اللّٰهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ^۴
			... لَمْ تَسْتَقِرَّ اَرْوَاحُهُمْ فِيْ اَجْسَادِهِمْ شَوْقًا اِلَى الثَّوَابِ ^۵ ...

۸. در عبارات زیر، مفعول مطلق را مشخص کرده و نوع آن را بنویسید.

وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا
وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا
وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا^{۱۰}

۱. ام سلمه: امیرمؤمنان علیه السلام از خوشحالی (از این که پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان فرمودند: خدا و رسولش از تو راضی هستند)، گریست؛ بحار الانوار/ ج ۲۱/ ص ۷۹.
۲. امام صادق علیه السلام: ... آدم برای احترام گذاشتن به او، وی را بر شانه اش حمل کرد ...؛ الکافی/ ج ۴/ ص ۱۸۶.
۳. امیر مؤمنان علی علیه السلام: خداوند، ایمان را برای پاک کردن از شرک، واجب کرد؛ بحار الانوار/ ج ۶/ ص ۱۱۰.
۴. از وصایای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام: ای علی! هر کس که دستش را از روی ترحم بر سر یتیمی بکشد، خداوند، در مقابل هر مو (که زیر دستش می آید) نوری را در روز قیامت به او عطا می کند؛ وسائل الشیعه/ ج ۶۱/ ص ۳۳۸.
۵. امیرالمؤمنین علی علیه السلام: به دلیل اشتیاق به ثواب، روح های آنان در بدن هایشان قرار ندارد؛ نهج البلاغه/ خطبه ۹۲.
۶. و زمین ها و کوه ها از جای خود برداشته می شوند و هر دوی آن ها کوبیده می شوند؛ یک بار کوبیده شدن؛ الحاقه/ ۱۴.
۷. اهل کسانی که ایمان آورده اند؛ به (درگاه) خداوند توبه کنید؛ توبه کردنی خالص؛ تحریم/ ۸.
۸. و آنان را بر بسیاری از مخلوقاتمان برتری دادیم؛ برتری دادنی؛ اسراء/ ۷۰.
۹. و هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند، پس رستگار شده است؛ رستگار شدنی بزرگ؛ احزاب/ ۷۱.
۱۰. خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک گرداند؛ پاک گرداندنی؛ احزاب/ ۳۳.

فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا^۱

... اللَّهُمَّ انصُرْهُ نَصْرًا عَزِيزًا^۲...

يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ارْقُطْ عَلَى نَفْسِكَ بِكَاءَ مَنْ وَدَّعَ الْأَهْلَ^۳

مَنْ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ﷺ صَلَوةً وَاحِدَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَلْفَ صَلَوةٍ فِي أَلْفِ صَفٍّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ^۴

قَدْ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُلَّ يَوْمٍ دَخْلَةً وَكُلَّ لَيْلَةٍ دَخْلَةً...^۵

۹. درباره خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، ده جمله بنویسید که در پنج جمله آن مفعول فيه و در پنج جمله دیگر مفعول مطلق باشد. در این جملات، قواعد مختلفی را که در این درس فرا گرفتید، به کار برید.

۱. پس همانا او به سوی خدا بازمی‌گردد؛ بازگشتنی؛ فرقان/۷۱.

۲. خدایا! او را یاری کن؛ یاری کردنی قوی؛ بحار الانوار/ج ۹۹/ص ۱۱۸.

۳. حدیث قدسی: ای عیسی! ... بر خودت گریه کن؛ گریه کردن کسی که با اهلش خدا حافظی می‌کند؛ الکافی/ج ۸/ص ۱۲۱.

۴. امیر مؤمنان علی (علیه السلام): من هر روز یک بار و هر شب یک بار بر رسول خدا ﷺ داخل می‌شدم؛ الکافی/ج ۱/ص ۲۴.

۵. امام صادق (علیه السلام): هر کس که یک بار بر پیامبر ﷺ صلوات بفرستد، خداوند با هزار صف از فرشتگان، هزار بار بر او رحمت می‌فرستد؛ الکافی/ج ۲/ص ۴۹۲.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :

مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ
مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ

۱. رسول اکرم ﷺ فرمودند: کسی که بدون علم، عملی انجام دهد، خرابکاریش بیشتر از اصلاحش خواهد بود؛ وسائل الشیعه/ج ۲۷/ص ۲۵.

سَرَّ آغَازَ نَحْرٍ

شماره پنجم

در سال هجدهم

۱۴۴



درس نوزدهم

منصوبات (۵)

شناخت حال و تمیز

شناخت حال

به این جملات دقت کنید:

علی خندان آمد (در حالت خنده)

علی آمد

حمید سواره رفت (در حالت سواره)

حمید رفت

گاهی بعضی از کلمات برای بیان حالت و چگونگی کلمه‌ای دیگر به کار می‌روند؛ مانند: کلمه «خندان» که برای بیان حالت «علی» (در هنگام آمدن) و کلمه «سواره» که برای بیان حالت «حمید» (در هنگام رفتن) به کار رفته است. به چنین کلماتی در اصطلاح «حال» می‌گویند و منصوب است. نمونه‌هایی از حال در قرآن:

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا؛ پس او از آن [شهر] ترسان خارج شد؛ یعنی در حالی که ترسان بود.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا؛ همانا ما تو را شاهد فرستادیم؛ یعنی در حالی که شاهد دهنده هستی.

انْقَلَبُوا صَافِرِينَ؛ آن‌ها کوچک شده بازگشتند؛ یعنی در حال کوچکی و خواری.

علامت نصب حال در دو مثال اول، فتحه، و در مثال سوم، یای ماقبل همسور است.

۱. قصص/۲۱.

۲. احزاب/۴۵.

۳. اعراف/۱۱۹.

به کلمه‌ای که حال، حالت آن را بیان می‌کند، «ذوالحال» می‌گویند. ذوالحال همیشه فاعل یا مفعول به است.^۱

ذوالحال در مثال‌های این درس:

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا ذوالحال ← «هُوَ» مستتر در «خَرَجَ» که فاعل است.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا ذوالحال ← «كَ» که مفعول به است.

انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ذوالحال ← «و» در «انْقَلَبُوا» که فاعل است.

چکیده

حال: لفظ منصوبی است که هیأت و چگونگی فاعل یا مفعول را بیان می‌کند؛

مانند: فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا؛ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا.

ذوالحال: کلمه‌ای که حال، هیأت و چگونگی آن را بیان می‌کند که همیشه یا

فاعل است؛ مانند: «هُوَ» مستتر در مثال فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا، یا مفعول است؛ مانند:

«كَ» در إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا.

در زبان عربی، گاهی جمله‌ای بیان‌کننده حالت فاعل یا مفعول است، که به آن «جمله حالیه» می‌گویند. طبیعی است که جمله حالیه نمی‌تواند علامت نصب بگیرد.^۲

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ؟ عذاب، آن‌ها را فرا گرفت، در حالی که ظلم کرده بودند.

ذوالحال ← «هُمْ» که مفعول به است.

جَاءُوا آبَاءَهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ؟ آنان شبانگاه، نزد پدرشان آمدند، در حالی که می‌گریستند.

ذوالحال ← «و» در «جَاءُوا» که فاعل است.

دَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ؟ او در باغش داخل شد، در حالی که نسبت به خودش ستمکار بود.

ذوالحال ← «هُوَ» مستتر در «دَخَلَ» که فاعل است.

۱. در این که ذوالحال، همیشه باید فاعل یا مفعول باشد، یا این که نقش دیگری نیز می‌تواند باشد، بین نحویون اختلاف است.

۲. در اصطلاح به آن محلاً منصوب می‌گویند؛ یعنی جمله در محل یک کلمه منصوب نشسته است.

۵. کهف/۳۵.

۴. یوسف/۱۶.

۳. نحل/۱۱۳.

در مواردی که حال به صورت جمله است، باید رابطی با ذوالحال داشته باشد؛ این رابط، یا ضمیر است یا «واو» یا هر دو^۱.

بررسی این قاعده در مثال‌های بالا:

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ؛ رابط، «واو» و ضمیر «هُم» است.

جَاءُوا آبَاءَهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ؛ رابط، ضمیر «و» است.

دَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ؛ رابط، «واو» و ضمیر «هُوَ» است.

چند نکته:

۱. اگر به وسیله کلمه‌ای، از حالت سؤال کنیم، آن کلمه نیز «حال» خواهد بود؛ مانند: كَيْفَ ذَهَبَ زَيْدٌ؟ چگونه زید رفت؟

۲. اگر حال مفرد بود (جمله نبود) باید نکره باشد؛ مانند: «خَائِفًا»، «شَاهِدًا» و «صَاغِرِينَ» در مثال‌های ابتدای درس.

۳. ذوالحال معمولاً معرفه است؛ مانند مثال‌های کتاب که در همه آنها ذوالحال ضمیر بود و مانند: تَرَى النَّاسَ سُكَارَى؟ مردم را در حالی که مست می‌باشند، می‌بینی.

حال ← سُكَارَى ذوالحال ← النَّاسَ

گاهی برخلاف معمول، ذوالحال نکره می‌شود؛ مانند: جَاءَ رَجُلٌ عَالِمٌ رَاكِبًا؛ مردی دانشمند، سواره آمد. در این صورت اگر ذوالحال هیچ تخصیصی نخورده باشد، لازم است حال بر ذوالحال مقدم شود. نکره غیر مخصّصه مانند: «رَجُلٌ»، که آن را نکره محضه نیز می‌نامند و نکره مخصّصه مانند: «رَجُلٌ عَالِمٌ» (چون مرد عالم نسبت به مرد، تخصیص خورده است) که آن را نکره غیر محضه نیز می‌نامند.

مثال برای حال از نکره محضه: جَاءَ رَاكِبًا رَجُلٌ؛ مردی سواره آمد؛ چون ذوالحال نکره محضه است، حال بر آن مقدم شد.

مثال برای حال از نکره غیر محضه: جَاءَ رَجُلٌ عَالِمٌ رَاكِبًا؛ مردی دانشمند، سواره آمد؛ چون ذوالحال

۱. موضع رابط بودن هر کدام از این موارد را در کتب مفصل بجوید.

۲. به شرط این که «مسندالیه» و «مسنديه» در کلام وجود داشته باشد؛ اما اگر این دو نباشد، آن را حال نمی‌دانند؛ مانند: كَيْفَ زَيْدٌ؟

۳. حج/۲.

نکره غیر محضه است، لازم نیست حال بر آن مقدّم شود.

۴. حال و ذوالحال در تذکیر و تانیث و در مفرد و مثنی و جمع بودن با هم مطابقند.

۵. حال، معمولاً مشتق^۱ به کار می‌رود.

ع عامل در ذوالحال، همان عامل در حال است.

چکیده

مفرد ← همیشه باید نکره باشد.	} حال
جمله ← به آن جمله حالیه می‌گویند و از آن جا که جمله است، علامت نصب نمی‌گیرد؛ مانند: فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ	
معمولاً معرفه است ← مانند: «هُمْ» در فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ	} ذوالحال
گاهی نکره است ← مانند: «رَجُلٌ» در جَاءَ رَجُلٌ عَالِمٌ رَاكِباً	
حال و ذوالحال در تذکیر و تانیث و در افراد و تشبیه و جمع با یکدیگر مطابقند.	

تمییز

به جملات زیر توجه کنید:

خریدم دو کیلو دیدم یازده

هر مخاطبی با شنیدن جمله‌های بالا، در انتظار ادامه کلام است. در ذهن مخاطب، این سؤال به وجود می‌آید که دو کیلو از چه چیزی خریداری شده؟ و از چه چیزی یازده تا دیده شده؟ در حقیقت، ابهامی در کلمات «دو کیلو» و «یازده» وجود دارد که باید توسط کلمه دیگری، از بین برود؛ به عنوان مثال:

خریدم دو کیلو سیب دیدم یازده ستاره

۱. به اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه، اسم مبالغه، اسم تفضیل، اسم مکان، اسم زمان و اسم آلت، مشتق می‌گویند و غیر این‌ها را جامد می‌نامند. در بین مشتقات، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه، اسم مبالغه و اسم تفضیل، حال واقع می‌شوند. شناخت مشتقات، مربوط به علم صرف است (با بعضی از مشتقات، در بخش هشتم این کتاب آشنا می‌شوید).

در این جا با آمدن کلمه‌های «سیب» و «ستاره»، ابهامی که در کلام است، از بین می‌رود. در زبان عربی، به کلماتی که برای از بین بردن چنین ابهامی به کار می‌روند، «تمییز» می‌گویند. «تمییز» یکی دیگر از منصوبات است و معمولاً بعد از عدد، وزن، مساحت و امثال آن به کار می‌رود. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا؛ یازده ستاره را دیدم.

عِنْدِي مَنَوَانٌ سَمْنًا؛ دو من^۲ روغن نرند من است.

إِشْتَرَيْتُ جَرِيْبَيْنِ قُطْنًا؛ دو جریب^۳ پنبه خریدم.

در مثال اول، کلمه «كَوْكَبًا» برای رفع ابهام از «أَحَدَ عَشَرَ» که عدد است، آمده؛ در مثال دوم، کلمه «سَمْنًا» برای رفع ابهام از «مَنَوَانٌ» که وزن است، و در مثال سوم، کلمه «قُطْنًا» برای رفع ابهام از «جَرِيْبَيْنِ» که مساحت می‌باشد، به کار رفته است.

می‌بینید که اگر این کلمات نبودند، در عدد، وزن و مساحت ذکر شده، ابهام وجود داشت. گاهی نیز کلمه‌های موجود در کلام، هیچ ابهامی ندارند؛ ولی وقتی در کنار هم می‌آیند، در ترکیب آن‌ها ابهامی برای شنونده به وجود می‌آید که برای رفع آن، نیازمند «تمییز» هستیم؛ برای مثال در عبارت «طَابَ زَيْدٌ؛ زید نیکو شد» نه در کلمه «طَابَ» ابهامی وجود دارد و نه در کلمه «زَيْدٌ»؛ ولی پس از این که با هم در جمله‌ای آمدند، شنونده در ابهام فرو می‌رود که زید از چه جهتی نیکو شد. «تمییز» عهده‌دار رفع چنین ابهامی نیز می‌باشد.

«طَابَ زَيْدٌ خُلُقًا» «طَابَ زَيْدٌ إِيمَانًا» «طَابَ زَيْدٌ أَبًا»

«زید از جهت اخلاق نیکو شد» «زید از جهت ایمان نیکو شد» «زید از جهت پدر نیکو شد»

بنابراین، تمییز را به دو نوع، تقسیم کرده‌اند:

آن جا که ابهام کلام به علت ابهام کلمه خاصی در کلام است و تمییز برای رفع ابهام آن کلمه می‌آید: آن را «تمییز از ذات» می‌نامند.

آن جا که در نسبت بین کلمات، ابهام وجود دارد و تمییز برای رفع آن ابهام آمده: آن را «تمییز از نسبت» می‌نامند.

۱. یوسف/۴.

۲. واحدی است برای وزن کردن که در بعضی مناطق معادل سه کیلو و در بعضی مناطق دیگر معادل شش کیلو است.

۳. واحدی است برای مساحت، معادل هزار متر مربع.

چکیده

تمییز: اسم منصوبی است که ابهام موجود در کلام را از بین می‌برد.

تمییز از ذات: تمییزی است که برای رفع ابهام از کلمه‌ای مبهم در کلام به کار می‌رود؛ مانند: رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا

تمییز از نسبت: تمییزی است که ابهام موجود در نسبت بین کلمات را از بین می‌برد؛ مانند: طَابَ زَيْدٌ خُلُقًا

معمولاً تمییز از ذات، بعد از عدد، وزن، مساحت و امثال آن به کار می‌رود.

چند نکته:

۱. تمییز همیشه نکره است؛ مانند: «كَوْكَبًا» در «رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا» و «خُلُقًا» در «طَابَ زَيْدٌ خُلُقًا».

۲. عامل تمییز از ذات، همان کلمه مبهمی است که تمییز، ابهام آن را رفع کرده است. در اصطلاح، عامل تمییز از ذات، خود ذات است.

رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا
عامل

عامل تمییز از نسبت، فعل جمله‌ای است که تمییز برای رفع ابهام آن آمده است.

طَابَ زَيْدٌ خُلُقًا
عامل

۳. تمییز، معمولاً جامد به کار می‌رود و این یکی از تفاوت‌های حال و تمییز است.

چکیده

تمییز همیشه نکره است.

تمییز از ذات: خود ذات است؛ یعنی عامل «كَوْكَبًا» در «رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا» کلمه «أَحَدَ عَشَرَ» است.

تمییز از نسبت: فعل جمله است؛ یعنی عامل «خُلُقًا» در «طَابَ زَيْدٌ خُلُقًا» کلمه «طَابَ» است.

متن خوانی

وهی لفظ تدلّ علی بیان هیئۃ الفاعلِ أو المفعولِ بهِ أو کلّیهما نحو «جاءَ زیدٌ راکباً» و«ضربتُ زیداً مشدوداً» و«لقيتُ عمراً راکبَین»^۱ والّذی تُبینُ الحالَ هیئتهِ یُسمّی صاحبَ الحالِ^۲.
والحال نكرة ابدأً وذو الحال معرفة غالباً كما رأيتُ فی الأمثلة^۳.
تذکرات:

الأول: الأصل أن تطابق الحال صاحبها فی التذكیر والتأنيث وفي الإفراد وفروعه^۴.
الثانی: انقسم الحال بحسب الإشتقاق والجمود إلى «مُشتَقّة» وهی الغالبة وإلى جامدة وهی القليلة^۵.

الثالث: الأصل فی الحال والخبر الإفراد وتقع الجملة مَوْقِعَ الحال كما تقع موقعَ الخبر^۶ وذلك بشروط:
۱. أن تكون الجملة خبریة بعد معرفة مثل: «أقبلَ الولدُ یرکض»
۲. أن تكون غیر مصدریة بحرف استقبال.
۳. أن تكون الجملة الحالیة مرتبطة بصاحبها^۷.
التمییز هو النكرة الرَّافعة للإبهام المستقرّ عن ذاتٍ أو نسبة^۸. فالتمییز ینقسم بحسب المَتمییز إلى قسمین:

أولهما: تمییز المفرد أو الذات وهو الذی یكون مَتمیزه لفظاً دالاً علی العدد أو علی شیءٍ من المقادیر الثلاثة (الکیل - الوزن - المساحة) أى أنّه الذی یزیل إبهام لفظٍ من ألفاظِ الکیل أو الوزن أو المساحة أو العدد. فتمییز المفرد أو الذات أربعة أنواع غالباً نحو «عندی عشرون رجلاً وقفیزان برّاً ومنوان سمناً وجربان قطناً»^۹ وهو منصوب بما فسّره^{۱۰} وهو عشرون وقفیزان ومنوان وجربان فی المثال المذكور.

ثانیهما: تمییز الجملة وهو الذی یزیل الغموض والإبهام عن المعنی العامّ بین طرفیها وهو المعنی المنسوب فیها لشیءٍ من الأشياء ولذلک یسمّی أيضاً تمییز النسبة^{۱۱} نحو «طاب زید علماً أو أباً أو خُلُقاً»^{۱۲} والناصب له فی هذا النوع هو العامل الذی قبله^{۱۳} وهو «طاب» فی المثال المذكور.

- | | | |
|--|----------------------------------|---------------------------------------|
| ۱. الهدایة. | ۲. النحو الوافی ج/۲/ص ۳۷۴. | ۳. الهدایة. |
| ۴. برگرفته از النحو الوافی ج/۲/ص ۳۷۷ باختصری حذف [والحال علی قسمین حقیقیة وسببیة وهذا الأصل لواحد من القسمین وهو الحقیقیة كما نص علیہ النحو الوافی]. | ۵. النحو الوافی ج/۲/ص ۳۴۲ و ۳۴۳. | ۶. شرح ابن عقیل ج/۱/ص ۵۹۴. |
| ۷. موسوعة النحو والصرف و الاعراب/ص ۳۴۰. | ۸. الصمدیة. | ۹. برگرفته از النحو الوافی ج/۲/ص ۳۸۹. |
| ۱۰. الهدایة. | ۱۱. شرح ابن عقیل ج/۱/ص ۶۰۲. | ۱۲. النحو الوافی ج/۲/ص ۳۹۰. |
| ۱۳. الهدایة. | ۱۴. شرح ابن عقیل ج/۱/ص ۶۰۳. | |

آزمون

۱. حال، ذوالحال و تمییز را تعریف کنید.
۲. کدام یک از نقش‌های جمله می‌تواند ذوالحال واقع شود؟
۳. حکم معرفه و نکره بودن هر کدام از حال و ذوالحال را بنویسید.
۴. اقسام تمییز را بیان کرده، تعریف کنید.
۵. جدول زیر را کامل کنید. (چنانچه در موردی دو حال وجود داشت، هر دو را در جدول بنویسید)

نقش ذوالحال	عامل حال	ذوالحال	حال	
				مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ ^۱
				رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا ^۲
				ذَهَبَ مُغَاضِبًا ^۳
				فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي ^۴
				أَنْظُرْ كَيْفَ يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ ^۵
				وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا ^۶
				وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً ^۷
				مَنْ مَاتَ مُحْرِمًا بَعَثَهُ اللَّهُ مُلَبِّيًّا ^۸
				... ثُمَّ جَلَسَ عِنْدَ قَبْرِهَا بَاكِيًا حَزِينًا ^۹
				مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ ^{۱۰}

۱. هر کس نزد پروردگارش گنه کار بیاید، پس بی گمان جهنم برای اوست؛ طه/۷۴.
۲. پروردگارا! مرا تنها رها مکن؛ انبیا/۸۹.
۳. ای خشمگین (از میان قوم خود) رفت؛ انبیا/۸۷.
۴. پس هنگامی که ماه را در حال طلوع دید، گفت: این پروردگار من است؛ انعام/۷۷.
۵. ببین چگونه بر خدا دروغ می‌پندند؛ نساء/۵۰.
۶. مغرورانه در زمین راه مرو؛ لقمان/۱۸.
۷. و زمین را آشکار می‌بینی؛ کهف/۴۷.
۸. امام صادق (علیه السلام): هر کس در حال احرام بمیرد، خداوند او را لبیک گویان بر می‌انگیزاند؛ وسائل الشیعة/ج ۲/ص ۵۰۵.
۹. امام صادق (علیه السلام): ... سپس (امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)) کنار قبر فاطمه (علیها السلام) گریان و اندوهگین نشست؛ مستدرک الوسائل/ج ۲/ص ۴۶۵.
۱۰. امام صادق (علیه السلام): هر کس با اخلاص «لا اله الا الله» بگوید، داخل بهشت می‌شود؛ وسائل الشیعة/ج ۱۵/ص ۲۵۶.

۶. در جملات زیر، جملهٔ حالیه و ذوالحال آن را مشخص کنید.

تَحَسَّبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى^۱

لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى^۲

أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ^۳

جَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ^۴

مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ^۵

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ^۶

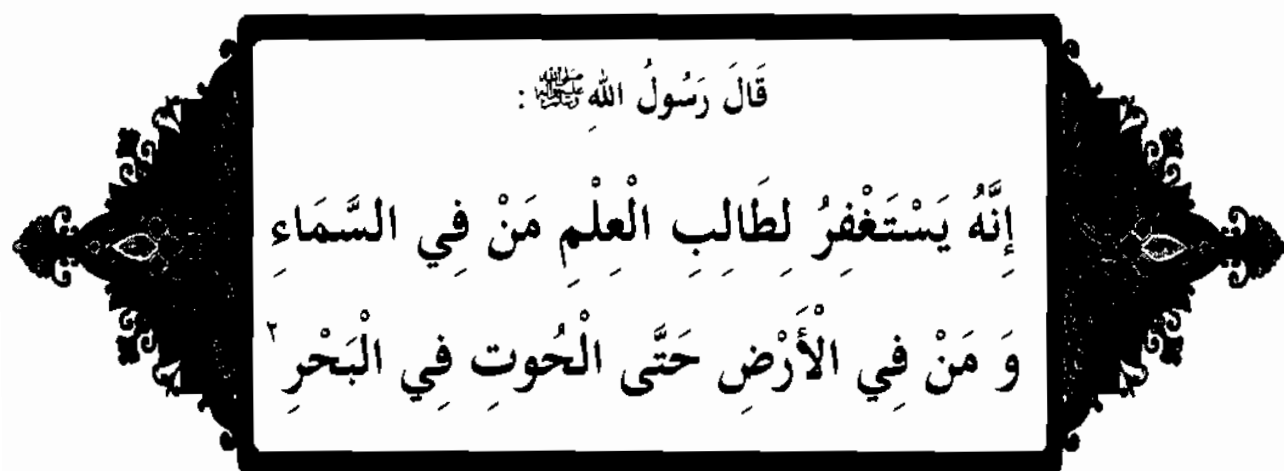
۷. جدول ذیل را کامل کنید.

عامل تمییز	نوع تمییز		تشخیص تمییز	
	از ذات	از نسبت		
				إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً ^۷
				وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً ^۸
				هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا ^۹
				فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ^{۱۰}
				جَالِسِ الْعُلَمَاءِ تَلَذُّدٌ حِلْمًا ^{۱۱}

۱. تو آن ها را جمع می پنداری در حالی که دل هایشان متفرق است؛ حشر/۴۱.
۲. ما آهن را فرو فرستادیم، در حالی که در آن نیروی شدیدی است؛ حدید/۵۲.
۳. خدا بر آن نیست که آن ها را عذاب کند، در حالی که تو در میان آن ها هستی؛ انفال/۳۳.
۴. مردم شهر در حالی که شادی می کردند، آمدند؛ حجر/۷۶.
۵. پیامبر اکرم ﷺ: هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است؛ بحار الانوار/ج ۲۳/ص ۱۳۳.
۶. تو نمی توانی زمین را بشکافی و هرگز از نظر قامت، به کوه ها نمی رسی؛ اسراء/۷۳.
۷. او کسی است که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد تا از نظر ایمان افزوده شوند؛ فتح/۴.
- ۸ و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم؛ اعراف/۲۴۱.
۹. پس هر کس به اندازه ذره ای کار خیر انجام دهد؛ آن را می بیند؛ زلزله/۷.
۱۰. امیر مؤمنان علی علیه السلام: با علما همنشینی کن تا پرباری ات افزون گردد؛ غرر الحکم/ص ۴۷.

عامل تمییز	نوع تمییز		تشخیص تمییز	
	از ذات	از نسبت		
				مَنْ حَفِظَ مِنْ أَحَادِيثِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا فَقِيهًا
				عِنْدِي شِبْرٌ أَرْضًا
				أَعْطَيْتُ الْفَقِيرَ مَدًّا طَعَامًا

۸. درباره خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، ده جمله بنویسید که در پنج جمله آن حال و در پنج جمله دیگر تمییز باشد. در این جملات، قواعد مختلفی را که در این درس فرا گرفتید، به کار برید.



۱. امام صادق علیه السلام: هر کس از روایات ما، چهل روایت را حفظ کند، خداوند، روز قیامت او را عالم و فقیه مشهور می کند؛ الکافی/ج ۱/ص ۴۹.
۲. رسول اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند: هر چه در آسمان و زمین است برای طلب کننده علم، آمرزش می طلبند؛ حتی ماهیان در دریا؛ الکافی/ج ۱/ص ۳۴.



درس بیستم

منصوبات (۷)

شناخت مستثنی

به این جملات بنگرید:

مردم آمدند. رزمندگان شهید شدند.

در جملات بالا، حکم آمدن به «مردم» و حکم شهید شدن به «رزمندگان» نسبت داده شده است؛ اما گاهی می‌خواهیم بعضی از مردم را از حکم آمدن و بعضی از رزمندگان را از حکم شهید شدن جدا کنیم. در این موارد، جمله را به صورت زیر بیان می‌کنیم.

مردم آمدند، به جز وحید. رزمندگان شهید شدند، به جز باقر.

مضمون این دو جمله چنین است:

مردم آمدند؛ ولی وحید نیامد (حکم آمدن به مردم نسبت داده شد؛ ولی وحید در این حکم از مردم استثنا شد).

رزمندگان شهید شدند؛ ولی باقر شهید نشد (حکم شهید شدن به رزمندگان نسبت داده شد؛ ولی باقر در این حکم از رزمندگان استثنا شد).

به کلماتی مثل «وحید» و «علی» که از حکم ماقبل خارج می‌شوند، «مستثنی» و به کلماتی مثل «مردم» و «رزمندگان»، «مستثنی‌منه» می‌گویند (چون مستثنی از آنان استثنا شده است).

نحویون، «مستثنی منه» بودن را از جهت ترکیبی نقش نمی‌دانند؛ بنابراین کلمه‌ای که مستثنی منه است، نقش ترکیبی دیگری دارد؛ اما «مستثنی» بودن در بعضی موارد^۱ نقش ترکیبی است. نمونه‌هایی از مستثنی:

مستثنی منه — «و» در «شَرِبُوا» که فاعل است. فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ^۲
 مستثنی منه — «أَحَدًا» که مفعول به است. لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ^۳
 مستثنی منه — «الْمَلَائِكَةُ» که فاعل است. فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْنُ سُلَيْمَانَ^۴

چکیده

مستثنی^۵: اسمی است که بعد از «إِلَّا» می‌آید و حکمی که به ماقبل نسبت داده شده را از آن سلب می‌کند.
 گاهی، مستثنی بودن نقش ترکیبی است؛ بر خلاف مستثنی منه بودن که هیچ‌گاه نقش ترکیبی نیست.

اقسام استثنا

در هر دسته از جملات زیر، تفاوت جمله‌ها را بررسی کنید:
 دسته اول: همه مردم آمدند، به جز علی.
 هیچ‌کدام از مردم نیامدند، به جز علی.
 دسته دوم: همه حیوان‌ها تلف شدند، به جز اسب قبیله.
 همه مردم قبیله آمدند، به جز اسب قبیله.

۱. گاهی، کلمه‌ای که در معنا مستثناست، از جهت ترکیبی نقش دیگری دارد که در ادامه درس می‌آید.
 ۲. پس، از آن نوشیدند، به جز عده کمی از آنان؛ بقره/۲۴۹.
 ۳. آن‌ها از هیچ‌کس نمی‌ترسند، جز خدا؛ احزاب/۳۹.
 ۴. پس همه فرشتگان سجده کردند، به جز ابلیس؛ ص/۷۳ و ۷۴.
 ۵. منظور از مستثنی در این‌جا، کلمه‌ای است که در معنا مستثنی است. چنان‌که در متن آمده، گاهی، کلمه‌ای در معنا مستثناست، ولی از جهت ترکیبی نقش دیگری دارد.
 ۶. کلماتی که بعد از هم معنای «إِلَّا» می‌آیند نیز مستثنا هستند. کلمات «عدا، خلا، حاشا، لیس، لا یكون و غیر» هم معنای «إِلَّا» هستند و اسم بعد از خود را از حکمی که به ماقبل نسبت داده شده، استثنا می‌کنند. مستثنا بعد از بعضی از این کلمات، منصوب و بعد از بعضی از آنها مجرور است؛ اما بعد از هیچ‌کدام از آنها از جهت ترکیبی در نقش مستثنی نیست.

دسته سوم: هیچ مردی را ندیدم، مگر حسین را.

ندیدم، مگر حسین را.

همان‌طور که می‌بینید، در جمله اول از دسته اول، استثنا در جمله مثبت و در جمله دوم، استثنا در جمله منفی است. به جملاتی مثل جمله اول، «استثنای موجب» و به جملاتی مثل جمله دوم، «استثنای غیر موجب» می‌گویند.^۱

استثنای موجب، مانند: فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ.

استثنای غیر موجب، مانند: لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ.

در جمله اول از دسته دوم، مستثنی از جنس مستثنی‌منه است؛ برخلاف جمله دوم این دسته؛ یعنی در جمله اول، اسب از حیوان و در جمله دوم اسب از مردم قبیله استثنا شده است. اسب از جنس حیوان است، ولی از جنس مردم نیست و علت استثنا در جمله دوم فقط این است که اسب همیشه همراه مردم قبیله بوده و وقتی می‌گوییم: مردم قبیله آمدند، تصور می‌شود که اسب هم همراه آنان آمده است؛ بنابراین اگر اسب نیامده باشد، متکلم برای دفع این توهم، اسب را از مردم قبیله استثنا می‌کند.

به جملاتی مثل جمله اول که در آن، مستثنی از جنس مستثنی‌منه است، «استثنای متصل» و به جملاتی مثل جمله دوم که مستثنی از جنس مستثنی‌منه نیست، بلکه فقط همراه آن بوده، «استثنای منقطع» می‌گویند.

استثنای متصل، مانند: فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ.

استثنای منقطع، مانند: فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ.

در جمله اول از دسته سوم، مستثنی‌منه در کلام ذکر شده؛ ولی در جمله دوم مستثنی‌منه وجود ندارد. اگر مستثنی‌منه در کلام ذکر شده باشد (مانند تمام مثال‌های درس تاکنون) استثنا را «تام» و اگر ذکر نشده باشد، آن را «مفرغ» می‌نامند.

۱. استثنا در کلام استفهامی هم استثنای غیر موجب است؛ مانند: هَلْ يَمْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ؛ آیا جز گروه ستمگر، (کسی) هلاک می‌شود؟ انعام/۴۷.

استثنای مفرغ، مانند: لَا نَعْبُدُ إِلَّا آيَاهُ^۱.

چکیده

موجب: استثنا در کلام مثبت باشد؛ مانند فَشَرُّ بُوَامِنَهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ غیر موجب: استثنا در کلام منفی باشد؛ مانند لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ	۱.	تقسیمات مستثنی
متصل: مستثنی از جنس مستثنی منه باشد؛ مانند فَشَرُّ بُوَامِنَهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ منقطع: مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد؛ مانند فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ	۲.	
تام: مستثنی منه در کلام ذکر شده باشد؛ مانند لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ مفرغ: مستثنی منه در کلام ذکر نشده باشد؛ مانند لَا نَعْبُدُ إِلَّا آيَاهُ	۳.	

اعراب مستثنی

کلمه‌ای که مستثنی واقع می‌شود، در هر کدام از اقسام استثنا اعراب خاصی دارد که هر کدام، جداگانه بیان می‌شود.

استثنای مفرغ

در استثنای مفرغ، مستثنی همان اعرابی را می‌گیرد که اگر مستثنی منه وجود داشت، آن اعراب را می‌گرفت. به عبارت دیگر، به عامل قبل از «إِلَّا» نگاه می‌کنیم و به هر معمولی که نیاز داشت، اعراب آن را به مستثنی می‌دهیم. برای آسان‌تر شدن کار، تصور می‌کنیم که «إِلَّا» وجود ندارد و به

۱. رسول اکرم ﷺ: من قال في شعبان ألف مرة «لا إله إلا الله» و لا نعبد إلا آياته مخلصين له الدين و لو كره المشركون كتب الله له عبادة ألف سنة و محاه عنه ذنب ألف سنة و يخرج من قبره يوم القيامة و وجهه يتلألأ مثل القمر ليلة البدر و كتب عند الله صدقاً؛ الاقبال/ص ۶۸۵

مستثنی، همان اعرابی را می‌دهیم که در صورت حذف «إلا»، آن اعراب را می‌گرفت.
اعراب «مَجید» در عبارات زیر را مشخص کنید:

مَا جَاءَ إِلَّا مَجِيدٌ مَا رَأَيْتُ إِلَّا مَجِيدٌ

در جملهٔ اوّل، اگر مستثنی‌منه وجود داشت، در نقش فاعل قرار گرفته و مرفوع می‌شد و اکنون که فعل جمله به فاعل نیاز دارد، پس مجید را بنا بر فاعل بودن مرفوع می‌کنیم. در جملهٔ دوم، اگر مستثنی‌منه وجود داشت، در نقش مفعول به قرار می‌گرفت و اکنون که فعل جمله به مفعول به نیاز دارد، پس مجید را بنا بر مفعول به بودن منصوب می‌کنیم.

مَا جَاءَ إِلَّا مَجِيدٌ مَا رَأَيْتُ إِلَّا مَجِيداً
فاعل مفعول به

کلمهٔ «مَجید» در معنا مستثناست؛ ولی نقش دیگری دارد و عاملش فعل جملهٔ قبل از «إلا» است. همان‌گونه که در هر دو مثال می‌بینید، با تصوّر حذف «إلا» نیز اعراب، همان است که به دست آوردیم.

استثنای تامّ

در استثنای تامّ، اعراب مستثنی در حالات گوناگون، متفاوت است؛ یعنی حکم اعراب مستثنی در جملهٔ موجه، با غیر موجه و در استثنای متّصل، با استثنای منقطع فرق دارد.
اعراب مستثنی در استثنای تام

در جملهٔ موجه: مستثنی همیشه منصوب است و نقش ترکیبی آن همان «مستثنی» است؛ مانند:

جَاءَ الْقَوْمُ إِلَّا مَجِيداً رَأَيْتُ الْقَوْمَ إِلَّا مَجِيداً
مستثنی مستثنی

در جملهٔ غیر موجه:

الف) اگر استثنا متّصل باشد، مستثنی هم می‌تواند بنا بر مستثنی بودن منصوب شود و هم می‌تواند اعراب مستثنی‌منه را قبول کند. در این صورت، نقش ترکیبی مستثنی «بدل» می‌باشد. (با این اصطلاح، در درس سی‌ویکم آشنا می‌شوید)؛ مانند:

مَا جَاءَ الْقَوْمُ إِلَّا مَجِيداً مَا جَاءَ الْقَوْمُ إِلَّا مَجِيدٌ
مستثنی بدل

در این حالت، اگر مستثنی منه منصوب باشد، مستثنی نمی تواند بیش از یک اعراب بگیرد؛ یعنی بنا بر مستثنی بودن منصوب است و بنا بر تبعیت از مستثنی منه در اعراب نیز منصوب می شود.

مَا رَأَيْتُ الْقَوْمَ إِلَّا مَجِيداً

مستثنی یا بدل

ب) اگر استثنا منقطع باشد، مستثنی منصوب می شود و نقش ترکیبی آن را همان «مستثنی» بودن است؛ مانند:

مَا جَاءَ الْقَوْمُ إِلَّا الْفَرَسَ

مستثنی

عامل در مستثنی^۱ در تمام اقسام استثنای تام، همان عامل در مستثنی منه است.^۲

چکیده

مفرغ: مستثنی به درخواست عامل، اعراب می گیرد؛ مانند:	استثنا	}	تام
مَا جَاءَ إِلَّا مَجِيدٌ مَا رَأَيْتُ إِلَّا مَجِيداً			
منقطع: مستثنی، منصوب می شود؛ مانند:	متصل	}	تام
جَاءَ الْقَوْمُ إِلَّا الْفَرَسَ			
موجب: مستثنی منصوب می شود؛ مانند:			
جَاءَ الْقَوْمُ إِلَّا زَيْداً	متصل	}	تام
غیر موجب: مستثنی هم می تواند منصوب شود و هم			

اعراب مستثنی منه را بگیرد؛ مانند:

مَا جَاءَ الْقَوْمُ إِلَّا مَجِيداً يَا مَجِيدٌ

نکته: هر گاه کلمه بعد از «إِلَّا» در نقش مستثنی باشد، «منصوب» خواهد بود و هر گاه منصوب نباشد، نقش ترکیبی دیگری دارد؛ اگر چه در معنا مستثناست. پس نقش ترکیبی مستثنی، همیشه

۱. منظور از مستثنی در این جا، کلمه ای است که در معنا مستثناست؛ چه نقش ترکیبی آن مستثنی باشد، چه نباشد.

۲. برخی از نحویون، وقتی نقش ترکیبی کلمه مستثنی باشد، عامل آن را «إِلَّا» می دانند.

منصوب است و کلمه بعد از «إِلَّا» فقط در موارد زیر در نقش مستثناست:
استثنای تام موجب؛ استثنای منقطع؛ استثنای تام غیر موجب در یکی از احتمالاتش.

متن خوانی

الاستثناء إخراج الإسم الواقع بعد «إِلَّا» أو إحدى أخواتها^۱ من حكم ما قبلها نحو «جاء التلاميذ إلا أخاك»^۲.

أنواع الاستثناء:

- الاستثناء الموجب أي غير منفى بأحد أدوات النفي وشبهها^۳ أي كل كلام لا يكون في أوله نفي ولا نهى ولا استفهام^۴ كقوله تعالى «فشربوا منه إلا قليلاً منهم».
- الاستثناء غير الموجب وهو ما تضمنت جملته النفي أو شبهة^۵ نحو «ما تأخر المدعوون للحفل إلا واحداً»^۶ و«لا جادلوا أهل الكتاب إلا بالتي هي أحسن» و«فهل يهلك إلا القوم الفاسقون»^۷.
- الاستثناء التام وهو ما ذكر فيه المستثنى منه مثل «ركب الطلاب الطائرة إلا زيدا».
- الاستثناء المفرغ وهو ما حذف منه المستثنى منه ويكون فيه الاستثناء غير موجب مثل «ما يكتنم السر إلا الأصدقاء».
- الاستثناء المتصل وهو ما كان فيه المستثنى بعضاً من المستثنى منه [نحو «سقيت الأشجار إلا شجرة»]^۸.
- الاستثناء النقطع وهو ما لم يكن المستثنى بعضاً من المستثنى منه كقوله تعالى «لا يسمعون فيها لغوا إلا سلاماً» ومثل «حضر الأساتذة إلا سياراتهم»^۹.

۱. أدوات الاستثناء أربعة أنواع: حرف وهو «إِلَّا»، فعلاً وهما «ليس» و«لا يكون»، أدوات تتردد بين الفعل والحرف وهي «خلا» و«حاشا» و«عدا»، اسمان وهما «غير» و«أسوى»؛ موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ۴۲ و ۴۳.

۲. مبادئ العربية/ج ۴/ص ۲۷۹.

۳. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ۴۳.

۴. الهداية.

۵. «النفي يكون لفظياً أو معنوياً. فاللفظي هو ما تضمن أحد أحرف النفي، نحو «ما نجح إلا زيد» والمعنوي هو ما يفهم من المعنى كقوله تعالى: «يا أي الله إلا أن يتم نوره»، «يا أي لا يريد، معناه النفي». موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ۴۳، پاورقی اول.

۶. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ۴۳.

۷. النحو الوافي/ج ۲/ص ۲۹۴.

۸. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ۴۳ (این دو مثال از پاورقی دوم این صفحه گرفته شد).

۹. النحو الوافي/ج ۳/ص ۲۹۵.

۱۰. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ۴۳.

أحكام المستثنى بـ «إلا»:

• إذا كان الإستثناء مفرّغاً يعرب ما بعد «إلا» حسب ما يتطلبه العامل قبلها^١ وذلك نحو «ما قام إلا زيدٌ وما ضريت إلا زيدا» فـ «زيدٌ» فاعل مرفوع بـ «قام» و«زيداً» منصوب بـ «ضريت» كما لو لم تذكر «إلا»^٢.

• إذا كان المستثنى تاماً موجباً يجب نصب المستثنى^٣ سواء كان متّصلاً أو منقطعاً نحو «قام القوم إلا زيدا أو إلا حماراً وضريت القوم إلا زيدا أو إلا حماراً» فـ «زيداً» في هذه المثل منصوب على الإستثناء وكذلك «حماراً»^٤.

• فإن وقع المستثنى بعد تمام الكلام الذي ليس بموجب فإن كان متّصلاً جاز نصبه على الإستثناء وجاز اتباعه لما قبله في الإعراب والمشهور أنه بدل من متبوعه وذلك نحو «ما قام أحد إلا زيدٌ وإلا زيدا وما ضريت أحداً إلا زيدا» وإن كان الإستثناء منقطعاً تعيّن النصب^٥.

آزمون

١. مستثنى و مستثنى منه را تعريف کنید.
٢. تفاوت استثنای تام و مفرغ در چیست؟
٣. ملاک در موجه بودن و غیر موجه بودن استثنا چیست؟
٤. استثنای متصل و منقطع چه تفاوتی دارند؟
٥. جدول صفحه بعد را کامل کنید.

١. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ٤٤.

٢. شرح ابن عقيل/ج ١/ص ٥٤٩.

٣. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ٤٣.

٤. شرح ابن عقيل/ج ١/ص ٥٤٣.

٥. شرح ابن عقيل/ج ١/ص ٥٤٤ و ٥٤٥.

مستثنی	مستثنی منه	نوع استثنا				نقش مستثنی	اعراب مستثنی
		تام یا مفرغ	غیر موجب یا موجب	منقطع	متصل یا		
							إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ ^۱
							لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ^۲
							لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا ^۳
							لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ ^۴
							مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ
							مَا لَمْ يَكُنْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ
							الْعُلَمَاءُ كُلُّهُمْ هَلَكٌ إِلَّا الْعَامِلُونَ وَ الْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَلَكٌ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ ^۵
							الْحَاسِدُ لَا يَشْفِيهِ إِلَّا زَوَالُ النِّعْمَةِ ^۶
							إِنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَسْمَعُونَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ شَيْئًا إِلَّا الْأَذَانُ ^۷
							لَا يَزِدُّ الْقَضَاءُ إِلَّا الدُّعَاءَ ^۸

۱. ما بر آنها تندبادی که ریگ‌ها را به حرکت درمی‌آورد فرستادیم (و همه را هلاک کردیم)، جز خاندان لوط را؛ قمر/۳۴.
۲. و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند؛ واقعه/۷۹.
۳. در آن جا هرگز گفتار لغو و بی‌هوده‌ای نمی‌شنوند به جز سلام؛ مریم/۶۲.
۴. و سخن نمی‌گویند مگر کسی که خداوند رحمان به او اذن داده باشد؛ نبأ/۳۸.
۵. چه کسی گناهان را می‌آمرزد به جز خدا؛ آل عمران/۱۳۵.
۶. برای آن‌ها هیچ علمی نیست مگر پیروی از گمان؛ نساء/۱۵۷.
۷. رسول اکرم ﷺ: علما همه هلاکند مگر کسانی که اهل عملند؛ و اهل عمل همه هلاکند مگر کسانی که اخلاص دارند؛ مجموعه ورام/ج ۲/ص ۱۱۸. در این جمله، اگر چه ظاهر عبارت موجب است، ولی به دلیل اینکه هلاک شدن معنای نفی دارد، در حکم غیر موجب است.
۸. امیرالمؤمنین علی علیه السلام: حسود را، جز از بین رفتن نعمت، چیزی شفا نمی‌دهد؛ غررالحکم/ص ۳۰۱.
۹. همانا اهل آسمان از اهل زمین چیزی را به جز اذان نمی‌شنوند؛ میزان الحکمه/حدیث ۴۴۱.
۱۰. رسول اکرم ﷺ: به جز دعا، چیزی قضا و سرنوشت را از بین نمی‌برد؛ مستدرک الوسائل/ج ۵/ص ۱۷۷.

۷. دربارهٔ خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، ده جمله بنویسید که در آن مستثنی باشد.
در این جملات، انواع استثنا و قواعد مختلفی را که در این درس فرا گرفتید، به کار برید.

قال رسول الله ﷺ :

إِنَّ أَكْرَمَ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ
الْعُلَمَاءُ ثُمَّ حَمَلَةُ الْقُرْآنِ

۱. رسول اکرم ﷺ فرمودند: بعد از پیامبران، گرامی‌ترین بندگان نزد خدا علما و سپس حافظان قرآن هستند؛ مستدرک الوسائل/ج ۴/ص ۲۴۴.



درس بیست و یکم

منصوبات (۷)

شناخت منادا و بقیه منصوبات

«منادا» یعنی آن که (برای کاری) مورد ندا واقع می‌شود. به عبارت روان‌تر، کسی که او را صدا می‌زنیم (تا از او چیزی بخواهیم)^۱؛ مانند:

ای خدا! آرزوهای مرا برآورده گردان.

در این جمله، متکلم خداوند را مورد ندا قرار داده است. منادا بودن کلمه «خدا» را از کلمه «ای» که قبل از آن آمده، درمی‌یابیم. به این کلمه «حرف ندا» می‌گوییم؛ البته معمولاً حرف ندا حذف می‌شود و ما با نشانه‌هایی که وجود دارد، به منادا بودن کلمه پی می‌بریم.
پسرم! کتابم را بیاور.

در این جمله، حرف ندا وجود ندارد، اما منادا بودن کلمه «پسر» به راحتی تشخیص داده می‌شود. در زبان عربی، معمولاً از حرف «یا» برای ندا استفاده می‌کنند.
چند نمونه منادا در قرآن:

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ؟ گفتند: ای پدر ما! چرا در مورد یوسف به ما اطمینان نمی‌کنی؟
يَا اِبْرَاهِيمُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا؟ ای ابراهیم! از این (امر) روی گردان.

۱. قسمتی که داخل پرانتز آمده، جزو تعریف نیست؛ ولی چون معمولاً منادا چنین خصوصیتی دارد، داخل پرانتز ذکر شد.
۲. یوسف/۱۱.
۳. هود/۷۶.

قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ^۱؛ گفتند: ای لوط! همانا ما فرستادگان پروردگارت هستیم.

همان گونه که در زبان فارسی، گاهی حرف ندا حذف می شود، در زبان عربی نیز اگر نشانه ای بر حذف حرف ندا وجود داشته باشد، حذف آن جایز است؛ مانند:

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا^۲؛ یوسف (ای یوسف!) از این مطلب روی گردان.

سؤالی که در این جا مطرح می شود، این است که چرا با این که منادا را جزو منصوبات آورده اند، در بعضی از نمونه های بالا، منادا علامت نصب نگرفته است؟ (در مثال اول، کلمه «أَب» الف گرفته که نشانه نصب است؛ ولی در دو مثال بعد، «إِبْرَاهِيمُ» و «لُوطُ» ضمه گرفته اند و ضمه از نشانه های نصب نیست).

برای پاسخ دادن به این سؤال، باید با اقسام منادا آشنا شویم.

اقسام منادا

قسم اول: منادای مضاف

با اصطلاح «مضاف و مضاف الیه»، در درس بیست و سوم آشنا خواهید شد. در این درس به این نکته اشاره می کنیم که اگر دو اسم، پیاپی به کار روند و یکی در معنا به واسطه کسره به دیگری متصل باشد، با شرایط ذیل، اولی را «مضاف» می نامند^۱:

۱. اولی تنوین یا نون عوض از تنوین نداشته باشد؛

۲. اولی «ال» نداشته باشد؛

۳. دومی مجرور باشد.

اگر منادایی شرایط بالا را داشت، منادای مضاف نام دارد؛ مانند:

قَالُوا يَا أَبَا نَاهٍ مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ

در این مثال، کلمه «أَب» منادای مضاف است. این کلمه، با کلمه «نا» پیاپی به کار رفته و در معنا، به واسطه کسره به هم متصل می شوند (پدر ما). کلمه «أَب»، تنوین یا نون عوض از تنوین یا «ال»

۱. هود/۸۱ ۲. یوسف/۲۹.

۳. گاهی کلمه ای شرایط بالا را دارد، ولی اسم اول را در آن «مضاف» نمی گویند؛ بلکه «موصوف» می نامند؛ مانند: نَظَرْتُ إِلَى قَاطِمَةَ الْكَرِيمَةِ. توضیح کامل و دقیق مضاف در درس بیست و سوم خواهد آمد.

ندارد و ضمیر «نا»، ضمیر متصل مجروری است.

منادای مضاف، منصوب است.

قسم دوم: منادای نکره غیر مقصوده

قسم سوم: منادای نکره مقصوده

به دو جمله زیر دقت کنید:

۱. نابینایی در خیابان صدا می‌زند: آقا! دستم را بگیر.

۲. شخصی در خیابان از عابری می‌پرسد: آقا! ساعت چند است؟

در هر دو ندا متکلم، منادا را نمی‌شناسد؛ به همین دلیل، هر دو را منادای نکره می‌نامند؛ با این تفاوت که در جمله دوم، متکلم شخص خاصی را مخاطب قرار می‌دهد؛ ولی در جمله اول، شخص خاصی مخاطب متکلم نیست. بنابراین به منادا در جمله اول، منادای نکره غیر مقصوده و به منادا در جمله دوم، منادای نکره مقصوده می‌گویند.

منادای نکره غیر مقصوده؛ مانند: يَا رَجُلًا خُذْ بِيَدِي (کلام انسان نابینا)

منادای نکره مقصوده؛ مانند: يَا رَجُلُ، يَا رَجُلَانِ

منادای نکره غیر مقصوده، منصوب است.

منادای نکره مقصوده، مبنی است؛ پس ضمه یا الف در مثال بالا، علامت رفع نیست؛ بلکه این منادا مبنی بر علامت رفع^۱ است. از آن‌جا که نحوین منادا را منصوب می‌دانند، پس این منادای مبنی که در جایگاه کلمه‌ای منصوب نشسته، محلاً منصوب است؛ پس:

منادای نکره مقصوده، محلاً منصوب است.

قسم چهارم: منادای مفرد معرفه

منظور از مفرد در این قسم از منادا چیست؟

گاهی به کلمه‌ای مفرد می‌گوییم و منظورمان این است که مثنی و جمع نیست؛ بنابراین «يَضْرِبُ» مفرد است و «يَضْرِبَانِ» مفرد نیست.

۱. یعنی اگر کلمه‌ای که در هنگام مرفوع شدن «ضمه» می‌گیرد منادا شود، مبنی بر ضم خواهد بود و اگر کلمه‌ای که در هنگام مرفوع شدن «الف» می‌گیرد منادا شود، مبنی بر الف خواهد بود و همین‌طور کلمه‌ای که علامت رفعش «واو» است اگر منادا شود، مبنی بر واو خواهد بود. به همین دلیل منادا را مبنی بر علامت رفع می‌دانند.

گاهی به کلمه‌ای مفرد می‌گوییم و منظورمان این است که مرکب نیست؛ بنابراین «عَلِیَّ» مفرد است و «غُلَامُ عَلِیَّ» مفرد نیست.

گاهی به کلمه‌ای مفرد می‌گوییم و منظورمان این است که جمله نیست؛ بنابراین «غُلَامُ عَلِیَّ» مفرد است و «جَاءَ غُلَامُ عَلِیَّ» مفرد نیست.

منظور از مفرد در بحث ما هیچ‌کدام از این موارد نیست. در این جا به منادایی مفرد گفته می‌شود که مضاف^۱ نباشد؛ یعنی گاهی مفرد در مقابل مضاف می‌آید و این جا از آن گونه است. قید دیگری که برای این منادا ذکر شده، «معرفه بودن» است؛ پس این قسم از منادا، منادایی است که مضاف نباشد و معرفه باشد؛ مانند: یَا عَلِیُّ.

منادای مفرد معرفه، مانند نکره مقصوده، مبنی بر علامت رفع و محلاً منصوب است؛ پس: منادای مفرد معرفه، محلاً منصوب است.

بنابراین، تمام چهار^۲ قسم منادا منصوب هستند، یا لفظاً (منادای مضاف و منادای نکره غیر مقصوده) یا محلاً (منادای نکره مقصوده و منادای مفرد معرفه).

چکیده

منادای مفرد معرفه: مبنی بر علامت رفع و محلاً منصوب؛ مانند: یَا عَلِیُّ. منادای نکره مقصوده: مبنی بر علامت رفع و محلاً منصوب؛ مانند: یَا رَجُلُ. منادای نکره غیر مقصوده: منصوب؛ مانند: یَا رَجُلًا خُذْ بیدی؟. منادای مضاف: منصوب؛ مانند: یَا أَبَانَا مَالُكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَیْ یُوسُفَ.	اقسام منادا
--	-------------

حروف ندای دیگر:

کاربرد این حرف فقط در جایی است که منادا به متکلم نزدیک باشد؛ پس حرف «أ» برای ندای قریب به کار می‌رود.

۱. مفرد در این جا در مقابل مضاف و شبه‌مضاف است؛ یعنی منادای مفرد، آن است که مضاف و شبه‌مضاف نباشد. با اصطلاح «شبه‌مضاف» در آینده آشنا می‌شوید.

۲. منادا در اصل، پنج قسم است که قسم پنجم آن منادای «شبه‌مضاف» است و لفظاً منصوب می‌باشد. ۳. کلام انسان نابینا.

أَيُّ

این حرف، با منادایی به کار می‌رود که نه نزدیک به متکلم باشد، نه دور از آن؛ پس این حرف برای ندای متوسط به کار می‌رود.

أَيَّا

این حرف با منادایی به کار می‌رود که از متکلم دور باشد؛ بنابراین، فقط برای ندای بعید کاربرد دارد.

هَيَّا

این حرف، نیز برای ندای بعید به کار می‌رود.

حرف «يَا» هم برای ندای قریب، هم برای ندای متوسط و هم برای ندای بعید به کار می‌رود.

چکیده

أ	برای ندای قریب به کار می‌رود.	حروف ندا
أَيُّ	برای ندای متوسط به کار می‌رود.	
أَيَّا	برای ندای بعید به کار می‌رود.	
هَيَّا	برای ندای بعید به کار می‌رود.	
يَا	برای مطلق ندا به کار می‌رود. (چه قریب، چه متوسط، چه بعید)	

برخی از نحوین، عامل در منادا را «حرف ندا» می‌دانند.

دیگر منصوبات

در درس پانزدهم دانستید:

- افعال ناقصه، رافع اسم و ناصب خبرند؛ مانند: كَانَ اللهُ عَلِيماً.
- افعال مقاربه، رافع اسم و ناصب خبرند؛ مانند: كَادَ زَيْدٌ يَذْهَبُ (جمله خبریه، محلا منصوب).
- حروف مشبّهة بالفعل، ناصب اسم و رافع خبرند؛ مانند: إِنَّ اللهَ غَفُورٌ.
- حروف شبیه به لیس، رافع اسم و ناصب خبرند؛ مانند: مَا زَيْدٌ قَائِماً - لَا رَجُلٌ قَائِماً.

۱. برخی، حرف ندا را به معنای فعل «أَدْعُو» دانسته و آن فعل را عامل در منادا می‌دانند.

- لای نفی جنس، ناصب اسم و رافع خبر است؛ مانند: لَا رَجُلٌ قَائِمٌ.

پس، دیگر منصوبات عبارتند از:

خبر افعال ناقصه، خبر افعال مقاربه، اسم حروف مشبّهة بالفعل،
خبر حروف شبیه به لیس، اسم لای نفی جنس.

چکیده

منادا؛ مانند: قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ.
خبر افعال ناقصه؛ مانند: كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا.
خبر افعال مقاربه؛ مانند: كَادَ سَعِيدٌ يَذْهَبُ.
اسم حروف مشبّهة بالفعل؛ مانند: إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ.
خبر حروف شبیه به لیس؛ مانند: مَا زَيْدٌ قَائِمًا.
اسم لای نفی جنس؛ مانند: لَا رَجُلٌ قَائِمٌ.

منصوبات ذکر شده
در این درس

متن خوانی

النِّدَاءُ طَلَبُ الْإِقْبَالِ بِحَرْفِ «يَا» وَإِخْوَتُهُ «وَهِيَ» «أَيَا» وَ«هَيَا» وَ«أَيُّ» وَ«أُ» نَحْوُ «يَا عَبْدَ اللَّهِ»
وَقَدْ يَحْذَفُ حَرْفُ النِّدَاءِ لَفْظًا نَحْوَ قَوْلِهِ تَعَالَى «يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا»^۱.

وَلِكُلِّ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ النِّدَاءِ مَوْضِعٌ يُسْتَعْمَلُ فِيهِ:

• فَالْهَمْزَةُ الْمَفْتُوحَةُ الْمَقْصُورَةُ لَا سِتْدَاءَ الْمُخَاطَبِ الْقَرِيبَ^۲.

• «أَيُّ»، «أَيَا» وَ«هَيَا» لَا سِتْدَاءَ الْمُخَاطَبِ الْبَعِيدِ.

• «يَا» مُطْلَقًا لِلْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ^۳.

أقسام المنادى:

القسم الأول: المفرد العلم ويراد بالمفرد هنا ما ليس مضافاً نحو «يَا فَضْلُ»^۴.

۲. برگرفته از الهداية.

۴. برگرفته از الصمدية.

۶. النحو الوافي / ج ۴ / ص ۸.

۱. موسوعة النحو والصرف والاعراب / ص ۶۷۴.

۳. النحو الوافي / ج ۴ / ص ۱.

۵. ما ليس مضافاً ولا شبيهها بالمضاف.

القسم الثاني: النكرة المقصودة ويراد بها النكرة التي يزول إبهامها وشيوعها بسبب ندائها مع قصد فرد من أفرادها والإتيان إليه وحده بالخطاب فتصير معرفة دالة على واحد معين بعد أن كانت تدل على واحد غير معين ولولا هذا النداء لَبَقِيَتْ على حالتها الأولى من غير تعريف^١ نحو «يا رجل».

القسم الثالث: النكرة غير المقصودة وهي الباقية على إبهامها وشيوعها كما كانت قبل النداء ولا تدل معه على فرد معين مقصود بالمناداة ولهذا لا تستفيد منها تعريفاً نحو «يا عاقلاً تذكّر الآخرة»^٢.

القسم الرابع: المضاف^٣.

أحكام المنادى:

إذا كان المنادى المفرد علماً^٤ أو نكرة غير مقصودة يُبنى على ما يُرفع به قبل النداء^٥ ويكون في محل نصب دائماً فنقول: «يا فضل»، «يا رجل»، «يا رجلان»، «يا أفاضل»، «يا معلّمون»^٦ فـ«رجلان» منادٍ مبنى على الألف وهو في محل نصب^٧ و«معلّمون» منادٍ مبنى على الواو في محل نصب^٨.

إذا كان المنادى مضافاً يجب نصبه وكذلك ينصب المنادى إذا كان نكرة غير مقصودة^٩. فالأسماء المنصوبات ثلاثة عشر قسمًا: المفعول به، المفعول فيه، المفعول له، المفعول معه^{١٠}. المفعول المطلق، الحال، التمييز، المستثنى، المنادى، خبر «كان» وأخواتها، اسم «إن» وأخواتها، خبر «ما» و«لا» المشتبهين بـ«ليس» واسم «لا» التي لنفي الجنس^{١١}.

١. النحو الوافي/ج ٤/ص ٢٤.
٢. النحو الوافي/ج ٤/ص ٣٠.
٣. النحو الوافي/ج ٤/ص ٣٠.
٤. (للمطالع) إنَّ العَلَمَ المفرد إذا تَنَيَّ أو جُمِعَ، زالت علميته وصار نكرة ولا يُحكم له بالتعريف إلا بوسائل جديدة تزداد، منها إدخال «أل» المعرفة عليه أو ندائه أو ... فإذا نودي العَلَمُ بعد تنيته وجمعه حُكِمَ له بالتعريف النَّاشِئ من النداء لا من علميته لأنَّ النداء هنا دخل على منادى خال من العلميّة فقد أزالها ما طرأ من التَّشْبِيهِ أو الجَمْع مثل: «يا محمدان»، «يا محمدون» وأشباههما؛ فيصير بعد ندائه في حكم النكرة المقصودة عند كثير من النحاة؛ النحو الوافي/ج ٤/ص ١٥.
٥. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص ٦٧٥ و٦٧٦.
٦. النحو الوافي/ج ٤/ص ٨.
٧. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص ٦٧٦.
٨. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص ٦٧٦؛ باورقي أول.
٩. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص ٦٧٦؛ باورقي دوم.
١٠. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص ٦٧٦.
١١. در این کتاب با مفعول معه آشنا نشدیم.
١٢. الهداية.

آزمون

۱. منادا را تعریف کنید و اقسام آن را بنویسید.
۲. حروف ندا را نام ببرید و موضع کاربرد هر یک را بنویسید.
۳. اعراب و بنای هر قسم از اقسام منادا را ذکر کنید.
۴. مفرد در مقابل چه چیزهایی به کار می‌رود و منظور از مفرد در اقسام منادا کدام است؟
۵. در مثال‌های زیر، منادا را مشخص کرده و نوع آن را بنویسید.

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا^۱

قَالُوا يَا لَوْطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ^۲

أَفَاطِمُ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَانْدِي^۳

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا^۴

... فَقَالَ يَا امْرَأَةَ مَا اسْمُ ابْنِكَ ...^۵

... أَيْ مُجْرِي الدَّمِ فِي غُرُوقِ عَبْدِكَ عَبْدُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ ...^۶

... أَيَا هَاشِمُ أَمَا تَخْشَى عَلَى نَفْسِكَ ...^۷

... مَلَائِكَتِي أَشْهَدُوا أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ ...^۸

يَا غَافِلًا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُهُ^۹

يَا ابْنَ آدَمَ أَطْعَمَنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ وَلَا تُعَلِّمَنِي مَا يُضِلُّكَ^{۱۰}

قَالَ الصَّادِقُ (ع):

يَا ابْنَ آدَمَ اذْكُرْنِي فِي غَضَبِكَ اذْكُرْكَ فِي غَضَبِي^{۱۱}

۱. گفتند: ای لوط! همانا ما فرستادگان پروردگار تو هستیم؛ هود/۸۱.
۲. گفتند: ای پدر ما! برای گناهان ما آمرزش بخواه؛ یوسف/۹۷.
۳. پروردگارا! این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای؛ آل عمران/۱۹۱.
۴. قسمتی از اشعار دعل: ای فاطمه (ع)! ای دختر خوبی! بلند شو و ناله کن؛ بحار الانوار/ج ۴۵/ص ۲۵۷.
۵. فرازی از دعای شب شنبه که امیرالمؤمنین (ع) آن را از جبرئیل (ع) آموخت: ای جاری کننده خون در رگ‌های من! بنده تو، بنده تو در مقابل توست؛ بحار الانوار/ج ۸۷/ص ۳۲۸.
۶. ... ای زن! نام پسرت چیست؟ ... من لایحضره الفقیه/ج ۳/ص ۲۶.
۷. امام صادق (ع): (مَنْ صَامَ لَهْ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمًا فِي شِدَّةِ الْخَرِّ فَأَصَابَهُ ظَمَأٌ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ أَلْفَ مَلَكٍ يَمْسَحُونَ وَجْهَهُ وَيُبَشِّرُونَهُ حَتَّى إِذَا أَفْطَرَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مَا أَطْيَبَ رِيحَكَ وَزَوْجَكَ) مَلَائِكَتِي أَشْهَدُوا أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ؛ (هر کس در گرمای شدید، روزه بگیرد و تشنه شود، خداوند هزار فرشته را وکیل می‌کند تا دست بر صورتش بکشند و او را بشارت دهند تا این که افطار کند؛ در آن وقت خداوند می‌فرماید: چه نیکوست بوی تو و روح تو) ملائکه من شهادت دهید که او را آمرزیدم؛ الکافی/ج ۴/ص ۶۴.
۸. فرمایش امیرالمؤمنین (ع) به هاشم بن عتبیه: ای هاشم! آیا بر خودت نمی‌ترسی؛ بحار الانوار/ج ۳۳/ص ۲۶.
۹. رسول اکرم (ص): خداوند جل جلاله فرمود: ای فرزند آدم! در آنچه به تو امر کرده‌ام مرا اطاعت کن و مصلحتت را به من یاد نده؛ وسائل الشیعة/ج ۱۵/ص ۲۳۵.
۱۰. ای کسی که غافل هستی در حالی که مرگ تو را طلب می‌کند!
۱۱. امام صادق (ع): خداوند به بعضی از انبیا وحی فرستاد که: ای فرزند آدم! در خشمتم مرا به یاد آور تا در غضبم تو را به یاد آورم؛ الکافی/ج ۲/ص ۳۰۳.

بخش ششم

مجرورات

- مجرور به حرف جر
- مضاف الیه

درس بیست و دوم

مجرورات (۱)

شناخت مجرور به حرف جرّ

یادآوری

در درس‌های قبل، با بعضی از عوامل رفع و نصب آشنا شدیم.

عوامل رفع

- فعل معلوم (چه لازم، چه متعدی)، عامل رفع فاعل؛
- فعل مجهول، عامل رفع نایب فاعل؛
- ابتدائیت، عامل رفع مبتدا؛
- مبتدا، عامل رفع خبر؛
- افعال ناقصه، افعال مقاربه و حروف شبیه به لیس، عامل رفع اسمشان؛
- حروف مشبّه بالفعل و لای نفی جنس، عامل رفع خبرشان.

عوامل نصب

- فعل متعدی معلوم و گاهی فعل مجهول^۱، عامل نصب مفعول به؛

۱. اگر فعل متعدی، دو مفعولی یا سه مفعولی باشد، هنگام مجهول کردن یکی از مفعول‌ها (معمولاً اولین مفعول) نایب فاعل می‌شود و بقیه، مفعول به و منصوب باقی می‌مانند و عاملشان همان فعل مجهول است. این که در این افعال، کدام مفعول نایب فاعل شود، بحث مفصلی دارد که در این مختصر نمی‌گنجد و در کتب مفصل بیان شده است.

- مطلق فعل (لازم، متعدی؛ معلوم، مجهول) عامل نصب مفعول فیه، مفعول له، مفعول مطلق، حال و تمیز؛
 - افعال ناقصه، افعال مقاربه و حروف شبیه به لیس، عامل نصب خبرشان؛
 - حروف مشبّهة بالفعل و لای نفی جنس، عامل نصب اسمشان.
- در این بخش از کتاب با عوامل جر آشنا خواهید شد.
- عوامل جر دو قسمند:
- حروف جارّه، یعنی: حروف جر دهنده (به آن‌ها حروف جر نیز می‌گویند)؛
 - مضاف.

شناخت مجرور به حرف جر

اسمی است که بعد از حروف جر می‌آید و توسط آن حروف، مجرور می‌شود.

معرفی حروف جر:

بَا وَ تَا وَ وَاو وَ كَاف وَ لَام وَ مُنْذُ وَ مُذْ خَلا
رُبَّ حَاشَا، مِنْ، عَدَا، فِي، عَنْ، عَلَى، حَتَّى، إِلَى

این حروف، عامل جر اسم مجرور بعد از خود هستند.

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى^۱

بعضی از معانی این حروف^۲:

بَا^۳: «استعانت» (معادل فارسی آن: به کمک)؛ مانند: لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَى مَنْ مِيتَةٌ عَلَى الْفَرَّاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ^۴؛ هزار ضربه به کمک شمشیر برای من آسان‌تر است از این که در غیر اطاعت خدا در بستر بمیرم.

۱. اسری/۱.

۲. این حروف، معانی بسیاری دارند که در کتب مفضل با آن‌ها آشنا خواهید شد و در این جا فقط با بعضی از معانی آن‌ها (معمولاً معنای اصلی) آشنا می‌شوید.

۳. معنای اصلی «با» الصاق است که در این جا ذکر نشد.

۴. امیرالمؤمنین علی علیه السلام: نهج البلاغه/خطبه ۱۲۲.

«سببیت» (معادل فارسی آن: به سبب)؛ مانند: **إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ**؛
 همانا شما به سبب گوساله پرستی تان به خودتان ظلم کردید.

«تعذیه» یعنی فعل لازم را متعدی می کند؛ مانند: **ذَهَبَ زَيْدٌ**؛ زید رفت؛ **ذَهَبَ زَيْدٌ بِعَمْرٍو**؛ زید عمرو را برد.

ثا: قسم؛ مانند: **قَالَ اللَّهُ لَا كِيدَنَّا صُنَامَكُمْ**؛^۱ به خدا قسم برای بت‌های شما تدبیری می‌اندیشم.

واو: قسم؛ مانند: **وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ**؛^۲ قسم به قرآن حکیم، همانا تو از فرستاده شدگانی.

کاف: «تشبیه» (معادل فارسی آن: مانند)؛ مانند: **الْعِبَادَةُ مَعَ أَكْلِ الْحَرَامِ كَالْبِنَاءِ عَلَى الْمَاءِ**؛^۳ عبادت به همراه حرام‌خواری، مانند ساختن [خانه] بر روی آب است.

لام: «اختصاص» (معادل فارسی آن: برای، مخصوص)؛ مانند: **فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ**؛^۴
 پس صبر کن، همانا سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است.

«تعلیل» (معادل فارسی آن: برای، به خاطر)؛ مانند: **فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَشْرَجَتْ وَالْجَمْتُ وَتَهَيَّأتْ لِقِتَالِكَ**؛^۵
 پس خداوند لعنت کند امتی را که [اسبها] رازین کرده و دهنه زدند و مهیا شدند برای جنگیدن با تو.

مُذْ، مُذْ: «ابتدای غایت» (معادل فارسی آن: از) اگر زمان مجرورش، گذشته باشد؛ مانند: ... مَا طَعِمْتُ طَعَاماً مُذْ يَوْمَئِذٍ؛^۶ از دوروز [پیش] غذایی نخورده‌ام. در این مثال، اگر «مُذْ» هم می‌آمد، معنا تفاوت نمی‌کرد.

«ظرفیت» (معادل فارسی آن: در) اگر زمان مجرورش، حال باشد؛ مانند: ... قَالَ يَا بُرَيْدَةُ مَا لَكَ أَذَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ مُذْ الْيَوْمِ ...؛^۷ گفت ای بریده! چرا در این روز (امروز) رسول خدا را آزریدی؟! در این مثال، اگر «مُذْ» هم می‌آمد، معنا تفاوت نمی‌کرد.

رُبَّ: «تکثیر»^{۱۰} (معادل فارسی آن: چه بسیار)؛ مانند: **رُبَّ حَرِيصٍ قَتَلَهُ حِرْصُهُ**؛^{۱۱} چه بسیار حرصی که

۱. بقره/۵۴.

۲. انبیاء/۵۷.

۳. یس/۲ و ۳.

۴. ۶ فرازی از زیارت عاشورا؛ بحار الأنوار/ج ۹۸/ص ۲۰۰.

۵. هود/۴۹.

۶. رسول اکرم ﷺ؛ بحار الأنوار/ج ۸۱/ص ۲۵۸.

۷. مجرورش، همیشه معنای زمانی دارد.

۸. صحبت شخصی با رسول اکرم حضرت محمد ﷺ؛ امالی طوسی/ص ۶۱۷.

۹. فرمایش رسول اکرم ﷺ خطاب به بریده هنگامی که به ناحق از امیرالمؤمنین علی علیه السلام شکایت می‌کرد؛ بحار الأنوار/ج ۳۸/ص ۶۶.

۱۰. به ندرت به معنای «تقلیل» می‌آید.

۱۱. امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ غرر الحکم/ص ۲۹۴.

حرصش او را کشته است.

حَاشَا، خَلَا، عَدَا: «استثناء» (معادل فارسی آن: به جز، مگر)؛ مانند: وَ ذَلِكَ يَوْمٌ بَكَتْ عَلَيْهِ جَمِيعُ بَقَاعِ الْأَرْضِ خَلَا بُقْعَةَ الشَّامِ؛ و آن [روز عاشورا]، روزی است که تمام سرزمین‌ها بر او گریست، به جز سرزمین شام. در این مثال، اگر «حَاشَا» یا «عَدَا» هم می‌آمد، معنا تفاوت نمی‌کرد.

مِنْ: «تبعیض» (معادل فارسی آن: از)؛ مانند: كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ؛ از روزی خدا بخورید و بیاشامید.

«ابتدای غایت» (معادل فارسی آن: از)؛ مانند: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى؛ منزّه است کسی که در شبی بنده‌اش را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد.

فِي: «ظرفیت» (معادل فارسی آن: در)؛ مانند: الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يُضِلُّهُ اللَّهُ لَهُ أَمْرُهُ فِي لَيْلَةٍ؛ مهدی [موعود علیه السلام] از ما اهل بیت است؛ خداوند در یک شب امر او را برایش اصلاح می‌کند.

عَنْ: «مجاوزه» (معادل فارسی آن: از)؛ مانند: كَفَّ عَنِ الْغِيَّةِ فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ؛ از غیبت خودداری کن، همانا آن خورشت سگ‌های اهل دوزخ است.

عَلَى: «استعلاء» (معادل فارسی آن: بر، بالای)؛ مانند: عَلَيَّهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ؛ بر آنها (چهار پایان) و بر کشتی حمل می‌شوید.

حَتَّى: «انتهای غایت» (معادل فارسی آن: تا)؛ مانند: سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ؛ شبی سرشار از سلامت تا طلوع فجر.

إِلَى: «انتهای غایت»^۶ (معادل فارسی آن: به سوی)؛ مانند: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ؛ خداوند، سرپرست کسانی است که ایمان آوردند و آن‌ها را از ظلمت‌ها به سوی نور می‌برد.

۱. امام صادق علیه السلام؛ الکافی/ج ۴/ص ۱۴۷.

۳. رسول اکرم صلی الله علیه و آله؛ کمال الدین و اکمال النعمة/ص ۱۵۲.

۵. قدر/۵.

۶. انتهای غایت در حتی با انتهای غایت در إلى تفاوت‌هایی دارد که در کتب مفصل ذکر شده است؛ برای تحقیق این مسأله می‌توان به «معنی الأديب/باب أول/ص ۱۰۰ تا ۱۰۲» مراجعه کرد.

۷. بقره/۲۵۷.

۲. بقره/۶۰.

۴. امام حسین علیه السلام در مسیر کربلا؛ تحف العقول/ص ۱۷۶.

بعضی از معانی حروف جر:

استعانت سببیت تعدیه	} باء	خلا
		عدا ← استثناء
		حاشا
تبعوض ابتدای غایت	} مِین	تاء ← قسم
		واو ← قسم
فی ← ظرفیت		کاف ← تشبیه
عَنْ ← مجاوزه		} لام اختصاص تعلیل
علی ← استعلاء		
حَتَّى ← انتهای غایت	} منذ ابتدای غایت ظرفیت	رُبُّ ← تکثیر
إِلَى ← انتهای غایت		

چند نکته

۱. از آن جا که جرّ مخصوص اسم است، پس همیشه این حروف بر سر اسم می آیند.
۲. حروف جرّ، هم بر سر اسم ظاهر می آیند (مانند همه مثال های قبل)، هم بر سر ضمیر؛ البته ضمیری که حرف جرّ بر سر آن می آید، باید ضمیر متصل مجروری باشد (چون در جایگاه یک کلمه مجرور می آید)؛ مانند: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ^۱.
۳. لام جرّ، مکسور است و فقط وقتی بر سر ضمیر (ضمیر متصل مجروری) بیاید، مفتوح می شود؛ مانند: لَهُ، لَكَ، لَنَا، لَكُنَّ. البته، ضمیر متکلم وحده از این حکم مستثناست و لام وقتی بر سر آن می آید، مکسور به کار می رود؛ مانند: لِي؛ بنابراین اگر بر سر غیر ضمیر، لام مفتوح بیاید، حرف جرّ

۱. بقره/۲.

نیست؛ مانند: **فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ**؛ از این رو کلمه «حَقُّ» که بعد از آن آمده، مجرور نشده است.

بازگشتی به بحث مبتدا و خبر

اگر جار و مجرور خبر واقع شود، می‌تواند مقدم بر مبتدا شود؛ مانند «**بَيِّدَكَ الْخَيْرُ**»^۲ که در اصل چنین بوده: «**الْخَيْرُ بَيِّدَكَ**»^۳. در ترکیب «بَيِّدَ» را جار و مجرور و خبر مقدم و «الْخَيْرُ» را مبتدای مؤخر می‌دانند. در چنین مواردی اگر مبتدا نکره باشد، معمولاً خبر جار و مجرور بر مبتدا مقدم می‌شود؛^۴ مانند: «**فَمِنْهُمْ شَقِي**»^۵.

اگر جار و مجرور، خبر واقع شود، اعراب رفعش، محلی خواهد بود.

متن خوانی

المجرور بالحرف هو ما نسب إليه شيء بواسطة حرف جر ملفوظ^۶. حروف الجر جر آخر الاسم الذي يليها مباشرة^۷ وهي سبعة عشر حرفاً: الباء، من، إلى، في، اللام، رب، على، عن، الكاف، مذ، منذ، حتى، واو، تاء، حاشا، خلا وعدا. نظمها بالفارسية:

با و تا و کاف و لام و واو و منذ و مذ. خلا رب، حاشا، من، عدا، فی، علی، حتی، إلى^۸

الأول الباء ولها معان^۹ منها الإستعانة وهي الدّاخله على آله الفعل نحو «كتبت بالقلم» ومنها السببية نحو «فكلاً أخذنا بذنبه»^{۱۰} ومنها التعدية وتسمى باء النقل أيضاً تقول في «ذهب زيد»: «ذهب بزيد» ومنه «ذهب الله بنورهم»^{۱۱} وتدخل على المضمير

۱. ذاریات/۲۳.

۲. آل عمران/۶۲.

۳. معمولاً این تقدم معنای حصر را در کلام ایجاد می‌کند؛ مانند: «**بَيِّدَكَ الْخَيْرُ**»؛ یعنی خیر فقط در دست توست.

۴. یکی دیگر از مواردی که اجازه داده‌اند مبتدا نکره بیاید، جایی است که خبر آن جار و مجرور و مقدم بر مبتدا باشد؛ پس، اگر جار و مجرور، خبر برای مبتدای نکره شد، چنانچه برای نکره بودن مبتدا، دلیلی وجود داشت، تقدم خبر جار و مجرور بر مبتدا واجب نیست؛ ولی اگر هیچ دلیلی برای نکره بودن آن وجود نداشت، این تقدم واجب است. در مثال «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» چون مبتدا، معنای دعایی دارد و این سبب جواز ابتدا به نکره است، تقدم خبر جار و مجرور واجب نیست؛ ولی در مثال «مِنْهُمْ شَقِي» که هیچ دلیلی برای نکره بودن مبتدا نداریم، خود تقدم جار و مجرور سبب جواز ابتدا به نکره است؛ بنا بر این در این مثال، تقدم خبر جار و مجرور واجب می‌شود.

۵. هود/۱۰۵. ۶. موارد دیگری نیز برای جواز یا وجوب تقدم خبر وجود دارند، که در کتب مفصل خواهد آمد.

۷. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ۲۹۲.

۸. الصمدية.

۹. برگرفته از شرح عوامل فی النحو.

۱۰. عوامل ملا محسن.

۱۱. شرح عوامل فی النحو.

۱۲. عنکبوت/۴۰.

۱۳. بقره/۱۷.

۱۴. برگرفته از مغنی اللیب/ج ۱/ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

كما مَرَّ وعلى المضمر نحو «به داءٌ وبك شفاءٌ».

الثانى من ولها معانٍ^١. منها ابتداء الغاية وهو الغالب عليها. تقع لهذا المعنى فى غير الزمان نحو «من المسجد الحرام»^٢ و«إنَّه من سليمان»^٣ وقد يكون للزمان نحو «لمسجد أسس على التقوى من أول يومٍ أحق أن تقوم فيه»^٤ ومنها التبعية نحو «منهم من كلم الله»^٥ ومنها بيان الجنس [التبيين]^٦ نحو «فاجتنبوا الرجس من الأوثان»^٧ وتدخل على المظهر كما مَرَّ وعلى المضمر نحو «منه عطاء ومنك ثناء»^٨.

الثالث إلى ولها معانٍ. منها انتهاء الغاية الزمانية نحو «ثم أتموا الصيام إلى الليل»^٩ والمكانية نحو «من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى»^{١٠} وتدخل على المظهر كما مَرَّ وعلى المضمر نحو «إليه يرد علم الساعة»^{١١}.

الرابع فى ولها معانٍ^{١٢}. منها الظرفية وهو حلول شىء فى غيره إمَّا حقيقة نحو «زيد فى الدار» أو مجازًا نحو «النجاة فى الصدق»^{١٣} والحقيقية إمَّا مكانية أو زمانية وقد اجتمعتا فى قوله تعالى «الم» غلبت الروم فى أدنى الأرض وهم من بعد غلبهم سيغلبون فى بضع سنين ...^{١٤} وتدخل على المظهر كما مَرَّ وعلى المضمر نحو فيكم وفيهم.

الخامس اللام ولها معانٍ^{١٥}. منها الاستحقاق وهى الواقعة بين معنى وذاتٍ نحو «الحمد لله» و«العزة لله» و«ويل للمطففين» و«لهم فى الدنيا خزي»^{١٦} ومنها الإختصاص وهو على ضربين إمَّا للإختصاص للملكى نحو «المال لزيد» أو للإختصاص الإضافى نحو «الجل للفرس» ومنها التعليل نحو «ضربت زيدا للتأيب» وتدخل على المظهر كما مَرَّ وعلى المضمر نحو «له معقبات»^{١٧} لكن تتحرك بالفتحة إن دخلت على ضميرٍ إلا على ياء المتكلم فتكسر فى نحو «رب اغفر لي»^{١٨}.

١. شرح عوامل فى النحو.

٢. معنى اللبيب/ج/١ ص/٤١٩.

٣. برگرفته از معنى اللبيب/ج/١ ص/٤٢٠.

٤. حج/٣٠.

٥. بقره/١٨٧.

٦. فصلت/٤٧.

٧. شرح عوامل فى النحو.

٨. شرح عوامل فى النحو.

٩. شرح عوامل فى النحو.

١٠. اسراء/٢.

١١. شرح عوامل فى النحو.

١٢. بقره/٢٥٢.

١٣. شرح عوامل فى النحو.

١٤. اسراء/٢.

١٥. شرح عوامل فى النحو.

١٦. روم/٤١ تا ٤٢.

١٧. معنى اللبيب/ج/١ ص/٢٧٥.

١٨. النحو الوافى/ج/٢ ص/٣٧٤.

١٩. نمل/٣٠.

٢٠. توبه/١٠٨.

٢١. برگرفته از معنى اللبيب/ج/١ ص/٤٢٠.

٢٢. شرح عوامل فى النحو.

٢٣. برگرفته از معنى اللبيب/ج/١ ص/١٠٤.

٢٤. برگرفته از معنى اللبيب/ج/١ ص/٢٢٣.

٢٥. برگرفته از معنى اللبيب/ج/١ ص/٢٢٣.

٢٦. رعد/١١.

السادس رَبٌّ وهى ترد للتكثير كثيرا^١ نحو «رب تال القرآن والقرآن يلغنه»^٢.

السابع على ولها معان^٣. منها الإستعلاء إمّا حقيقة نحو «زيد على السطح» أو مجازا نحو «عليه دين» وتدخل على المظهر والمضمر كما مرّ^٤.

الثامن عن ولها معان^٥. منها المجاوزة إمّا حقيقة نحو «رميت السهم عن القوس» أى تجاوز عن القوس وإمّا مجازا نحو «بلغنى عن زيد حديث» ومعناه تجاوز عنه حديث وتدخل على المظهر كما ذكر وعلى المضمر نحو «ورضوا عنه»^٦.

التاسع الكاف ولها معان. منها التشبيه نحو «زيد كالأسد»^٧ ولا تدخل على المضمر^٨.

العاشر والحادى عشر مذ ومنذ وهما لابتداء الغاية فى الزمان الماضى نحو «ما رأيته مذ يوم الجمعة» أى أوّل انتفاء رؤيتى يوم الجمعة أو للطرفيّة فى الزمان الحاضر نحو «ما رأيته منذ يومنا» أى عدم رؤيتى فى جميع يومنا^٩.

الثانى عشر حتّى ولها ثلاثة معان. منها انتهاء الغاية^{١٠} ومدخولها إمّا جزء ما قبلها نحو «أكلت السمكة حتّى رأسها» أو متصل به نحو «نمت البارحة حتّى الصّباح» وتفيد لدخولها قوّة نحو «مات الناس حتّى الأنبياء» أو ضعفا نحو «قدم الحاجّ حتّى المشاة»^{١١}.

الثالث عشر واو وهى للقسم نحو «والله لأفعلن كذا» ولا تدخل على المضمر فلا يقال «وك لأفعلن كذا»^{١٢}.

الرابع عشر تاء وهى للقسم وتدخل على لفظة «الله» فقط نحو «تالله لأفعلن كذا»^{١٣}.

بقيت ثلاثة وهى حاشا. خلا وعدا وكلّ للإستثناء^{١٤} نحو «ساء القوم حاشا زيد» و«أكرمت القوم خلا زيد» و«جائنى القوم عدا زيد».

٢. نوح/٢٨.
 ٤. برگرفته از معنى اللّيب/ج ١/ص ١٩٠.
 ٦. برگرفته از معنى اللّيب/ج ١/ص ١٩٦.
 ٨. شرح عوامل فى النحو.
 ١٠. برگرفته از شرح عوامل فى النحو.
 ١٢. برگرفته از معنى اللّيب/ج ١/ص ١٦٦.
 ١٤. برگرفته از شرح عوامل فى النحو.
 ١٦. برگرفته از عوامل ملا محسن.

١. معنى اللّيب/ج ١/ص ١٨٠.
 ٣. شرح عوامل فى النحو.
 ٥. شرح عوامل فى النحو.
 ٧. مائده/١١٩.
 ٩. برگرفته از معنى اللّيب/ج ١/ص ٢٣٣ و ٢٣٤.
 ١١. شرح عوامل فى النحو.
 ١٣. عوامل ملا محسن.
 ١٥. برگرفته از شرح عوامل فى النحو.

آزمون

۱. مجرورات چند قسم است؟ نام ببرید.
 ۲. عوامل جرّ کدامند؟
 ۳. حروف جرّ را نام ببرید.
 ۴. ترجمه روان حروف جرّ زیر را بنویسید.
- | | |
|---------------|--------------|
| رَبٌّ: | عَدَا: |
| مِنْذُ: | عَنْ: |
| تَا: | كَاف: |
| حَتَّى: | إِلَى: |
۵. در عبارات زیر، مجرور به حرف جرّ را مشخص کرده، علامت جرّش را بنویسید
(طبیعی است در صورتی که مجرور به حرف جرّ، ضمیر باشد، علامت جرّ ندارد).

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ^۱

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً^۲

تَاللَّهِ لَا كِيدَ إِلَّا أَصْنَامُكُمْ^۳

فَقَوْلَ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ^۴

إِذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى^۵

فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ^۶

... فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ ...^۷

لَا مُصِيبَةَ كَدَمِ الْعَقْلِ^۸

۱. بقره/۷.

۲. بقره/۲۲.

۳. انبیاء/۵۷.

۴. صافات/۱۷۴.

۵. نازعات/۱۷.

۶. هود/۱۰۵.

۷. کلام امیرالمومنین علی (علیه السلام) هنگام ضربت خوردن: ... به پروردگار کعبه قسم، رستگار شدم؛ بحار الانوار/ج ۴۱/ص ۲.

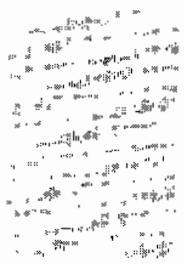
۸. از وصایای امام باقر (علیه السلام) به جابر ابن یزید جعفی؛ هیچ مصیبتی مانند عقل نداشتن نیست؛ بحار الانوار/ج ۷۵/ص ۱۶۵.

۹. درباره خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، ده جمله بنویسید و در آن حروف جر مختلف را به کار برید.

قال الصادق عليه السلام:

كُلُّ شَيْءٍ جَرَّ عَلَيْكَ الْمَالَ فَزَكَّهُ^۱

۱. امام صادق عليه السلام: هر چیزی را که برای تو درآمدزا است، پاک کن؛ الکافی/ج ۳/ص ۵۲۷.



درس بیست و سوم

مجرورات (۲)

شناخت مضاف الیه

گاهی در زبان فارسی، کلماتی با کسره به هم متصل می‌شوند. این کلمات، بر دو دسته‌اند. به تفاوت الفاظ ردیف اول و دوم توجه کنید:

ردیف اول:	گلِ زیبا	کتابِ مفید
ردیف دوم:	گلِ من	کتابِ کتابخانه

الفاظ هر دو ردیف، مرکب ناقص هستند و در هر مرکب، دو اسم به دنبال هم آمده و با کسره به هم متصل شده‌اند؛ با این تفاوت که در مرکب‌های ردیف اول، اسم دوم بیانگر خصوصیتی در اسم اول است؛ برخلاف مرکب‌ها در ردیف دوم.

توضیح مطلب:

«گلِ زیبا» —————> زیبا بودن، خصوصیتی در گل است؛ یعنی گل، زیباست.
 «کتابِ مفید» —————> مفید بودن، خصوصیتی در کتاب است؛ یعنی کتاب، مفید است.

اما ردیف دوم چنین نیست؛ مانند:

گلِ من —————> کلمه «من» برای بیان خصوصیتی در گل نیامده است؛ یعنی گل، من نیست.
 کتابِ کتابخانه —————> کلمه «کتابخانه» برای بیان خصوصیتی در کتاب نیامده است؛ یعنی کتاب، کتابخانه نیست.

مرکب‌های ردیف اول را که در آنها اسم دوم برای بیان خصوصیتی در اسم اول آمده، «مرکب وصفی» می‌نامند و مرکب‌های ردیف دوم را که در آنها اسم دوم بیانگر خصوصیتی در اسم اول نیست، بلکه فقط اسم اول نسبتی با اسم دوم پیدا می‌کند، «مرکب اضافی» می‌نامند. مرکب اضافی یکی از مرکب‌های ناقصی است که در کلام عرب کاربرد فراوان دارد. پس برای تشخیص مرکب وصفی از مرکب اضافی در ترجمه فارسی، کسره اسم اول را برداشته و به جای آن فعل «است» را به آخر مرکب، اضافه می‌کنیم. اگر جمله معناداری درست شد، مرکب وصفی و در غیر این صورت، مرکب اضافی است. چند نمونه مرکب اضافی:

نماز شب انگشتر نقره^۱ کتاب علی

در زبان عربی، به جزء اول در این مرکب، «مضاف» و به جزء دوم «مضاف‌الیه» می‌گویند.^۲ مضاف‌الیه، همیشه مجرور است و بسیاری از نحوین، عامل جَرش را مضاف می‌دانند.^۳

صَلَوَةُ اللَّيْلِ عامل جَر «اللَّيْلِ»، کلمه «صَلَوَةُ» است.

مضاف مضاف الیه

خَاتَمُ فَضَّةٍ عامل جَر «فِضَّةٍ»، کلمه «خَاتَم» است.

مضاف مضاف الیه

كِتَابُ عَلِيٍّ عامل جَر «عَلِيٍّ»، کلمه «كِتَاب» است.

مضاف مضاف الیه

نحوین «مضاف» بودن را نقش ترکیبی نمی‌دانند؛ بنابراین کلمه‌ای که مضاف است، نقش ترکیبی دیگری دارد؛ اما «مضاف‌الیه» بودن، نقش ترکیبی است.

نمونه‌هایی دیگر از مرکب اضافی:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ^۴؛ او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد.

مضاف‌الیه ← المؤمنین

۱. «انگشتر نقره» مرکب اضافی و «انگشتر نقره‌ای» مرکب وصفی است.

۲. کسره گرفتن مضاف در ترجمه فارسی غالبی است؛ یعنی گاهی در ترجمه مرکب اضافی، جزء اول کسره نمی‌گیرد.

۳. برخی از نحوین، عامل آن را حرف جَرِ مَقْدَر می‌دانند که در ادامه درس، در پاورقی خواهد آمد.

۴. فتح/۴.

نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ؛ به کسانی که ظلم کردند می‌گوییم: بچشید عذاب آتش را.

مضاف‌الیه ← النَّارِ

مضاف‌الیه ← الله

التَّوْبَةُ حَبْلُ اللهِ؛ توبه، رِسمانِ خداوند است.

نقش ترکیبی مضاف در مثال اول: مجرور به حرف جرّ، در مثال دوم: مفعول به و در مثال سوم: خبر است.

• مرکب اضافی بر دو نوع است:

۱. اضافه معنویه

۲. اضافه لفظیه

آنچه درباره اضافه در این درس می‌خوانید، مربوط به «اضافه معنویه» است و با تعریف «اضافه لفظیه»، احکام آن و تفاوت آن با اضافه معنویه در درس بیست‌ونهم آشنا می‌شوید.

در تقسیمی دیگر، ترکیب اضافی (اضافه معنویه) بر سه نوع است:

۱. گاهی مضاف‌الیه، زمان یا مکان مضاف را بیان می‌کند؛^۱ مانند: صَلَوَةُ اللَّيْلِ. در این نوع اضافه، بین مضاف و مضاف‌الیه معنای حرف جرّ «فِی» وجود دارد. (نماز شب، یعنی: نماز در شب) در اصطلاح می‌گویند: در این نوع اضافه، حرف جرّ «فِی» در تقدیر^۲ است.

۲. گاهی مضاف‌الیه، جنس مضاف را بیان می‌کند؛^۳ مانند: خَاتَمُ فَضَّةٍ. در این نوع اضافه، بین مضاف و مضاف‌الیه معنای حرف جرّ «مِنْ» وجود دارد. (انگشتر نقره، یعنی: انگشتر از نقره) یعنی در این نوع، حرف جرّ «مِنْ» در تقدیر است.

۳. گاهی مرکب اضافی، از این دو نوع نیست؛^۴ مانند: كِتَابُ عَلِيٍّ. در این نوع اضافه، بین مضاف و مضاف‌الیه معنای حرف جرّ «لِام» وجود دارد. (کتاب علی، یعنی: کتاب برای علی) یعنی در این نوع، حرف جرّ «لِام» در تقدیر است.^۵ معمولاً در این نوع اضافه، مضاف‌الیه، مالکِ مضاف است.

۱. سبأ/۴۲.

۲. امام صادق (علیه السلام): مستدرک الوسائل ج ۱۲/ص ۱۳۱.

۳. این قسم را «اضافه ظرفیه» می‌نامند.

۴. «در تقدیر است»؛ یعنی «مخفی است».

۵. این قسم را «اضافه بیانیه» می‌نامند.

۶. این قسم را «اضافه لامیه» می‌نامند.

۷. برخی از نحویون، در تمام این اقسام سه‌گانه، همان حرف جرّ مقدر را عامل در مضاف‌الیه می‌دانند.

مضاف‌الیه، مجرور و عامل جرّش مضاف است.

اضافه لفظیه: با این اضافه در درس بیست‌ونهم آشنا می‌شوید.

مرکب اضافی

اضافه معنویه: تمام مباحث اضافه در این درس، درباره این قسم است.

مضاف‌الیه، زمان یا مکان مضاف را بیان می‌کند؛ مانند: صَلَوَةُ

الَّيْلِ؛ در این نوع اضافه، حرف «فِي» در تقدیر است.

مضاف‌الیه، جنس مضاف را بیان می‌کند؛ مانند: خَاتَمُ فَضَّةٍ؛ در

این نوع اضافه، حرف «مِنْ» در تقدیر است.

مرکب اضافی از دو نوع بالا نیست؛ مانند: كِتَابُ عَلِيٍّ؛ در این

نوع اضافه، حرف «لَا» در تقدیر است.

اضافه معنویه

نکته: مضاف، «ال»^۱ و تنوین و نون عوض از تنوین نمی‌گیرد.

الْغُلَامُ + زَيْد ← غُلَامُ زَيْدِ غُلَامٌ + زَيْد ← غُلَامُ زَيْدِ

غُلَامَانِ + زَيْد ← غُلَامَا زَيْدِ

فایده‌های اضافه (اضافه معنویه):

۱. اسم نکره اگر به اسم معرفه اضافه شود، معرفه می‌شود؛ مانند «کتاب» که به تنهایی نکره است و به هر کتابی از کتاب‌های عالم می‌تواند اطلاق شود؛ اما در صورت اضافه به معرفه چنین نیست. «کتاب علی» معرفه می‌شود؛ یعنی از بین تمام کتاب‌های عالم، فقط به کتابی که مخصوص علی است، اطلاق می‌شود. در اصطلاح می‌گویند: «مضاف نکره، از مضاف‌الیه معرفه کسب تعریف می‌کند».

۱. در اضافه لفظیه، مضاف با شرایطی می‌تواند «ال» بگیرد.

۲. اسم نکره اگر به اسم نکره اضافه شود، تخصیص می‌خورد؛ مانند «کتابِ نحو». این اضافه، به کتاب شناخته شده و مشخصی اطلاق نمی‌شود؛ اما محدودتر شده و در بین تمام کتاب‌های دنیا در موضوعات گوناگون، فقط به کتاب‌های نحوی اطلاق می‌شود. در اصطلاح می‌گویند: «مضاف نکره، از مضاف‌الیه نکره کسب تخصیص می‌کند».

چکیده

کسب تعریف: اگر مضاف‌الیه، معرفه باشد؛ مانند: کتاب علی. کسب تخصیص: اگر مضاف‌الیه، نکره باشد؛ مانند: کتاب نحو.	}	فواید اضافه (إضافة معنویة)
--	---	---------------------------------------

متن خوانی

المضاف إلیه هو ما نسب إلیه شيء بواسطة حرف جرٍّ مقدّر مراداً^۱ فالإضافة نسبة تقييدية بين اسمين توجب لثانيهما الجر مطلقاً ويسمى الاسم الأول مضافاً ويعرب حسب موقعه في الكلام فيكون مبتدأ أو خبراً أو فاعلاً أو نائب فاعل أو مفعولاً به ... إلخ. ويسمى الثاني مضافاً إلیه ويجر دائماً^۲ ويجب تجريد المضاف عن التنوين وما يقوم مقامه نحو «غلامٌ زيد» و«غلاماً عمرو»^۳.

واعلم أنّ الإضافة على قسمين: معنویة ولفظیة^۴؛ فالإضافة المعنویة تفيد التعريف متى أضيفت النكرة إلى المعرفة نحو «بيت الجار» والتخصیص متى أضيفت إلى نكرة نحو «بيت جار» فإنه أخص من «بيت» فقط. والمراد بالتخصیص ما يبقى على حالة النكرة ولا يبلغ درجة التعريف^۵؛ والمضاف إلیه فيها إن كان جنساً للمضاف فهي بمعنى «من» أو ظرفاً له فبمعنى «فی» أو غیرهما فبمعنى «اللام»^۶؛ والمضاف فیها لا تدخل علیها «ال»^۷.

۱. الصمدیة؛ و قید «مراداً» للإحتراز عن المفعول فيه والمفعول له، فإن حرف جرٍّ مقدّر فیهما لکنه غیر مراد.

۲. موسوعة النحو والصرف والأعراب/ص ۹۶.

۳. الهدایة.

۴. مبادئ العربیة/ج ۴/ص ۳۰۳.

۵. الهدایة.

۶. برگرفته از موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ۹۸.

۷. الصمدیة.

آزمون

۱. موارد خواسته شده را بنویسید.

* عامل جرّ مضاف الیه * انواع مضاف الیه (در اضافه معنویه) * فایده‌های اضافه (اضافه معنویه)

۲. جدول زیر را کامل کنید.

نوع اضافه	مضاف الیه را مشخص کنید			
	تثنية	ثلاثة	أكثر	
				لِلَّهِ خَزَايِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ^۱
				أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ ^۲
				يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ ^۳
				إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ^۴
				... عَلَيْهِ جُبَّةٌ خَزَرٌ ... ^۵
				الْجَهْلُ مَعْدَنُ الشَّرِّ ^۶
				الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ ^۷
				الْحِلْمُ يَطْفِئُ نَارَ الْغَضَبِ ^۸
				... لَا تُصَلِّ فِي خَاتَمِ ذَهَبٍ وَلَا تَشْرَبْ فِي آتِنَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ ... ^۹

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

إِنَّ الظُّلْمَةَ فِي الْجَهْلِ وَ أَنَّ النُّورَ فِي الْعِلْمِ

۲. برای شما شکار دریا حلال شد؛ مائده/۹۶.

۴. همانا ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد؛ اعراف/۱۷۰.

۶. امیرالمؤمنین علی علیه السلام: نادانی، معنی شرّ است؛ غررالحکم/ص ۷۳.

۱. گنجینه‌های آسمان و زمین برای خداست؛ منافقون/۷.

۳. او شما را در تاریکی‌های صحرا و دریا کمک می‌کند؛ نمل/۶۳.

۵. بر روی او (چنانچه طفل) یک لباس خز بود؛ الکافی/ج ۳/ص ۲۰۶.

۷. امام صادق علیه السلام نقل کردند که رسول اکرم ﷺ فرمودند: دعا، سلاح مؤمن است؛ الکافی/ج ۲/ص ۴۶۸.

۸. امیرالمؤمنین علی علیه السلام: بردباری، آتش خشم را خاموش می‌کند؛ مستدرک الوسائل/ج ۱۲/ص ۱۲.

۹. امام رضا علیه السلام: انگشتر طلا، نماز نخوان و در ظروف طلا و نقره میاشام؛ مستدرک الوسائل/ج ۲/ص ۵۹۸.

۱۰. امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا تاریکی در جهل و نور در علم است؛ الکافی/ج ۱/ص ۲۹.

بخش هفتم

توابع

- نعت
- تأکید
- عطف به حروف
- عطف‌بیان
- بدل

درس بیست و چهارم

توابع (۱)

شناخت نعت

گاهی در زبان عربی، کلماتی را می‌بینیم که اعرابشان مانند اسمی است که قبل از آن‌ها آمده است؛ یعنی اعراب مستقلی ندارند؛ بلکه اگر اسم قبل از آن‌ها مرفوع باشد، آن‌ها نیز مرفوع می‌شوند. همچنین اگر اسم قبل از آن‌ها، منصوب باشد، آن‌ها هم منصوب و اگر مجرور باشد، مجرور می‌شوند.

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

قَالَ اللهُ الرَّحِيمُ أَطَعْتُ اللهُ الرَّحِيمَ بِسْمِ اللهِ الرَّحِيمِ

چون اعراب این کلمات، تابع اسم قبل از خود می‌باشد، آن‌ها را «تابع» و اسم قبل را «متبوع» می‌نامند. عامل در تابع، همان عامل در متبوع است.

توابع پنج قسمند: ۱. نعت؛ ۲. تأکید؛ ۳. عطف به حروف؛ ۴. عطف بیان؛ ۵. بدل

نعت (صفت)

یکی دیگر از مرگب‌های ناقص که در کلام عرب کاربرد فراوان دارد، «مرگب وصفی» است. در

۱. مواردی هست که دو کلمه پیاپی، اعرابی مانند هم دارند؛ ولی هر دو اسم، اعرابشان مستقل است؛ نه این که برای تبعیت از هم اعراب یکسان گرفته باشند؛ مانند: اعراب مبتدا و خبری که بدون فاصله بیایند، که هر دو مرفوعند و اعراب مفعول اول و مفعول دومی که پیاپی ذکر شوند.

درس قبل، به اختصار با این مرکب آشنا شدید و آموختید که در این مرکب، دو اسم به دنبال هم می‌آیند، که اسم دوم، خصوصیتی را در اسم اول بیان می‌کند؛ مانند:

گل زیبا کتاب مفید علم نافع

در زبان فارسی، در این گونه مرکب، جزء اول کسره می‌گیرد.

در زبان عربی، به جزء اول در این مرکب، «منعوت» (موصوف) و به جزء دوم «نعت» (صفت) می‌گویند. عامل در صفت، همان عامل در موصوف است.

نحویون، «موصوف» بودن را نقش ترکیبی نمی‌دانند؛ بنابراین کلمه‌ای که موصوف است، نقش ترکیبی دیگری دارد؛ اما «صفت» بودن، نقش ترکیبی است.

جَاءَ رَجُلٌ شُجَاعٌ عامل رفع «شُجَاعٌ»، «جَاءَ» است که موصوفش، یعنی «رَجُلٌ» را
موصوف صفت

رَأَيْتُ رَجُلًا شُجَاعًا عامل نصب «شُجَاعًا»، «رَأَيْتُ» است که موصوفش، یعنی
موصوف صفت «رَجُلًا» را بنابر مفعول به بودن نصب می‌دهد.

نَظَرْتُ إِلَى رَجُلٍ شُجَاعٍ عامل جرّ «شُجَاعٍ» کلمه «إِلَى» است که عامل جرّ موصوفش،
موصوف صفت یعنی: «رَجُلٍ» می‌باشد.

نمونه‌هایی قرآنی از مرکب وصفی:

لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا^۱؛ اگر [قرآن] از جانب غیر خداوند بود، قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند. صفت ← کثیراً

وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ^۲؛ و خداوند صاحب فضل بزرگ است. صفت ← عظیم

قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ^۳؛ کافران گفتند: این ساحری بسیار دروغگو است. صفت ← کذاب

نقش ترکیبی موصوف در مثال اول: مفعول به، در مثال دوم: مضاف الیه و در مثال سوم: خبر است.

۲. آل عمران/ ۱۷۴.

۱. نساء/ ۸۲.

۳. ص/ ۴.

تابع: لفظی است که در اعراب، از کلمه قبل از خود تبعیت می‌کند.
 متبوع: کلمه‌ای است که یکی از توابع برای آن آورده شود.
 معرفی توابع: نعت، تأکید، عطف به حروف، عطف‌بیان و بدل
 نعت: تابعی است که بر معنایی در متبوعش دلالت می‌کند.
 عامل در نعت، همان عامل در متبوعش است.

تبعیت صفت از موصوف

صفت، غیر از اعراب، در چند چیز دیگر باید از موصوف تبعیت کند.

- در تعریف و تنکیر
- در افراد و تشبیه و جمع (در عدد)
- در تذکیر و تأنیث (در جنس)

در مثال‌های این درس، تبعیت صفت از موصوف را بررسی کنید.

مثالی دیگر: جَاءَتْ الْفَاطِمَتَانِ الصَّادِقَتَانِ

موصوف در این مثال، مثنی، مرفوع، معرفه و مؤنث است؛ بنابراین، صفت نیز تمام این ویژگی‌ها را دارد.

چند نکته:

۱. جمع مکسر در حکم مفرد مؤنث است؛ بنابراین اگر موصوف ما جمع مکسر بود، صفتش هم می‌تواند مفرد مؤنث بیاید؛ مانند: أَيْنَ الشُّمُوسُ الطَّالِعَةُ؟ هم جمع؛ مانند: الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ؟
۲. گاهی، جمله برای بیان خصوصیت یک اسم مفرد به کار می‌رود در این صورت، آن جمله را جمله وصفیه می‌نامند. موصوف جمله وصفیه همیشه اسمی نکره است؛ مانند: إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ؛ همانا آن‌ها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند در این مثال، با جمله «آمَنُوا بِرَبِّهِمْ» ویژگی

۱. کجایند آن خورشیدهای درخشان؟؛ بخشی از دعای ندبه. ۲. حج، چند ماه معلوم است؛ بقره/۱۹۷. ۳. کهف/۱۳

آن جوانان (فَتِيَّةٌ) بیان شده است.

نمونه‌های قرآنی دیگر:

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ؛^۱ باید از شما گروهی باشند که به خیر دعوت نمایند.
عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ؛^۲ بر اعراف مردانی هستند که همه را با چهره‌هایشان می‌شناسند.
هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ؛^۳ این کتابی است که ما آن را نازل کردیم.

در این مثال‌ها موصوف، یعنی کلمه‌های «فَتِيَّةٌ»، «أُمَّةٌ»، «رِجَالٌ» و «كِتَابٌ» همه، اسم نکره هستند. جمله وصفیه، باید دارای ضمیری باشد که به موصوف بازمی‌گردد. «و» در «آمَنُوا» و «يَدْعُونَ»، «هُمْ» در «سِيمَاهُمْ» و «هُ» در «أَنْزَلْنَاهُ» ضمیرهایی هستند که از جمله وصفیه به موصوف بازمی‌گردند. معمولاً در ترجمه فارسی، در ابتدای جمله وصفیه کلمه «که» می‌آید.

چکیده

صفت در چهار چیز، از موصوف تبعیت می‌کند.

۱. اعراب

۲. تعریف و تنکیر

۳. افراد و تثنیه و جمع (عدد)

۴. تذکیر و تأنث (جنس)

* اگر موصوف جمع مکسر بود، صفتش هم می‌تواند مفرد مؤنث بیاید؛ مانند:

أَيُّ الشُّمُوسِ الطَّالِعَةِ، هم جمع؛ مانند: الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ

* گاهی برای اسم نکره، صفت به صورت جمله می‌آید که آن را جمله وصفیه

می‌نامند؛ مانند: «آمَنُوا بِرَبِّهِمْ» در آیه شریفه «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ».

۱. انعام/۱۵۵.

۲. اعراف/۴۶.

۳. اعراف/۱۸۱.

متن خوانی

اعلم أنَّ التي مرّت ذكرها من الأسماء المعربة كان إعرابها بالإصالة بأن دخلها العوامل من المرفوعات والمنصوبات والمجرورات وقد يكون الإسم إعرابه بتبعيّة ما قبله ويسمّى التابع لأنّه يتبع ما قبله في الإعراب وهو كلّ ثانٍ معرب بإعراب سابقه من جهة واحدة والتوابع خمسة أقسام: النعت والعطف بالحروف والتأكيد وعطف البيان والبدل.^١

والنعت تابع يدلّ على معنى في متبوعه نحو «جائني رجل عالم»^٢ ويتبعه اعراباً وتعريفاً وتنكيراً وإفراداً وتثنية وجمعاً وتذكيراً وتأنيثاً^٣ ويسمّى الصّفة أيضاً.^٤

تنمّة: تقع الجملة نعتاً كما تقع خبراً وحالاً وهي مؤوَّلة بالنكرة ولذلك لا ينعت بها إلا النكرة نحو «مررت برجل قام أبوه» ولا ينعت بها المعرفة.^٥

آزمون

١. تابع و متبوع را تعریف کنید.

٢. جدول زیر را کامل کنید.

صفت	اعراب صفت	موصوف	نقش موصوف	عامل
وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ^٦				
لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ^٧				
فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ ^٨				
إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ^٩				
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ^{١٠}				
وَأَنْ خُلَفَاءَهُ مِنْ بَعْدِهِ هُمُ النُّجُومُ الزَّاهِرَةُ ^{١١}				

١. الهداية. ٢. الهداية. ٣. الصمدية. ٤. الهداية. ٥. شرح ابن عقيل ج ٢/ص ١٨٢. ٦. ما از آسمان آبی پاک را نازل کردیم؛ فرقان/ ٤٨. ٧. و همانا بر تو آیاتی روشن فرو فرستادیم؛ بقره/ ٩٩. ٨. پس اگر تو را تکذیب کردند، بگو: پروردگار شما صاحب رحمتی گسترده است؛ انعام/ ١٤٧. ٩. ما را به راه راست، هدایت کن؛ فاتحه الكتاب/ ٦ (فعل نهی دو مفعولی است). ١٠. و عذابی دردناک برای آن هاست؛ بقره/ ١٧٤. ١١. امام حسن عسکری علیه السلام؛ و همانا جانشینان امیرالمؤمنین علیه السلام، بعد از او همان ستارگان درخشان [و ماههای نورانی و خورشیدهای روشنایی بخش] هستند؛ تفسیر الامام العسکری علیه السلام /ص ٢٩٢.

۳. صفت در چه چیزهایی، از موصوف تبعیت می کند؟

۴. در جملات زیر، جمله وصفیه را مشخص کرده و اعراب آن را بنویسید.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ^۱

لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ^۲

هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ^۳

فَاقْمْ وَّجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَیِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ^۴

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُكُمْ^۵

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا^۶

۵. نامه ای عربی و کوتاه به یکی از دوستان خود بنویسید. در این نامه، قواعد مختلفی را که در این درس فراگرفتید، به کار ببرید.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :

فَضْلُ الْعَالَمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ
الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ^۷

۱. آن (ویژگی)، برای آن است که ایشان قومی هستند که تفکر نمی کنند؛ حشر/۱۴.

۲. برای آن ها باغ هایی است که از زیر (درختان) آن، نهرها جاری است؛ آل عمران/۱۹۸.

۳. این ذکر است با برکت که آن را فرو فرستادیم؛ انبیاء/۵۰.

۴. و به سوی این دین پایدار، روی بیاور؛ پیش از آن که روزی بیاید که برایش برگشتی نیست؛ روم/۴۳.

۵. به راستی من زنی را یافتم که بر آنان حکومت می کند؛ نمل/۲۳.

۶. برای آن ها دل هایی است که با آن (اندیشه نمی کنند، و) نمی فهمند و چشمانی که با آن نمی بینند و گوش هایی که با آن نمی شنوند؛ اعراف/۱۷۹.

۷. رسول اکرم ﷺ فرمودند: برتری عالم بر عابد، مانند برتری ماه بر سایر ستارگان در شب چهاردهم است؛ الکافی/ج ۱/ص ۳۴.



درس بیست و پنجم

توابع (۲)

شناخت تأکید

به جملات زیر بنگرید:

آقای مدیر آمد؛ آقای مدیر باقر را دیدم؛ خودش را

همان گونه که می بینید، کلمات مشخص شده، برای تأکید ماقبل آمده اند. در جمله اول، کلمه «آقای مدیر» برای تأکید کلمه «آقای مدیر» در ابتدای جمله و در جمله دوم، کلمه «خودش» برای تأکید کلمه «باقر» آمده است. در اولی، تأکید با تکرار لفظ، صورت گرفته؛ ولی در دومی تکرار لفظی وجود ندارد و از لفظ خاص دیگری برای تأکید استفاده شده است.

بر همین اساس، تأکید در زبان عربی نیز بر دو قسم است:

۱. تأکید لفظی: تأکید با تکرار لفظ؛
۲. تأکید معنوی: تأکید با الفاظی مشخص.

تأکید لفظی

تأکیدی است که در آن، لفظ عیناً تکرار شود:

- در اسم: **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ**

۱. در زبان فارسی تأکید به این شکل وجود ندارد؛ بلکه فقط گاهی در گفت و گوهای عامیانه این گونه صحبت می کنیم؛ پس این مثال ها فقط برای قابل فهم تر کردن قاعده عربی مورد نظر ذکر شده است.
۲. واقعه / ۱۱ و ۱۰.

- در فعل: قَامَ قَامَ زَيْدٌ
- در حرف: إِنَّ إِنَّ زَيْدًا قَائِمٌ
- در جمله: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا* إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا^۱

چند نکته

۱. تأکید، از توابع است و باید در اعراب، از ماقبلش پیروی کند؛ ولی درباره تأکید لفظی گاهی که ماقبل، هیچ اعرابی ندارد، تأکید هم به تبع، هیچ اعرابی نخواهد داشت؛ مثل جایی که حرف یا فعل ماضی یا امر برای تأکید تکرار شود و از آن جا که ماقبل، نه اعراب لفظی دارد، نه اعراب محلی^۲، تأکید هم اعراب نخواهد داشت.

جمله نیز اگر تأکید شود، چنانچه جمله متبوع محلی از اعراب داشته باشد، (مانند جمله خبریه و جمله حالیه)، جمله تابع نیز همان محل را خواهد داشت؛ ولی اگر جمله متبوع اعراب محلی نداشته باشد،^۳ جمله تابع نیز هیچ اعرابی نخواهد داشت.

۲. برای تأکید لفظی ضمیر متصل، از ضمیر منفصل مرفوعی هم معنای آن استفاده می شود و عین آن لفظ تکرار نمی شود؛ مانند:

صَلَّيْتَ أَنْتَ أَكْرَمْتُكَ أَنْتَ نَظَرْتُ إِلَيْكَ أَنْتَ

فقط در صورتی می توان عین لفظ مؤکد را تکرار کرد که لفظ متصل به آن نیز تکرار شود؛ مانند:

صَلَّيْتَ صَلَّيْتَ أَكْرَمْتُكَ أَكْرَمْتُكَ نَظَرْتُ إِلَيْكَ إِلَيْكَ

۳. تأکید را «مؤکد» و متبوعش را «مؤکد» می گویند.

متکلم به وسیله تأکید لفظی، ثابت می کند که در مؤکد خطا نکرده یا قصد مجاز گویی نداشته است. به چنین تأکیدی، تأکید معنوی تقریری می گویند؛ چون سبب تقریر و تثبیت متبوع می شود.

۱. انشراح/ ۵ و ۶

۲. اعراب محلی، مخصوص لفظی است که نقش ترکیبی قبول کند؛ مانند بیشتر اسم های مبنی و بعضی جملات؛ ولی از آن جا که حروف، افعال ماضی و امر نقش ترکیبی قبول نمی کنند، اعراب محلی نیز ندارند (البته، در درس سی و هشتم با موضعی آشنا خواهید شد که فعل ماضی، برخلاف معمول، اعراب محلی دارد)؛ پس، تابع آن ها نیز فاقد اعراب لفظی یا محلی خواهد بود. به همین دلیل، تأکید بعضی از اسم ها نیز اعراب نخواهد داشت؛ مانند: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (مؤمنون/ ۳۶)؛ چون، متبوعش، یعنی: اسم فعل، نقش ترکیبی ندارد.

۳. در درس سی و هشتم، با جملاتی که محلی از اعراب ندارند، آشنا می شوید.

تأكيد معنوی

گفتیم که تأکید معنوی، با الفاظ خاصی صورت می‌گیرد. این الفاظ، عبارتند از:

نَفْس، عَيْن، کَلَّا، کُلُّمَا، کُلَّ، جَمِيع، عَامَّة، أَجْمَع، أَكْثَر، أَتْبَع، أَبْصَح

- شرایط تأکید توسط «نَفْس» و «عَيْن»:
۱. به این دو کلمه، باید ضمیری مطابق با مؤکد متصل شود؛
 ۲. این دو کلمه، برای مذکر و مؤنث به یک شکل به کار می‌روند؛
 ۳. اگر متبوع، مفرد یا جمع بود، این دو کلمه نیز باید مطابق متبوع بیایند؛ اما اگر متبوع مثنی بود، بهتر است تابع جمع بیاید. مفرد و مثنی آمدن تابع نیز در این حالت جایز است؛ ولی مثنی آمدنش را قبیح می‌دانند.

جَاءَ الْمُعَلَّمُ نَفْسَهُ / جَاءَ الْمُعَلَّمُ غَيْبَهُ

جَاءَ الْمُعَلَّمُونَ أَنْفُسَهُمْ^٢ / جَاءَ الْمُعَلَّمُونَ أَعْيُنُهُمْ

جَاءَ الْمُعَلِّمَانِ أَنْفُسَهُمَا / جَاءَ الْمُعَلِّمَانِ أَعْيُنُهُمَا (حالت قوی)

جَاءَ الْمُعْلَمَانِ نَفْسَهُمَا / جَاءَ الْمُعْلَمَانِ غَيْرُهُمَا (حالت متوسط)

جَاءَ الْمُعْلَمَانِ نَفْسَاهُمَا / جَاءَ الْمُعْلَمَانِ عَيْنَاهُمَا (حالت ضعیف)

و به همین ترتیب، در مؤنث چنین می‌شود:

جَاءَتِ الْمُعَلَّمَةُ نَفْسَهَا / جَاءَتِ الْمُعَلَّمَةُ عَيْنَهَا

جَاءَتِ الْمُعَلَّمَاتُ أَنْفُسَهُنَّ / جَاءَتِ الْمُعَلَّمَاتُ أَعْيُنُهُنَّ

أَنْفُسُهُمَا أَوْ نَفْسُهُمَا أَوْ نَفْسَاهُمَا

أَعْنِيهِمَا أَوْ عَنْهُمَا أَوْ عَنْهُمَا

نکته: برای تأکید ضمیر متصل مرفوعی به وسیلهٔ این دو کلمه، ابتدا باید آن ضمیر را توسط ضمیر

۱. در این مثال، برای «الْمَعْلَم» که مفرد است از کلمه «نَفْس» که آن هم مفرد است، استفاده شده و ضمیر «ه» که مفرد مذکر و مطابق با متبوع است، به آن متصل گردد.

۲. در این مثال، برای «المُتَعَلِّمُونَ» که جمع است، از کلمه «أَنْفُس» که آن هم جمع است، استفاده شده و ضمیر «هُم» که جمع مذکر و مطابق با متبوع است، به آن متصل گردید.

منفصل، تأکید لفظی کنیم؛ مانند:

صَلَّيْتَ أَنْتَ نَفْسَكَ / صَلَّيْتَ أَنْتَ عَيْنَكَ
صَلُّوا أَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ / صَلُّوا أَنْتُمْ أَعْيُنَكُمْ

ثمره تأکید کلمه «نفس» و «عین»، همانند ثمره تأکید لفظی است؛ یعنی تأکید با این دو کلمه، تأکید معنوی تقریری است.

• شرایط تأکید توسط «کِلا» و «کِلْتَا»:

۱. فقط، برای تأکید مثنی به کار می‌روند؛
۲. برای مذکر از «کِلا» و برای مؤنث از «کِلْتَا» استفاده می‌شود؛
۳. اعراب این دو کلمه همانند مثناست؛ یعنی در حالت رفعی با «الف» (کِلا، کِلْتَا) و قدر حالت نصبی و جری با «یا» (کِلَی، کِلْتِی) به کار می‌روند؛
۴. ضمیری مطابق مؤکد، به این دو کلمه متصل می‌شود.

جَاءَ الْمُعَلِّمَانِ كِلَاهُمَا جَاءَتِ الْمُعَلِّمَتَانِ كِلْتَاهُمَا
رَأَيْتُ الْمُعَلِّمَيْنِ كِلَيْهِمَا رَأَيْتُ الْمُعَلِّمَتَيْنِ كِلْتَيْهِمَا

متکلم با تأکید توسط این دو کلمه، توهم این که حکم شامل هر دو فرد مؤکد نمی‌شود را از بین می‌برد. به چنین تأکیدی تأکید معنوی شمولی می‌گویند؛ چون سبب شمول حکم برای افراد مؤکد می‌شود.

• شرایط تأکید توسط «کُلّ»، «جَمِیع» و «عَامَّة»:

۱. ضمیری مطابق مؤکد به آن متصل می‌شود؛
۲. برای تأکید غیر مثنی به کار می‌رود؛
۳. اگر مؤکدش مفرد بود، باید تأکیدش با این الفاظ صحیح باشد؛ مثلاً: جَاءَ حَمِيدٌ كُلُّهُ بی‌معناست؛ ولی قَرَأْتُ الْكِتَابَ كُلَّهُ معنادار است؛ چون در مثال اول تصور نمی‌شود که بعضی از اجزای حمید

۱. به همین دلیل، این دو کلمه را در اعراب از ملحقات مثنی می‌دانند.

بیاید و بعضی نیاید تا با تأکید توسط لفظ «کُلَّ» و مثل آن بخواهیم آن توهّم را از بین ببریم؛ اما درباره خواندن کتاب، چون هم خواندن مقداری از کتاب ممکن است، هم خواندن تمام آن، تأکید به وسیله «کُلَّ» و مثل آن صحیح است؛ در اصطلاح می‌گویند: مفردی به وسیله این کلمات تأکید می‌شود که نسبت به حکم جمله، صاحب اجزا باشد تا بتوان با تأکید فهماند که حکم، برای تمام اجزای آن مفرد وجود دارد.

مثال برای تأکید با این الفاظ:

جَاءَ الْمُعَلَّمُونَ كُلُّهُمْ / جَاءَ الْمُعَلَّمُونَ جَمِيعُهُمْ / جَاءَ الْمُعَلَّمُونَ عَامَّتُهُمْ
جَاءَتِ الْمُعَلَّمَاتُ كُلُّهُنَّ / جَاءَتِ الْمُعَلَّمَاتُ جَمِيعُهُنَّ / جَاءَتِ الْمُعَلَّمَاتُ عَامَّتُهُنَّ
جَاءَتِ التَّلَامِيذُ كُلُّهَا / جَاءَتِ التَّلَامِيذُ جَمِيعُهَا / جَاءَتِ التَّلَامِيذُ عَامَّتُهَا
قَرَأَتِ الْكِتَابَ كُلَّهُ / قَرَأَتِ الْكِتَابَ جَمِيعَهُ / قَرَأَتِ الْكِتَابَ عَامَّتَهُ
اشْتَرَيْتِ الْحَدِيقَةَ كُلَّهَا / اشْتَرَيْتِ الْحَدِيقَةَ جَمِيعَهَا / اشْتَرَيْتِ الْحَدِيقَةَ عَامَّتَهَا^۱

این تأکید را نیز تأکید معنوی شمولی می‌گویند؛ چون سبب شمول حکم برای تمام افراد مؤکّد می‌شود.

• شرایط تأکید با «أَجْمَعَ»، «أَكْتَعَ»، «أَبْتَعَ» و «أَبْصَعَ»:

۱. برای تأکید غیر مثنی به کار می‌روند؛
۲. صیغه این کلمات، به تناسب متبوع تغییر می‌کند؛
برای متبوع مفرد مذکر: أَجْمَعَ، أَكْتَعَ، أَبْتَعَ، أَبْصَعَ
برای متبوع جمع مذکر: أَجْمَعُونَ، أَكْتَعُونَ، أَبْتَعُونَ، أَبْصَعُونَ^۲
برای متبوع مفرد مؤنث: جَمَعَاءُ، كَتَعَاءُ، بَتَعَاءُ، بَصَعَاءُ
برای متبوع جمع مؤنث: جُمَعَ، كُتِعَ، بُتِعَ، بُصِعَ^۳

۱. همان‌طور که می‌بینید، در هر پنج ردیف، ضمیری مطابق مؤکّد در تأکید وجود دارد؛ البته در ردیف سوم، چون مؤکّد ما جمع مکسر است، ضمیر مفرد مؤنث به مؤکّد متصل شد و فعل آن، مؤنث آمد.

۲. این کلمات، در حالت رفعی نوشته شده‌اند و حالت نصبی و جرّی آن‌ها، با «یا» ما قبل مکسور است.

۳. مفرد مذکر، مفرد مؤنث و جمع مؤنث این کلمات، غیر منصرفند؛ پس کسره و تنوین نمی‌گیرند.

۳. این الفاظ، بعد از کلمه «كُلَّ» استفاده می‌شوند^۱ و استفاده از آنها بدون استفاده از کلمه‌ای که قبل از آنها ذکر شده، ممتنع است؛ پس «اُكْتَعَ» بدون «اُجْمِعَ»، «اُبْتَعَ» بدون «اُجْمِعَ» و «اُكْتَعَ»، «اُبْصَعَ» بدون «اُجْمِعَ» و «اُكْتَعَ» و «اُبْتَعَ» و تمام اینها بدون «كُلَّ» استفاده نمی‌شوند.

۴. در استفاده از این الفاظ، ترتیب باید رعایت شود؛ یعنی، باید به همان ترتیبی که گفته شد، ذکر شوند.

مثال برای تأکید با این الفاظ:

قَرَأْتُ الْكِتَابَ كُلَّهُ أَجْمَعُ أَكْتَعُ أُبْتَعُ أُبْصَعُ
جَاءَ الْمُعَلِّمُونَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ أَكْتَعُونَ أُبْتَعُونَ أُبْصَعُونَ
نَظَرْتُ إِلَى الْحَدِيقَةِ كُلِّهَا جَمْعَاءُ كَتَعَاءُ بَتَعَاءُ بْصَعَاءُ^۲
جَاءَتْ الْمُعَلِّمَاتُ كُلُّهُنَّ جُمِعُ كُتْعُ بُتْعُ بْصَعُ

تأکید با این الفاظ نیز تأکید معنوی شمولی به شمار می‌آید.

چکیده

تأکید: تابعی است که معنای ظاهری متبوعش را تأیید و اثبات می‌کند.

لفظی: تکرار لفظ متبوع (در اسم، فعل، حرف و جمله جایز است) تقریری: توسط دو لفظ «نَفْس» و «عَيْن» شمولی: توسط الفاظ «كِلَا»، «كِلْتَا»، «كُلَّ»، «جَمِيع»، «عَامَّة»، «اُجْمِعَ»، «اُكْتَعَ»، «اُبْتَعَ» و «اُبْصَعَ»	انواع تأکید معنوی: با الفاظی خاص
---	--

در استفاده از الفاظ تأکید معنوی، شرایطی وجود دارد که باید به آنها توجه به داشت.

۱. در مثل «لَاغَوْهُمْ أَجْمَعِينَ» (حجر/۳۹) کلمه «اُجْمَعِينَ» را که بدون «كُلَّ» به کار رفته، «حال» می‌گیرند، نه «تأکید».

۲. توابع در این مثال، همه مجرور هستند و فتحه آخر «جَمْعَاءُ» و ... علامت جر کلمه است؛ چون غیر منصرفند.

متن خوانی

التأکید تابع یدلّ علی تقرير المتبوع فيما نسب إليه نحو «جاء زيد نفسه» أو یدلّ علی شمول الحكم لكل أفراد المتبوع نحو «فسجد الملائكة كلهم أجمعون»^۱ وبه لم یبق مجال لتوهم المبالغة أو المجاز بالحذف^۲ أو السّهو أو غیره^۳.

والتأکید علی قسمین: لفظی وهو تکریر اللفظ الأول بعینه نحو «جائنی زيد نفسه»^۴ أو برادفه نحو «قمت أنت»^۵ ومعنوی وهو بالفاظ معدودة وهی «نفسه وعینه» للواحد والمثنی والمجموع باختلاف الصیغة و الضمیر و«کلا وکلنا» للمثنی خاصة و«کل وأجمع وأکتع وأبتع وأبصع» لغير المثنی باختلاف الضمیر فی «کل» وباختلاف الصیغة فی البواقی^۶.

آزمون

۱. تأکید را تعریف کنید.
۲. اقسام تأکید را نام ببرید.
۳. تأکید لفظی در چه الفاظی وجود دارد؟
۴. منظور از تأکید تقریری و شمولی چیست؟
۵. تأکید لفظی ضمیر متصل چگونه است؟
۶. شرایط تأکید توسط «نفس» و «عین» را بنویسید.
۷. شرایط تأکید توسط «کلا» و «کلنا» را بنویسید.
۸. شرایط تأکید توسط «کل»، «جمیع» و «عامّة» را بنویسید.
۹. شرایط تأکید توسط «أجمع»، «أکتع»، «أبتع» و «أبصع» را بنویسید.
۱۰. جدول صفحه بعد را کامل کنید.

۱. الهدایة.

۲. مثلاً إذا تقول: «وصل أحد العلماء إلى القمر» يمكن أن يتوهم المخاطب أنك أردت أن تقول: «وصل أحد العلماء إلى قرب القمر» فحذف المضاف مجازاً.

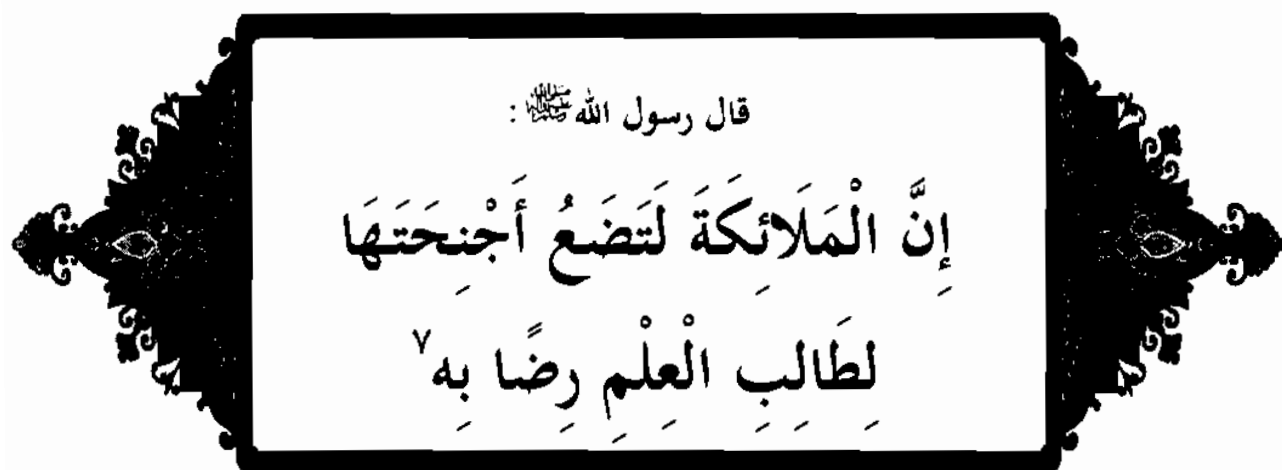
۳. النحو الوافی ج ۳/ص ۳۵۶.

۵. المبادئ العربیة ج ۴/ص ۳۳۰.

۴. الهدایة.

۶. الهدایة.

عامل در تأکید	اقسام تأکید				تأکید	
	تثمینی	تقریری	معنوی	لفظی		
						قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ ^۱
						وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ^۲
						اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ ^۳
						فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ ^۴
						مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِّنْ أَهْلِ أَهْلِهِ ^۵
						... يَا أَيُّهَا النَّاسُ دِينَكُمْ دِينَكُمْ ... ^۶
						رَأَيْتُ الْمُعَلِّمِينَ أَنْفُسَهُمَا ^۷



۱. بگو: همه کارها (و پیروزیها) به دست خداست؛ آل عمران/۱۵۴.
۲. و فرمان پروردگارت فرا رسد و فرشتگان صف در صف حاضر شوند؛ فجر/۲۲.
۳. تو و همسرت در بهشت ساکن شو؛ بقره/۳۵.
۴. همه فرشتگان سجده کردند به جز ابلیس؛ حجر/۳۰.
۵. امام موسی کاظم (علیه السلام): مورد نفرین است، مورد نفرین است، کسی که برادرش را مورد تهمت قرار دهد؛ وسائل الشیعه/ج ۱۲/ص ۲۳۱.
۶. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام): ای مردم! دینتان را، دینتان را [مراقبت کنید]؛ الکافی/ج ۲/ص ۴۶۴.
۷. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: فرشتگان بال‌های خود را به نشانه رضایت، برای طالب علم می‌گسترانند؛ الکافی/ج ۱/ص ۳۴.



درس بیست و ششم

توابع (۳)

شناخت عطف به حروف

کلمه‌ای که با یکی از حروف عطف، به کلمه دیگری ربط پیدا کند، «معطوف به حرف» نام دارد و یکی از توابع است.

واو، فاء، ثُمَّ، حَتَّى، أَوْ، أَمْ، إِمَّا، بَلْ، لَا وَ لَكِنْ

شناخت حروف عطف:

مانند: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليه السلام إِمَامَانِ

در این مثال، کلمه «الْحُسَيْنُ»، به وسیله حرف عطف «واو» با کلمه «الْحَسَنُ» ربط پیدا کرده است؛ به همین دلیل در اعراب، از آن تبعیت کرده و مرفوع شده است. به کلمه بعد از حرف عطف، «معطوف» و به کلمه قبل از آن «معطوف علیه» می‌گویند. در مثال بالا معطوف، کلمه «الْحُسَيْنُ» و معطوف علیه، کلمه «الْحَسَنُ» است.

معنای این حروف

واو

ویژگی‌های معنوی این حرف:

حکمی که به معطوف علیه نسبت داده شده، به وسیله این حرف، به معطوف نیز نسبت داده می‌شود.

۱. رسول اکرم صلی الله علیه و آله: حسن علیه السلام و حسین علیه السلام دو امام هستند؛ بحار الانوار/ج ۴۳/ص ۲۹۱.

مثال: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ؛ و همانا ما نوح و ابراهیم علیه السلام را فرستادیم.^۲

در عطف توسط «واو»، ترتیب در حکم معلوم نیست. برای نمونه، در مثال بالا از خود جمله نمی فهمیم چه کسی در ابتدا فرستاده شده و فقط اتحاد معطوف و معطوف علیه در حکم بیان می شود.
مثالی دیگر:

صَلَّى حَمِيدٌ وَ سَعِيدٌ؛ از این جمله می فهمیم که حمید و سعید نماز خواندند؛ اما معلوم نمی شود که آیا حمید اول نماز خواند یا سعید یا همزمان نماز خواندند.

فاء

ویژگی های معنوی این حرف:

۱. حکمی که به معطوف علیه نسبت داده شده، به وسیله این حرف، به معطوف نیز نسبت داده می شود؛
۲. معطوف علیه، در حکم، نسبت به معطوف سبقت دارد؛
۳. تأخیر معطوف از معطوف علیه در حکم، بدون فاصله است.

مثال: جَاءَ حَمِيدٌ فَسَعِيدٌ

- حکمی که به حمید نسبت داده شده، به سعید هم نسبت داده می شود.

- اول حمید آمده و سپس سعید.

- سعید، بلافاصله بعد از حمید آمده است.

نتیجه این سه مرحله در معنا: حمید و بلافاصله بعد از آن سعید آمدند.

ثم

ویژگی های معنوی این حرف:

۱. حکمی که به معطوف علیه نسبت داده شده، به وسیله این حرف به معطوف نیز نسبت داده می شود؛
۲. معطوف علیه در حکم، بر معطوف سبقت دارد؛
۳. تأخیر معطوف از معطوف علیه در حکم، با فاصله است.

۱. حدید/۲۶.

۲. در این مثال، با آمدن «واو» حکمی که به معطوف علیه، یعنی «نوح» نسبت داده شده بود، به معطوف، یعنی «ابراهیم» نسبت داده شد.

مثال: جَاءَ حَمِيدٌ ثُمَّ سَعِيدٌ

- حکمی که به حمید نسبت داده شده، به سعید هم نسبت داده می‌شود.
 - اول حمید آمده و سپس سعید.
 - سعید با فاصله زمانی، بعد از حمید آمده است.
- نتیجه این سه مرحله در معنا: حمید و مدتی بعد از آن سعید آمدند.

حَتَّى

ویژگی‌های معنوی این حرف:

۱. حکمی که به معطوف‌علیه نسبت داده شده، با این حرف، به معطوف نیز نسبت داده می‌شود؛
 ۲. معطوف نسبت به حکمی که در جمله وجود دارد، یا در نهایت ضعف است، یا در نهایت قوت.
- دو مثال: جَاءَ الْحَاجُّ حَتَّى الْمَشَاةِ مَاتَ النَّاسُ حَتَّى الْأَنْبِيَاءِ

توضیح مثال اول

- حکمی که به حاجی‌ها نسبت داده شده، به پیاده‌ها هم نسبت داده می‌شود.
 - پیاده‌ها، در حکم «آمدن»، نسبت به بقیه حاجی‌ها در نهایت ضعف هستند.
- نتیجه این دو مرحله در معنا: حاجی‌ها آمدند، حتی پیاده‌ها؛ یعنی پیاده‌ها هم که هیچ وسیله‌ای نداشتند و از این جهت نسبت به دیگر حاجیان ضعیف‌تر بودند، آمدند.

توضیح مثال دوم

- حکمی که به مردم نسبت داده شده، به پیامبران نیز نسبت داده می‌شود.
 - پیامبران در حکم «مردن»، نسبت به مردم در نهایت قوت هستند.
- نتیجه این دو مرحله در معنا: مردم مُردند، حتی پیامبران؛ یعنی پیامبران هم که برترین مخلوقات می‌باشند، مُردند.

در زبان فارسی نیز، از «حتی» در همین معنا استفاده می‌کنیم؛ مثلاً می‌گوییم:

همه دانش‌آموزان نمره پایین آوردند، حتی محسن؛ یعنی محسن هم که قوی‌ترین دانش‌آموز کلاس است، نمره پایین آورد.

هیچ کس مریض نشد، حَتَّى مَسْعُود؛ یعنی مسعود هم که بدنش از همه ضعیف‌تر است، مریض نشد.

أَوْ، إِمَّا، أَمْ^۱

ویژگی‌های معنوی این حروف

۱. حکم، به یکی از معطوف‌علیه و معطوف نسبت داده می‌شود؛

۲. مشخص نیست حکم، به کدام یک نسبت داده شده است.

مثال برای «أَوْ»: جَاءَ حَمِيدٌ أَوْ سَعِيدٌ

- حکم، به یکی از حمید و سعید نسبت داده شده است.

- این که کدام یک آمده‌اند، معلوم نیست.

نتیجه این دو مرحله در معنا: حمید یا سعید آمد.

مثال برای «إِمَّا»: جَاءَ إِمَّا حَمِيدٌ وَ إِمَّا سَعِيدٌ؛ یا حمید و یا سعید آمد.

نکته: در «إِمَّا»ی عاطفه، همیشه شرط است که قبل از آن، حرف «و» و در ابتدای جمله یک «إِمَّا»ی دیگر بیاید.

مثال برای «أَمْ»: أَمْ حَمِيدٌ جَاءَ أَمْ سَعِيدٌ؛ آیا حمید آمد یا سعید؟

سؤال: تفاوت دو جمله زیر در چیست؟

أَمْ حَمِيدٌ جَاءَ أَوْ سَعِيدٌ؟ أَمْ حَمِيدٌ جَاءَ أَمْ سَعِيدٌ؟

- در سؤال اول نمی‌دانیم که یکی از آن دو آمدند یا نه و مضمون سؤال این است که حمید یا سعید، آمدند یا نیامدند؟ اما در جمله دوم که سؤال با «أَمْ» است، می‌دانیم یکی از آنها آمده؛ ولی نمی‌دانیم کدامشان و سؤال برای این است که بفهمیم کدام یک آمده‌اند.

سؤال: أَمْ حَمِيدٌ جَاءَ أَوْ سَعِيدٌ؟ جواب: نَعَمْ / لا
سؤال: أَمْ حَمِيدٌ جَاءَ أَمْ سَعِيدٌ؟ جواب: حَمِيدٌ / سَعِيدٌ

۱. اَمْ عاطفه، خود به دو قسم «متصله» و «منقطه» تقسیم می‌شود؛ آنچه در این جا آمده، فقط قسم اول آن است و با قسم دوم در کتب مفضل آشنا می‌شوید.
۲. «إِمَّا»ی اول عاطفه نیست و فقط «إِمَّا»ی دوم را عاطفه می‌دانند.

شرایط استفاده از «أَمْ»:

۱. قبل از آن همزه استفهام بیاید؛
۲. ثبوت حکم، برای یکی از معطوف و معطوف‌علیه حتمی باشد؛
۳. معطوف‌علیه، بلافاصله بعد از همزه بیاید و معطوف، بدون فاصله بعد از «أَمْ».

صَحیح است	أَحْمَدُ قَامَ أَمْ سَعِيدٌ؟
صَحیح است	أَقَامَ حَمِيدٌ أَمْ قَعْدٌ؟
صَحیح نیست	أَقَامَ حَمِيدٌ أَمْ سَعِيدٌ؟

بَلْ

ویژگی‌های معنوی این حرف:

در کلام مثبت

حکمی را که به معطوف‌علیه نسبت داده شده، به معطوف منتقل می‌کند و کلام درباره معطوف‌علیه، ساکت می‌ماند؛ یعنی متکلم از روی سهو یا اشتباه یا غرض خاصی حکم را در ابتدا به معطوف‌علیه نسبت داده؛ سپس از آن اعراض کرده و حکم را به معطوف نسبت می‌دهد.

مثال: جَاءَ حَمِيدٌ بَلْ سَعِيدٌ

حکم «آمدن» که به حمید نسبت داده شده بود، به سعید منتقل می‌شود و کلام، درباره آمدن یا نیامدن حمید ساکت می‌ماند؛ یعنی گویا اصلاً حکمی به حمید نسبت داده نشده است؛ پس نتیجه این جمله در معنا فقط این می‌شود که: سعید آمد.

در کلام منفی

حکم نفی جمله را به معطوف‌علیه و خلاف آن را به معطوف نسبت می‌دهد.

مثال: مَا جَاءَ حَمِيدٌ بَلْ سَعِيدٌ

۱. معطوف‌علیه، یعنی «حَمِيدٌ» در این مثال بعد از همزه آمده و معطوف، یعنی «سَعِيدٌ» بعد از أَمْ؛
۲. دو فعل «قَامَ» و «قَعْدٌ» در این مثال به هم عطف شده‌اند؛ سؤال این است که: آیا حمید ایستاد یا نشست؟ (با علم به این که یکی از این دو حتماً اتفاق افتاده است).
۳. در این مثال، «حَمِيدٌ» که معطوف‌علیه است، باید بدون فاصله بعد از همزه می‌آمد که در مثال چنین نیست.

حکم «نیامدن» را به معطوف علیه، یعنی «حَمِيدٌ» و خلاف آن، یعنی «آمدن» را به معطوف، یعنی «سَعِيدٌ» نسبت می دهد.

در نتیجه، معنای جمله چنین می شود: حمید نیامد؛ بلکه سعید آمد.

لا

ویژگی های معنوی این حرف:

حکم جمله را به معطوف علیه نسبت می دهد و از معطوف سلب می کند.

مثال: جَاءَ حَمِيدٌ لَا سَعِيدٌ

حکم «آمدن» را به معطوف علیه، یعنی «حَمِيدٌ» نسبت می دهد و از معطوف، یعنی «سَعِيدٌ» سلب می کند.

در نتیجه، معنای جمله چنین می شود: حمید آمد، نه سعید (سعید نیامد).

نکته: «لا» ی عاطفه، همیشه بعد از کلام مثبت می آید.

لَکِنْ

ویژگی های معنوی این حرف:

حکم نفی جمله را (چون همیشه در کلام منفی می آید) به معطوف علیه و خلاف آن را به معطوف نسبت می دهد.

مثال: مَا جَاءَ حَمِيدٌ لَکِنْ سَعِيدٌ

حکم «نیامدن» را به معطوف علیه، یعنی «حَمِيدٌ» و خلاف آن، یعنی «آمدن» را به معطوف، یعنی «سَعِيدٌ» نسبت می دهد.

در نتیجه، معنای جمله چنین می شود: حمید نیامد؛ ولی سعید آمد.

نکته: «لَکِنْ» با شرایط زیر حرف عطف است:

۱. بعد از آن مفرد بیاید (جمله نیاید)؛

۲. معطوف علیه آن در کلام منفی باشد؛

۳. قبل از آن «واو» نیاید.

عطف به حروف (سومین قسم از توابع): لفظی است که با یکی از حروف عطف، با لفظ دیگری مربوط شود.

حروف عطف در یک تقسیم کلی سه قسمند:

۱. حروفی که حکم موجود در جمله را هم به معطوف علیه و هم به معطوف نسبت می دهند: واو، فاء، ثُمَّ، حَتَّى.

واو: جمع معطوف علیه و معطوف در حکم، بدون دلالت بر ترتیب.

فاء: جمع معطوف علیه و معطوف در حکم، با ترتیب، ولی بدون فاصله.

ثُمَّ: جمع معطوف علیه و معطوف در حکم، با ترتیب و با فاصله.

حَتَّى: جمع معطوف علیه و معطوف در حکم، در حالی که معطوف در نهایت قوت یا نهایت ضعف نسبت به معطوف علیه باشد.

۲. حروفی که حکم موجود در جمله را به یکی از معطوف علیه و معطوف نسبت می دهند؛ ولی معلوم نیست به کدام یک نسبت می دهند: أَوْ، إِمَّا، أَمْ.

۳. حروفی که حکم موجود در جمله را به یکی از معطوف علیه و معطوف نسبت می دهند و معلوم است که به کدام یک نسبت می دهند: بَلْ، لَا، لَكِنْ.

بَلْ (در کلام مثبت): حکم به معطوف نسبت داده می شود و معطوف علیه، مسکوت عنه می ماند.

بَلْ (در کلام منفی): حکم نفی جمله، به معطوف علیه نسبت داده می شود و خلاف آن به معطوف.

لَا: حکم جمله را به معطوف علیه نسبت می دهد و از معطوف سلب می کند.

لَكِنْ: حکم نفی جمله، به معطوف علیه نسبت داده می شود و خلاف آن به معطوف.

نکته: از آن جا که عامل در تابع، همان عامل در متبوع است، بنابراین عامل در معطوف، همان عامل در معطوف علیه است.

احکام عطف

• عطف اسم ظاهر بر ضمیر متصل مرفوعی

عطف اسم ظاهر، بر ضمیر متصل مرفوعی جایز نیست؛ مگر با یکی از این دو شرط:
اول: بین معطوف علیه و حرف عطف، کلمه‌ای فاصله بیندازد (معمولا ضمیر منفصل برای ایجاد فاصله می‌آید)؛

دوم: بین حرف عطف و معطوف «لا» ی زائده^۲ بیاید.

چند نمونه:

أُسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ^۳ ← معطوف علیه ← ضمیر مستتر در «أُسْكُنْ»

يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ^۴
مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا^۵

در مثال اول، کلمه «زَوْجُ» به ضمیر مستتر درون «أُسْكُنْ» که از ضمائر متصل است، عطف شده و علت جوازش این است که کلمه «أَنْتَ» بین معطوف علیه و حرف عطف فاصله انداخته است.
در مثال دوم، کلمه «مَنْ» به ضمیر متصل «وَأَوْ» عطف شده و علت جوازش این است که کلمه «هَا» بین معطوف علیه و حرف عطف فاصله انداخته است.

در مثال سوم، کلمه «آبَاؤُنَا» به ضمیر متصل «نَا» عطف شده و علت جوازش این است که کلمه «لَا» بین حرف عطف و معطوف فاصله انداخته است.

بنابراین، جمله: «ذَهَبْتُ وَ زَيْدٌ» صحیح نیست؛ چون هیچ کدام از دو شرط بالا را ندارد.^۶

۱. در صورت آمدن ضمیر منفصل، آن ضمیر، تأکید لفظی برای ضمیر متصل به شمار می‌آید.
۲. حرف «لا» در صورتی زائده است که بعد از حرف عطف و در کلام منفی بیاید. علت زائده بودنش این است که با حذفش خللی در معنا ایجاد نمی‌شود و فقط برای تأکید در کلام آمده است.
۳. تو و همسرت در بهشت ساکن شو؛ بقره/۳۵.
۴. آنها و کسانی که صالح بودند، از پدران و همسران و فرزندان آنها داخل بهشت می‌شوند؛ رعد/۲۳.
۵. ما و پدرانمان شرک نورزیدیم؛ انعام/۱۴۸.
۶. بعضی از نحوویون معتقدند که عطف بدون این شرایط نیز جایز است؛ ولی نیکو نیست.

• عطف اسم ظاهر بر ضمیر متصل مجروری

عطف اسم ظاهر، بر ضمیر متصل مجروری جایز نیست؛ مگر این که جرّ دهنده معطوف علیه، بر سر معطوف هم بیاید.

دو نمونه: نَظَرْتُ إِلَيْهِ وَ إِلَى أَخِيهِ نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ^۱

در مثال اول، چون متکلم قصد داشت کلمه «أَخ» را به ضمیر مجروری «ه» عطف کند، ناگزیر، جرّدهنده آن ضمیر، یعنی «إِلَى» را تکرار کرد. بعد از تکرار «إِلَى»، در حقیقت، معطوف علیه «إِلَيْهِ» و معطوف «إِلَى أَخِيهِ» است.

در مثال دوم، متکلم قصد عطف کلمه «آباء» به ضمیر مجروری «ک» را داشت؛ بنابراین، جرّدهنده آن ضمیر، یعنی: «إِلَه» را بر سر کلمه «آباء» تکرار کرد. بعد از این تکرار، در حقیقت کلمه «إِلَه» در «إِلَهَكَ»، معطوف علیه و کلمه «إِلَه» در «إِلَهَ آبَائِكَ» معطوف می‌باشد.

• عطف اسم ظاهر بر ضمیر متصل منصوبی

عطف اسم ظاهر، بر ضمیر متصل منصوبی جایز است؛ مانند: «رَأَيْتُكَ وَ مُحَمَّدًا»، «نَفَعَهُ بِهَا وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲.

چکیده

عامل در معطوف، همان عامل در معطوف علیه است.

- * ضمیر متصل مرفوعی: جایز نیست، مگر این که بین معطوف علیه و حرف عطف، فاصله بیفتد؛ مانند: أَسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ
- یا بین حرف عطف و معطوف، «لا» بیاید؛ مانند: مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا
- * ضمیر متصل منصوبی: جایز است؛ مانند: رَأَيْتُكَ وَ مُحَمَّدًا
- * ضمیر متصل مجروری: جایز نیست، مگر این که جرّ دهنده معطوف علیه بر سر معطوف هم بیاید؛ مانند: نَظَرْتُ إِلَيْهِ وَ إِلَى أَخِيهِ

عطف اسم ظاهر
بر ضمیر متصل

۱. معبود تو و پدرانت را عبادت می‌کنیم؛ بقره/۱۳۳.

۲. خداوند، او (عبدالصمد، برادر شیخ بهایی) را و جمیع مؤمنین را توسط این کتاب سود بخشد؛ (قسمتی از مقدمه کتاب صمدیه).

متن خوانی

عطف النسق هو التابع الذي يتوسط بينه وبين متبوعه أحد حروف العطف^١ وحروف العطف عشرة: الواو والفاء وثمّ وحتىّ وأو وإمّا وأمّ ولا وبل ولكن. فالأربعة الأوّل للجمع فالواو للجمع مطلقاً نحو «جاء زيد وعمرو» سواء كان زيد مقدماً في المجيء أم عمرو والفاء للترتيب بلا مهلة نحو «قام زيد فعمرو» إذا كان زيد مقدماً بلامهلة وثمّ للترتيب بمهلة نحو «دخل زيد ثمّ خالد» إذا كان زيد مقدماً بالدخول وبينهما مهلة وهي تفيد قوّة في المعطوف نحو «مات الناس حتى الأنبياء» أو ضعفاً فيه نحو «قدم الحاج حتى المشاة».

وأو وإمّا وأمّ وهذه الثلاثة لثبوت الحكم لأحد الأمرين بعينه نحو «مررت برجل أو امرأة» وإمّا إنّما يكون حرف العطف إذا كان تقدّم عليها «إمّا» أخرى نحو «العدد إمّا زوج وإمّا فرد» وأمّ وهي ما يسئل بها عن تعيين أحد الأمرين والسائل عالم بثبوت أحدهما مبهماً وإنّما يكون الإستفهام عن التعيين فلذلك وجب أن يكون جواب «أمّ» بتعيين دون «نعم» أو «لا» فإذا قيل «أزيد عندك أم عمرو» فجوابه بتعيين أحدهما بخلاف «أو» فإنّ السائل بهما لا يعلم بثبوت أحدهما أصلاً فإذا سئل بـ «أو» فجوابه «نعم» أو «لا».

و«لا» و«بل» و«لكن» جميعاً لثبوت الحكم لأحد الأمرين معيّناً. أمّا «لا» فتنفى ما وجب للآوّل عن الثانی نحو «جائنی زيد لا عمرو»^٢ و«بل» تأتي حرف عطف للإضراب بنقل حكم ما قبله إلى ما بعده إذا لم يسبق بنفى أو نهى نحو «جاء سعيد بل زيد» أو حرف عطف للإستدراك أي تقرير حكم ما قبلها من نفي أو نهى على حاله وجعل ضده لما بعده^٣ و«لكن» معناه الإستدراك^٤.

١. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ٤٥٣.

٢. برگرفته از الهدایه.

٣. برگرفته از موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ٢٠١ و ٢٠٢.

٤. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ٥٠٨.

آزمون

۱. حروف عطف را نام ببرید.
۲. معانی هر کدام از حروف عطف را بنویسید.
۳. حکم عطف اسم ظاهر بر ضمیر متصل را بنویسید.
۴. برای هر کدام از حروف عطف، نمونه‌ای از آیات یا روایات بنویسید.
۵. نامه‌ای عربی و کوتاه به معلم خود بنویسید. در این نامه، حروف عطف مختلف را به کار ببرید.

قَالَ عَلِيُّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) :

أَيُّهَا النَّاسُ ااعَلَمُوا أَنَّ كَمَالَ
الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ^۱

۱. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: ای مردم! بدانید کامل شدن دین، در طلب کردن علم و عمل کردن به آن است؛ الکافی / ج ۱ / ص ۳۰.



درس بیست و هفتم

توابع (۵)

شناخت عطف بیان و بدل

عطف بیان

کلمات مشخص شده، در جمله‌های زیر، به چه منظور آمده‌اند؟
رسول اکرم محمد ﷺ فرمودند: ...

جعفر برادر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به شهادت رسید.

می‌بینید که بدون آمدن این کلمات نیز، معنای جمله کامل است و این کلمات، فقط، برای توضیح کلمه قبل از خود آمده‌اند؛ به عبارت دیگر، اگرچه رسول اکرم، همان محمد ﷺ و جعفر همان برادر امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین همان علی (علیه السلام) است، اما این کلمات آمده‌اند تا ماقبلشان را واضح‌تر کنند.
در زبان عربی به چنین کلماتی «عطف بیان» می‌گویند.

نمونه‌هایی از عطف بیان

إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ^۱؛ زمانی که برادر آن‌ها نوح به آن‌ها گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟
يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ^۲؛ ... آن روغن از درختی مبارک -زیتون- گرفته شده است.
جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ^۳؛ خداوند کعبه -بیت الحرام- را وسیله‌ای برای

۱. شعراء/۱۰۶.

۲. نور/۳۵.

۳. مائده/۹۷.

استواری مردم قرار داد (در این مثال، «البیت» را عطف‌بیان و «الحرام» را صفت آن می‌دانند).
از این مثال‌ها پیداست که عطف‌بیان، همیشه جامد است؛ برخلاف صفت که مشتق می‌آید.
همان‌طور که گذشت، عامل در تابع، همان عامل در متبوع است؛ پس در مثال اوّل «قَالَ»، در مثال دوم «مِنْ» و در مثال سوم «جَعَلَ» عامل در عطف‌بیان هستند.

چکیده

عطف‌بیان: اسم جامدی است که برای توضیح متبوعش به کار می‌رود.
عامل در عطف‌بیان، همان عامل در متبوعش است.

نکته: عطف‌بیان، چون برای توضیح متبوع می‌آید، باید مشهورتر از متبوعش باشد.

بدل

به جملات عربی زیر و ترجمه آن‌ها دقت کنید:

إِنْكَسَرَ الْحَسَنُ يَدُهُ؛ حسن دستش شکست.

سَلِبَ الْحُسَيْنُ ثَوْبَهُ؛ حسین پیراهنش دزدیده شد.

در مثال اوّل، فاعل شکستن، «حسن» و در مثال دوم، نایب فاعل دزدیده شدن، «حسین» است؛
اما در حقیقت، چه چیزی شکست و چه چیزی دزدیده شد؟

اگرچه در لفظ، فاعل شکستن، «حسن» و نایب فاعل دزدیده شدن، «حسین» است، اما در حقیقت،
شکستن به دست حسن و دزدیده شدن به لباس حسین نسبت داده شده است؛ پس مقصود اصلی
در حکم شکستن یا دزدیده شدن در جملات بالا، فاعل یا نایب فاعل جمله نیست؛ بلکه کلمه‌ای
است که بعد از آن‌ها ذکر شده و در اعراب، تابع آن‌هاست. به چنین تابعی که مقصود اصلی در حکم
است، «بدل» و به متبوع آن «مبدل‌منه» می‌گویند. از جهت معنایی می‌توانیم، مبدل‌منه را حذف
کرده و فعل جمله را به بدل نسبت دهیم؛ مانند:

إِنْكَسَرَ الْحَسَنُ يَدُهُ ——— إِنْكَسَرَ يَدُ الْحَسَنِ؛ به جای ضمیر، مرجع آن را گذاشتیم.

سَلِبَ الْحُسَيْنُ ثَوْبَهُ ——— سَلِبَ ثَوْبُ الْحُسَيْنِ؛ به جای ضمیر، مرجع آن را گذاشتیم.

در مثال اول، عامل در بدل، «إِنْكَسَرَ» و در مثال دوم «سُلِبَ» است.

سؤال: فرق عطف‌بیان با بدل چیست؛ چون در عطف‌بیان نیز می‌توانیم، متبوع را حذف کرده و فعل را به تابع نسبت دهیم؛ مانند: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... ← قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... پس چه فرقی میان این دو وجود دارد؟

- فرق این دو در ارادهٔ متکلم است. اگر تابع، برای توضیح متبوع آمده باشد، عطف‌بیان است و اگر مقصود اصلی در حکم جمله باشد، بدل است؛ پس زمانی که ارادهٔ متکلم را ندانیم، هر کدام از دو نقش عطف‌بیان و بدل در یک کلمه جایز است.^۱

چکیده

بدل: تابعی است که مقصود اصلی در حکم نسبت داده شده به متبوعش می‌باشد؛
مانند: سُلِبَ الْحُسَيْنُ ثَوْبُهُ
عامل در بدل، همان عامل در مبدل منه است.

اقسام بدل

نسبت و رابطهٔ بدل و مبدل منه را در جمله‌های زیر بررسی کنید:

قَالَ مُحَمَّدٌ ^{عليه السلام} رَسُولُ اللَّهِ: ...

مبدل منه بدل

إِنْكَسَرَ الْحَسَنُ يَدُهُ

مبدل منه بدل

سُلِبَ الْحُسَيْنُ ثَوْبُهُ

مبدل منه بدل

در مثال اول، رسول الله^ص، همان محمد^ص است؛ ولی در مثال دوم و سوم چنین نیست؛ زیرا دست

۱. گاهی از جهت لفظی، نمی‌توان کلمه‌ای را که در نقش عطف‌بیان است، در نقش بدل گرفت. با مواضع این حکم و دلیل آن، در کتب مفصل آشنا می‌شوید.

۲. در حقیقت کلمهٔ «رسول» بدل است و «الله» مضاف‌الیه آن است؛ اما از آن‌جا که نحویون مضاف و مضاف‌الیه را مانند یک کلمه می‌دانند، مجموع «رسول الله»، به عنوان بدل ذکر شد.

حسن، همان حسن و پیراهن حسین، همان حسین نیست.
هر گاه بدل، در معنا همان مبدل منه باشد، به آن «بدل کلّ از کلّ» می‌گویند. می‌توان به کلمه‌ای که در نقش بدل کل از کل است، نقش عطف‌بیان نیز داد.^۱

مثال‌های دوم و سوم نیز متفاوتند. در مثال دوم، بدل، جزئی از مبدل منه است؛ برخلاف مثال سوم. (دست حسن، جزئی از حسن است؛ ولی پیراهن حسین، جزئی از حسین نیست).

هرگاه بدل، در معنا جزئی از مبدل منه باشد، به آن «بدل جزء از کلّ» می‌گویند. بدل جزء از کلّ را نمی‌توان، عطف‌بیان قرار داد.

در مثال سوم، بدل عین مبدل منه یا جزئی از آن نیست؛ ولی با مبدل منه ارتباط دارد؛ زیرا پیراهن حسین از متعلقات حسین است. هرگاه بدل، از متعلقات مبدل منه باشد، به آن «بدل اشتمال» می‌گویند. این بدل نیز نمی‌تواند عطف‌بیان واقع شود.

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أُمِّنَا حَوَاءَ؛ (خدایا بر مادر ما حواء علیها السلام درود فرست) «حواء» بدل کل از کل، و «أم» مبدل منه است.

النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَ غَنَاءٌ؛ (مردم سه دسته‌اند: دانشمند و دانش‌آموز و کفر روی آب) «عَالِمٌ» بدل جزء از کل، و «ثَلَاثَةٌ» مبدل منه است.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ؛ (از تو درباره ماه حرام، جنگ در آن ماه سؤال می‌کنند) «قِتَالٌ» بدل اشتمال، و «الشَّهْرُ» مبدل منه است.

نکته: معمولاً به اسم معرفه و جامدی که بعد از اسم اشاره می‌آید و اسم اشاره به آن اشاره دارد، عطف‌بیان یا بدل کل از کل می‌گویند؛ مانند: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ؛ (در آن کتاب هیچ شکی نیست).

۱. عکس این حکم، کلیت ندارد؛ چنان که در پاورقی شماره ۱ صفحه قبل گذشت.

۲. بخشی از دعای ام داوود از اعمال نیمه رجب منقول از امام صادق علیه السلام؛ بحار الانوار ج ۹۵/ص ۴۰۰.

۳. امام صادق علیه السلام؛ الکافی ج ۱/ص ۳۴.

۴. بقره/۲۱۷.

۵. برخلاف وقتی که اسم معرفه و جامد بعد از اسم اشاره بیاید، ولی مشارالیه آن اسم اشاره نباشد؛ مانند ضَرَبَ هَذَا زَيْدًا؛ در این جا «هذا» برای اشاره به «زید» نیامده است. («هذا» فاعل و «زید» مفعول به است)

۶. بقره/۲.

اقسام بدل } بدل کلّ از کلّ: قَالَ مُحَمَّدٌ ﷺ رَسُولُ اللَّهِ: ...
 بدل جزء از کلّ: إِنَّكَرَ الْحَسَنُ يَدَهُ.
 بدل اشتمال: سَلَبَ الْحُسَيْنُ ثَوْبَهُ.

متن خوانی

عطف البیان هو تابع غیر صفة یوضح متبوعه^۱ فیکون أشهر من متبوعه نحو «جاء صاحبک زید»^۲.

والبذل هو تابع ینسب إلیه ما نسب إلی متبوعه وهو المقصود بالنسبة دون متبوعه^۳ والبذل علی ثلاثة أقسام:

الأول: بدل الكلّ من الكلّ وهو البذل المطابق للمبدل منه المساوی له فی المعنی نحو «مررت بأخیک زید».

الثانی: بدل البعض من الكلّ^۴ وهو ما كان مدلوله جزء المتبوع نحو «ضربت زیداً رأسه»^۵.

الثالث: بدل الإشتمال^۶ وهو ما كان مدلوله متعلّق المتبوع نحو «سلب زید ثوبه» و«أعجبنى عمرو علمه»^۷.

تذکرة: المشابهة بین عطف البیان و بدل الكلّ من الكلّ فغالبة ویصح فی أكثر حالاتهما أن یحل أحدهما محل الآخر من غیر أن یتأثر الكلام بهذا التّغییر^۸.

۱. الهدایة.

۲. الهدایة.

۳. الهدایة.

۴. الهدایة.

۵. الهدایة.

۶. الهدایة.

۷. الهدایة.

۲. برگرفته از مبادئ العربیة/ج ۴/ص ۳۴۱.

۴. شرح ابن عقیل/ج ۲/ص ۲۲۷.

۶. شرح ابن عقیل/ج ۲/ص ۲۲۸.

۸. النحو الوافی/ج ۳/ص ۵۳۴.

آزمون

۱. عطف بیان را تعریف کنید.
۲. بدل را تعریف کنید.
۳. اقسام بدل را به طور کامل ذکر کنید.
۴. در جملات زیر بدل و عطف بیان را مشخص کرده و نوع بدل را بنویسید.

خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ^۱

أَذْكَرَ عَبْدَنَا دَاوُودَ^۲

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا^۳

قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ^۴

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْنَا مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُنَاسًا^۵

وَأَرْزُقُ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ^۶

الْفُقَرُ فَقَرَانِ فَقَرُ الدُّنْيَا وَفَقَرُ الْآخِرَةِ^۷

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) :

وَيْلٌ لِمَنْ غَلَبَتْ آحَادُهُ أَعْشَارَهُ^۸

۱. او دو جفت را خلق کرد؛ نر و ماده؛ نجم/۴۵.
۲. بنده ما داوود علی را یاد کن؛ ص/۱۷.
۳. و برای خدا بر مردم است که قصد آن خانه (کعبه) کنند؛ آن‌ها که توانایی رفتن به سوی آن دارند؛ آل عمران/۹۷.
۴. مرگ بر صاحبان آن گودال؛ آتشی دارای هیزم؛ بروج/۴۰ و ۴۱.
۵. سپس به دنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد؛ خوابی سبک؛ آل عمران/۱۵۴.
۶. و اهل آن را از ثمرات (گوناگون)، روزی ده؛ آن‌ها که به خدا و روز بازپسین، ایمان آورده‌اند؛ بقره/۱۲۶.
۷. رسول اکرم (ص) فقر دو نوع است: فقر در دنیا و فقر در آخرت؛ بحار الانوار/ج ۶۹/ص ۳۷.
۸. امام علی بن الحسین (ع) فرمودند: وای بر کسی که یکی‌هایش بر دهتائی‌هایش غلبه کند؛ وسائل الشیعه/ج ۱۶/ص ۱۰۳. منظور از یکی‌ها، گناهان و منظور از دهتائی‌ها، حسنات است؛ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امثالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا.

بخش هشتم

اسم‌های عامل

- مصدر
- اسم فاعل
- اسم مفعول
- اسم مبالغه
- صفت مشبیه
- اسم تفضیل



درس بیست و هشتم

شبه فعل (۱)

شناخت مصدر و عمل آن

دیباچه

تاکنون با شیوهٔ عمل کردن افعال آشنا شدیم. اکنون سؤال این است که آیا عمل کردن مخصوص فعل است یا در میان اسم‌ها نیز اسم عامل وجود دارد؟
نحویون بعضی از اسم‌ها را عامل می‌دانند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:
مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، صیغه مبالغه، اسم تفضیل

شناخت مصدر

مصدر، کلمه‌ای است که بر انجام کار یا روی دادن حالتی، بدون اقتران به زمان دلالت می‌کند؛
مانند:

نُصْرَة؛ یاری کردن	حُمْرَة؛ سرخ شدن
مَجِیء؛ آمدن	فَرَح؛ شاد شدن

۱. از آن‌جا که انجام کار یا روی دادن حالتی بدون اقتران به زمان را «حدث» می‌گویند، می‌توان در تعریف مصدر چنین گفت: «مصدر، کلمه‌ای است که بر حدث دلالت می‌کند».

عمل مصدر:

به دو جمله زیر توجه کنید:

فاطمه، علی را یاری کرد. یاری کردنِ فاطمه، علی را

همان گونه که فعل «یاری کرد» به فاعل نیاز دارد، مصدرش، یعنی «یاری کردن» هم بدون فاعل واقع نمی شود و همان طور که فعل «یاری کرد» بر چیزی واقع می شود که آن را مفعول می نامیدند، مصدرش نیز باید بر چیزی واقع شود. در مثالی که مصدر وجود دارد، به روشنی پیداست که «یاری کردن» توسط فاطمه انجام شده و کسی که یاری شده، علی است؛ پس، فاطمه فاعل مصدر و علی، مفعول آن است.

به نمونه دیگری توجه کنید:

مهدی آمد. آمدنِ مهدی

در مثال بالا فاعلِ «آمد»، مهدی است. آمدن هم به فاعل نیاز دارد که فاعل آن هم مهدی است و همان طور که فعل «آمد» مفعول نمی خواهد، مصدرش نیز به مفعول نیاز ندارد.

سؤال: چگونه کلمه «فاطمه» و کلمه «مهدی» را فاعلِ مصدر گرفتیم، در حالی که بنابر آنچه آموخته ایم، مضاف الیه هستند؟

- در این که این دو کلمه، مضاف الیه هستند، بحثی نیست؛ بلکه مسئله این است که مصدر در این جا به چه چیزی اضافه شده است؟ آیا جز این است که مضاف الیه مصدر، کلمه ای است که در معنا فاعل آن است؟ یعنی در معنا فاطمه، فاعل یاری کردن و مهدی، فاعل آمدن است؛ پس کلمه «فاطمه» و کلمه «مهدی» در مثال های بالا، هم مضاف الیه برای مصدر هستند و هم فاعل آن.

سؤال: در زبان عربی، هر کلمه اعراب خاصی دارد. کلمه «فاطمه» و «مهدی» چه اعرابی می گیرند؛ آیا به علت مضاف الیه بودن، مجرور می شوند، یا به دلیل فاعل بودن، مرفوع؟

- این دو کلمه مجرور می شوند؛ ولی به دلیل نقش فاعلی، آنها را محلاً مرفوع می دانیم. نُصْرَةُ فَاطِمَةَ عَلِيًّا ...؛ کلمه «فَاطِمَةَ» مضاف الیه است و مجرور (علامت جرّ، فتحه) و

فاعل است و محلاً مرفوع.

مَجِئُ مَهْدِيٍّ ...؛ کلمه «مَهْدِيٍّ» مضاف‌الیه است و مجرور، و فاعل است و محلاً مرفوع.

ثمره این مطلب وقتی آشکار می‌شود که برای کلمه «فَاطِمَةُ» و «مَهْدِيٍّ» تابع بیاوریم. در این صورت، در تابعشان دو اعراب ممکن است: هم می‌تواند به اعتبار اعراب لفظیشان مجرور شود و هم به اعتبار اعراب محلیشان، مرفوع.

نُصْرَةُ فَاطِمَةَ الْمَرْضِيَّةِ عَلِيًّا ... نُصْرَةُ فَاطِمَةَ الْمَرْضِيَّةِ عَلِيًّا ...
مَجِئُ مَهْدِيٍّ الْعَالِمِ ... مَجِئُ مَهْدِيٍّ الْعَالِمِ ...

نتیجه: مصدر معمولاً به فاعلش اضافه می‌شود.^۱

مصدر به ندرت به مفعولش اضافه می‌شود؛ مانند:

اَسْتَوْدَعَ اللَّهُ حُبِّي وَ حُبَّ أَهْلِ بَيْتِي وَ شِيعَتِهِمْ فِي قُلُوبِ الْمَلَائِكَةِ؛ خداوند، دوست داشتن مرا و دوست داشتن اهل‌بیت و شیعیان‌شان را در سینه فرشتگانش به امانت گذاشته است.
بنابراین، مفعول‌به در این مثال، بنا بر مضاف‌الیه بودن، مجرور و بنا بر مفعول‌به بودن، محلاً منصوب است.^۲

مصدر مانند فعلش عمل می‌کند.^۳

عَجِبْتُ مِنْ ذَهَابِ زَيْدٍ ذَهَبَ زَيْدٌ
فاعل

محلاً مرفوع

أَكْرَمَ زَيْدٌ عَمْرًا عَجِبْتُ مِنْ إِكْرَامِ زَيْدٍ عَمْرًا
فاعل / مفعول محلاً مرفوع

۱. مصدر گاهی اضافه نمی‌شود و گاهی به غیر فاعلش اضافه می‌شود. تفصیل این مطلب، در کتب مفصل می‌آید (برای نمونه: نحو وافی/ ج ۳/ص ۲۲۰).

۲. رسول اکرم ﷺ: الکافی/ ج ۳/ص ۴۶.

۳. «ی» در کلمه «حُبِّي» هم جر و هم نصبش محلی است؛ زیرا این کلمه مبنی است؛ پس محل اول آن (محل قریب) جر و محل دوم آن (محل بعید) نصب خواهد بود.

۴. اگر مصدر، مفعول مطلق شود، دیگر عمل نمی‌کند.

عَلِمَ زَيْدٌ عَمْرًا قَائِمًا عَجِبْتُ مِنْ عِلْمِ زَيْدٍ عَمْرًا قَائِمًا

فاعل / مفعول / مفعول
محلّا مرفوع / اول / دوم

أَعْلَمَ زَيْدٌ عَمْرًا بَكْرًا قَائِمًا عَجِبْتُ مِنْ إِعْلَامِ زَيْدٍ عَمْرًا بَكْرًا قَائِمًا

فاعل / مفعول / مفعول / مفعول
محلّا مرفوع / اول / دوم / سوم

چکیده

مصدر: کلمه‌ای است که بر انجام کار، یا روی دادن حالتی بدون اقتران به زمان دلالت می‌کند.

* مصدر همانند فعلش عمل می‌کند.

* مصدر معمولاً به فاعلش اضافه می‌شود که در این صورت، فاعلش بنا بر مضاف‌الیه بودن، مجرور و بنا بر فاعلیّت محلّا مرفوع است.

چند نکته

۱. گاهی مصدر معنای مجهولی داشته و مانند فعل مجهول عمل می‌کند. مصدر مجهول، در لفظ مانند مصدر معلوم است و فقط با نشانه‌هایی که در کلام وجود دارد، معلوم یا مجهول بودن مصدر مشخص می‌شود.

مثال برای عمل مصدر مجهول:

إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا؛ همانا به دلیل کشته شدن حسین علیه السلام داغی در دل مؤمنان است که هیچ‌گاه سرد نمی‌شود.

در این مثال، کلمه «حسین» نایب فاعل مصدر است.

۲. معمول مصدر باید بعد از مصدر باشد؛ بنابراین، مصدر در کلمه‌ای که قبل از آن آمده، عمل نمی‌کند.

۳. مصدر با معمول‌هایش تشکیل مرکب ناقص می‌دهد و برای تأمّ شدن نیاز به کلمه یا کلمات دیگری دارد.

۴. مصدر در بقیّه معمول‌های فعل نیز عمل می‌کند.

۱. پیامبر اکرم ﷺ نگاهی به امام حسین علیه السلام کردند، در حالی که روبه‌روی ایشان نشسته بود؛ پس او را در دامن نشانند و این جمله را فرمود؛ مستدرک الوسائل/ج ۱۰/ص ۳۱۸.

مثال عمل مصدر در مفعول فیه:

لَوْ أَعَانَكَ كَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ اِعْتِكَافِهِ شَهْرًا...^۱
عامل در
مفعول فیه

مثال عمل مصدر در مفعول له:

الْجُلُوسُ فِي الْمَسْجِدِ اِنْتَظَارَ الصَّلَاةِ عِبَادَةً^۲
عامل در
مفعول له

مثال عمل مصدر در مفعول مطلق:

رَأَيْتُ اِكْرَامَكَ عَلِيًّا اِكْرَامًا جَيِّدًا
عامل در
مفعول مطلق

مثال عمل مصدر در حال:

عَجِبْتُ مِنْ ذَهَابِكَ مُسْرِعًا
عامل در حال

مثال عمل مصدر در تمییز:

الْإِيْثَارُ كَمَالُ خُلُقًا
عامل در تمییز

مثال عمل مصدر در مستثنی:

أَخْبَرْتُ بِضَرْبِكَ الرَّجَالَ إِلَّا زَيْدًا
عامل در مستثنی

متن خوانی

المصدر اسم يدلّ على الحدث فقط وإن لم يكن مفعولاً مطلقاً يعمل عمل فعله أعني يرفع فاعلاً إن كان لازماً وينصب مفعولاً به إن كان متعدّياً فإذا كان من اللازم أضيف إلى فاعله نحو «حزنت لبعْد الصديق» وإذا كان من المتعدّي فالأكثر فيه أن يُضاف إلى فاعله ويذكر بعده المفعول به منصوباً نحو «سرّني إنشاد أخيك الإشعار» فـ«الصديق» في المثل الأوّل و«أخيك» في المثل الثانی مجروران لفظاً، مرفوعان محلاً على أنّهما فاعلان للمصدر. ويجوز أيضاً أن يضاف المصدر إلى مفعوله ويذكر بعده الفاعل مرفوعاً نحو «سرّني إنشاد الإشعار أخوك»^۴.

فائدتان:

۱. يعمل المصدر عمل فعله تعدياً ولزوماً بشروط منها: وجوب تقدم المصدر على معموله

۱. امام حسن (علیه السلام): اگر او تو را یاری می کرد برایش از اعتکاف یک ماه بهتر بود؛ الکافی/ج ۲/ص ۱۹۸.

۲. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): نشستن در مسجد به خاطر انتظار کشیدن برای نماز عبادت است؛ الکافی/ج ۲/ص ۳۵۶.

۳. الهدایة. ۴. المبادئ العربیة/ج ۴/ص ۳۷۱ و ۴۷۱.

فلا يجوز «يسرنى واجبك عملك غدا»^۱.

۲. إذا أُضيف المصدر إلى الفاعل يجوز في تابعه من الصفة والعطف وغيرهما مراعاة اللفظ فيجوز ومراعاة المحل فيُرفع فتقول: «عجبت من شرب زيد الظريف أو الظريف» وإذا أُضيف إلى المفعول فهو مجرور لفظاً. منصوب محلاً فيجوز أيضاً في تابعه مراعاة اللفظ والمحل^۲ نحو «أعجبنى أكل اللحم والخبز أو الخبز»^۳.

آزمون

۱. مصدر را تعریف کنید و چگونگی عمل آن را بنویسید.
 ۲. تفاوت مصدر معلوم و مصدر مجهول در چیست؟
 ۳. فاعل و مفعول به مصدر^۴ را در جملات زیر پیدا کنید. (مصدر مشخص شده است)
- لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ^۵ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ^۶
 يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السَّحْتَ^۷ فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ^۸
 وَقَدْ أُوجِبْتَ لَكَ الْجَنَّةَ بِخَبْرِكَ^۹ إِيَّاهُ^{۱۰} أَنَا أُحِبُّهُ لِحُبِّهِ لَوْلَدَى الْحُسَيْنِ^{۱۱}
 كَانَ جُلُوسُ الرِّضَا فِي الصَّيْفِ عَلَى حَصِيرٍ...^{۱۲} قَتَلَ الْمُسْلِمُ أَخَاهُ كُفْرًا^{۱۳}

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

تَعَطُّرُوا بِالْإِسْتِغْفَارِ لَا تَفْضَحَنَّكُمْ رَوَائِحُ الذُّنُوبِ^{۱۴}

۱. برگرفته از موسوعة النحو و الصرف و الاعراب/ص ۶۲۸

۲. برگرفته از شرح ابن عقيل/ج ۲/ص ۹۹ و ۹۸.

۳. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ۹۲۶؛ فی هذا المثال ما ذكر فاعل المصدر.

۴. طبیعی است که مصدر اگر از فعل لازم گرفته شود، مفعول به نخواهد داشت.

۵. خداوند آن‌ها را به دلیل کفر و زیدنشنان لعنت کرد؛ بقره/۸۸

۶. پس خداوند را یاد کنید، مانند یاد کردن پدران را؛ بقره/۲۰۰

۷. آن‌ها شتاب می‌کنند در گناه و ستم و خوردن مال حرام؛ مائده/۶۲

۸. پس، لعنتشان کردیم، به دلیل نقض پیمانشان؛ مائده/۱۳

۹. از فعل «خب» گرفته شده و این فعل هم به صورت لازم و هم به صورت متعدی به کار می‌رود.

۱۰. (عن أبي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ من زار أخاه في الله قال الله عز وجل له أنت ضيفي و زائري علي قرارك و) قد أُوجِبْتَ لَكَ الْجَنَّةَ بِخَبْرِكَ إِيَّاهُ؛ بهشت را بر تو واجب کردم به دلیل محبت تو به او؛ وسائل الشیعه/ج ۷/ص ۱۱۱.

۱۱. رسول الله ﷺ: من او (زهیر ابن قین) را دوست دارم؛ زیرا فرزندم حسین را دوست دارد؛ بحار الانوار/ج ۴۴/ص ۲۴۲.

۱۲. ابن ابی عیاد: نشستن امام رضا علیه السلام در تابستان بر روی حصیر بود؛ وسائل الشیعه/ج ۵/ص ۵۳.

۱۳. جنگ مسلمان با برادرش (برادر دینیش) کفر است؛ میزان الحکمه/ حدیث ۳۴۷۱.

۱۴. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: به وسیله استغفار خود را خوشبو کنید؛ مبادا بوی بد گناهان شما را رسوا کند؛ وسائل الشیعه/ج ۱۶/ص ۷۰.



درس بیست و نهم

شبه فعل (۲)

شناخت اسم فاعل و عمل آن

شناخت اسم فاعل

اسمی است که بر حدث و فاعل آن، به صورت حدوثی دلالت می‌کند؛ مانند:
قائل؛ گوینده؛ ذاهب؛ راه رونده؛ ناصِر؛ یاری کننده.

※ توضیح «حدث»:

انجام کار یا روی دادن حالتی را بدون اقتران به زمان، «حدث» گویند؛ مانند: گفتن، راه رفتن، یاری کردن.

※ توضیح «و فاعل آن»:

«گوینده» دلالت می‌کند، بر شخصی که گفتن از او صادر می‌شود. گفتن، «حدث» و آن شخص، «فاعل حدث» است.

※ توضیح «به صورت حدوثی»:

به دو خصوصیت «راه رونده» و «قدرتمند» دقت کنید. اولی دوام ندارد؛ بلکه هر لحظه ممکن است، شخص، راه رفتن را قطع کند؛ یعنی فاعل برای ادامهٔ راه رفتن باید اراده کند؛ در غیر این صورت، راه رفتنش متوقف خواهد شد. اما قدرتمند بودن دوام دارد؛ یعنی برای هر لحظهٔ این ویژگی، ارادهٔ جدید لازم نیست؛ بلکه شخص قدرتمند را در حالت خواب نیز قدرتمند می‌خوانند؛ برخلاف راه

رونده. ویژگی‌هایی مانند مثال اول (راه رونده) را «حدوثی» و خصوصیاتِ مانند مثال دوم (قدرتمند) را «ثبوتی» می‌گویند.

وزن اسم فاعل

اسم فاعل، از فعل مضارع معلوم ساخته می‌شود و دو صورت دارد:

اگر از فعل ثلاثی مجرد^۱ ساخته شود، بر وزن «فَاعِل» است؛ اما اگر از فعل غیر ثلاثی مجرد ساخته شود، برای ساخت آن، دستور خاصی وجود دارد که در کتب صرفی گفته شده است.^۲

ذَاهِب (رونده): رفتن + فاعل آن (این ویژگی، حدوثی است)

قَاتِل (کُشنده): کشتن + فاعل آن (این ویژگی، حدوثی است)^۳

عمل اسم فاعل

اسم فاعل نیز مانند فعلش عمل می‌کند. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

حَمِيدٌ ذَهَبَ أَبُوهُ حَمِيدٌ ذَاهِبٌ أَبُوهُ

در مثال دوم، کلمه «أَب» فاعل «ذَاهِب» است.

حَمِيدٌ نَصَرَ أَبُوهُ سَعِيداً حَمِيدٌ نَاصِرٌ أَبُوهُ سَعِيداً

در مثال دوم، کلمه «أَب» فاعل «نَاصِرٌ» و کلمه «سَعِيد» مفعول به آن است.

حَمِيدٌ عَلِمَ أَبُوهُ سَعِيداً تَلْمِيزاً حَمِيدٌ عَالِمٌ أَبُوهُ سَعِيداً تَلْمِيزاً

در مثال دوم، کلمه «أَب» فاعل «عَالِمٌ» و دو کلمه «سَعِيد» و «تَلْمِيز» دو مفعول آن هستند.

حَمِيدٌ أَعْلَمَ أَبُوهُ وَحِيداً سَعِيداً تَلْمِيزاً حَمِيدٌ مُعَلِّمٌ أَبُوهُ وَحِيداً سَعِيداً تَلْمِيزاً

۱. ثلاثی مجرد، اصطلاحی است مربوط به علم صرف و فعل ثلاثی مجرد، فعلی است که صیغه اول ماضی آن سه حرفی باشد.

۲. در صیغه اول مضارع معلوم از فعل غیر ثلاثی مجرد، به جای حرف مضارعه، «مِیم» مضموم می‌گذاریم و به حرف ماقبل آخر، اگر مکسور نبود، کسره می‌دهیم؛ به این ترتیب، صیغه اول اسم فاعل ساخته می‌شود و بقیه صیغه‌های آن را، از همان صیغه اول می‌سازیم.

۳. سؤال: کسی را که قاتل است، همیشه به عنوان قاتل می‌خوانند (حتی وقتی خواب است)؛ پس چطور آن را حدوثی می‌دانند؟

جواب: وقتی به کسی قاتل می‌گویند، به اعتبار قتلی است که قبلاً انجام داده است؛ یعنی هر لحظه او را قاتل نمی‌دانند، برخلاف شخص قدرتمند؛ پس به این اعتبار که شخص قاتل، برای هر قتلی اراده جدید می‌خواهد، قاتل بودن «حدوثی» است.

۴. «مُعَلِّم» اسم فاعل «أَعْلَمَ» است. از آن‌جا که «أَعْلَمَ» ثلاثی مزید است، اسم فاعلش بر وزن «فَاعِل» نمی‌آید و طبق ساختاری که در علم صرف آموخته می‌شود اسم فاعل آن «مُعَلِّمٌ» می‌شود.

در مثال دوم، کلمه «أَب» فاعل «أَعْلَمَ» و کلمات «وَحِيد»، «سَعِيد» و «تَلْمِيز» سه مفعول آن هستند.

چکیده

اسم فاعل: اسمی که بر حدث و فاعل آن به صورت حدوثی دلالت می کند.

وزن اسم فاعل } در ثلاثی مجرد ← بر وزن «فَاعِل» مانند نَاصِر

در غیر ثلاثی مجرد ← روش ساخت آن در کتب صرفی آمده است.

عمل اسم فاعل: اسم فاعل، از فعل مضارع معلوم ساخته می شود و مانند همان فعل عمل می کند.

چند نکته

۱. همان طور که گاهی فاعل فعل، ضمیر مستتر است، فاعل اسم فاعل نیز گاهی مستتر است. اکنون مثال های قبل را این بار با «ضمیر مستتر» تکرار می کنیم.

حَمِيدٌ ذَاهِبٌ حَمِيدٌ نَاصِرٌ سَعِيداً
حَمِيدٌ عَالِمٌ سَعِيداً تَلْمِيزاً حَمِيدٌ مُعَلِّمٌ وَحِيداً سَعِيداً تَلْمِيزاً

اگر فاعل اسم فاعل، ضمیر مستتر باشد، به عقیده برخی از نحوین، همیشه ضمیر غایب است؛ پس ضمایر مستتر در اسم فاعل «هُوَ»، «هِيَ»، «هُمَا»، «هُم» و «هُنَّ» است.

المُعَلِّمُ ذَاهِبٌ؛ فاعل «هُوَ» مستتر	المُعَلِّمَانِ ذَاهِبَانِ؛ فاعل «هُمَا» مستتر
المُعَلِّمُونَ ذَاهِبُونَ؛ فاعل «هُمْ» مستتر	المُعَلِّمَةُ ذَاهِبَةٌ؛ فاعل «هِيَ» مستتر
المُعَلِّمَتَانِ ذَاهِبَتَانِ؛ فاعل «هُمَا» مستتر	المُعَلِّمَاتُ ذَاهِبَاتٌ؛ فاعل «هُنَّ» مستتر

۱. چون فاعل نمی تواند بر عاملش مقدم شود، پس «أَنْتَ» مقدم را نمی توان فاعل گرفت، بلکه مبتداست؛ به همین دلیل، فاعل را ضمیر مستتر می گیرند.

سؤال: در مثل «أَنْتَ ذَاهِبٌ»، ضمیر مستتر در اسم فاعل چیست؟

- آن گروه از نحوین که فقط استتار ضمیر غایب را در اسم فاعل اجازه داده‌اند، در مثال بالا کلمه‌ای مانند «رَجُلٌ» را در تقدیر می‌گیرند و «هُوَ» مستتر را به آن بازمی‌گردانند؛ پس در مثال «أَنْتَ ذَاهِبٌ»، اصل آن را «أَنْتَ رَجُلٌ ذَاهِبٌ» دانسته و ضمیر غایب را به «رَجُلٌ» مقدر بازمی‌گردانند.

۲. اسم فاعل اگرچه عامل است، اما خودش هم اسم معربی است که معمول واقع می‌شود؛ بنابراین باید در هر جمله نقشی ترکیبی داشته باشد. برای مثال، در تمام مثال‌های قبل، اسم فاعل در نقش خبر قرار گرفته و مرفوع شده است.

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ^۱؛ «مُخْلِصاً» اسم فاعل و در نقش حال است و فاعلش «هُوَ» مستتر و «الدِّينَ» مفعول به آن است.

يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ^۲ أَلْوَانُهُ^۳؛ «مُخْتَلِفٌ» اسم فاعل و در نقش صفت و فاعلش «أَلْوَانُ» است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ^۴؛ «خَالِقٌ» اسم فاعل و در نقش خبر حروف مشبّهة بالفعل است و فاعلش «هُوَ» مستتر و «بَشَرًا» مفعول به آن می‌باشد.

۳. اسم فاعل می‌تواند به مفعولش اضافه شود؛ ولی هرگز به فاعلش اضافه نمی‌شود.

حَمِيدٌ نَاصِرٌ سَعِيداً غَدَاً حَمِيدٌ نَاصِرٌ سَعِيدٌ غَدَاً

«سَعِيدٌ» در جمله دوم، هم مضاف‌الیه است و مجرور، و هم مفعول به است و محلاً منصوب. در جمله اول، اگر برای «سَعِيداً»، تابع بیاوریم، آن تابع منصوب خواهد بود؛ ولی در جمله دوم، اگر تابع بیاید، هم جرش جایز است (به اعتبار اعراب لفظی)، هم نصبش (به اعتبار اعراب محلی).

۱. «مُخْلِصاً»، اسم فاعل در غیر ثلاثی مجزء است.

۲. پس خداوند را پرستش کن، در حالی که دینت را برای او خالص گردانده‌ای؛ زمر/۲

۳. «مُخْتَلِفٌ»، اسم فاعل در غیر ثلاثی مجزء است.

۴. از شکم آنها، یک نوشیدنی که رنگ‌هایش مختلف است (رنگارنگ)، خارج می‌شود؛ نحل/۶۹

۵. ص/۷۱.

یادآوری: در درس بیست و سوم خواندید که اضافه بر دو نوع است: اضافه لفظیه و اضافه معنویه؛ در این درس به مناسبت با اضافه لفظیه آشنا می‌شویم.

اگر اسم فاعل یا بعضی دیگر از شبه فعل‌ها، به معمولشان اضافه شوند، آن اضافه را «اضافه لفظیه» می‌نامند.

فایده اضافه لفظیه، فقط تخفیف در لفظ است؛^۱ یعنی به وسیله این اضافه، تنوین یا نون عوض از تنوین از کلمه حذف می‌شود.

چند نمونه از اضافه اسم فاعل به مفعول:

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ؛^۲ در اصل «جَامِعُ النَّاسِ» بوده است.
الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا؛^۳ در اصل «فَاطِرِ السَّمَوَاتِ»^۴ و «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ» بوده است.

چکیده

۱. فاعل اسم فاعل گاهی ضمیر مستتر است. (در این صورت، ضمیر، همیشه غایب خواهد بود)؛ مانند: زید ذاهب در این مثال، فاعل، «هُوَ» مستتر است.

۲. اسم فاعل، خود نیازمند نقش ترکیبی است؛ مانند: فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ؛ اسم فاعل ← حال

۳. اسم فاعل به فاعلش اضافه نمی‌شود؛ ولی، به مفعول اضافه می‌شود و اضافه‌اش، اضافه لفظیه است؛ مانند: رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ

چند نکته
درباره اسم فاعل

۱. در ادامه با بقیه شبه فعل‌ها آشنا می‌شوید.

۲. برخلاف اضافه معنویه، که گاهی مفید تعریف و گاهی مفید تخصیص است.

۳. پروردگارا! به راستی تو گردآورنده مردم هستی، در روزی که شکی در آن نیست؛ آل عمران/۹.

۴. حمد، برای خدایی است که [هم] آفریننده آسمان‌ها و زمین است و [هم] قرار دهنده فرشتگان [به عنوان] رسولان [خود]؛ فاطر/۱.

۵. در این مثال «السَّمَوَاتِ» منصوب و کسره، علامت نصبش است؛ در حالی که، در آیه شریفه «السَّمَوَاتِ» مجرور و کسره، علامت جرش بود.

شرایط عمل اسم فاعل

- اگر اسم فاعل «ال» داشته باشد، بدون هیچ شرطی عمل می‌کند.
- اسم فاعل بدون «ال» با دو شرط^۱ در مفعول به عمل می‌کند:

۱. بر زمان حال یا استقبال دلالت کند.

۲. اسم فاعل، در یکی از مواضع زیر قرار بگیرد:

- خبر واقع شود؛ مانند: إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَايِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ
- حال واقع شود؛ مانند: فَأَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ
- صفت واقع شود؛ مانند: رَأَيْتُ رَجُلًا مُّكْرَمًا أَبَاكَ
- بعد از ادات استفهام بیاید؛ مانند: أُنَاصِرُ حَبِيبَ حُسَيْنًا
- بعد از ادات نفی بیاید؛ مانند: مَا سَارِقٌ زَيْدٌ أَمْوَالِكَ
- بعد از حرف ندا بیاید؛^۲ مانند: يَا طَالِعَا جَبَلًا^۳

نکته: اسم فاعل، برای عمل رفعی در ضمیر، نیاز به هیچ کدام از شرایط بالا ندارد؛ ولی برای عمل رفعی در اسم ظاهر به شرط دوم نیازمند است.

اسم فاعل، در دیگر معمول‌های فعل، بدون شرط عمل می‌کند.

مثال عمل اسم فاعل در مفعول فیه: وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا^۴
عامل در مفعول فیه

مثال عمل اسم فاعل در مفعول له: إِنَّا مَرْسُلُونَ^۵ النَّاقَةِ فِتْنَةً لَّهُمْ^۶
عامل در مفعول له

۱. غیر از این دو شرط، شرایط دیگری نیز وجود دارد که خلاصه آن شرایط این است: اول: اسم فاعل، مصغر نباشد؛ دوم: بین اسم فاعل و مفعول به آن، صفت برای اسم فاعل نباشد؛ سوم: بین اسم فاعل و مفعول به آن، اسمی که اجنبی است فاصله نیندازد، و منظور از اجنبی، کلمه‌ای است که معمول اسم فاعل نباشد؛ بلکه معمول کلمه دیگری باشد.

۳. برخی این قسم را ذکر نمی‌کنند و آن را به موضعی ملحق می‌کنند که اسم فاعل، صفت باشد؛ زیرا جمله در اصل چنین بوده است: يَا رَجُلَا طَالِعَا جَبَلًا.

۴. به چنین منادایی که منادا عامل در مابعد است، «منادای شبه‌مضاف» می‌گویند و لفظاً منصوب است. این قسم از منادا، در متن درس منادا ذکر نشد.

۵. کهف/۲۳.

۶. اسم فاعل از باب افعال.

۷. همانا ما برای آزمایش کردن آنان، آن ماده شتر را فرستادیم؛ قمر/۲۶.

مثال عمل اسم فاعل در مفعول مطلق:

وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنُّ السَّوْءِ^۱
عامل در مفعول مطلق

مثال عمل اسم فاعل در حال:

مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ^۲ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ^۳
عامل در جمله حالیه

مثال عمل اسم فاعل در تمییز:

عَلَى كَامِلٍ إِيْمَانًا
عامل در تمییز

مثال عمل اسم فاعل در مستثنی:

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ^۴
عامل در مستثنی

چکیده

بدون شرط عمل می کند.	«ال» دار:	عمل اسم فاعل
عمل رفعی در ضمیر: بدون شرط عمل می کند.	بدون «ال»	
عمل رفعی در اسم ظاهر: اگر در یکی از مواضع «خبر، صفت،		
حال، بعد از ادات استفهام یا ادات نفی یا حرف ندا؛ بیاید؛ عمل		
می کند؛ مانند: يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا		
عمل نصبی در مفعول به: با دو شرط عمل می کند.		
عمل در دیگر معمول های فعل: بدون شرط عمل می کند.		

شرایط عمل	اسم فاعل بدون «ال» در مفعول به
۱. زمانش حال یا استقبال باشد.	
۲. در یکی از مواضع «خبر، صفت، حال، بعد از ادات استفهام، بعد از	
ادات نفی و بعد از حرف ندا» بیاید؛ مانند: فَأَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ	

۲. اسم فاعل باب تفعیل.

۴. همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می شود؛ قصص/ ۸۸

۱. فتح/ ۶

۳. انفال/ ۳۳

متن خوانی

اسم الفاعل ما دل على حدث وفاعله على معنى الحدث^١ وبعبارة اخرى اسم مشتق يدل على معنى مجرد حادث وعلى فاعله فلا بد أن يشتمل على أمرين معا هما المعنى المجرد الحادث و فاعله مثل كلمة «زاهد» وكلمة «عادل» فكلمة «زاهد» تدل على أمرين معا هما الزهد مطلقا والذات التي فعلته أو ينسب إليها وكذا كلمة «عادل» تدل على أمرين معا هما العدل مطلقا والذات التي فعلته أو ينسب إليه^٢ وصيغته من مجرد الثلاثي على وزن «الفاعل» [و من غيره على وزن صيغته المضارع من ذلك الفعل بيم مضمومة مكان حرف المضارعة وكسر ما قبل الآخر كـ «مُدخِل» و «مُسْتخرج»]^٣.

ويعمل اسم الفاعل المقترن بـ«ال» عمل فعله مطلقا في التعدى و اللزوم نحو «جاء الناظمُ القصيدة» (فاعل اسم الفاعل ضمير مستتر فيه جوازا و «القصيدة» مفعول به له) أمّا الاسم الفاعل المجرد من «ال» فإنّه يرفع الفاعل دون شرط إذا كان هذا الفاعل ضميرا مستترا نحو «أنا ظانّ محمّدا قائما» أو ضمير بارزا نحو «ما راغب هو فى الظلم»^٤ وعمل كذلك فى باقى المعمولات التى ليست فاعلا ظاهرا ولا مفعولا به^٥ أمّا الفاعل الظاهر فلا يرفعه إلا إذا كان اعتماده على استفهام أو نفى أو نداء أو أن يقع نعنا لمنعوت أو أن يقع خبرا لمبتدأ أو لناسخ أو أن يقع حالا^٦ أمّا نصبه المفعول به فلا يجوز إلا بعد الإعتداد أيضا وأن يكون بمعنى الحال أو الإستقبال^٧ لجريانه على الفعل الذى بمعناه وهو المضارع ومعنى جريانه عليه: أنّه موافق له فى الحركات والسكنات لموافقة «ضارب» لـ«يضرب» فهو مشبه للفعل الذى هو بمعناه لفظا ومعنى^٨ فإنّما اشترط فيه الحال أو الإستقبال للعمل فى المفعول به لا فى الفاعل^٩ وإن كان بمعنى الماضى لم يعمل [فى المفعول به] لعدم جريانه على الفعل الذى بمعناه فهو مشبه له معنى لا لفظا فلا تقول «هذا ضارب زيدا أمس» بل يجب إضافته فتقول «هذا ضاربُ زیدِ أمس»^{١٠}.

٢. النحو الوافى ج ٣/ص ٢٣٨ و ٢٣٩ (با مختصرى حذف).

٤. برگرفته از موسوعة النحو والصرف و الاعراب/ص ٦٩

٦. برگرفته از موسوعة النحو والصرف و الاعراب/ص ٦٩

٨. شرح ابن عقيل ج ٢/ص ١٠٠.

١٠. شرح ابن عقيل ج ٢/ص ١٠٠.

١. الصمدية.

٣. الهداية.

٥. النحو الوافى ج ٣/ص ٢٤٧.

٧. النحو الوافى ج ٣/ص ٢٤٧.

٩. شرح الكافية فى النحو ج ٢/ص ١٩٩.

تبصرات:

• إذا كان اسم الفاعل مستوفيا شروط إعماله لِنصب المفعول به جاز نصب هذا المفعول مباشرة وجاز جره باعتباره مضافا إليه أمّا تابع المفعول به المنصوب فلا يجوز فيه سوى النصب وأمّا عند الجرّ فيجوز في التابع الجرّ مراعاة للفظ والنصب مراعاة للمحلّ^١.

• إذا رفع اسم الفاعل ضميرا مستترا وجب أن يكون مرجع هذا الضمير غائبا لأنّ اسم الفاعل لا يعود ضميره إلّا على الغائب ففى مثل «أنا ظانّ محمدا قائما» يكون التقدير: «أنا رجل ظانّ...» فالضمير فى «ظانّ» يعود على ذلك المحذوف ولا يصح تقديره: أنا. والظاهر أنّ هذا الحكم ليس مقصورا على اسم الفاعل بل يسرى على غيره من المشتقات المتحمّلة ضميرا مستترا فيجب إرجاعه للغائب كذلك^٢.

• لايجوز اضافة اسم الفاعل إلى مرفوعه سواء أ كان فعله ثلاثيا أم غير ثلاثي. لازما أم متعّبا^٣.

آزمون

١. اسم فاعل را تعريف كنيد.
٢. منظور از «حدوثی» در تعريف اسم فاعل چیست؟
٣. اسم فاعل چه عملی دارد؟
٤. شرایط عمل اسم فاعل را بنویسید.
٥. در جملات زیر نقش ترکیبی اسم فاعل و معمول های آن را مشخص کنید^٤.

فَوَيْلٌ لِلنَّاسِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ^٥

٢. النحو الوافی / ج ٣ / ص ٢٥٢ و ٢٥٣.

١. موسوعة النحو والصرف والإعراب / ص ٦٩.

٣. النحو الوافی / ج ٣ / ص ٢٦٥.

٤. تمام کلمات مشخص شده این تمرین، در کتاب «الجدول فى إعراب القرآن» به عنوان اسم فاعل معرفی شده اند؛ اگرچه برخی از نحویون، بعضی از آنها را ثبوتی و صفت مشبّهه می دانند.

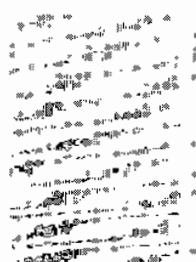
٥. پس وای بر کسانی که قلب هایشان در برابر ذکر خدا سخت است؛ زمر/ ٢٢.

اللَّهُ مُخْرِجُ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ^۱
 رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا^۲
 قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي^۳
 مَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قَبْلَتَهُمْ^۴
 مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصُدًا^۵
 قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا^۶
 هَذَا عَذَبٌ فَرَأَتْ سَابِغٌ شَرَابُهُ^۷
 كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ^۸
 وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ^۹

قال الصادق (عليه السلام) :

مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فَعَلُهُ قَوْلُهُ
 فَلَيْسَ بِعَالِمٍ^{۱۰}

۱. خداوند، بیرون آورنده (و فاش کننده) چیزی است که پنهان می کردید؛ بقره/۷۲.
۲. پروردگارا! ما را از این سرزمین که مردمش ستمکارند، خارج کن؛ نساء/۷۵.
۳. گفت: همانا من به سوی پروردگارم هجرت کننده هستم؛ عنکبوت/۲۶.
۴. تو پیروی کننده قبله آنان نیستی؛ بقره/۱۴۵.
۵. من گمراه کنندگان را دستیار خود قرار نمی دهم؛ کهف/۵۱.
- ۶ (خداوند) فرمود: همانا من قرار دهنده ام تو را، (به عنوان) پیشوا برای مردم؛ بقره/۱۲۴.
۷. این (آب)، شیرین و گوارا است و آشامیدنش لذیذ است؛ فاطر/۱۲.
۸. هر نفسی، چشنده مرگ است؛ آل عمران/۱۸۵.
۹. و نه شما عبادت کننده هستید آن چیزی را که من می پرستم؛ کافرون/۴.
۱۰. امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هر کس عملش، کلامش را تصدیق نکند، عالم نیست؛ الکافی/ج ۱/ص ۳۶.



درس سی ام

شبه فعل (۴ و ۳)

شناخت اسم مفعول و اسم مبالغه و عملشان

اسم مفعول

شناخت اسم مفعول:

اسمی که بر حدث و مفعول آن به صورت حدوثی دلالت می کند؛ مانند: مَضْرُوب: زده شده؛ مَنصُور: یاری شده.

زده شده دلالت می کند، بر شخصی که زدن بر او واقع می شود. زده شدن «حدث»، شخص زده شده «مفعول حدث» و زده شدن امری حدوثی است.

وزن اسم مفعول:

اسم مفعول از فعل مضارع مجهول ساخته می شود و دو صورت دارد:
اگر از فعل ثلاثی مجرّد ساخته شود، بر وزن «مَفْعُول» است؛ اما اگر از فعل غیر ثلاثی مجرّد ساخته شود برای ساخت آن دستور خاصی وجود دارد که در کتب صرفی گفته شده است.^۱

مَضْرُوب (زده شده): زده شدن + مفعول آن (این ویژگی، حدوثی است)

مَنصُور (یاری شده): یاری شدن + مفعول آن (این ویژگی، حدوثی است)

۱. در صیغه اول مضارع مجهول، به جای حرف مضارعه، «میم» مضموم می گذاریم؛ به این ترتیب، صیغه اول اسم مفعول ساخته می شود و بقیه صیغه های آن را، از همان صیغه اول می سازیم.

عمل اسم مفعول:

اسم مفعول هم، مانند فعلش عمل می کند. به نمونه های زیر توجه کنید:

حَمِيدٌ نَصْرَ أَبُوهُ حَمِيدٌ مَنصُورٌ أَبُوهُ

در مثال دوم، کلمه «أَب» نایب فاعل «مَنصُورٌ» است.

حَمِيدٌ عَلِمَ أَبُوهُ مُعَلِّمًا حَمِيدٌ مَعْلُومٌ أَبُوهُ مُعَلِّمًا

در مثال دوم، کلمه «أَب» نایب فاعل «مَعْلُومٌ» و «مُعَلِّمٌ» مفعول دوم آن است!

حَمِيدٌ أَعْلَمَ أَبُوهُ سَعِيدًا تَلْمِيزًا حَمِيدٌ نَعَمٌ أَبُوهُ سَعِيدًا تَلْمِيزًا

در مثال دوم، کلمه «أَب» نایب فاعل «أَعْلَمَ» و کلمات «سَعِيدًا» و «تَلْمِيزًا» مفعول دوم و سوم آن هستند.

چکیده

اسم مفعول: اسمی است که بر حدث و مفعول آن، به صورت حدوثی دلالت می کند.

وزن اسم مفعول } در ثلاثی مجرد ← بر وزن «مَفْعُول»؛ مانند: مَنصُور
در غیر ثلاثی مجرد ← روش ساخت آن در کتب

صرفی گفته شده است.

عمل اسم مفعول: اسم مفعول، از فعل مضارع مجهول ساخته می شود و مانند همان فعل عمل می کند.

چند نکته:

۱. فاعل اسم مفعول نیز گاهی ضمیر مستتر است. در این صورت، مانند اسم فاعل، همیشه ضمیرش غایب خواهد بود.

حَمِيدٌ مَنصُورٌ؛ «هُوَ» مستتر نایب فاعل «مَنصُورٌ» است.

۱. مفعول اول آن تبدیل به نایب فاعل شد.

۲. طبق ساختاری که در علم صرف آموخته می شود، «مُعَلِّمٌ» اسم مفعول «أَعْلَمَ» می باشد.

نَحْنُ مَنْصُورَانِ؛ «هُمَا» ی مستتر، نایب فاعل «مَنْصُورَانِ» است. (اصل آن، چنین است: نَحْنُ رَجُلَانِ مَنْصُورَانِ)

۲. اسم مفعول مانند اسم فاعل، به نقشی ترکیبی نیاز دارد. به نمونه‌های زیر توجه کنید:
ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ^۱؛ «مَجْمُوعٌ» اسم مفعول و در نقش صفت است و نایب فاعلش «النَّاسُ» می‌باشد.

كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولاً^۲؛ «مَسْئُولاً» اسم مفعول و در نقش خبر افعال ناقصه است و نایب فاعلش «هُوَ» مستتر می‌باشد.

... بَعَثَ اللَّهُ سِنَانَةَ مُحَمَّدًا ﷺ ... مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ^۳؛ «مَشْهُورَةً» اسم مفعول و در نقش حال است و نایب فاعلش «سِمَاتُ» می‌باشد.

۳. شرایط عمل اسم مفعول، همانند اسم فاعل است؛ پس:

- اگر «ال» داشته باشد، بدون شرط عمل می‌کند.
- اگر «ال» نداشته باشد:
 - ضمیر را بدون شرط رفع می‌دهد.
 - با شرط گفته شده در باب فاعل، به اسم ظاهر رفع می‌دهد.
 - با شرایط گفته شده در باب فاعل، به مفعول به نصب می‌دهد^۴.
 - در دیگر معمول‌های فعل، بدون شرط عمل می‌کند.

۴. اسم مفعول، به ندرت به نایب فاعلش اضافه می‌شود؛ در این صورت، مضاف‌الیه لفظاً مجرور و محلاً مرفوع^۵ است؛ پس، در تابع آن نیز دو اعراب جایز است؛ مانند:

زَيْدٌ مَضْرُوبٌ عَمْرٍو وَ بَكْرٌ زَيْدٌ مَضْرُوبٌ عَمْرٍو وَ بَكْرٌ

اضافه اسم مفعول به نایب فاعلش، اضافه لفظیه است.

۱. آن روزی است که مردم برای آن گردآورده می‌شوند؛ هود/۱۰۳.

۲. عهد الهی، مورد سؤال واقع می‌شود؛ احزاب/۵۱.

۳. خداوند سبحان، حضرت محمد ﷺ را برانگیخت؛ در حالی که نشانه‌هایش مشهور بود؛ بحار الأنوار/ج ۸۹/ص ۳۲.

۴. در صورتی که از فعل دو مفعولی یا سه مفعولی گرفته شده باشد.

۵. بنا بر نایب فاعل بودن.

- چند نکته
۱. فاعل اسم مفعول نیز گاهی ضمیر غایب مستتر است.
 ۲. اسم مفعول، خود نیازمند نقش ترکیبی است.
 ۳. شرایط عمل اسم مفعول، مانند اسم فاعل است.
 ۴. گاهی اسم مفعول به نایب فاعلش اضافه می‌شود.

اسم مبالغه

شناخت اسم مبالغه

اسمی که بر حدث و فاعل آن و شدت صدور حدث از فاعل، به صورت حدوثی دلالت می‌کند.

وزن اسم مبالغه

اسم مبالغه، مانند اسم فاعل، از فعل مضارع معلوم ساخته می‌شود، ولی برای ساخت آن قاعده خاصی وجود ندارد؛ یعنی اوزان اسم مبالغه، متفاوت و سماعی است و برای ساخت هر اسم مبالغه‌ای، باید به کلام عرب مراجعه کرد تا وزن آن را یافت. برای نمونه، به چند وزن آن اشاره می‌شود: اوزان «فَعَال، مَفْعَال، فُعُول، فَعِيل و فَعَلَ»، از مشهورترین اوزانی هستند که بیانگر اسم مبالغه‌اند.

خَلَّاف؛ بسیار قسم خورنده: قسم خوردن + فاعل آن + شدت این ویژگی در فاعل (این ویژگی، حدوثی است).

مَعْطَاء؛ بسیار عطا کننده: عطا کردن + فاعل آن + شدت این ویژگی در فاعل (این ویژگی، حدوثی است).

كَذُوب؛ بسیار دروغ‌گو؛ دروغ گفتن + فاعل آن + شدت این ویژگی در فاعل (این ویژگی، حدوثی است).

شَرِير؛ بسیار بدی کننده: بدی کردن + فاعل آن + شدت این ویژگی در فاعل (این ویژگی، حدوثی است).

حَذِر؛ بسیار احتیاط کننده: احتیاط کردن + فاعل آن + شدت این ویژگی در فاعل (این ویژگی، حدوثی است).

عمل اسم مبالغه

عمل و شرایط عمل اسم مبالغه، مانند اسم فاعل است؛ البته عمل کردن در سه وزن اول، زیاد و در دو وزن آخر اندک است.

نکته: اسم مبالغه نیز می تواند به مفعولش اضافه شود. در این صورت، اضافه اش، اضافه لفظیه است؛ مانند: **أَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ**^۱.

چکیده

اسم مبالغه: اسمی که بر حدث و فاعل آن و زیادی صدور حدث از فاعل، به صورت حدوثی دلالت می کند.

اوزان اسم مبالغه: وزن اسم مبالغه سماعی است و اوزان «فَعَّالٌ، مَفْعَالٌ، فَعُولٌ، فَعِيلٌ و فَعِلٌ»، از مشهورترین اوزانی هستند که بیانگر اسم مبالغه اند.

شناخت عمل اسم مبالغه: همانند اسم فاعل است.

شرایط عمل اسم مبالغه: همانند شرایط عمل اسم فاعل است.

اسم مبالغه می تواند به مفعولش اضافه شود.

متن خوانی

اسم مشتق يدل على معنى مجرد غير دائم وعلى الذى وقع عليه هذا المعنى فلا بد أن يدلّ على الأمرين معا وهما المعنى المجرد و صاحبه الذى وقع عليه مثل كلمة «محفوظ» فإنّها تدلّ على الأمرين: المعنى المجرد (أى: الحفظ) والذات التى وقع عليها الحفظ ودلالته على الأمرين السالفين مقصورة على الحدوث^۲. وصيغته من الثلاثى المجرد على «المفعول»^۳ كـ «مضروب» [ومن غيره كاسم الفاعل منه بفتح ما قبل الآخر كـ «مدخل» و «مستخرج»]^۴.

يعمل اسم المفعول عمل فعله المجهول فى رفع نائب الفاعل ونصب المفعول به وغيره بشروط هى نفسها شروط عمل اسم الفاعل^۵ ويجوز بقلّة أن يضاف اسم المفعول إلى نائب فاعله الظاهر فيصير نائب الفاعل مضافاً إليه مجرور اللفظ ولكنه مرفوع

۲. النحو الوافى/ج ۳/ص ۲۷۱.

۴. الهداية.

۱. توبه/۷۸.

۳. لفظاً كـ «مضروب» أو تقديرأ كـ «مقول»؛ الهداية.

۵. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ۷۵.

المحلّ مراعاة لأصله وإذا جاء تابع لهذا المضاف إليه جاز جرّه مراعاة للفظ المضاف إليه أو رفعه مراعاة لأصله^١.

صيغ المبالغة الفاظ تدلّ على ما يدل عليه اسم الفاعل بزيادة في المعنى فهي في الحقيقة أسماء الفاعل تحوّلت إلى صيغ المبالغة بهدف المبالغة والتكثير فاسم الفاعل «عالم» يعنى الذى يعلم: أمّا صيغة المبالغة «علامة» فتعنى الذى علمه كثير^٢.
وأشهر أوزانها خمسة قياسيّة هي: «فَعَال» و«مِفْعَال» و«فَعُول» و«فَعِيل» و«فَعِل»^٣
فيعمل عمل الفعل على حدّ اسم الفاعل. وإعمال الثلاثة الأول أكثر من إعمال «فَعِيل» و«فَعِل» وإعمال «فَعِيل» أكثر من إعمال «فَعِل»^٤. هذه هي الصيغ الخمس القياسيّة وهناك بعض صيغ قليلة مقصورة على السماع^٥.

آزمون

١. اسم مفعول را تعريف کنید.
٢. شرایط عمل اسم مفعول را بنویسید.
٣. اسم مفعول به کدام یک از معمول هایش می تواند اضافه شود؟
٤. اضافه اسم مفعول به معمولش اضافه لفظیه است یا معنویه؟
٥. اسم مبالغه را تعريف کنید.
٦. اوزان مشهور اسم مبالغه را بنویسید.
٧. شرایط عمل اسم مبالغه را بنویسید.
٨. اسم مبالغه به کدام معمولش اضافه می شود و اضافه اش چه نوع اضافه ای است؟

٢. برگرفته از موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ٤٢٢.

٤. شرح ابن عقيل/ج ٢/ص ١٠٥.

١. النحو الوافي/ج ٢/ص ٢٧٥ و ٢٧٦.

٣. برگرفته از النحو الوافي/ج ٣/ص ٢٥٨ و ٢٥٩.

٥. النحو الوافي/ج ٣/ص ٢٥٩.

۹. در جملات زیر نقش ترکیبی اسم مفعول و اسم مبالغه و معمول هایشان را مشخص کنید.

وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ جَنَّاتٍ عَدْنٍ مُمْتَحَةٌ لَهُمْ الْأَبْوَابُ^۱
إِنَّهُمْ مُفْرَقُونَ^۲

... فَأَنَّهُمَا مُقْتَوْلَانِ بَعْدَى ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا ...^۳

وَ الْخُرُوجُ مِنْهَا خُرُوجٌ مِنَ الذُّنُوبِ ... مَغْفُورٌ لَهُ مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِهِ^۴

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْأُمَّةِ السَّرُحُومَةِ الْخُفُورَةِ^۵

۱۰. در جملات زیر، اسم مبالغه به معمولش اضافه شده است؛ نقش اسم مبالغه و حالت

قبل از اضافه هر کدام را بنویسید.

وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جَيْدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ^۶

... فَأَنَا فَعَّالٌ الذُّنُوبِ وَأَنْتَ عَنَّا الذُّنُوبِ ...^۷

... وَ اتَّكَلُوا عَلَىٰ أَنْكَ الْأَكْرَمِينَ فَتَنَّا الْخَيْرَاتِ ...^۸

... يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا^۹ وَ الْآخِرَةِ ...^{۱۰}

۱۱. نامه ای عربی و کوتاه به پدر خود بنویسید. در این نامه از اسم های عامل نیز استفاده کنید.

۱. و برای پرهیزکاران فرجام نیکویی است؛ باغ های جاویدان بهشتی که درهایش به روی آنان گشوده است؛ ص/۴۹ و ۵۰.

۲. همانا آن ها غرق شدگانند؛ مؤمنون/۲۷.

۳. فرمایش رسول اکرم ﷺ درباره امام حسن و امام حسین (علیهم السلام)؛ پس همانا آن ها بعد از من، از روی ظلم و ستم کشته می شوند؛ بحار الأنوار/ ج ۲۸/ص ۷۶.

۴. امام باقر (علیه السلام)؛ خارج شدن از کعبه، خارج شدن از گناهان است ... (شخص خارج شونده) آمرزیده شده برایش آنچه در گذشته گناه انجام داده است؛ الکافی/ ج ۴/ص ۵۲۷.

۵. حضرت الیاس (علیه السلام)؛ خدایا! مرا از امتی که مورد رحمت قرار گرفته و بخشیده شده، قرار ده؛ بحار الأنوار/ ج ۱۳/ص ۴۰۱.

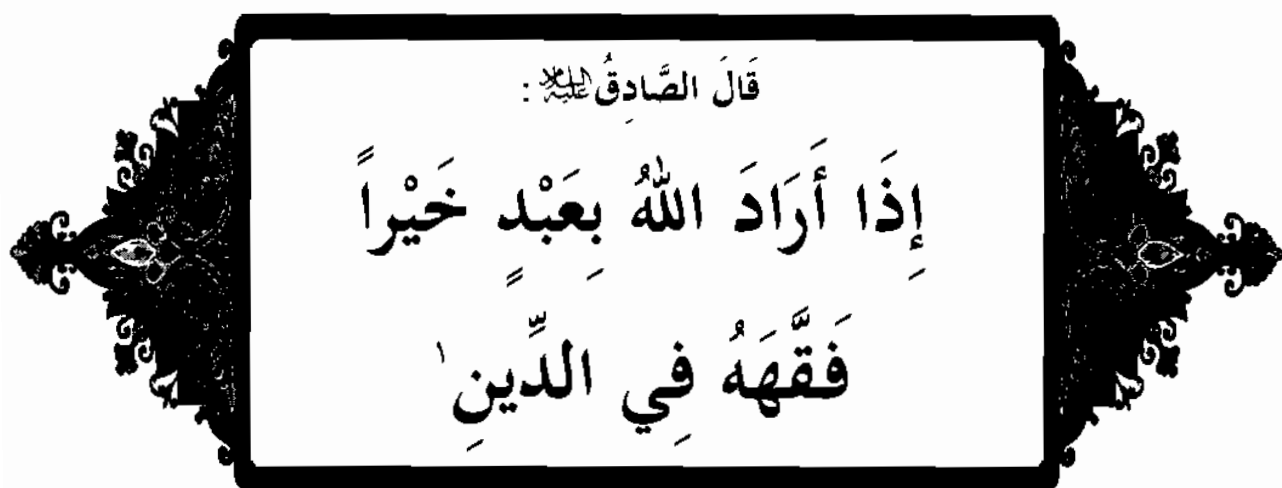
۶ و همسرش، در حالی که هیزم کش (دوزخ) است، در گردش طنابی از لیف خرماس؛ مسد/۴ و ۵.

۷. در مناجات امام سجاد (علیه السلام)؛ ... پس من بسیار انجام دهنده گناهان هستم و تو (ای خدا) بسیار آمرزنده گناهان؛ بحار الأنوار/ ج ۹۱/ص ۱۴۰.

۸. ... و آن ها بر این اعتماد کردند که تو کریم ترین کریم ها و بسیار گشاینده خوبی ها هستی؛ بحار الأنوار/ ج ۸۸/ص ۱۷۵.

۹. از آن جا که «الف» نمی تواند اعراب بگیرد، کلمه «الدُّنْيَا» با این که معرب است، علامت اعراب نمی گیرد و همیشه آخرش ثابت است؛ با این گونه کلمات در درس چهلم آشنا می شوید.

۱۰. قسمتی از دعایی که امام صادق (علیه السلام) آن را تعلیم فرمودند؛ ... ای بسیار رحم کننده در دنیا و آخرت! ...؛ الکافی/ ج ۲/ص ۵۵۷.



۱. امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که خداوند نیکی را برای بنده‌ای اراده کند، او را در دین فقیه می‌سازد؛ الکافی/ج ۱/ص ۳۲.



درس سی و یکم

شبه فعل (۴)

شناخت صفت مشبّهه و اسم تفضیل و عملشان

صفت مشبّهه

شناخت صفت مشبّهه

اسمی که بر صفت و صاحب آن به صورت ثبوتی دلالت می‌کند؛ مانند:

جَمیل: زیبا؛ قَوّی: قدرتمند؛ جَبان: ترسو.

زیبا دلالت می‌کند بر شخصی که صفت زیبا بودن دارد. زیبا بودن «صفت» و آن شخص «صاحب صفت» است و صفت زیبایی، برای صاحب آن، ثبوتی است.

قدرتمند دلالت می‌کند بر شخصی که صفت قدرتمند بودن دارد. قدرتمند بودن «صفت» و آن شخص «صاحب صفت» است و این صفت، برای صاحبش ثبوتی است.

ترسو دلالت می‌کند، بر شخصی که صفت ترسو بودن را دارد. ترسو بودن «صفت» و آن شخص «صاحب صفت» است و این صفت، برای صاحبش ثبوتی است.

وزن صفت مشبّهه

صفت مشبّهه، از فعل مضارع لازم ساخته می‌شود.

این صفت، در ثلاثی مجرد وزن خاصی ندارد؛ بلکه وزنش سماعی است. اوزان غالبی آن در قالب

شعری چنین بیان شده است:

دوش^۱ از صفت مشبّهه رفت سخن
کرد از عددش سؤال شخصی از من
گفتم که ذلول^۲ است و خُشن^۳، صُعب^۴ و جَبَان
آن گاه شریف است و شُجاع^۵ است و حَسَن^۶
اوزان ذکر شده در این بیت:

«فَعُول، فَعِل، فَعْل، فَعَال، فَعِيل^۷، فُعَال و فَعْل»

نکته: اگر صفت بیانگر «عیب» یا «رنگ» یا «زیبایی» باشد، همیشه بر وزن «أَفْعَل» می‌آید؛ پس در این صورت، وزنش مشخص است و سماعی نیست؛ مانند:

أَعْرَج: لنگ؛ أَيْبُض: سفید؛ أُبْلَج: ابرو گشاده.

در غیر ثلاثی مجرد، برای ساخت صفت مشبّهه دستور خاصی وجود دارد که در کتب صرفی گفته شده است.^۸

تمام مثال‌های ذکر شده، بر صفتی ثبوتی و صاحب آن صفت دلالت می‌کنند.

عمل صفت مشبّهه

صفت مشبّهه، مانند فعلش که یک فعل لازم است، عمل می‌کند و اسمی را به عنوان فاعل رفع می‌دهد؛ مانند: زَيْدٌ حَسَنٌ الْوَجْهَ؛ زید، صورتش نیکوست؛ کلمه «الْوَجْهَ» فاعل «حَسَنٌ» است. گاهی بعد از صفت مشبّهه، کلمه‌ای منصوب می‌آید. در این صورت آن را «شبیّه به مفعول به» می‌دانند. البته در صورتی که آن کلمه نکره باشد، می‌توان آن را در نقش «تمییز» نیز گرفت.

زَيْدٌ حَسَنٌ الْوَجْهَ	زَيْدٌ حَسَنٌ وَجْهًا
شبه مفعول به	شبه مفعول به/تمییز

این که معمول منصوب صفت مشبّهه را شبیه به مفعول به دانستند نه خود مفعول به، به این دلیل است که صلاحیت هیچ نقشی غیر از مفعول به را ندارد و از سویی صفت مشبّهه از فعل لازم گرفته

۱. به معنای دیشب. ۲. تسلیم، رام. ۳. بد اخلاق. ۴. سخت. ۵. دلیر. ۶. نیکو. ۷. صفت مشبّهه و اسم مبالغه، در این وزن مشترک هستند؛ بنابراین اگر کلمه‌ای در این وزن به کار رفت، از نشانه‌های موجود در کلام، صفت مشبّهه یا اسم مبالغه بودنش مشخص می‌شود. ۸. دستور ساخت آن مانند دستور ساخت اسم فاعل در غیر ثلاثی مجرد است.

می‌شود و نمی‌تواند مفعول به بگیرد.

باید دانست که صفت مشبّهه در صورتی می‌تواند شبیه به مفعول به را نصب دهد که در یکی از این مواضع بیاید: خبر، صفت، حال، بعد از ادات استفهام، بعد از ادات نفی، بعد از ادات ندا. البته صفت مشبّهه، برای عمل در دیگر معمول‌هایش به چنین شرطی نیاز ندارد. گاهی، صفت مشبّهه به معمولش اضافه می‌شود که این اضافه را اضافه لفظیه می‌دانند؛ مانند: زَيْدٌ حَسَنُ الْوَجْهِ.

دو نکته

۱. اگر صفت مشبّهه، اسم ظاهر را رفع نداده باشد، پس رافع ضمیر غایب است؛ مانند:

- زَيْدٌ جَمِيلٌ؛ فاعل «هُوَ» مستتر
- زَيْدٌ حَسَنٌ وَجْهًا؛ فاعل «هُوَ» مستتر
- زَيْدٌ حَسَنُ الْوَجْهِ؛ فاعل «هُوَ» مستتر
- زَيْدٌ حَسَنُ الْوَجْهِ؛ فاعل «هُوَ» مستتر

۲. صفت مشبّهه، غیر از عمل در فاعل، شبه مفعول و تمیز، در مفعول له، مفعول فیه، حال و مستثنی^۲ نیز عمل می‌کند.^۳

مثال عمل صفت مشبّهه در مفعول له:

حَمِيدٌ عَزَبَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ^۴
عامل در مفعول له

مثال عمل صفت مشبّهه در مفعول فیه:

أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...^۵
عامل در مفعول فیه

۱. این مسئله بین نحویون اختلافی است و آنچه این‌جا گفته شد، مطابق قول مشهور است.

۲. برخی از نحویون معتقدند صفت مشبّهه می‌تواند در مفعول مطلق نیز عمل کند.

۳. چنان‌که گذشت صفت مشبّهه فقط برای عمل در شبه مفعول، شرط خاصی دارد؛ بنابراین، برای عمل در معمول‌های دیگرش شرطی نمی‌خواهد. ۴. حمید به دلیل ترس از تنگدستی، مجرد است. (چنین تفکری از دیدگاه شریعت مقدس، ناپسند است. قال الصادق عليه السلام: مَنْ تَرَكَ التَّزَوُّجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ أَسَاءَ اللَّهُ بِالْظَّنِّ؛ هر کس که به خاطر ترسیدن از فقر، ازدواج را ترک کند، پس به راستی به خداوند بدبین شده است؛ الکافی/ج ۵/ص ۳۳۰)

۵. عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمَكْرَمُ لِنُرْتَبِي مَنْ بَعْدِي وَ الْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجُهُمْ وَ السَّاعِي لَهُمْ فِي أُمُورِهِمْ عِنْدَ مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ وَ الْمَحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ؛ وسائل الشیعة/ج ۱۶/ص ۳۳۴.

مثال عمل صفت مشبّهه در حال:

مُحَمَّدٌ جَمِيلٌ مُصَلِّياً

عامل در حال

مثال عمل صفت مشبّهه در مستثنی:

سَعِيدٌ شَجَاعٌ كُلُّ أَصْدِقَائِهِ إِلَّا وَحِيداً

عامل در مستثنی

چکیده

صفت مشبّهه: اسمی که بر صفت و صاحب آن به صورت ثبوتی دلالت می‌کند.
اوزان صفت مشبّهه: از فعل لازم ساخته می‌شود و اوزانش سماعی است؛ البته اگر بر عیب یا رنگ یا زیبایی دلالت کند، بر وزن «أَفْعَل» می‌آید.
عمل صفت مشبّهه: اسمی را به عنوان فاعل، مرفوع می‌کند و گاهی نیز، عمل نصبی دارد که اگر منصوبش نکره باشد، «تمییز» و اگر معرفه باشد، «شبهه مفعول‌به» است.



اسم تفضیل

شناخت اسم تفضیل

اسمی که بر صفتی و صاحبش و زیادی وصف آن نسبت به غیر خودش^۱ دلالت می‌کند. برای مثال: «بزرگ‌تر» دلالت می‌کند بر شخصی که در صفت بزرگ بودن، بر غیر خود برتری دارد.

وزن اسم تفضیل

اسم تفضیل، برای مذکر بر وزن «أَفْعَل» و برای مؤنث بر وزن «فُعَلَى» می‌آید و از فعلی ساخته می‌شود که شرایط ذیل را داشته باشد:

- ثلاثی مجرد باشد؛
- معلوم باشد؛

۱. منظور از «غیر خودش»، گاهی تمام افراد یا اشیای غیر خود است؛ مانند: «علیٌّ أَجَلُّ شَجَاعَتِهِ مِنْ أَجَلِّ شَجَاعَتِهِمْ» و گاهی فرد یا شیء خاصی است؛ مانند: «این کتاب، مفیدتر از آن کتاب است».
۲. فعلی که اسم تفضیل از آن ساخته می‌شود، غیر از شرایط یاد شده، باید «متصرف» نیز باشد.

- از افعال ناقصه و افعال مقاربه نباشد؛
- قابلیت تفضیل داشته باشد؛
- بر «عیب»، «رنگ» و «زیبایی» دلالت نکند.

شش صیغه اسم تفضیل:

مذکر	مفرد	مثنی	جمع
أَفْعَلٌ؛ أَكْبَرُ	أَفْعَلَانِ، أَفْعَلَيْنِ؛ أَكْبَرَانِ، أَكْبَرَيْنِ	أَفْعَالٌ؛ أَكْأَبِرُ	
مؤنث	فُعْلَى؛ كُبْرَى	فُعْلَيَانِ، فُعْلَيَيْنِ؛ كُبْرَيَانِ، كُبْرَيْنِ	فُعْلٌ؛ كُبْرُ

عمل اسم تفضیل

- اسم تفضیل به فاعل رفع می‌دهد و معمولاً فاعل آن، ضمیر مستتر است.
- هیچ‌گاه به مفعول به و مفعول مطلق نصب نمی‌دهد.
- می‌تواند به تمیز، مفعول له، مفعول فیه، حال و مستثنی نصب دهد.

چند نمونه برای عمل اسم تفضیل:

إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا؛ در این مثال، فاعل اسم تفضیل، «هُوَ» مستتر است که به «إِثْمُ» بازمی‌گردد.

۱. یعنی فعل تام باشد. با اصطلاح فعل تام در درس سی‌ودوم آشنا خواهید شد.

۲. مثلاً در ماده «مَوْت» مردن، قابلیت تفضیل وجود ندارد؛ زیرا «مردنه‌تر» بی‌معناست.

۳. کلمه‌ای که بر «عیب» یا «رنگ» یا «زیبایی» دلالت کند و بر وزن «أَفْعَل» باشد، صفت مشبّهه است؛ بنابراین، اسم تفضیل آن را بر این وزن نمی‌سازند.

۴. اگر اسم تفضیل نه مضاف باشد نه «ال» بگیرد و نه به نکره اضافه شود، در همه موارد به صورت مفرد مذکر به کار می‌رود؛ فرقی نمی‌کند برای مذکر به کار رود یا مؤنث، برای مفرد به کار رود یا مثنی یا جمع؛ و اگر به معرفه اضافه شود، جایز است (واجب نیست) که به صورت مفرد مذکر به کار رود.

۵. جمع مکسر برای «أَفْعَل».

۶ جمع مکسر برای «فُعْلَى».

۷. البته، گاهی فاعل آن، با شرایط خاصی اسم ظاهر می‌شود که در کتب مفصل ذکر شده است.

۸. نصب دادن اسم تفضیل به تمیز بیش‌تر از بقیه منصوبات است.

۹. گناه آن دو از سودشان بزرگ‌تر است؛ بقره/۲۱۹.

وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى؛ در این مثال، فاعل، «هِيَ» مستتر است که به «كَلِمَةً» بازمی‌گردد.

مثال عمل اسم تفضیل در تمییز: مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا
عامل در تمییز

مثال عمل اسم تفضیل در مفعول‌له: نَاصِرٌ أَتَقَى خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ
عامل در مفعول‌له

مثال عمل اسم تفضیل در مفعول‌فیه: عَلِيٌّ أَشْجَعُ النَّاسِ يَوْمَ الْحَرْبِ
عامل در مفعول‌فیه

مثال عمل اسم تفضیل در حال: زَيْدٌ أَسْرَعُ النَّاسِ رَاكِبًا
عامل در حال

مثال عمل اسم تفضیل در مستثنی: عَلِيٌّ أَفْضَلُ مِنْ جَمِيعِ النَّاسِ إِلَّا مُحَمَّدًا
عامل در مستثنی

چکیده

اسم تفضیل: اسمی که بر صفتی و صاحبش و زیادی وصف آن نسبت به غیر خودش دلالت می‌کند.

وزن اسم تفضیل: از فعل ثلاثی مجرد معلوم قابل تفضیل که بر عیب و رنگ و زیبایی دلالت نکند ساخته می‌شود و در مذکر بر وزن «أَفْعَل» و در مؤنث بر وزن «فُعَلَى» می‌آید.

عمل اسم تفضیل: در مفعول‌به و مفعول مطلق عمل نمی‌کند؛ ولی در فاعل، مفعول‌له، مفعول‌فیه، حال و تمییز عمل می‌کند و فاعل آن، معمولاً ضمیر مستتر است.

۱. و گفتار کافران را پایین قرار داد (یعنی آنان را با شکست مواجه ساخت؛ به نقل از ترجمه قرآن آیه الله العظمی مکارم شیرازی)؛ توبه/۳۰.
در این مثال، چون گفتار کافران با کلام خدا سنجیده می‌شود، «السُّفْلَى» به معنای پایین‌تر نیست؛ زیرا در این صورت چنین معنا می‌شود که کلام خدا نیز پایین است ولی گفتار کافران پایین‌تر است. در چنین مواردی که قرینه وجود دارد، اسم تفضیل، معنای تفضیلی ندارد؛ بلکه به معنای «صفت مشبهه» یا «اسم فاعل» است. آیه شریفه «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» نیز از همین قبیل است.
۲. راستگوتر از خدا از جهت سخن کیست؟؛ نساء/۸۷.

متن خوانی

هی اسم مشتق يدلّ على ثبوت صفة لصاحبها نحو كلمة «جَمِيل» فى قولك «زيد جميل الوجه»^١ ولا تصاغ إلّا من فعل لازم^٢ وصيغتها على خلاف صيغة اسم الفاعل والمفعول وإتّما يعرف بالسمع كـ: حَسَنَ وَصَعِبَ وَشُجَاعٌ وَشَرِيفٌ وَذُلُولٌ^٣. فإن كان دالّا على لون أو عيب أو حلية فالصفة فى الغالب على وزن «أفْعَل» للمذكر و«فَعْلَاء» للمؤنث نحو حمر فهو «أحمر» وخضر فهو «أخضر» وعرج فهو «أعرج»^٤.

ترفع الصفة المشتبهة فاعلها وقد تنصب معمولا لا يصلح إلّا مفعولا به ولكن هذا المعمول حين تنصبه لا يسمّى مفعولا به وإتّما يسمّى «التشبيه بالمفعول به» وذلك لأنّ فعلها لازم والفعل اللازم لا ينصب المفعول به وهى لا تنصب هذا التشبيه إلّا بشرط اعتمادها^٥ ولا يشترط هذا الشرط لعملها فى معمول آخر غير التشبيه بالمفعول به كالحال والتمييز و... ويجوز فى معمولها إذا كان معرفة الرفع على الفاعلية أو الجرّ على الإضافة أو النصب على التشبيه بالمفعول به. أمّا إن كان نكرة فيجوز فيه الرفع على الفاعلية أو النصب على التشبيه بالمفعول به أو التمييز أو الجرّ على الإضافة^٦.

اسم التفضيل اسم مشتق على وزن «أفْعَل» يدلّ على أنّ شيئين اشتركا فى معنى وزاد أحدهما على الآخر فيه. والذى زاد يسمى «المفضّل» والآخر يسمى «المفضل عليه» أو «المفضول» ولا فرق فى المعنى والزيادة فيه بين أن يكون أمرا حميدا أو ذمما^٧. ولا يبنى إلّا من ثلاثيّ معلوم قابل للتفاضل غير مصوغ منه أفعل لغير التفضيل فلا يبنى من نحو دحرج وكتّيب ومات ولا من عور وخضر وحمق لحىء أعور وأخضر وأحمق لغيره^٨.

يرفع اسم التفضيل الضمير المستتر اتّفاقا ولا ينصب المفعول به إجماعا ورفع له للظاهر قليل نحو رأيت رجلا أحسن منه أبوه^٩ وينصب المفعول لأجله [أى: المفعول له] والظرف والحال وبقية المنصوبات إلّا المفعول به والمفعول المطلق (والمفعول معه)^{١٠}.

١. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ٤١٨.

٢. شرح ابن عقيل/ج ٢/ص ١٣٣.

٣. الهداية.

٤. برگرفته از النحو الوافى/ج ٣/ص ٢٨٧.

٥. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ٤١٩. (قسمتى از اين متن، از پاورقى اول همان صفحه كتاب «موسوعة» انتخاب شده است)

٦. النحو الوافى/ج ٣/ص ٢٩٤. ٧. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ٤١٩. ٨. النحو الوافى/ج ٣/ص ٣٩٥.

٩. برگرفته از «الصمدية» و «موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ٦٠ و ٦١» با مقدارى حذف. (متن از كتاب «الصمدية» انتخاب شد)

١٠. الصمدية. ١١. با اين مفعول دراين كتاب آشنا نشديم. ١٢. النحو الوافى/ج ٣/ص ٤٣٢.

آزمون

۱. صفت مشبیه را تعریف کنید و اوزان غالبی آن را بنویسید.
۲. صفت مشبیه چه عملی دارد؟
۳. صفت مشبیه در کدام یک از معمول‌هایش بدون شرط عمل می‌کند؟
۴. اسم تفضیل را تعریف کنید و بنویسید از چه فعلی ساخته می‌شود؟
۵. وزن شش صیغه اسم تفضیل را بنویسید.
۶. اسم تفضیل در کدامیک از معمول‌های فعل عمل می‌کند؟
۷. نقش شبه‌فعل‌های مشخص شده را بنویسید و معمول‌هایشان را پیدا کنید.

وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا^۱ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ^۲

وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا^۳ ... فَقَالَ يَا هَمَامُ الْمُؤْمِنُ ... كَثِيرٌ عِلْمُهُ عَظِيمٌ حِلْمُهُ ...^۴

يَا حَزْقِيلُ هَذَا يَوْمٌ شَرِيفٌ عَظِيمٌ قَدْرُهُ عِنْدِي^۵ فَإِنَّ الدُّنْيَا رَتْقٌ مَشْرَبٌ رَدْعٌ مَشْرَعُهُ^۶

قال رسول الله ﷺ :

إِنَّ أَكْرَمَ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ

الْأَنْبِيَاءِ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ حَمَلَةُ الْقُرْآنِ^۷

۲. و گفت: همانا، من بیمار هستم؛ صفات/ ۸۹

۱. و برادر من هارون زبانش از من فصیح‌تر است؛ قصص/ ۳۴

۳. و کیست که از خداوند، راست‌گوتر باشد؟؛ نساء/ ۸۷

۴. پس (امیر مؤمنان علی علیه السلام) فرمود: ای همام! مومن ... علمش، زیاد و بردباریش، بزرگ است؛ الکافی/ ج ۲/ ص ۲۲۶ (نهج البلاغه/ خطبه همام)

۵. قسمتی از روایتی طولانی از امام صادق علیه السلام: (خداوند به حزقیل نبی وحی فرستاد) ای حزقیل! این روز (نوروز) روز شریفی است و منزلتش نزد من بزرگ است؛ مستدرک الوسائل/ ج ۶/ ص ۳۵۳

۶. امیرالمؤمنین علی علیه السلام: پس، همانا دنیا تیره است آب‌خورش و گل‌آلود است چشمه‌سارش؛ نهج البلاغه/ خطبه ۸۳

۷. رسول اکرم حضرت محمد ﷺ فرمودند: بعد از پیامبران، گرامی‌ترین بندگان نزد خدا علما و سپس حافظان قرآن هستند؛ مستدرک الوسائل/ ج ۴/ ص ۲۴۴

بخش نهم

افعال

- افعال ناقصه
- افعال مقاربه
- افعال قلوب
- افعال مدح و ذم
- فعل تعجب



درس سی و دوم

شناخت بعضی از افعال (۱)

شناخت افعال ناقصه

در درس پانزدهم با افعال ناقصه و مقاربه و در درس شانزدهم با افعال قلوب به اجمال آشنا شدید. در این درس و درس بعد، مطالب بیشتری دربارهٔ این دسته از افعال می‌خوانید.

افعال ناقصه

معانی این افعال

کان: بر ثبوت خبر بر اسم در زمان گذشته دلالت می‌کند، همان‌گونه که مضارعش بر ثبوت خبر بر اسم در زمان حال یا آینده، و امرش بر طلب ثبوت خبر بر اسم در زمان آینده دلالت می‌کند؛ مانند:

كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؛ تو از فساد کنندگان بودی.

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ؛ روزی که آسمان چون فلز گداخته می‌شود.

كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ؛ یاران خدا باشید

البته گاهی «کان» بر هر سه زمان دلالت می‌کند که با قرائن موجود در کلام، این مطلب فهمیده می‌شود؛ مانند:

كَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً؛ خداوند دانا و حکیم است.

۱. یونس/۹۱.

۲. معارج/۸.

۳. صف/۱۴.

۴. نساء/۱۷.

صار: بر انتقال دلالت می‌کند، یعنی می‌فهماند ثبوت خبر بر اسم، حالتی جدید است و اسم از حالتی دیگر به آن حالت منتقل شده است؛ مانند:

الْجُبْنُ دَاءٌ وَ الْجُورُ دَاءٌ فَأَذَا اجْتَمَعَا مَعًا صَارَا دَوَاءً؛ پنیر مرض است و گردو مرض است؛ پس هنگامی که با هم خورده شوند، دارو (درمان) می‌شوند.^۱

صار الحسين عليه السلام شهيداً؛ حسين عليه السلام شهيد شد.

در این دو مثال، پیداست که «صار» بر ثبوت حالت جدیدی بر اسم دلالت می‌کند که قبلاً وجود نداشته است.

أصبح: بر ثبوت خبر بر اسم در صبح دلالت می‌کند؛ مانند: أَصْبَحَ مجيدٌ مريضاً؛ مجید در صبح مریض بود.

أمسى: بر ثبوت خبر بر اسم در شب دلالت می‌کند؛ مانند: أمسى حميدٌ تَالِي الْقُرْآنِ؛ حمید در شب تلاوت کننده قرآن بود.

أضحى: بر ثبوت خبر بر اسم در ظهر دلالت می‌کند؛ مانند: أضحى الرضيع عطشانا؛ کودک شیرخوار در ظهر تشنه بود.

ظلّ: بر ثبوت خبر بر اسم در طول روز دلالت می‌کند؛ مانند: ظلّ سعيدٌ حليماً؛ سعيد در طول روز بردبار بود.

بات: بر ثبوت خبر بر اسم در طول شب دلالت می‌کند؛ مانند: بات علىٌ مُتَهَجِّداً؛ علی در طول شب، نماز می‌خواند.

ما زال، ما برح، ما فتي، ما انفك: بر ثبوت خبر بر اسم و استمرار خبر برای اسم دلالت می‌کنند. البته این استمرار از زمانی آغاز می‌شود که اسم، قابلیت پذیرش آن خبر را داشته باشد؛ مانند:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؛ بحار الأنوار/ج ۵۹/ص ۲۹۴.

۲. فعل «صار» ماضی است، ولی در این جمله به صورت مضارع ترجمه شده است. با علت آن در درس سی و ششم آشنا می‌شوید.

۳. امیرالمؤمنین علی عليه السلام: فالمتقون ... أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَ تَرْتِيلاً؛ نهج البلاغه/خطبه متقین.

۴. امیرالمؤمنین علی عليه السلام: فالمتقون ... أَمَّا النَّهَارُ فَيُحْلِمَاءُ عُلَمَاءُ يُزَارُّونَ أَتْقِيَاءُ؛ نهج البلاغه/خطبه متقین.

۵. امام صادق عليه السلام: إِنَّ مِنْ رُوحِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثَلَاثَةَ التَّهَجُّدِ بِاللَّيْلِ وَ أَطَارَ الصَّائِمِ وَ لِقَاءَ الْإِخْوَانِ؛ من لا يحضره الفقيه/ج ۱/ص ۴۷۲.

مَا زَالَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُوصِينِي بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُجْعَلُهُ فَرِيضَةً وَمَا زَالَ يُوصِينِي بِقِيَامِ اللَّيْلِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّ خِيَارَ أُمَّتِي لَنْ يَنَامُوا؛ همیشه جبرئیل مرا به همسایه توصیه می‌کرد تا آن‌جا که گمان کردم همسایه از همسایه ارث می‌برد و ... و همیشه به مسواک توصیه می‌کرد تا آن‌جا که گمان کردم که مسواک را واجب کرده است و همیشه به شب‌زنده داری توصیه می‌کرد تا آنجا که گمان کردم بهترین‌های امت من اصلاً نمی‌خوابند.

طبیعی است که استمرار این توصیه از زمان نزول وحی بر پیامبر شروع شده است.

این چهار فعل همیشه همراه با «ما» ی نافی به کار می‌روند و چون بدون «ما» معنای منفی دارند، به همراه آن، معنای مثبت خواهند داشت.

مَا دَامَ: با اسم و خبرش کلام تامی نیست بلکه معنای ظرفی دارد و قبل از آن یک کلام تام می‌آید. برای فهم بیشتر و توضیح بیشتر معنای آن به مثال‌های زیر توجه کنید:

الْمُؤْمِنُ مُعَقَّبٌ مَا دَامَ عَلَى وَضوءٍ؛ مؤمن در تسبیح است مادامی که وضوء دارد.

لَا يَزَالُ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ يُكْتُبُ مُحْسِنًا مَا دَامَ سَاكِتًا فَإِذَا تَكَلَّمَ كُتِبَ مُحْسِنًا أَوْ مُسِيئًا؛ بنده مؤمن همیشه نیکوکار نوشته می‌شود، مادامی که ساکت است؛ پس هنگامی که صحبت کند یا نیکوکار نوشته می‌شود یا گناه‌کار.

مَنْ أُسْرِخَ فِي مَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ اللَّهِ سَرَّاجًا لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا دَامَ فِي الْمَسْجِدِ ضَوْءٌ مِنْ ذَلِكَ السَّرَّاجِ؛ هر کس در مسجدی از مساجد خدا چراغی روشن کند، پیوسته فرشتگان و حاملان عرش برای او طلب آمرزش می‌کنند مادامی که در آن مسجد نوری از آن چراغ وجود دارد. همان‌طور که از مثال‌ها پیداست حکمی که قبل از «ما دام» وجود دارد به اندازه مدت ثبوت خبر «ما دام» بر اسم آن استمرار دارد.

توضیح این مطلب در مثال‌ها:

مثال اول: حکم قبل از «ما دام»: در تسبیح بودن؛ مدت استمرار این حکم: تا زمانی که مؤمن وضوء دارد. (اسم «ما دام»: «هو» مستتر که به مومن بازمی‌گردد؛ خبر آن: «علی وضوء».)

مثال دوم: حکم قبل از «ما دام»: به عنوان نیکوکار نوشته شدن؛ مدت استمرار این حکم: تا زمانی که بنده مؤمن ساکت است. (اسم «ما دام»: «هو» مستتر که به بنده مومن بازمی‌گردد؛ خبر آن: «ساکتاً».)

۱. عَنْ امير المؤمنين عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من لا يحضره الفقيه ج ۴/ص ۱۲. ۲. امام صادق عليه السلام: من لا يحضره الفقيه ج ۱/ص ۵۶۸. ۳. امام صادق عليه السلام: الكافي ج ۲/ص ۱۱۶. ۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: التهذيب ج ۳/ص ۲۶۱.

مثال سوم: حکم قبل از «ما دام»: طلب آمرزش فرشتگان و حاملان عرش؛ مدت استمرار این حکم: تا زمانی که نوری از آن چراغ در مسجد باشد. (اسم «ما دام»: «ضوء من ذلک السراج»؛ خبر آن: «فی المسجد»).

این فعل نیز همیشه به همراه «ما» به کار می‌رود^۱.

لیس: برای نفی مضمون جمله به کار می‌رود؛ مانند:

لَسْتُ مُؤْمِنًا؛ تو مؤمن نیستی. لَيْسَتْ لِبَخِيلٍ رَاحَةٌ؛ برای بخیل آسایشی نیست.

چکیده

معانی افعال ناقصه:

کان: بر ثبوت خبر بر اسم در زمان گذشته دلالت می‌کند.

صار: بر انتقال اسم از حالتی به حالت جدید که خبر آن را می‌فهماند، دلالت می‌کند.

أصبح: بر ثبوت خبر بر اسم در صبح دلالت می‌کند.

أُمسِ: بر ثبوت خبر بر اسم در شب دلالت می‌کند.

أضحى: بر ثبوت خبر بر اسم در ظهر دلالت می‌کند.

ظلّ: بر ثبوت خبر بر اسم در طول روز دلالت می‌کند.

بات: بر ثبوت خبر بر اسم در طول شب دلالت می‌کند.

ما زال، ما برح، ما فتي، ما انفك: بر استمرار خبر برای اسم دلالت می‌کنند.

ما دام: حکم ماقبل را محدود به مدت زمان ثبوت خبر بر اسم می‌کند.

لیس: مضمون جمله را منفی می‌کند.

۱. «ما» در این فعل نافیه نیست؛ بلکه آن را مصدریه زمانیه می‌نامند؛ یعنی فعل «دام» را تأویل به مصدر می‌برد و به آن معنای ظرفی می‌دهد.

۲. نساء/۹۴.

۳. امام صادق علیه السلام؛ من لایحضره الفقیه/ج ۴/ص ۳۹۴.

چند نکته

۱. این افعال به مرفوع و منصوب بعد از خود نیاز دارند. اسم آنها «مسندإلیه» کلام و خبرشان «مسند» کلام است؛ بنابراین با نبود هر کدام از آنها رکنی از ارکان کلام وجود نخواهد داشت و کلام ناقص خواهد بود؛ برخلاف افعال دیگر که با مرفوعشان ارکان کلام تمام خواهد بود؛ مثلاً در «اکرم زید عمرا»، «اکرم» مسند و «زید» مسندألیه است.

به این دلیل که این افعال با مرفوع معنایشان نقص دارد و نیازمند منصوبشان هستند، آنها را ناقصه می‌خوانند؛ در مقابل دیگر افعال که آنها را «تام» می‌نامند. به همین بیان، «افعال مقاربه» هم از افعال ناقصه به شمار می‌آیند. پس افعال ناقصه در معنای عامشان، شامل افعال مقاربه نیز می‌شوند؛ اگر چه به طور خاص، فقط به «کان» و اخواتش اطلاق خواهد شد.

۲. در تمام این افعال، تقدم خبر بر اسم جایز است؛ مانند: **كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ**

۳. در افعالی که با «ما» شروع نمی‌شوند، تقدم خبر بر خود فعل نیز جایز است؛ مانند:

إِعْرِفِ الْحَقَّ لِمَنْ عَرَفَهُ لَكَ شَرِيفٌ كَانُ أَوْ وَضِيعًا؛ حق شناس باش برای کسی که حق تو را می‌شناسد؛ چه شریف باشد چه پست. در این مثال، «شریفاً» خبر «کان» است که بر آن مقدم شده است.

در امتناع تقدم خبر بر افعالی که «ما» بر سرشان آمده، فرقی نمی‌کند که از افعالی باشند که آمدن «ما» بر سرشان لازم است؛ مانند: «ما زال»، «ما دام»؛ یا از دیگر افعال باشند که «ما» ی نافی به سرشان آمده باشد؛ مانند: «ما کان».

۴. گاهی بعضی از این افعال در معانی دیگری به کار می‌روند که در این صورت دیگر از افعال ناقصه به شمار نمی‌روند؛ بلکه فعل تامه هستند. غیر از «فَتَى» و «لَيْسَ» بقیه این افعال، به صورت تامه نیز استعمال شده‌اند. «زَال» نیز در صورتی که مضارعش «يَزَالُ» باشد، قطعاً از افعال ناقصه است؛ ولی اگر مضارعش، «يَزِيلُ» یا «يَزُولُ» باشد، از افعال تامه می‌باشد.

مثال برای کاربرد تامه این افعال:

كَانَ زَيْدٌ: زید وجود داشت.

آیه شریفه إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^۴ نیز از همین قبیل است.

۱. روم/۴۷. ۲. در جواز تقدم خبر بر «لیس» اختلاف است.

۳. از وصایای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به فرزندشان محمدبن حنفیه؛ من لایحضره الفقیه/ج ۴/ص ۳۹۰. ۴. بقره/۱۱۷.

أَصْبَحَ زَيْدٌ: زيد صبح کرد. و آیه شریفه فُسَبِّحَانَ اللَّهَ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ^۱ نیز از همین قبیل است.

تفصیل این بحث را به کتب مفصل می‌سپاریم.

چکیده

تام: افعالی که با آمدن مرفوعشان، ارکان کلام تام و کامل باشد.
 ناقصه (به معنای عام): افعالی که با آمدن مرفوعشان، ارکان کلام تام و کامل نباشد و نیاز به یک منصوب هم داشته باشد.
 افعال ناقصه (به معنای خاص: یعنی: «کان» و اخوات آن)
 افعال ناقصه (به معنای عام)
 افعال مقاربه

بر اسم: در تمام افعال ناقصه، جایز است.
 بر خود فعل: در افعالی که بر سر آنها «ما» نیامده، جایز است.
 غیر از «فَتَى» و «لَيْسَ» و «زَالَ» بقیه این افعال، کاربرد تامه نیز دارند.

متن خوانی

معانی الأفعال الناقصة:

کان: هی مع معمولیها تفید مجرد اتصاف اسمها بمعنی خبرها فی زمن یناسب صیغتها.
 فإن کان صیغتها فعلا ماضیا فالزمن ماض و إن کانت فعلا مضارعا فالزمن صالح للحال
 والإستقبال و إن کانت فعل أمر فالزمن مستقبل.

صار: تفيد مع معموليها تحوّل اسمها وتغيره من حالة إلى حالة أخرى ينطبق عليها معنى الخبر مثل صار الماء بخارا فقد تحوّل الماء من حالته الأولى إلى حالة جديدة يسمى فيها «بخارا» وهو الخبر.

أصبح: تفيد مع معموليها اتصاف اسمها بمعنى خبرها صباحا.

أضحى: تفيد مع معموليها اتصاف اسمها بمعنى خبرها وقت الضحى.

أمسى: تفيد مع معموليها اتصاف اسمها بمعنى خبرها مساء.

ظلّ: تفيد مع معموليها اتصاف اسمها بمعنى خبرها طول النهار.

بات: تفيد مع معموليها اتصاف اسمها بمعنى خبرها طول الليل.

ما زال. ما برح. ما فتى. ما انفك: تفيد مع معموليها اتصاف اسمها بمعنى الخبر اتصافا مستمرا لا ينقطع أو مستمرا إلى وقت الكلام.

ما دام: تفيد مع معموليها استمرار المعنى الذى قبلها مدة محدّدة هي مدّة ثبوت معنى خبرها لاسمها.

ليس: تفيد مع معموليها نفي اتصاف اسمها بمعنى خبرها^١.

و إنّما سُمّيت هذه الأفعال بالناقصة لأنّها لا يتمّ بها مع مرفوعها كلام تام بل لابد من ذكر المنصوب ليتم الكلام فمنصوبها ليس فضلة بل هو عمدة^٢.

نكات:

١. يجوز فى الكل تقديم أخبارها على اسمها نحو «كان قائما زيدا»^٣.

٢. لا يجوز تقدم الخبر على الفعل المصدّر بـ«ما» النافية ويدخل تحت هذا قسمان: أحدهما: ما كان النفى شرطا فى عمله؛ فلا تقول: قائما ما زال زيدا. الثانى: ما لم يكن النفى شرطا فى عمله؛ فلا تقول: قائما ما كان زيدا^٤.

٣. يجوز فيما عدى «فتى» و «ليس» و «زال» أن تكون تامة^٥.

١. برگرفته از النحو الوافى/ج ١/ص ٥١١ تا ٣٩٨.

٢. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ٥٠٦.

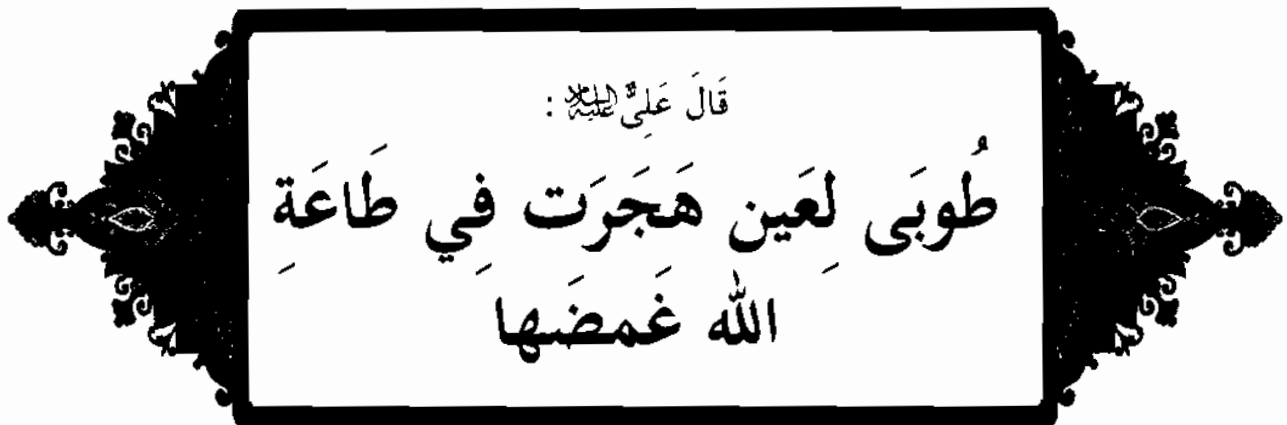
٣. برگرفته از شرح ابن عقيل/ج ١/ص ٢٥٦.

٤. برگرفته از الصمدية.

٥. الهداية.

آزمون

۱. وجه تسمیه افعال ناقصه را بنویسید.
۲. منظور از افعال ناقصه به معنای عام و افعال ناقصه به معنای خاص چیست؟
۳. حکم تقدم خبر افعال ناقصه بر اسمشان چیست؟
۴. حکم تقدم خبر افعال ناقصه بر خود این افعال چیست؟
۵. کدام یک از افعال ناقصه، کاربرد تامه ندارند؟
۶. عبارات زیر را ترجمه کنید.
 مَا زَالَ رَئِيسُهُمْ مُتَوَاضِعًا
 أَصْبَحَ إِسْحَاقُ حَزِينًا
 ظَلَّ الْبَيْتُ حَارًّا
 لَا تَتَكَلَّمْ مَا دَامَ أَبُوكَ يَتَكَلَّمُ
۷. عربی جملات زیر را بنویسید.
 جعفر از عبادت کنندگان خواهد بود.
 علی در هنگام ظهر ثروتمند شد.
 هنوز زمین متحرک است.
 برادرت عالم شد.
۸. در نامه‌ای عربی به مدیر مدرسه، پیشنهادات و انتقادات خود را بنویسید. در این نامه از افعال ناقصه نیز استفاده کنید.



۱. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: خوشا به حال چشمی که در اطاعت خدا بسته نشود؛ غررالحکم/ص ۳۱۹.



درس سی و سوم

شناخت بعضی از افعال (۲)

شناخت افعال مقاربه و قلوب

افعال مقاربه

چنان که در درس پانزدهم خواندید، افعال مقاربه بر سه نوعند: افعال قرب، افعال رجاء و افعال شروع. همچنین خواندید که گاهی بر خبر این افعال «أن» داخل می شود. در این درس، حکم آمدن «أن» را بر خبر این افعال بررسی می کنیم.

• حکم آمدن «أن» بر خبر افعال قرب:

کاد و کرب: غالبا خبر آن بدون «أن» می آید.

أوشک: غالبا خبر آن با «أن» می آید.

• حکم آمدن «أن» بر خبر افعال رجاء:

عسی: غالبا خبر آن با «أن» می آید.

حری و إخلولق: خبر آن همیشه با «أن» می آید.

• حکم آمدن «أن» بر خبر افعال شروع:

آمدن «أن» بر خبر افعال شروع ممتنع است؛ زیرا هر گاه «أن» بر سر فعل مضارع بیاید، آن را مخصوص زمان آینده می کند؛ حال آن که افعال شروع بر شروع فعل دلالت می کنند؛ یعنی فعلی که خبر برای افعال شروع باشد، زمانش حال است.

واجب: در «حری» و «إخلولق»	} حکم آمدن «أن» بر خبر افعال مقاربه
غالباً با «أن»: در «عسی» و «أوشک»	
غالباً بدون «أن»: در «کاد» و «کرب»	
ممتنع: در افعال شروع	

افعال قلوب

خصوصیات افعال قلوب

۱. تعلیق

پیش‌نیاز

بعضی از کلمات در زمان عربی همیشه در ابتدای جمله خودشان می‌آیند. به این کلمات، کلمات صدارت طلب می‌گویند. یکی از خصوصیات این کلمات این است که مانع عمل کردن مابعد خودشان در ماقبلشان یا بالعکس می‌شوند. در میان صدارت‌طلب‌ها می‌توان از اداتِ استفهام و «ما» و «لا» نافیه نام برد.

مثال: مَنْ رَأَيْتَ؟؛ در این مثال، «مَنْ» مفعول به است که جایگاه اصلی آن بعد از فعل است، ولی چون از ادات استفهام است و صدارت طلب می‌باشد، تقدم آن بر فعلش واجب است.

در مثال «ما کان زید قائماً» تقدم خبر بر فعل ناقصه ممتنع است؛ زیرا «ما»ی نافیه صدارت طلب است و مانع از عمل مابعد در ماقبل می‌شود و اگر خبر بر فعل مقدم شود، باید فعل ناقصه که بعد از «ما» آمده، در خبر که قبل از آن آمده، عمل کند که ممتنع است.

توضیح تعلیق:

اگر فعل قلبی بر سر جمله‌ای بیاید که با صدارت طلب شروع شده، نمی‌تواند اعراب مبتدا و خبر را تغییر دهد؛ زیرا در این صورت ماقبل صدارت طلب در مابعد آن عمل کرده است. در چنین شرایطی کل جمله به وسیله فعل قلبی، محلاً منصوب شده و به جای دو مفعول آن فعل قرار می‌گیرد.

در این مواقع می‌گویند فعل قلبی معلق از عمل شده است و جمله بعد را در اصطلاح «سَدّ مسدّد مفعولین» می‌گویند.

مثال برای تعلیق:

علمت + ما زید قائماً ← علمت ما زید قائماً
فعل قلبی معلق محلاً منصوب سدّ مسدّد مفعولین

مثال قرآنی برای تعلیق: لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ

۲. الغاء

دانستیم اگر فعل قلبی بر سر مبتدا و خبر بیاید، آن دو را منصوب کرده و به عنوان مفعول آن فعل قلبی قرار می‌گیرد.

سؤال: اگر فعل قلبی بین مبتدا و خبر یا بعد از آن دو بیاید، حکم چیست؟

- در هر دو صورت، فعل قلبی باز می‌تواند در مبتدا و خبر عمل کند؛ ولی این عمل کردن واجب نیست؛ یعنی هم جایز است آن دو را منصوب کند تا مفعول فعل قلبی شوند و هم جایز است که در آنها عمل نکند و به اعراب رفع خود باقی بمانند که در این صورت می‌گویند: فعل قلبی ملغای از عمل شده است.

مثال برای عمل کردن:

زیداً علمت قائماً	زیداً علمت قائماً
مفعول اول مقدم	مفعول دوم
مفعول اول مقدم	مفعول دوم مقدم

مثال برای الغاء:

زیداً علمت قائماً	زیداً علمت قائماً
مبتدا	مبتدا
مبتدا	خبر
خبر	مبتدا

تفاوت‌های «الغاء» و «تعلیق»:

* الغاء جایز است، ولی تعلیق واجب است.

* در الغاء، فعل نه لفظاً عمل می‌کند نه محلاً؛ ولی در تعلیق، فعل لفظاً عمل نمی‌کند، ولی محلاً عمل می‌کند.

۳. وحدت ضمیر فاعلی و ضمیر مفعولی

در افعال قلوب جایز است که فاعل و مفعول به اول آن، هر دو ضمیری از یک صیغه باشند؛ مانند: عَلِمْتُني جَاهِلًا؛ که در افعال دیگر جایز نیست؛ پس مثل «أَكْرَمْتُني» جایز نیست.

۴. امتناع حذف یک مفعول آن

در افعال قلوب جایز نیست که یک مفعول به تنهایی حذف شود؛ پس تغییر «عَلِمْتُ زَيْدًا قَائِمًا» به «عَلِمْتُ زَيْدًا» و «عَلِمْتُ قَائِمًا» صحیح نیست؛ ولی حذف هر دو مفعول با قرینه جایز است؛ چنان که در مثال «زَيْدٌ قَائِمٌ عَلِمْتُ» هر دو مفعول افعال قلوب به قرینه ماقبل حذف شده است. البته حذف یک مفعول در افعال دو مفعولی ای که مفعول‌های‌شان در اصل مبتدا و خبر نبوده‌اند، جایز است؛ پس تغییر «أَعْطَيْتُ زَيْدًا دِرْهَمًا؛ به زید درهمی را عطا کردم» به «أَعْطَيْتُ زَيْدًا» و «أَعْطَيْتُ دِرْهَمًا» جایز است.

چکیده

خصوصیات افعال قلوب:

تعلیق: باطل شدن وجوبی عمل^۱ لفظی افعال قلوب، و آن در صورتی است که یک صدارت طلب بین فعل و جمله اسمیه قرار بگیرد و در این صورت، فعل قلبی در صدارت طلب و جمله بعد از آن، عمل محلی می‌کند و جانشین دو مفعول آن فعل می‌شوند؛ مانند: لَقَدْ عَلِمْتُ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ.

الغاء: باطل شدن جوازی عمل^۲ لفظی و محلی افعال قلوب، و آن در صورتی است که افعال قلوب بین مبتدا و خبر یا بعد از آن بیایند؛ مانند: زَيْدٌ عَلِمْتُ قَائِمٌ.

وحدت ضمیر فاعلی و ضمیر مفعولی: در افعال قلوب، جایز است که فاعل و مفعول اول هر دو ضمیری از یک صیغه باشند؛ مانند: عَلِمْتُني جَاهِلًا.

امتناع حذف یک مفعول: در افعال قلوب جایز نیست که یک مفعول به تنهایی حذف شود؛ بلکه یا باید هر دو ذکر شوند یا با قرینه هر دو حذف شوند؛ پس تغییر «عَلِمْتُ زَيْدًا قَائِمًا» به «عَلِمْتُ زَيْدًا» و «عَلِمْتُ قَائِمًا» صحیح نیست.

۲. منظور از عمل در این جا، عمل نصبی در مفعول به است.

۱. منظور از عمل در این جا، عمل نصبی در مفعول به است.

افعال المقاربة

أفعال المقاربة من جهة اقتران خبرها بـ«أن» وتجرده منها أربعة أقسام:

الأول: يجب اقترانه بها وهو «حری» و«إخلولق».

الثاني: يجب تجرده منها وهو ما يدلّ على الشروع فيه.

الثالث: يغلب اقترانه بها وهو «عسی» و«أوشک».

الرابع: يغلب تجرده منها وهو «کاد» و«کرب»^۱.

افعال القلوب

واعلم أنّ لهذه الأفعال خواص منها أن لا يقتصر على أحد مفعوليهما بخلاف باب «أعطيت» فلا تقول: «علمت زيدا» ومنها جواز الغائها إذا توسطت نحو «زيدٌ ظننت عالمٌ» أو تأخرت نحو «زيد قائمٌ ظننت» ومنها أنّها تعلق إذا وقعت قبل الإستفهام نحو «علمت أزيد عندك أم عمرو» وقبل النفي نحو «علمت ما زيد في الدار» ... فهي في هذه المواضع لا تعمل لفظا وتعمل معنى ولذلك سمي تعليقا. ومنها أنّه يجوز أن يكون فاعلها و مفعولها ضميرين متصلين من الشيء الواحد نحو «علمتني منطلقا» و«ظننتك فاضلا»^۲.

۱. مبادئ العربية / ج ۴ / ص ۹۸.

۲. الهداية.

آزمون

۱. حکم آمدن «أَنَّ» بر خبر هر کدام از افعال مقاربه را بنویسید.
۲. خصوصیات افعال قلوب را بنویسید.
۳. تفاوت «عَلِمَ» و «أَعْطَى» از جهت حذف مفعول به چیست؟
۴. تفاوت‌های الغاء و تعلیق چیست؟
۵. نامه‌ای عربی به شیعیان مظلوم بحرین بنویسید. در این نامه، قواعد مختلفی را که در این درس فراگرفتید، به کار برید.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

الدُّنُوبُ كُلُّهَا عَظِيمٌ عِنْدَ اللَّهِ لِأَنَّهَا مَعَاصِي
وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مِنَ الْعِبَادِ الْعَصِيَّانَ

۱. امام صادق علیه السلام فرمودند: همه گناهان نزد خداوند بزرگ هستند؛ زیرا نافرمانی هستند و خداوند از بندگان، نافرمانی را دوست ندارد؛ وسائل الشیعة/ج ۲۸/ص ۳۶۴.



درس سی و چهارم

شناخت بعضی از افعال (۳)

شناخت افعال مدح و ذم و فعل تعجب

افعال مدح و ذم

به دو جمله زیر توجه کنید و در تفاوتشان بیندیشید:

جواد را مدح می‌کنم. چه خوب مردی است جواد.

به نظر شما، تفاوت این دو جمله در مدح جواد چیست؟

جمله اول، از این خبر می‌دهد که جواد توسط من مدح می‌شود؛ ولی در جمله دوم، از مدح جواد خبری نیست؛ بلکه خود جمله، مدح است؛ یعنی: جمله دوم، مدح جواد را ایجاد می‌کند. در مذمت نیز چنین است؛ یعنی گاهی با جملاتی، از مذمت شخص یا چیزی خبر می‌دهیم و گاهی مذمت او را ایجاد می‌کنیم.

مثال برای خبر از مذمت: بی‌رحمی خالد را مذمت می‌کنم.

مثال برای ایجاد مذمت: چه بد مردی است، خالد.

در زبان عربی، افعالی را که برای ایجاد مدح یا ذم به کار می‌رود، «افعال مدح و ذم» می‌گویند.

معرفی افعال مدح در زبان عربی: نِعَمَ، حَبَّ

معرفی افعال ذم در زبان عربی: بُسْ، سَاءَ، لَا حَبَّ

نمونه‌ای از جملات مدح در زبان عربی:

«الْقَرِينُ الْبَرُّ»؛ چه خوب همنشینی است دین.

نمونه‌ای از جملات ذم در زبان عربی:

«بِسُّ الْقَرِينِ الْغَضَبُ»؛ چه بد همنشینی است عصبانیت.

در این جملات، چه کلماتی مدح یا ذم شده‌اند؟

- در جمله اول، «الدِّينُ» و در جمله دوم، «الْغَضَبُ» ذم شده است. به این کلمات، «مخصوص به مدح یا ذم» می‌گویند. نقش ترکیبی کلمات مخصوص به مدح یا ذم در ادامه درس بیان خواهد شد.

هر فعلی به فاعل نیاز دارد؛ فاعل افعال مدح یا ذم کدام است؟

- کلمه مرفوعی که بعد از افعال مدح یا ذم می‌آید، فاعل این افعال است؛ پس در هر دو مثال، فاعل «الْقَرِينُ» است.

اجزای جملات مدح یا ذم:

فعل مدح یا ذم + فاعل + مخصوص به مدح یا ذم

ویژگی‌های فاعل افعال مدح و ذم

فاعل این افعال (غیر از فاعل «حَبٌّ» و «لَا حَبٌّ») باید یکی از حالات زیر را داشته باشد:

- «ال» داشته باشد؛ مانند مثال‌های بالا؛
- مضاف به کلمه «ال» دار باشد؛ مانند: نِعَمَ سَوِيٍّ الصَّبْرُ^۲؛
- مضاف به مضاف به کلمه «ال» دار باشد؛ مانند: بِئْسَ فَاضِيْ أَحْكَامِ الشُّؤْمِ زَيْدٌ؛
- ضمیر مستتر باشد؛ مانند: سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ...^۴ (فاعل «هُوَ» مستتر در «سَاءَ»)
- کلمه «مَا» یا «مَنْ» باشد؛ مانند: سَأَلَتْهُ عَنْ صَلَوةِ اللَّيْلِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ فَقَالَ نِعَمٌ مَرَأَيْتَ وَنِعَمٌ مَصْنَعَتْ^۵

۲. مستدرک الوسائل/ج ۱۲/ص ۱۳.

۱. غرر الحکم/ ۸۵

۳. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام): شکیبایی، برای دین، خوب یاوری است؛ مستدرک الوسائل/ج ۱۷/ص ۳۴۷.

۴. چه بد است، از جهت مَثَل، گروهی که آیات ما را تکذیب کردند...؛ اعراف/ ۱۷۷.

۵. در این دو جمله، به دلیلی که در ادامه درس می‌آید، مخصوص به مدح حذف شده است.

ثُمَّ قَالَ إِنَّ الشَّابَّ يُكْثِرُ النَّوْمَ فَأَنَا أَمْرُكَ بِهِ^۱.

چند نکته درباره فاعل ضمیر مستتر:

۱. همیشه ضمیر مفرد مذکر است.

۲. بعد از آن، همیشه اسم منصوبی می‌آید که مرجع آن ضمیر است و این یکی از چند مورد استثنایی (خلاف قاعده) است که مرجع ضمیر، بعد از ضمیر می‌آید.^۲

۳. نقش ترکیبی آن اسم منصوب، «تمیز» است.

نکته: بعد از کلمه «حَبَّ» و «لَا حَبَّ»، همیشه کلمه «ذَا» می‌آید و فاعل این دو فعل است؛ بنابراین، هیچ کدام از حالاتی که برای فاعل افعال مدح و ذم گفته شد، در این دو فعل اجرا نمی‌شود؛ مانند: حَبَّذَا شَيْعَتُنَا^۳.

نقش ترکیبی «مخصوص به مدح و ذم»

برای «مخصوص به مدح و ذم»، دو نقش ترکیبی را جایز می‌دانند:

۱. مبتدای مؤخر

۲. خبر برای مبتدای محذوف

توضیح نقش اول:

گفته شد که گاهی، خبر بر مبتدا مقدم می‌شود و فقط از تقدّم خبر «جار و مجرور» بر مبتدا سخن رفت. یکی دیگر از مواضعی که تقدّم خبر در آن مجاز شمرده شده، در افعال مدح و ذم است. در این جا، فعل مدح و ذم را به همراه فاعلشان، خبر مقدم و مخصوص به مدح و ذم را مبتدای مؤخر می‌دانند.

توضیح نقش دوم:

در این ترکیب، فعل مدح و ذم و فاعلش یک جمله مستقل شمرده می‌شود و مخصوص به مدح، به همراه مبتدای محذوف، جمله‌ای دیگر. به عبارت دیگر، مخصوص را خبر برای مبتدای محذوف قرار می‌دهیم تا از جهت ترکیبی، جمله‌ای مستقل گردد.

۱. از امام صادق (علیه السلام) درباره نماز شب، در ابتدای شب سؤال کردم، ایشان فرمودند: چه خوب است، آنچه دیدی و چه خوب است، آنچه انجام دادی؛ جوان زیاد می‌خوابد؛ پس، من تو را به همان نماز شب، در ابتدای شب امر می‌کنم؛ التهذیب/ج ۲/ص ۱۶۸.

۲. مرجع ضمیر، در پنج جا بعد از آن می‌آید. این مواضع، در کتب مفصل ذکر می‌شود. ۳. امام صادق (علیه السلام) : شیعیان ما چه خوبند؛ الکافی/ج ۸/ص ۲۱۴.

ترکیب اول:

نَعَمْ الْقَرِینُ الدِّینُ
فَعْلٌ فاعِلٌ مبتدای مؤخر
خبر مقدم

ترکیب دوم:

نَعَمْ الْقَرِینُ الدِّینُ
فَعْلٌ فاعِلٌ خبر برای
مبتدای محذوف

نکته: در صورتی که با حذف مخصوص، معنا از بین برود و نشانه‌ای در کلام باشد که مخصوص حذف شده را بفهماند، حذف آن جایز است؛ مانند: قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ؛ به آن‌ها که کافر شدند، بگو: به زودی شکست خواهید خورد و (سپس در روز رستاخیز) به سوی جهنم محشور خواهید شد و چه بد جایگاهی است؛ یعنی چه بد جایگاهی است، جهنم؛ پس مخصوص محذوف، «جهنم» است.

نکاتی درباره افعال مدح و ذم:

۱. همیشه ماضی به کار می‌روند؛
۲. لازم هستند و در مفعول به عمل نمی‌کنند؛
۳. جامد هستند؛ یعنی صرف نمی‌شوند و همیشه مفرد به کار می‌روند.

چکیده

افعال مدح و ذم: افعالی هستند که برای ایجاد مدح یا ذم به کار می‌روند.

افعال مدح: نَعَمْ، حَبَّ
افعال ذم: بِئْسَ، سَاءَ، لَا حَبَّ

ویژگی‌های فاعل افعال مدح و ذم

- «ال» دار باشد؛
- مضاف به «ال» دار باشد؛
- مضاف به مضاف به «ال» دار باشد؛
- ضمیر مستتر (مفرد مذکر) باشد؛
- «مَنْ» یا «مَا» باشد.

اگر فاعل، ضمیر مستتر بود، بعد از آن حتماً تمیز می‌آید.

نقش ترکیبی مخصوص به مدح یا ذم: مبتدای مؤخر یا خبر برای مبتدای محذوف.

همیشه ماضی به کار می‌روند؛

لازم هستند؛

جامد هستند.

افعال مدح و ذم

فعل تعجب

با دقت در دو جمله زیر بنگرید:

چه زیباست، یوسف!

از زیبایی یوسف، تعجب می‌کنم.

تفاوت این دو جمله در چیست؟

جمله اول، از تعجب متکلم خبر می‌دهد؛ ولی جمله دوم از تعجب متکلم خبر نمی‌دهد؛ بلکه جمله

دوم، تعجب را ایجاد می‌کند.

در زبان عربی، افعالی را که برای ایجاد تعجب به کار می‌روند، «افعال تعجب» می‌گویند.

وزن افعال تعجب

مَا أَفْعَلُ - أَفْعِلْ بِ

فعل تعجب، بر یکی از این دو وزن می‌آید:

چند مثال برای فعل تعجب:

مَا أَحْسَنَ ...؛ چه نیکوست ...!

مَا أَجْمَلَ ...؛ چه زیباست ...!

أَكْثَرَ بِ ...؛ چه زیاد است ...!

أَصْدَقُ بِ ...؛ چه راستگوست ...!

نمونه‌ای از فعل تعجب در زبان عربی:

أَشْمَعُ بِهِمْ؟؛ چه شنوا هستند آن‌ها.

... مَا أَكْبَرَ عَظَمَتِكَ ...؛ چه بزرگ است عظمت تو.

شرایط ساختن فعل تعجب

فعل تعجب، فقط از فعلی ساخته می‌شود که شرایط ساختن اسم تفضیل را داشته باشد؛ پس فعل

تعجب از فعلی ساخته می‌شود که این شرایط را داشته باشد^۳:

• ثلاثی مجرد باشد؛

۳. فعلی که فعل تعجب از آن ساخته می‌شود، غیر از شرایط ذکر شده، باید «متصرف» باشد.

۲. مریم/۳۸.

۱. غررالحکم/۸۵.

- معلوم باشد؛
- قابلیت تفضیل داشته باشد؛
- تامّ باشد؛
- بر «عیب»، «رنگ» و «زیبایی» دلالت نکند.

فعلی که واجد این شرایط باشد، در هر کدام از دو وزن فعل تعجب می‌تواند به کار رود. شخص یا چیزی را که از آن تعجب می‌کنیم، «متعجب منه» می‌گویند.

... مَا أَكْبَرَ عَصَمَتَكَ ... أَشْمِعَ بَيْتَ
متعجب منه متعجب منه

اعراب و نقش ترکیبی متعجب منه

در وزن «مَا أَفْعَلْ»، متعجب منه منصوب شده و مفعول به برای فعل تعجب می‌شود.

در وزن «أَفْعِلْ بِ»، متعجب منه را با حرف جرّ «بِ»، مجرور می‌کنند.

به فعل تعجب و متعجب منه در جمله زیر توجه کنید.

مَا أَحْسَنَ الْحَسَنَاتِ بَعْدَ السَّيِّئَاتِ؟ «مَا أَحْسَنَ»، فعل تعجب و «الْحَسَنَاتِ»، متعجب منه و منصوب بنا بر مفعول به بودن است.

چکیده

فعل تعجب: فعلی است که برای ایجاد تعجب به کار می‌رود.

اوزان فعل تعجب: مَا أَفْعَلْ - أَفْعِلْ بِ

شرایط ساختن فعل تعجب: فعل تعجب از فعلی ساخته می‌شود که شرایط

ساختن اسم تفضیل را داشته باشد.

متعجب منه در وزن «مَا أَفْعَلْ»، مفعول به و منصوب و در وزن «أَفْعِلْ بِ»،

مجرور به حرف جر می‌باشد.

۱. تعجب، در چیزی که قابلیت تفضیل ندارد و همیشه، به یک شکل موجود است، بی‌معناست؛ پس، جملاتی مانند: چه مرده است او؛ چه کور است او، ... صحیح نیست؛ چون، در «مردن» و «کور بودن» تفضیل وجود ندارد و در نمونه‌های گوناگون آن تفاوتی نیست تا بخواهیم از گونه خاصی از آن تعجب کنیم؛ البته، سكرات مردن و نحوه کور شدن، هم قابل تفضیل است و هم تعجب از آن معنا دارد؛ مانند: چه سخت است مردن او، که در این مثال هم، از مردن تعجب نشد؛ بلکه، متکلم از سختی مردن تعجب کرد.

۲. امام باقر (علیه السلام): کارهای نیک بعد از بدی‌ها، چقدر زیبا هستند؛ الکافی/ج ۲/ص ۴۵۸.

متن خوانی

افعال المدح والذم افعال وضعت لإنشاء مدح أو ذم فمنها «نعم» و«بئس» و«ساء»^۱ وشرطها أن يكون الفاعل معرّفا باللام أو مضافا إلى المعرّف بها^۲ أو مضافا إلى مضاف إلى المعرّف بها أو ضميرا مستترا وجوبا بشرط أن يكون ملتزما بالإفراد والتذكير وعائدا على تمييز بعده يفسّر ما في هذا الضمير من الغموض والإيهام أو كلمة «من» أو «ما»^۳ ثم يذكر المخصوص مطابقا للفاعل ويجعل مبتدأ مقدّم الخبر أو خبرا محذوف المبتدأ ومنها «حبّ» و«لا حبّ» وهما كـ «نعم» و«بئس» والفاعل «ذا» مطلقا وبعده المخصوص^۴. إذا تقدّم ما يدلّ على المخصوص بالمدح أو الذمّ إغنى عن ذكره آخره كقوله تعالى في أيّوب: «إنا وجدناه صابرا نعم العبد إنّه أواب» أي: نعم العبد أيّوب. فحذف المخصوص بالمدح - وهو أيّوب - للدلالة ما قبله عليه^۵.

تتمّة: كل لفظ من هذه الأفعال فعل ماض لازم جامد^۶.

فعل التعجب ما وضع لإنشاء التعجب وله صيغتان: ما أفعله نحو: «ما أحسن زيدا» أي أيّ شيء أحسن زيدا وفي «أحسن» ضمير وهو فاعله و«أفعل به» نحو: «أحسّن بزيد» ولا يبينان إلّا ما يبنى منه أفعل التفضيل^۷.

آزمون

۱. افعال مدح و ذم را تعریف کرده، نام ببرید.
۲. منظور از مخصوص به مدح و ذم چه کلمه‌ای است؟ با یک مثال آن را توضیح دهید.
۳. ویژگی‌های فاعل افعال مدح و ذم را بنویسید.
۴. فعل تعجب را تعریف کنید.
۵. اوزان فعل تعجب را بنویسید.
۶. فعل تعجب از چه فعلی ساخته می‌شود؟

۱. الصمدیّة.

۲. برگرفته از النحو الوافی/ص ۳۷۰ و ۳۷۲.

۳. شرح ابن عقیل/ج ۲/ص ۱۵۲.

۴. الهدایة.

۵. برگرفته از شرح الکافیة فی النحو/ج ۲/ص ۳۱۱.

۶. الصمدیّة.

۷. برگرفته از النحو الوافی/ج ۳/ص ۳۶۹.

۷. جملات زیر را ترکیب کنید.

وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ^۱

مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعُ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ قَرَّةً إِلَى اللَّهِ^۲

نِعْمَ زَادَ الْمَعَادِ الْإِحْسَانُ إِلَى الْعِبَادِ^۳

مَا أَبْعَدَ الْخَيْرُ مِمَّنْ هَمَّتْهُ بَطْنُهُ وَفَرَجُهُ^۴

أَكْرَمُ بِهَذَا الْأَدِيبِ

۸. در جملات تمرین هفتم، مخصوص به مدح و ذم یا متعجب‌منه را مشخص کنید.

۹. بهترین یا بدترین خاطره زندگی خود را به زبان عربی و کوتاه بنویسید. در این خاطره از افعال مدح و ذم و فعل تعجب نیز استفاده کنید.

عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :

الزُّمُّوْا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ... وَ الَّذِي نَفْسِي

بِيَدِهِ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا عَمَلُهُ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنَا^۵

۱. گفتند: خدا ما را کافی است و چه خوب حمایت کننده‌ای است؛ آل عمران/۱۷۳.

۲. (امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حضرت خضر علیه السلام فرمود: کلمه‌ای حکمت‌آمیز بگو. ایشان گفت:) چه نیکوست فروتنی ثروتمندان در برابر تهیدستان برای نزدیکی به خدا؛ (پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: و از آن نیکوتر، تکبر تهی‌دستان در برابر ثروتمندان است، به دلیل اعتماد بر خدا؛ خضر علیه السلام گفت: این کلام باید با طلال نوشته شود)؛ بحارالانوار/ج ۳۲/ص ۱۳۳.

۳. امیرالمؤمنین علی علیه السلام: نیکی به بندگان، برای معاد خوب توشه‌ای است؛ غررالحکم/ص ۳۸۵.

۴. امیرالمؤمنین علی علیه السلام: چه دور است خوبی از کسی که تمام تلاشش برای شکم و فرجش باشد؛ غررالحکم/۱۴۳.

۵. از حسین بن علی علیه السلام نقل شده که رسول اکرم ﷺ فرمودند: محبت ما اهل بیت را (در وجود خود) استوار کنید؛ ... قسم به کسی که جانم در دست اوست، عمل هیچ بنده‌ای نفعی برایش ندارد مگر با شناخت حق ما؛ بحارالانوار/ج ۶۵/ص ۱۰۱.

بخش دهم

حروف

- حروف مصدریّه
- حروف شرط
- حروف مشبّهة بالفعل
- «ما» و «لا»ی شبیه به لیس
- «لا»ی نفی جنس
- حروف جواب



درس سی و پنجم

شناخت بعضی از حروف (۱)

شناخت حروف مصدریّه

در درس‌های قبل، با انواع گوناگونی از حروف آشنا شدید:

- حروف ناصب فعل مضارع^۱ (به فعل مضارع نصب می‌دهند)؛
- حروف جازم فعل مضارع^۲ (به فعل مضارع جزم می‌دهند)؛
- حروف مشبّهة بالفعل^۳ (به اسم نصب و به خبر رفع می‌دهند)؛
- حروف شبیه به لیس^۴ (به اسم رفع و به خبر نصب می‌دهند)؛
- «لا»ی نفی جنس^۵ (به اسم نصب و به خبر رفع می‌دهد)؛
- حروف ندا^۶ (به منادا نصب می‌دهند)؛
- حروف جر^۷ (به اسم بعد از خود جر می‌دهند)؛
- حروف عطف^۸ (عامل نیستند).

در این درس و درس بعد با تفصیل بیشتری درباره بعضی از این حروف و انواع دیگر از حروف

آشنا می‌شوید:

۱. در درس دهم با این دسته از حروف آشنا شدید.
۲. در درس دهم با این دسته از حروف آشنا شدید.
۳. در درس پانزدهم با این دسته از حروف آشنا شدید.
۴. در درس پانزدهم با این دسته از حروف آشنا شدید.
۵. در درس بیست و یکم با این دسته از حروف آشنا شدید.
۶. در درس بیست و یکم با این دسته از حروف آشنا شدید.
۷. در درس بیست و دوم با این دسته از حروف آشنا شدید.
۸. در درس بیست و هشتم با این دسته از حروف آشنا شدید.

حروف مصدریه

حروفی هستند که بر سر جمله داخل می‌شوند و معنای آن را به معنای مصدر تبدیل می‌کنند.
معرفی این حروف: أَنْ، اَنَّ، كَيَّ، لَوْ، مَا.

أَنْ

بر انواع سه‌گانه فعل داخل می‌شود؛ مانند:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً^۱ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنَاهُ^۲
كَتَبْتُ إِلَيْهِ بِأَنْ إِذْهَبَ

روش تبدیل معنای فعل به مصدر

مصدر فعلی که بعد از این حروف آمده، به فاعل آن افعال اضافه می‌شود؛ با این تفاوت که در موقع فاعل بودن، مرفوع بود و حالا که مضاف‌الیه مصدر شده، مجرور است؛ پس اگر فاعل، اسم ظاهر مرفوع بود، بعد از تبدیل معنا به مصدر، مجرور می‌شود و اگر ضمیر مرفوعی بود، به ضمیر مجروری تبدیل می‌شود.

اگر این حرف، بر امر داخل شود، قبل از آوردن مصدر، مصدری به معنای «دستور دادن» می‌آوریم تا امر بودن فعل مشخص شود.

أَنْ تَذْبَحُوا ——— ذَبَحُكُمْ؛ ابتدا مصدر فعل نوشته شد؛ سپس ضمیر مرفوعی «و» به ضمیر مجروری معادلش، یعنی «كُمْ» تبدیل شد.

أَنْ مَنَّ اللَّهُ ——— مَنَّهُ اللَّهُ؛ ابتدا مصدر فعل نوشته شد؛ سپس «اللَّهُ» که مرفوع بود، مجرور گردیده و مضاف‌الیه مصدر شد.

أَنْ إِذْهَبْ ——— الْأَمْرَ بِذَهَابِكَ؛ ابتدا مصدری به معنای «دستور دادن» و بعد، مصدر فعل نوشته شد؛ سپس فاعل فعل که ضمیر مستتر «أَنْتَ» بود، به ضمیر مجروری معادلش، یعنی «كَ» تبدیل گردید.

نکته: بعد از این که این افعال در معنا به مصدر تبدیل شدند، یکی از نقش‌های ترکیبی اسم را می‌پذیرند.

۱. فعل مضارعی که «أَنْ» مصدریه بر آن داخل می‌شود، باید متصرف باشد.

۲. بقره/۶۷

۳. قصص/۸۲

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً؛ در این جمله «أَنْ تَذْبَحُوا» مفعول به و محلا منصوب برای فعل «يَأْمُرُ» است.

لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنَّا؛ در این جمله «أَنْ مَنَّ اللَّهُ» مبتدا و محلا مرفوع است.
كَتَبْتُ إِلَيْهِ بِأَنْ إِذْهَبَ؛ در این جمله «أَنْ إِذْهَبَ» محلا مجرور به حرف جر «بِ» است.
أَنْ

همان «أَنْ» مشبهة بالفعل است که بر جمله اسمیه داخل می شود؛ مانند:
أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ؛ در این صورت به مصدر آن، یعنی «إِنْزَلْنَا» تبدیل می شود که فاعل «لَمْ يَكْفِ»^۱ و محلا مرفوع است.

كُنِ

همان «كُنِ» ناصب فعل مضارع است و فقط بر فعل مضارع داخل می شود. «كُنِ» معنای علت را می فهماند؛ پس اگر بخواهیم معنای فعل مضارعی را که توسط «كُنِ» منصوب شده به مصدر تبدیل کنیم، حرف «لِ» مقدری بر مصدر داخل می کنیم تا معنای تعلیل «كُنِ» حفظ شود.
مثال برای «كُنِ»:

كُنِ نُسَبِّحُكَ كَثِيرًا؛ در این صورت به مصدر آن یعنی: «تَسْبِيحُنَا» تبدیل می شود که محلا مجرور به حرف جر «لِ» مقدر است. در «نُسَبِّحُكَ»، ضمیر مفعولی «كَ» وجود دارد؛ پس از تبدیل معنا به مصدر، «كَ» که ضمیر متصل است، به ضمیر منفصل تبدیل می شود؛ یعنی «كُنِ نُسَبِّحُكَ» (در معنا «تَسْبِيحُنَا إِيَّاكَ» می شود).

لَوْ

بر فعل ماضی و مضارع داخل می شود و معمولاً بعد از «يُودُ» می آید؛ مانند:
يُودُ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعْمَرُ أَلْفَ سَنَةٍ؛ در این صورت، به مصدر آن، یعنی «تَعْمِيرُهُ» تبدیل می شود که مفعول به و محلا منصوب برای «يُودُ» است.
رُبَّمَا يُودُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ؛ در این مثال نیز، به مصدر آن، یعنی «كَوْنُهُمْ» تبدیل می شود که مفعول به و محلا منصوب برای «يُودُ» است.

۲. طه/۳۲ و ۳۳.
۶ عنکبوت/۵۱.

۱. یکی از علامت‌های جزم فعل مضارع، حذف حرف عله است؛ مانند: لَمْ + يَكْفِي ← لَمْ يَكْفِ.
۳. بسیاری از نحوین، «لَوْ» را از حروف مصدریه نمی دانند.

۴. بقره/۹۶.

۵. حجر/۲.

بر فعل ماضی و مضارع داخل می‌شود و گاهی در آن، معنای زمان هم وجود دارد؛ مانند:
 بِمَآ نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ^۲؛ تبدیل به مصدر شده آن، «نَسِيَانِهِمْ» می‌شود که محلاً مجرور به حرف
 جر «بِ» است.

لَا أَجْلِسُ فِي الْبَيْتِ مَا لَمْ تَجْلِسْ فِيهَا؛ به این دلیل که «مَا» در این مثال معنای زمان دارد، در
 تبدیل به مصدر آن، کلمه «مُدَّة» نیز می‌آید تا معنای زمانی «مَا» حفظ شود؛ پس معنای مصدری در
 جمله بالا «مُدَّة عَدَمِ جُلُوسِكَ» می‌شود که مفعول فیه و محلاً منصوب برای «لَا أَجْلِسُ» است.
 حرف «مَا» به ندرت بر جمله اسمیه نیز داخل می‌شود؛ مانند:

بَقُوا فِي الدُّنْيَا مَا الدُّنْيَا بَاقِيَةٌ؛ که تبدیل به مصدر شده آن «مُدَّة بَقَاءِ الدُّنْيَا» می‌شود و مفعول فیه
 و محلاً منصوب برای «بَقُوا» است.

حروف مصدری را موصولات حرفی نیز می‌نامند؛ زیرا مانند موصولات به جمله بعد از خود
 نیازمندند؛ ولی از آن جهت که حرفند و نمی‌توانند مرجع ضمیر واقع شوند، از جمله صله، ضمیری
 به آنها باز نمی‌گردد؛ برخلاف موصولات اسمی.

در حروف مصدریه (موصولات حرفیه) «أَنَّ»، «أَنَّ» و «كَيْ» عامل و «لَوْ» و «مَا» غیر عاملند.

چکیده

حروف مصدریه (موصولات حرفیه): حروفی هستند که بر جمله داخل می‌شوند
 و معنای آن را به معنای مصدری برمی‌گردانند.

بر اقسام سه‌گانه فعل داخل می‌شود.	أَنَّ	معرفي این حروف
بر جمله اسمیه داخل می‌شود.	أَنَّ	
فقط بر فعل مضارع داخل می‌شود.	كَيْ	
بر فعل ماضی و مضارع داخل می‌شود.	لَوْ	
بر فعل ماضی و مضارع و گاهی بر جمله اسمیه داخل می‌شود.	مَا	

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً؛ در این جمله «أَنْ تَذْبَحُوا» مفعول به و محلا منصوب برای فعل «يَأْمُرُ» است.

لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنَّا؛ در این جمله «أَنْ مَنَّ اللَّهُ» مبتدا و محلا مرفوع است.
كَتَبْتُ إِلَيْهِ بِأَنْ إِذْهَبْ؛ در این جمله «أَنْ إِذْهَبْ» محلا مجرور به حرف جر «بِ» است.

أَنْ

همان «أَنْ» مشبهة بالفعل است که بر جمله اسمیه داخل می شود؛ مانند:
أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ؛ در این صورت به مصدر آن، یعنی «إِنْزَالُنَا» تبدیل می شود که فاعل «لَمْ يَكْفِ»^۲ و محلا مرفوع است.

كُنَى

همان «كُنَى» ناصب فعل مضارع است و فقط بر فعل مضارع داخل می شود. «كُنَى» معنای علت را می فهماند؛ پس اگر بخواهیم معنای فعل مضارعی را که توسط «كُنَى» منصوب شده به مصدر تبدیل کنیم، حرف «لِ» مقدری بر مصدر داخل می کنیم تا معنای تعلیل «كُنَى» حفظ شود.
مثال برای «كُنَى»:

كُنَى نُسَبِّحُكَ كَثِيرًا؛ در این صورت به مصدر آن یعنی: «تَسْبِيحُنَا» تبدیل می شود که محلا مجرور به حرف جر «لِ» مقدر است. در «نُسَبِّحُكَ»، ضمیر مفعولی «كَ» وجود دارد؛ پس از تبدیل معنا به مصدر، «كَ» که ضمیر متصل است، به ضمیر منفصل تبدیل می شود؛ یعنی «كُنَى نُسَبِّحُكَ» (در معنا «تَسْبِيحُنَا إِيَّاكَ» می شود).

لَوْ

بر فعل ماضی و مضارع داخل می شود و معمولاً بعد از «وَدَّ، يَوَدُّ» می آید؛ مانند:
يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ؛ در این صورت، به مصدر آن، یعنی «تَعْمِيرُهُ» تبدیل می شود که مفعول به و محلا منصوب برای «يَوَدُّ» است.

رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا الْوَكَاوُا مُسْلِمِينَ؛ در این مثال نیز، به مصدر آن، یعنی «كُونَهُمْ» تبدیل می شود که مفعول به و محلا منصوب برای «يَوَدُّ» است.

۲. طه/۳۲ و ۳۳.

۶ عنكبوت/۵۱.

۱. یکی از علامت های جزم فعل مضارع، حذف حرف عله است؛ مانند: لَمْ + يَكْفِي ← لَمْ يَكْفِ.

۵. حجر/۲.

۴. بقره/۹۶.

۳. بسیاری از نحوین، «لَوْ» را از حروف مصدریه نمی دانند.

بر فعل ماضی و مضارع داخل می‌شود و گاهی در آن، معنای زمان هم وجود دارد؛ مانند:
 بِمَآ نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ^۱؛ تبدیل به مصدر شده آن، «نَسِيَانِهِمْ» می‌شود که محلا مجرور به حرف جر «بِ» است.

لَا أَجْلِسُ فِي الْبَيْتِ مَا لَمْ تَجْلِسْ فِيهَا؛ به این دلیل که «مَا» در این مثال معنای زمان دارد، در تبدیل به مصدر آن، کلمه «مُدَّة» نیز می‌آید تا معنای زمانی «مَا» حفظ شود؛ پس معنای مصدری در جمله بالا «مُدَّة عَدَمِ جُلُوسِكَ» می‌شود که مفعول فیه و محلا منصوب برای «لَا أَجْلِسُ» است. حرف «مَا» به ندرت بر جمله اسمیه نیز داخل می‌شود؛ مانند:

بَقَوْا فِي الدُّنْيَا مَا الدُّنْيَا بَاقِيَةٌ؛ که تبدیل به مصدر شده آن «مُدَّة بَقَاءِ الدُّنْيَا» می‌شود و مفعول فیه و محلا منصوب برای «بَقَوْا» است.

حروف مصدری را موصولات حرفی نیز می‌نامند؛ زیرا مانند موصولات به جمله بعد از خود نیازمندند؛ ولی از آن جهت که حرفند و نمی‌توانند مرجع ضمیر واقع شوند، از جمله صله، ضمیری به آنها باز نمی‌گردد؛ برخلاف موصولات اسمی.

در حروف مصدریه (موصولات حرفیه) «أَنَّ»، «أَنَّ» و «كَيْ» عامل و «لَوْ» و «مَا» غیر عاملند.

چکیده

حروف مصدریه (موصولات حرفیه): حروفی هستند که بر جمله داخل می‌شوند و معنای آن را به معنای مصدری برمی‌گردانند.

بر اقسام سه گانه فعل داخل می‌شود.	أَنَّ	} معرفه این حروف
بر جمله اسمیه داخل می‌شود.	أَنَّ	
فقط بر فعل مضارع داخل می‌شود.	كَيْ	
بر فعل ماضی و مضارع داخل می‌شود.	لَوْ	
بر فعل ماضی و مضارع و گاهی بر جمله اسمیه داخل می‌شود.	مَا	

متن خوانی

الموصول قسمان : حرفی وإسمی فالحرفی ما أُوّل مع صلته بمصدر وهو: أن وأنّ ولو وما وكی.

فـ«أن» توصل بالفعل المتصرف ماضیا أو مضارعاً أو أمراً.

و«أنّ» توصل باسمها وخبرها.

و«لو» توصل بالماضی والمضارع وأكثر وقوعها بعد «وَدَّ» ونحوه.

و«ما» توصل بالماضی والمضارع وبجمله اسمیة بقلّة.

و«کی» توصل بالمضارع فقط^۱.

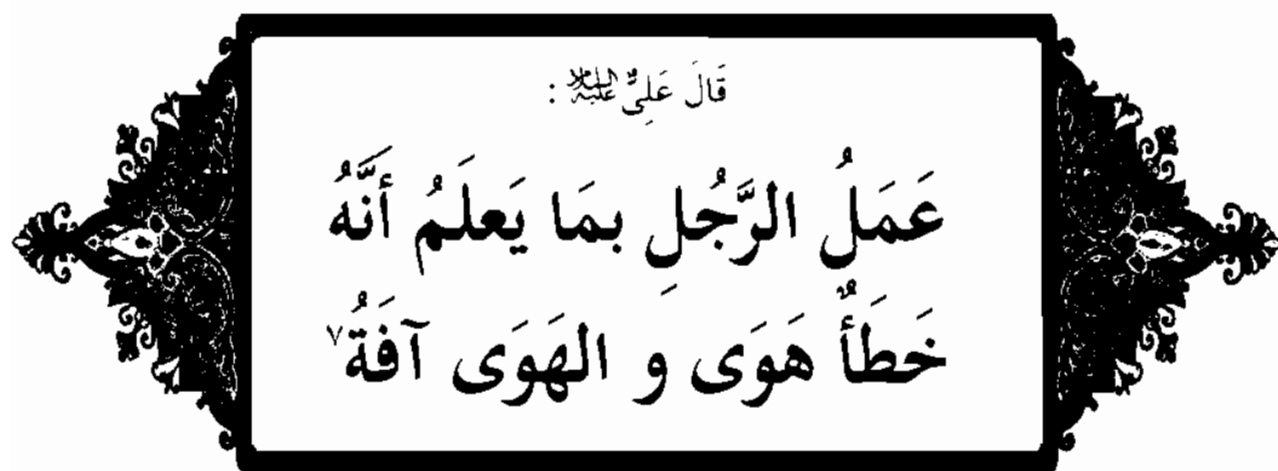
للموصول إلى المصدر المؤوّل نستخرج المصدر الصریح لخبر «أنّ» فی الجمل المشتملة على «أنّ» أو للفعل الذی بعد «أن» فی الجمل المشتملة على الفعل ونذكر بعده اسم «أنّ» فی الجمل التي كانت مشتملة على «أنّ» ونذكر الفاعل فی الجمل التي كانت مشتملة على «أن» الناصبة والفعل ونضبط ذلك الإسم الذی وضعناه بعد المصدر الصریح بالجرّ ونعربه مضافاً إليه ومثل هذا يتبع حين يكون الحرف المصدريّ هو «لو» أو «کی» أو «ما»^۲.

۱. البهجة المرضیة / باب الموصول.

۲. النحو الوافی / ج ۱ / ص ۳۷۴ و ۳۷۵.

آزمون

۱. حروفی که عامل در فعل هستند را نام ببرید.
 ۲. از میان حروفی که می‌شناسید، کدام غیر عاملند؟
 ۳. حروف مصدریه را نام ببرید.
 ۴. هر کدام از حروف مصدریه بر چه داخل می‌شوند؟
 ۵. تأویل به مصدر هر کدام از نمونه‌های زیر را بنویسید.^۱
- أَنْ تَكْرَهُوا^۲ ← كَيْ تَقْرَ^۳ ←
 أَنَا خَلَقْنَا^۴ ← مَا رَحُبَّتْ^۵ ←
 لَوْ تَذَهْنُ^۶ ←
۶. انشایی عربی و کوتاه در شرح روایت آخر درس بنویسید. در این انشاء از حروف مصدریه نیز استفاده کنید.



۱. از آن جا که مصدر افعال ثلاثی مجرد، سماعی است و وزن و قاعده خاصی ندارد، برای پیدا کردن مصدر صحیح باید به کتب لغت مراجعه نمایید
۲. عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ؛ بقره/۲۱۶.
۳. فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا؛ طه/۴۰.
۴. أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا؛ فصلت/۳۹.
۵. ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ؛ توبه/۱۱۸.
۶. وَتَوَلَّوْا تَذَهْنُ فَيَذَهْنُونَ؛ قلم/۹.
۷. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: کار کردن مرد به آنچه که می‌داند اشتباه است، هوای نفس است و هوای نفس آفت پاکدامنی است؛ المواعظ العدیدة.

درس سی و ششم

شناخت بعضی از حروف (۲)

شناخت حروف شرط

حروف شرط

به جملات فارسی زیر توجه کنید:

اگر باران بیارد، هوا خنک می‌شود.

اگر درس می‌خواندم، موفق می‌شدم.

کلمه «اگر» در جملات بالا، بین دو جمله، رابطه ایجاد کرده و تحقق جمله دوم را به تحقق جمله اول مشروط نموده است. در مثال اول، خنک شدن هوا، به باریدن باران و در مثال دوم، موفق شدن، به درس خواندن مشروط شده است. با این تفاوت که زمان در جمله اول، آینده و در جمله دوم، گذشته است.

در زبان عربی، حروف «إِنْ» و «لَوْ» برای ایجاد ارتباط بین دو جمله به کار می‌روند و آنها را «حروف شرط» می‌نامند؛ زیرا توسط این حروف، تحقق یک جمله، به تحقق جمله دیگر مشروط شده است. جمله اول را «جمله شرط» و جمله دوم را «جمله جزا» یا «جمله جواب» می‌نامند.

حروف شرط: حروفی هستند که بر دو جمله داخل می‌شوند و تحقق جمله دوم را به تحقق جمله اول مشروط می‌کنند؛ جمله اول را «جمله شرط» و جمله دوم را «جمله جزا» یا «جمله جواب» می‌نامند.

معرفی این حروف در زبان عربی: **إِنْ، لَوْ**

آیا در مثال‌های زیر تفاوتی بین «إِنْ» و «لَوْ» می‌بینید؟

إِنْ تَذْهَبْ أَذْهَبْ؛ اگر بروی، می‌روم.
 إِنْ ذَهَبْتَ ذَهَبْتُ؛ اگر بروی، می‌روم.
 لَوْ تَذْهَبْ أَذْهَبْ؛ اگر می‌رفتی، می‌رفتم.
 لَوْ ذَهَبْتَ لَذَهَبْتُ؛ اگر می‌رفتی، می‌رفتم.

با اندکی توجه در مثال‌های بالا، به فرق میان آن‌ها پی می‌بریم:

۱. معنای دو جمله بعد از «إِنْ» آینده است؛ اگرچه در قالب لفظ ماضی بیایند و معنای دو جمله بعد از «لَوْ»، گذشته است؛ اگرچه در قالب لفظ مضارع بیایند. به عبارت دیگر، «إِنْ» اگر بر فعل ماضی داخل شود، معنای آن را به آینده نسبت می‌دهد و «لَوْ» اگر بر فعل مضارع داخل شود، معنای آن را به گذشته تبدیل می‌کند.

۲. اگر این دو حرف، بر مضارع داخل شوند، «إِنْ» جازم فعل مضارع است؛ برخلاف «لَوْ» که اصلاً عامل نیست؛ همان‌طور که در مثال‌ها پیداست.

ویژگی معنوی «لو»

به این جمله توجه کنید:

اگر داوود بد رانندگی نمی‌کرد، تصادف نمی‌شد.

این جمله می‌فهماند که داوود بد رانندگی کرد و موجب تصادف شد؛ یعنی معلوم می‌شود که شرط

۱. در جمله جزا «لَوْ» بر سر فعل آمده است. در ادامه درس با علت آن آشنا می‌شوید.

۲. در این مسئله چند قول وجود دارد که در این جا یک قول آن گفته شد.

محقق نشده و به تبع آن، جزا نیز محقق نگردید. کلمه «لَوْ» که معنایی متناسب با جمله بالا دارد نیز حکمش همین است. در اصطلاح می‌گویند: «لَوْ» بر امتناع شرط و امتناع جواب دلالت می‌کند.^۱

به مثال‌های زیر توجه کنید:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ؛ و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم؛ یعنی آن‌ها ایمان نیاوردند، پس برکات بر آن‌ها نازل نشد.^۲

وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَّاتَّكَ رُسُلُهُ؛ و بدان ای پسر عزیزم! اگر پروردگارت شریکی داشت، فرستادگانش را به سویت می‌فرستاد؛ یعنی پروردگارت شریکی ندارد؛ به تبع فرستادگانی هم وجود ندارند.^۳

وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ؛ و اگر خدا خیری در آنان می‌یافت، شنوایشان می‌ساخت؛ یعنی خداوند خیری در آنان نیافت، پس شنوایشان نساخت.

ویژگی‌های جزای «لَوْ»

- اگر جزای «لَوْ»، فعل ماضی مثبت باشد، باید بر آن فعل، حرف «لَ» داخل شود؛ همان‌طور که در مثال‌ها دیدید.
- اگر جزای «لَوْ»، فعل ماضی منفی به «مَا» باشد، جایز است بر آن فعل، حرف «لَ» داخل شود (واجب نیست).
- اگر جزای «لَوْ»، فعل ماضی منفی به غیر «مَا» باشد، چیزی بر سر فعل در نمی‌آید.

۱. اعراف/۹۶.

۲. بعضی از نحویون معتقدند: شاید جزا، به دلیل دیگری واقع شود؛ ولی آن جزایی که علتش شرط بود، منتفی است؛ یعنی، برکاتی که به دلیل ایمان آنها قرار بود بر آنها نازل شود، نازل نگردید؛ ولی دلیل نمی‌شود که علت دیگری سبب نزول برکات بر آنها نشود؛ پس لَوْ، به طور مطلق جزا را نفی نمی‌کند.

۳. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)؛ نهج البلاغه/نامه ۳۱.

۴. (برای مطالعه) در مقام ثبوت (عالم خارج) از امتناع شرط، به امتناع جواب پی می‌بریم و در مقام اثبات (عالم ذهن) از امتناع جواب، به امتناع شرط پی می‌بریم؛ یعنی در خارج چون خدا شریکی ندارد، فرستادگانی نخواهد داشت؛ ولی در عالم ذهن از این‌که فرستادگانی از طرف شریکان خدا نیامده، می‌فهمیم که خدا شریکی ندارد.

۵. انفال/۲۳.

ویژگی‌های «لَوْ» } مخصوص زمان گذشته است؛ اگرچه، بر مضارع داخل شود؛
عامل نیست؛
گاهی بر جزای آن «لَ» داخل می‌شود.

حکم آمدن «لَ» بر جزا } اگر جزا، ماضی مثبت باشد — واجب است.
اگر جزا، ماضی منفی به «مَا» باشد — جایز است.
اگر جزا، ماضی منفی به غیر «مَا» باشد — جایز نیست.

ویژگی معنوی «إِنْ»

به این جمله توجه کنید:

اگر داوود بد رانندگی کند، تصادف می‌شود.

این جمله می‌فهماند که رانندگی بد داوود و تصادف کردن، تلازم دارند؛ به گونه‌ای که با تحقق فعل اول، فعل دوم محقق می‌شود.^۱
به مثال‌های ذیل توجه کنید:

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ؛ اگر از گناهان بزرگی که از آن [ها] نهی شده‌اید دوری گزینید، بدی‌های شما را از شما می‌زداییم. علامت جزم فعل شرط، یعنی «تَجْتَنِبُوا»، حذف نون و علامت جزم فعل جزا، یعنی «نُكَفِّرْ» سکون است.

۱. در این گونه جملات می‌گوییم: یا تحقق شرط، جزا محقق می‌شود؛ ولی نمی‌توانیم بگوییم با انتفای شرط، جزا هم منتفی می‌شود؛ زیرا ممکن است، جزا با این علت (جمله شرط) به وجود نیاید؛ ولی علت دیگری آن را به وجود آورد؛ مثلاً: داوود بد رانندگی نکند؛ ولی به دلیل رانندگی بد طرف مقابل یا خرابی خیابان یا بی‌احتیاطی عابر پیاده یا ... تصادف روی دهد.

۲. نساء/۳۱.

۳. نساء/۱۳۳.

۴. در صورتی که شرط، فعل ماضی باشد و جزا، فعل مضارع، عمل کردن «إِنْ» شرطیه، در فعل جزا جایز است (واجب نیست)؛ بنابراین، آن فعل می‌تواند مجزوم باشد یا مرفوع؛ مانند «إِنْ أَكْرَمْتَنِي أَكْرَمَكَ» یا «إِنْ أَكْرَمْتَنِي أَكْرَمْتُكَ».

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ؟ ای مردم! اگر او بخواهد، همه شما را [از میان] می‌برد. علامت جزم فعل شرط (يَشَأْ) و علامت جزم فعل جزا (يُذْهِبْ) سکون است.

حالات گوناگون شرط و جزا

جمله شرط، همیشه جمله فعلیه‌ای است که اگر فعل مضارع باشد، مجزوم می‌شود و اگر فعل ماضی باشد، آن را محلاً مجزوم می‌دانند.

جمله جزا، گاهی جمله اسمیه و گاهی جمله فعلیه است. اگر جزا، جمله فعلیه و فعل آن مضارع باشد، آن فعل، مجزوم می‌شود^۱ و اگر فعل ماضی باشد، آن را محلاً مجزوم می‌دانند؛ ولی اگر جمله اسمیه باشد، فعلی وجود ندارد که «إِنْ» شرطیه به آن اعراب لفظی یا محلی بدهد^۲.

دو نکته

۱. گاهی بعضی از اسم‌ها هستند که مانند «إِنْ» معنای شرط داشته و بر سر دو جمله داخل می‌شوند. بعضی از این اسم‌ها در ذیل آمده است:

إِذَا: هنگامی که؛ مانند: وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ^۳؛ و هنگامی که بندگانم درباره من از تو بپرسند، بگو که من نزدیکم. این حرف، جازم نیست.

مَنْ: هر کس، هر که؛ مانند: مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ^۴؛ هر کس به خدا ایمان بیاورد، او قلبش را هدایت می‌کند. این حرف، جازم است.

مَا: هر چیز، هر چه؛ مانند: مَا تَقْدِمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ^۵؛ هر چه از خیر برای خودتان پیش می‌فرستید، آن را نزد خدا خواهید یافت. این حرف، جازم است.

به مجموع کلماتی که به دو جمله بعد از خود نیازمندند و معنای شرط را می‌فهمانند، «ادات شرط» می‌گویند؛ اسم باشند یا حرف، جازم باشند یا غیر جازم.

۲. در مواردی واجب است بر جزای ادات شرط، «فَ»^۶ داخل شود. بعضی از این موارد عبارتند از:

• جزا، جمله اسمیه باشد؛ مانند: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا^۷؛ «لَهُ»، خبر مقدم و

۱. در درس سی و هشتم می‌خوانید که ادات شرط در این صورت به خود جمله، اعراب محلی می‌دهند و این مطلبی متفاوت است؛ زیرا در این جا صحبت از اثر عامل در فعل جمله شرط است. ۲. بقره/۱۸۶. ۳. تغابن/۱۱. ۴. بقره/۱۱۰.

۵. در مواضعی که آمدن «فَ» واجب است، گاهی به جای «فَ»، «إِذَا» می‌آید که از آن به «إِذَای فجائیة» تعبیر می‌کنند. ۶. انعام/۱۶۰.

«عَشْرُ»، مبتدای مؤخر است. علت تقدم خبر بر مبتدا، جار و مجرور بودن خبر و نکره بودن مبتداست. (البته، چون مبتدا، دلیل دیگری برای ابتدا به نکره دارد، این تقدم جایز است، نه واجب).

• جزا جمله فعلیه‌ای باشد که فعلش ماضی همراه با «قَدْ» است؛ مانند: **إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ!**

• جزا جمله فعلیه‌ای باشد که فعلش مضارع منفی به غیر «مَا» باشد؛ مانند: **وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ!**

• جزا جمله فعلیه با فعل امر یا نهی باشد یا معنای استفهام یا دعا داشته باشد؛ مانند: **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي؛ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ؛ إِنْ خَذَلْتُنِي فَلَنْ يَنْصُرُنِي؛ إِنْ تَنْصُرْنِي فَيَرْحَمَكُمُ اللَّهُ.**

نکته: در صورتی که بر سر جمله جواب «فَ» بیاید،^۱ ادات شرط در فعل آن جمله عمل نمی‌کند؛ نه لفظاً نه محلاً؛^۲ مانند: **إِنْ تَنْصُرْنِي فَيَرْحَمَكُمُ اللَّهُ.**

چکیده

مخصوص زمان آینده است؛ اگرچه بر ماضی داخل شود؛ جازم فعل شرط و فعل جواب است (لفظاً یا محلاً)؛ در صورتی که جواب، جمله فعلیه باشد؛ گاهی بر سر جمله جزا «فَ» می‌آید.	}	ویژگی‌های «إِنْ»
---	---	------------------

۱. یوسف/۷۷.

۲. آل عمران/۸۵.

۳. در اصطلاح می‌گویند: جزا، جمله انشائی باشد؛ و جمله انشائی آن است که نتوانیم آن را به راست بودن یا دروغ بودن وصف کنیم؛ مانند این دو جمله: آیا به مدرسه رفتی؟ او را تشویق کن!

۴. آل عمران/۳۱.

۵. ممتحنه/۱۰.

۶. فرازی از مناجات شعبانیه از امیر مؤمنان علی (علیه السلام): بحار الأنوار/ج ۹۱/ص ۹۶.

۷. اگر بر سر جواب «إِذَا»ی فجائییه بیاید نیز این حکم وجود دارد.

۸. نحو وافی/ج ۴/ص ۴۲۸.

جزا جمله اسمیه باشد؛	موارد وجوب آمدن «ف»
جزا جمله فعلیه با فعل ماضی به همراه «قد» باشد؛	
جزا جمله فعلیه با فعل مضارع منفی به غیر «ما» باشد؛	
جزا جمله فعلیه با فعل امر یا نهی باشد؛	
جزا جمله فعلیه در معنای استفهام یا دعا باشد.	

متن خوانی

أدوات الشرطية الجازمة إحدى عشرة وهي: إن، من، ما و... وبعضها من الأسماء باتفاق نحو «من» و«ما» وبعضها من الحروف باتفاق وهو «إن» وكل أداة منها لا تدخل على اسم وإنما تحتاج إما إلى فعلين مضارعين تجزم لفظهما مباشرة إن كانا معربين ومحلّهما إن كانا مبنيين وأولهما يسمى فعل الشرط وثانيهما يسمى جواب الشرط وجزاءه وإما إلى فعلين ماضيين محلّان محلّ المضارعين وتجزمهما الأداة محلّا وإما إلى جملة إسمية محلّ المضارع الثاني ولا يمكن أن يحل محلّ الأول شيء لأنّ الأول لا بدّ أن يكون فعلا مضارعا أو ماضيا.

ومهما كانت صيغة فعل الشرط أو جوابه فإنّ زمنهما لا بدّ أن يتخلّص للمستقبل المحض بسبب وجود أداة الشرط الجازمة ومن المقرّر كذلك أنّ تحقق الجواب ووقوعه متوقف على تحقق الشرط ووقوعه ومعلّق عليه^٣. وأما الجواب إذا كان ماضيا مع «قد» أو مضارعا منفيا بغير «ما» أو جملة إسمية أو جملة إنشائية إما أمرا وإما نهيا أو استفهاما أو دعاء فيجب الفاء^٤.

ومن أدوات الشرطية غير الجازمة «إذا» و«لو»^٥. «لو» الشرطية نحو «لو» المستعملة في قول أمير المؤمنين: «واعلم يا بُنَيّ لو كان لربك شريك لأنتك رسله»^٦ وهذه تفيد ثلاثة أمور:

أحدها: الشرطية. والمراد بها عقد السببية والمسببية بين الجملتين بعدها.

الثاني: تقييد الشرطية بالزمن الماضي. وبهذا الوجه فارقت «إن» فإنّ تلك لعقد السببية والمسببية في المستقبل.

الثالث: الإمتناع وقد اختلف النحاة في إفادتها إتياء على ثلاثة أقوال منها أنّها تفيد امتناع الشرط

وامتناع الجواب جميعاً وهذا هو القول الجارى على السنة المعربين ونص عليه جماعة من النحويين^٧.

١. النحوالوافي/ج ٤/ص ٣٩٥.

٢. النحوالوافي/ج ٤/ص ٤٠١.

٣. برگرفته از الهداية.

٤. النحوالوافي/ج ٤/ص ٣٩٥ تا ٣٩٧.

٥. لا تعمل إذا الجزم إلا في الضرورة: معنى الأديب/ج ١/ص ٢٢؛ أما «لو» الشرطية فغير الآراء أنّها لا تجزم مطلقا لا في النثر ولا في

٦. بحار الأنوار/ج ٤/ص ٣١٧.

٧. النحوالوافي/ج ٤/ص ٤١٦.

٨. معنى الأديب/ج ١/ص ٢١٢ و ٢١٣.

أما جواب «لو» فإذا كان ماضيا مثبتا اقترن بـ«اللام» وإذا كان منفيًا بـ«ما» جاز اقترانه بـ«اللام» وإذا كان منفيًا بغير «ما» لا يقترن بشيء^١.

آزمون

۱. حروف شرط را تعریف کرده و نام ببرید.
۲. ویژگی‌های «لَوْ» را بنویسید.
۳. در چه مواقعی بر سر جمله جواب «لَوْ»، حرف «لَ» می‌آید.
۴. پنج نمونه از قرآن یا روایات پیدا کنید که بر سر جواب «لَوْ» شرطیه، «لَ» آمده باشد.
۵. پنج نمونه از قرآن یا روایات پیدا کنید که بر سر جواب «لَوْ» شرطیه، «لَ» نیامده باشد.
۶. ویژگی‌های «إِنْ» را بنویسید.
۷. در چه مواقعی بر سر جمله جواب «إِنْ»، حرف «فَ» می‌آید.
۸. پنج نمونه از قرآن یا روایات پیدا کنید که بر سر جواب «إِنْ» شرطیه، «فَ» آمده باشد.
۹. پنج نمونه از قرآن یا روایات پیدا کنید که بر سر جواب «إِنْ» شرطیه، «فَ» نیامده باشد.
۱۰. انشایی عربی و کوتاه در شرح روایت درس بنویسید و در آن از حروف شرط نیز استفاده کنید.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :

طُوبَى لِعَبْدٍ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَهُوَ
يَبْكِي عَلَى خَطِيئَتِهِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ
لَمْ يَطْلُعْ عَلَى ذَلِكَ الذَّنْبِ غَيْرُهُ^٢

۱. مبادئ العربية / ج ۴ / ص ۳۸۶.

۲. رسول اکرم ﷺ فرمودند: خوشا به حال بنده‌ای که خدا به او می‌نگرد در حالی که آن بنده می‌گرید بر خطایی که جز خدا کسی از آن با خبر نیست؛ مستدرک الوسائل / ج ۱۱ / ص ۲۴۱.

درس سی و هفتم

شناخت بعضی از حروف (۲)

شناخت نواسخ حرفی و حروف جواب

در درس پانزدهم، به اختصار با حروف مشبّهة بالفعل، حروف شبیه به لیس و «لا»ی نفی جنس (نواسخ حرفی) آشنا شدید. در این درس این حروف را با تفصیل بیشتری می‌آموزید.

حروف مشبّهة بالفعل

معانی این حروف

إِنَّ، أَنْ: این دو حرف برای تأکید مضمون جمله به کار می‌روند؛ مانند:

إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ؛ به درستی که خداوند زیباست.

كَأَنَّ: برای تشبیه استفاده می‌شود؛ مانند:

كَأَنَّ زَيْدًا أَسَدٌ؛ گویا مؤمن کوهی استوار است.

لَيْتَ: برای آرزوی غیر ممکن یا ممکن که توقع انجام آن نیست به کار می‌رود که از آن تعبیر به «تمنی» می‌شود؛ مانند: لَيْتَ الشَّبَابَ لَنَا يَعُودُ؟؛ ای کاش جوانی برای ما بازمی‌گشت (آرزوی غیر ممکن).

لَيْتَ السَّيَاطَ عَلَى رُءُوسِ أَصْحَابِي حَتَّى يَتَفَقَّهُوا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ؛ ای کاش تازیانه بر سر یاران من بود تا حلال و حرام را به دقت بیاموزند (آرزوی ممکن غیر متوقع).

۱. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)؛ الکافی/ج ۶/ص ۴۳۸.

۲. از شعری منسوب به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) (بکیت علی شباب قد تولى / فیا لیت الشباب لنا یعود)؛ دیوان الإمام علی (علیه السلام) ص ۱۵۲.

۳. امام صادق (علیه السلام)؛ بحار الأنوار/ج ۱/ص ۲۱۳.

لَعْلَ: برای آرزوی ممکن متوقع به کار می‌رود که از آن تعبیر به «ترجی» می‌شود؛ مانند:

لَعْلَ اللَّهُ يَرْحَمُنَا؛ شاید خداوند به ما رحم کند.

لَكَنَّ: برای استدراک به کار می‌رود؛ یعنی به مابعد آن، حکمی مخالف با حکم ماقبل نسبت داده می‌شود؛ مانند:

مَا قَامَ زَيْدٌ لَكِنَّ عَمْرَأَ قَامَ؛ زید نایستاد ولی عمرو ایستاد.

سؤال: تفاوت معنایی «إِنَّ» و «أَنَّ» چیست؟

— هر دو برای تأکید به کار می‌روند، با این تفاوت که «أَنَّ» با اسم و خبرش به صورت مفرد معنا می‌شود (در همین درس با نحوه تأویل به مصدر بردن آن آشنا شدید) برخلاف «إِنَّ» که با اسم و خبرش جمله کاملی است؛ پس هر کجا که نیاز به جمله کامل داشته باشیم، به همزه آن، کسره و هر کجا که نیاز به مفرد داشته باشیم، به همزه آن، فتحه می‌دهیم.

• چند مثال برای «إِنَّ»:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ؛ چون در ابتدای کلام آمده و عبارت بعد از آن، جمله مستقلی است، پس باید با اسم و خبرش جمله کاملی شود؛ بنابراین همزه آن مکسور شد.

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ؛ چون بعد از ماده «قال» آمده و در صورت مفرد بودن، کلام گوینده ناقص می‌شود، پس باید همزه‌اش مکسور شود.

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ؛ «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» در جواب قسم آمده و چیزی که برای آن قسم یاد می‌شود، باید جمله کامل باشد؛ چون قسم خوردن بر کلام ناقص معنا ندارد.

يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ؛ چون بعد از صدا زدن کسی، جمله کامل می‌گوییم، «إِنَّ» آوردیم.

جاء الذی إِنَّ أَبَاهُ عَالِمٌ؛ «إِنَّ أَبَاهُ عَالِمٌ» در جایگاه جمله صله آمده، پس نمی‌تواند مفرد باشد.

• چند مثال برای «أَنَّ»:

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ؛ چون با اسم و خبرش در جایگاه فاعل نشسته، باید مفرد بیاید؛ بنابراین به همزه آن فتحه داده شد.

۴. یوسف/۸۱

۳. عصر/۲ و ۱

۲. مریم/۳۰

۱. آل عمران/۵

اعْلَمُوا أَنَّ كَلَّ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ؛^۱ چون با اسم و خبرش در جایگاه مفعول ماده «علم» نشسته، باید مفرد بیاید.

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا؛^۲ چون حرف جر همیشه بر مفرد داخل می شود، همزه آن، مفتوح شد.

چکیده

إِنَّ: برای تأکید به کار می رود و با اسم و خبرش جمله است. أَنَّ: برای تأکید به کار می رود و با اسم و خبرش در معنای مفرد است. كَأَنَّ: برای تشبیه به کار می رود. لَيْتَ: برای تمنی به کار می رود. لَعَلَّ: برای ترجی به کار می رود. لَكِنَّ: برای استدراک به کار می رود.	معانی حروف مشبهة بالفعل
---	----------------------------

دو نکته

۱. تقدم خبر این حروف بر خود آنها و بر اسمشان جایز نیست؛ البته اگر خبر این حروف، ظرف یا جار و مجرور باشد، می تواند بر اسمش مقدم شود؛ مانند: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً^۱.

۲. کلمه ای که بعد از آمدن خبر، بر اسم «إِنَّ» یا «أَنَّ» یا «لَكِنَّ» عطف شود، هم نصبش جایز است، هم رفعش؛ مانند: أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ^۲.

حروف شبیه به لیس

شرایط عمل

این حروف در صورتی عمل می کنند که خبرشان بر اسمشان مقدم نباشد و بین اسم و خبرشان «إِلا» فاصله نشود؛ زیرا با فاصله شدن إِلا نفی شان از بین رفته و معنا مثبت می شود؛ مانند: مَا زَيْدٌ إِلَّا قَائِمٌ؛ نیست زید مگر ایستاده؛ یعنی: زید ایستاده است.

۴. توبه/۳.

۳. نازعات/۲۶.

۲. نساء/۱۳۸.

۱. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)؛ الکافی/ج ۱/ص ۳۰.

همچنین هر کدام از این حروف، برای عمل کردن، یک شرط خاص نیز دارند:

- شرط ویژه «ما»: بعد از آن حرف «إِنْ» نیاید. «إِنْ» بعد از «ما» هیچ معنایی ندارد و فقط معنای کلام را تأکید می‌کند که به آن «إِنْ» زائده می‌گویند. «إِنْ» زائده مانع عمل لفظی «ما» می‌شود؛ مانند: ما إِنْ زَيْدٌ قَائِمٌ.

- شرط ویژه «لا»: اسم و خبرش باید نکره باشد؛ در غیر این صورت «لا» عمل نمی‌کند؛ مانند: لَا زَيْدٌ قَائِمٌ.

هر گاه این حروف، عمل نکنند، اعراب و نقش مبتدا و خبر را تغییر نمی‌دهند. در تمام مثال‌های بالا که این حروف عمل نکرده‌اند، «زید» مبتدا و «قائم» خبر می‌باشد.

چکیده

شرایط عمل حروف شبیه به لیس:

مختص	}	اسم بر خبر مقدم نشود.	}	مشترک
		ما: بعد آن «إِنْ» زائده نیاید.		نفی‌شان با «إِلَّا» نشکنند.
مختص	}	لا: اسم و خبرش نکره باشد.		

لای نفی جنس

در مورد این حرف فقط به ذکر چند نکته بسنده می‌کنیم:

۱. اسم «لا»ی نفی جنس باید نکره باشد و بدون فاصله بیاید.

۲. خبر آن معمولاً «موجود» محذوف است.

۳. اسم آن اگر مفرد باشد، مبنی بر علامت نصب و محلاً منصوب است و اگر مضاف باشد، لفظاً منصوب است.

مثال مبنی:

لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ لَا رَجُلَيْنِ فِي الدَّارِ

مثال معرب:

لَا غُلَامَ رَجُلٍ فِي الدَّارِ

در پایان بحث حروف، به معرفی دسته دیگری از حروف می پردازیم.

حروف جواب

در زبان فارسی، برای جواب دادن یا تأیید یا رد کردن سخن، از الفاظ «بله» و «خیر» استفاده می کنیم.

آیا به مدرسه می روی؟ جواب: بله/خیر.

من خوب درس خواندم. تأیید: بله. رد: خیر.

در زبان عربی، از الفاظ متعددی در این راستا استفاده می شود که به معرفی آن الفاظ می پردازیم:

نعم: حکمی را که در کلام قبل آمده، تأیید می کند؛ مانند:

قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدٍ لِلَّهِ الْأَوْصِيَاءُ طَاعَتُهُمْ مُفْتَرَضَةٌ؟ قَالَ نَعَمْ؛ به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا اطاعت از جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله واجب است؟ فرمودند: بله؛ یعنی حکم اطاعت کردن که در صورت سؤال بود را تأیید کردند.

قَالَ: أَلَا تَذْهَبُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ؛ یعنی به مدرسه نمی روم.

این تأیید حکم همیشه برای جملات استفهامی نیست؛ بلکه گاهی برای تأیید حکم کلام خبری یا امر و نهی می آید؛ مانند:

قَالَ: ذَهَبْتُ إِلَى مَشْهَد. قُلْتُ: نَعَمْ؛ یعنی راست می گویی و به مشهد رفته ای.

قَالَ: لَا تَضْرِبُ زَيْدًا. قُلْتُ: نَعَمْ؛ یعنی نمی زنم.

لا: بعد از کلام مثبت به کار می رود و حکم مثبت آن را در جواب، به نفی تبدیل می کند؛ مانند:

قَالَ: أَمْ زَيْدٌ قَائِمٌ؟ قُلْتُ: لَا؛ یعنی زید نایستاده است.

قَالَ: ذَهَبْتُ إِلَى مَشْهَد. قُلْتُ: لَا؛ یعنی چنین نیست که می گویی؛ بلکه به مشهد نرفته ای.

قَالَ: إِضْرِبْ زَيْدًا. قُلْتُ: لَا؛ یعنی نمی زنم.

بَلَى: بعد از کلام منفی می آید و حکم منفی آن را در جواب، به مثبت تغییر می دهد؛ مانند:

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَى؛ یعنی تو پروردگار ما هستی. چنانچه در جواب این سؤال از کلمه

«نَعَمْ» استفاده می‌شد، به این معنا بود که: بله تو پروردگار ما نیستی.

قَالَ: مَا ذَهَبْتُ إِلَى مَشْهَدٍ. قُلْتُ: بَلَى؛ یعنی چنین نیست که می‌گویی؛ بلکه به مشهد رفته‌ای.

قَالَ: لَا تَضْرِبْ زَيْدًا. قُلْتُ: بَلَى؛ یعنی می‌زنم.

أَجَلَ، جَيْر، إِنَّ: بعد از جملات خبری به کار رفته و حکم آن جملات را تصدیق می‌کنند؛ مانند:

قَالَ: ذَهَبْتُ إِلَى مَشْهَدٍ. قُلْتُ: أَجَلَ؛ یعنی کلامت صحیح است و به مشهد رفته‌ای.

إِی: غالباً بعد از استفهام می‌آید و به معنای «نَعَمْ» است. این حرف همیشه با قسم به کار می‌رود؛

مانند: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام هَلْ عَرَفْتَ أَمَامَكَ قُلْتُ إِي وَ اللَّهِ؛ امام باقر عليه السلام از من پرسیدند: آیا امامت را می‌شناسی؟ گفتم: بله، به خدا قسم.

چکیده

نَعَمْ: برای تأیید حکم موجود در کلام سابق به کار می‌رود.

لا: برای منفی کردن حکم مثبت کلام سابق به کار می‌رود.

بَلَى: برای مثبت کردن حکم منفی کلام سابق به کار می‌رود.

أَجَلَ: برای تأیید حکم جمله خبریه سابق به کار می‌رود.

جَيْر: برای تأیید حکم جمله خبریه سابق به کار می‌رود.

إِنَّ: برای تأیید حکم جمله خبریه سابق به کار می‌رود.

إِی: برای تأیید حکم موجود در کلام سابق به کار می‌رود.

حروف جواب

متن خوانی

الأحرف المشبهة بالفعل

اعلم أنّ «أَنَّ» المكسورة لا تغير معنى الجملة بل تؤكدّها و«أَنَّ» المفتوحة مع الإسم والخبر في حكم المفرد ولذلك يجب الكسر إذا كان في ابتداء الكلام نحو: «إِنَّ زَيْدًا قَاتِلٌ» وبعد القول كقوله تعالى: «يقول إنها بقرة» وبعد الموصول نحو «رأيت الذي إنَّ أباه المآجد» و... ويجب الفتح حيث يقع فاعلان نحو «بلغني أنَّ زيدا

۱. الكافي / ج ۱ / ص ۱۸۵.

عالم» وحيث تقع مفعولاً نحو «كرهت أنك قائم» وحيث تقع مضافاً إليه نحو «أعجبنى اشتهاك أنك فاضل» وحيث تقع مبتدأً نحو «عندى أنك قائم» وحيث تقع مجروراً نحو «عجبت من أن زيدا قائم» و... و«كَانَ» للتشبيه نحو «كَانَ زيدا الأسد».

و«لَكَنَّ» للإستدراك^١ وفُسِّرَ بأن تنسب لما بعدها حكماً مخالفاً لحكم ما قبلها^٢ فينوسط بين كلامين متغايرين في المعنى نحو: «جائنى زيد لكنَّ عمرا جاء» و«غاب زيد لكنَّ بكرا حاضرا».

و«ليت» للتَّمنى^٣ والتَّمنى طلب أمر محبوب لا يرجى حصوله إمّا لكونه مستحيلاً وإمّا لكونه ممكناً غير مطموع فى نيله. ومن تمنى المستحيل قول الشاعر: ... ليت الشباب يعود لنا ... ومن تمنى الأمر الممكن غير المطموع فى نيله قوله تعالى: «يا ليت لنا مثل ما أوتى قارون»^٤.

و«لعلَّ» للترجى^٥ والترجى انتظار حصول أمر مرغوب فيه وهو بخلاف التَّمنى لا يستعمل إلا فى الممكنات^٦. نحو قول الشاعر: أحبُّ الصالحين ولست منهم لعلَّ الله يرزقنا صلاحاً^٧ لا يتقدّم أحد معمولى هذه الحروف عليها مطلقاً ولا خبرها على اسمها إلا إذا كان ظرفاً أو مجروراً نحو «إنَّ فى ذلك لعبرة» والمعطوف على أسماء هذه الحروف منصوب ويختص «إنَّ» و«أَنَّ» و«لكنَّ» بجواز رفعه بشرط مضى الخبر.

...

«ما» و«لا» المشبّهتان بليس

هما تعملان عملها بشرط بقاء النفى وتأخر الخبر ويشترط فى «ما» عدم زيادة «إن» معها وفى «لا» تنكير معموليها.

...

«لا» التى لنفى الجنس

هى تعمل عمل «إنَّ» واسمها إن كان مضافاً [أو شبيهاً به] نصب وإلا بنى على ما ينصب به نصب ويشترط تنكيره ومباشرته لها^٨.

...

حروف الإيجاب

حروف الإيجاب ستة: نَعَمْ، بَلَى، أَيْ، أَجَل، جَبَر، إِنَّ، إمّا نَعَمْ: فلتنقير كلام سابق مثبتاً أو منفياً. وبَلَى:

١. الهداية.

٢. معنى الأديب/ج ١/ص ٢٠٦.

٣. الهداية.

٤. القصص/٧٩.

٥. الهداية.

٦. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ٢٧٠.

٧. برگرفته از الصمدية.

٨. الهداية.

٩. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ٢٢٢ و ٢٢٣.

تختص بأيجاب نفی بعد الإستفهام والخبر كما يقال: لم يقم زيدٌ، قلت: بلى. أى قد قام وإى للإثبات^١ بمعنى «نعم» يقع قبل القسم وغالبا بعد الإستفهام^٢ وأجل وجبر وإن لتصديق الخبر فإذا قيل: جاء زيدٌ، قلت: أجل وجبر وإن أى أُصدّقك فى هذا الخبر^٣.

آزمون

۱. معانى حروف مشبهة بالفعل را بنویسید.
۲. تفاوت «إن» و «أن» در معنا چیست؟ چند نمونه از مواضع کاربرد هر کدام را بنویسید.
۳. حکم تقدم خبر هر کدام از نواسخ بر اسمشان را بنویسید.
۴. تفاوت تمنى و ترجى را بنویسید.
۵. حکم معطوف بر اسم حروف مشبهة بالفعل را بنویسید.
۶. شرایط عمل حروف شبهه به لیس چیست؟
۷. حالات مختلف اسم «لا»ى نفی جنس را بنویسید.
۸. حروف جواب و کاربرد هر کدام را بنویسید.
۹. علت فتح یا کسر همزه «ان» در مثال‌های زیر چیست؟

فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ
وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً
أَوْحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ
قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

طُوبَى لِمَنْ تَرَكَ شَهْوَةً حَاضِرَةً لِمَوْعِدٍ لَمْ يَرَهُ

۱. الهداية.
۲. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ۱۷۵.
۳. الهداية.
۴. توبه/ ۱۱۴.
۵. ذاریات/ ۲۳.
۶. فصلت/ ۳۹.
۷. مریم/ ۷.
۸. هود/ ۳۶.
۹. انعام/ ۱۶۱.
۹. رسول اکرم ﷺ فرمودند: خوشا به حال کسی که شهوت حاضر را به خاطر وعده‌ای که آن را ندیده ترک می کند؛ وسائل الشیعة/ج ۱۵/ص ۲۱۰.

بخش یازدهم

جملات

- جملاتی که محلی از اعراب دارند
- جملاتی که محلی از اعراب ندارند
- شبه جمله



درس سی و هشتم

شناخت جملات

در درس‌های قبل به طور مختصر با چهار نوع از جملات آشنا شدید:

جملهٔ صله^۱ جملهٔ خبریه^۲ جملهٔ حالیه^۳ جملهٔ وصفیه^۴

در این درس، ضمن معرفی دوبارهٔ جملات بالا، با انواع دیگری از جملات آشنا می‌شوید.

در یک تقسیم کلی، جملات بر دو قسمند:

الف) جملاتی که اعراب محلی دارند؛

ب) جملاتی که هیچ محلی از اعراب ندارند.

هر کدام از این دو قسم، خود شامل هفت قسمت می‌شوند.

جملاتی که محلی از اعراب دارند، عبارتند از:

۱. جملهٔ خبریه؛ ۲. جملهٔ حالیه؛ ۳. جملهٔ مفعول‌به؛ ۴. جملهٔ مضاف‌الیه؛

۵. جملهٔ جواب شرط جازم (با رعایت دو شرط)^۵؛ ۶. جملهٔ تابع برای متبوع مفرد؛

۷. جملهٔ تابع برای جمله‌ای که محلی از اعراب دارد.

۱. در درس هشتم با آن آشنا شدید.

۲. در درس نوزدهم با آن آشنا شدید.

۳. در ادامهٔ درس، دو شرط آن ذکر می‌شود.

۴. در درس چهاردهم با آن آشنا شدید.

۵. در درس بیست و چهارم با آن آشنا شدید.

جملاتی که محلی از اعراب ندارند، عبارتند از:

۱. جمله مستأنفه؛ ۲. جمله معترضه؛ ۳. جمله مفسره؛ ۴. جمله صله؛
۵. جمله جواب قسم؛ ۶. جمله جواب شرطی که شرایط اعراب را ندارد؛
۷. جمله تابع برای جمله‌ای که محلی از اعراب ندارد.

جملاتی که محلی از اعراب دارند

جمله خبریه

جمله‌ای است که برای مبتدا یا یکی از نواسخ خبر واقع شود. در این جمله، ضمیری وجود دارد که به مبتدا یا اسم نواسخ برمی‌گردد؛ مانند:

الْحَرَضُ يَنْقُصُ قَدْرَ الرَّجُلِ؛^۱ این جمله، محلاً مرفوع است (خبر است) و ضمیر مستتر در «يَنْقُصُ» به مبتدا برمی‌گردد.

وَقَدْ كَانَ فَرِيْقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ؛^۲ این جمله، محلاً منصوب است (خبر کان است) و ضمیر «و» به اسم کان برمی‌گردد.

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ؛^۳ این جمله، محلاً مرفوع است (خبر إِنَّ است) و ضمیر «ن» به اسم إِنَّ برمی‌گردد.

جمله حالیه

جمله‌ای است که برای بیان حالت یک اسم می‌آید. این جمله، محلاً منصوب است و گاهی بر سر آن «واو» می‌آید؛^۴ مانند:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ

جمله مفعول به

اگر جمله‌ای در جایگاه مفعول به واقع شود، محلاً منصوب خواهد بود.

۱. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام): حرص، ارزش مرد را کم می‌کند؛ مستدرک الوسائل/ج ۱۲/ص ۶۲.

۲. گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند؛ بقره/۷۵.

۳. همانا خوبی‌ها، بدی‌ها را می‌برد؛ هود/۱۱۴.

۴. اگر جمله حالیه، جمله اسمیه باشد یا جمله فعلیه‌ای باشد که با فعل مضارع منفی شروع شده باشد یا جمله فعلیه‌ای باشد که با فعل مضارع مثبتی شروع شده باشد که بر سر آن «قَدْ» آمده، آمدن «واو» واجب است.

چه مواقعی جمله در جایگاه مفعول به قرار می‌گیرد؟
به جمله زیر توجه کنید:

قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ^۱؛ خدا گفت: همانا من با شما هستم.

مفعول به در جمله بالا چیست؟

چه چیزی را گفت؟ گفت: همانا من با شما هستم.

پیدا است که مفعول به در جمله بالا خود، یک جمله است. یکی از مواضعی که مفعول به می‌تواند جمله باشد، بعد از ماده «قَالَ» و مشتقات آن است. در صورتی که از «قَالَ»، فعل مجهول بسازیم، جمله مفعول به، نایب فاعل شده و محلاً مرفوع است. در نمونه زیر، هم جمله مفعول به وجود دارد و هم جمله نایب فاعل:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ^۲

جمله نایب فاعل، محلاً مرفوع / جمله مفعول به، محلاً منصوب

پیش از این دانستید^۳ که افعال قلوب بر مبتدا و خبر داخل می‌شوند؛ و آن دو را مفعول به و منصوب می‌کنند. در این صورت، اگر خبری که فعل قلبی بر آن داخل می‌شود، جمله باشد، بعد از آمدن فعل قلبی، محلاً منصوب شده و جمله مفعول به برای فعل قلبی خواهد بود؛ مانند: عَلِمْتُ زَيْدًا يَأْكُلُ؛ جمله «يَأْكُلُ» که قبل از آمدن فعل قلبی، خبر و محلاً مرفوع بود، با آمدن فعل قلبی، مفعول به شده و محلاً منصوب می‌شود؛ همچنین جمله‌ای که عاملش فعل قلبی معلق از عمل بوده نیز مفعول به و محلاً منصوب است (با تعلیق افعال قلوب در درس سی و دوم آشنا شدید).

پس با سه موضع از مواضع جمله مفعول به آشنا شدید^۴:

۱. بعد از ماده «قَالَ»؛

۲. مفعول دوم افعال قلوب؛

۳. جمله‌ای که عاملش فعل قلبی معلق از عمل باشد.

جمله مضاف‌الیها

در زبان عربی بعضی از کلمات همیشه مضاف هستند که آنها را «اسم‌های دائم الاضافه» می‌نامند.

۱. مائده/۱۲.

۲. بقره/۱۱.

۳. در درس شانزدهم.

۴. در یک موضع دیگر نیز جمله، می‌تواند مفعول به واقع شود و آن مفعول سوم باب «أَعْلَمَ» است.

بعضی از آنها، همیشه به مفرد و بعضی همیشه به جمله اضافه می‌شوند. این اسم‌ها، هر گاه به جمله اضافه شوند، آن جمله را جمله مضاف‌الیه می‌گویند که محلاً مجرور است.

معرفی اسم‌های دائم الاضافه به جمله: إِذَا، حَيْثُ.

مثال:

وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ؛ و زمانی را به یاد آورید که شما اندک بودید.

وَ اذْأَلْقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا؛ و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می‌کنند، می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم. اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد.

مضاف به جمله بودن، مخصوص اسم‌های دائم الاضافه به جمله نیست؛ بلکه اسم‌های دیگری نیز به جمله اضافه می‌شوند که معمولاً معنای زمان دارند؛ مانند:

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ؛ سلام بر من، روزی که متولد شدم.

در این مثال، کلمه «يَوْم» به جمله «وُلِدْتُ» اضافه شده است.

جمله جواب شرط با رعایت دو شرط

جمله جواب شرط، با این شرایط محلی از اعراب دارد:

۱. ادات شرط، جازم باشند. ۲. بر سر جواب، «فَ» بیاید.^۷

با وجود این شرایط، جمله جواب شرط محلاً مجزوم خواهد بود؛ مانند:

مَنْ يُضِلِلِ اللَّهَ فَلَا هَادِيَ لَهُ

اعراب جزم محلی در جمله شرطیه، با اعراب جزم فعل در جمله شرط متفاوت است؛ پس در جملاتی مانند مثال بالا، جمله شرط محلاً مجزوم است؛ ولی فعلی در آن وجود ندارد تا با ادات شرط مجزوم شود و در جمله «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ» فقط فعل شرط مجزوم است و جمله شرط، به دلیل نداشتن شرایط، اعراب محلی نخواهد داشت.

۱. انفال/۲۶. ۲. بقره/۱۴. ۳. انعام/۱۲۴. ۴. (برای مطالعه) کلمات «آیة»، «ذُو»، «لَدُنْ»، «رَبِّتْ»، «قَوْلٌ» و «قَائِلٌ» کلماتی هستند که به اعتقاد بعضی از نحویون، به جمله اضافه می‌شوند و معنای زمان ندارند. ۵. در اسم‌های دائم الاضافه نیز غیر از «حَيْثُ» که اسم مکان بود، دو اسم دیگر، اسم زمان بودند. ۶. مریم/۳۲. ۷. یا «إِذَا»ی فجائی؛ به پاورقی ص ۳۹۵ مراجعه شود. ۸. هر کس را خداوند (به جرم اعمال زشتش) گمراه سازد، هدایت کننده‌ای ندارد؛ اعراف/۱۸۶. ۹. نساء/۱۳۳.

جمله تابع برای متبوع مفرد

اگر جمله‌ای تابع برای اسم مفردی قرار داده شود، در اعراب، از آن مفرد تبعیت می‌کند؛ مانند:

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ.

جمله «تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ» صفت برای «يَوْمًا» است و محلاً منصوب.

جمله تابع برای جمله‌ای که محلی از اعراب دارد

وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوا^۲؛ جمله «يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوا» توسط «ثُمَّ» بر جمله «يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ» عطف شده و محلاً منصوب است.

چکیده

جملاتی که محلی از اعراب دارند

جمله خبریه: خبر مبتدا یا یکی از نواسخ؛ محلاً مرفوع.

جمله حالیه: محلاً منصوب.

جمله مفعولیه: بعد از ماده «قَالَ» یا مفعول دوم افعال قلوب؛ محلاً منصوب.

جمله مضاف‌الیه: معمولاً، بعد از اسم زمان یا اسم‌های دائم الاضافه، محلاً مجرور.

جمله جواب شرط: بعد از ادات شرط جازم و متصل به «فَ» جواب؛ محلاً مجزوم.

جمله تابع برای مفرد: محلاً معرب به اعراب متبوعش.

جمله تابع برای جمله‌ای که محلی از اعراب دارد: محلاً معرب به اعراب متبوعش.

جملاتی که محلی از اعراب ندارند

جمله مستأنفه

جمله‌ای که سخن با آن آغاز می‌شود؛ مانند اولین جمله‌ای که در هر سوره آمده، یا اگر در وسط

۱. و از روزی بترسید که در آن، شما را به سوی خدا باز می‌گردانند؛ بقره/۲۱۸.

۲. عده‌ای از آنان، سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند؛ بقره/۷۵.

کلام بیاید، منقطع از ماقبل باشد؛ مانند: «وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً؛ جمله «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» منقطع از جمله ماقبل است.

جمله معترضه

جمله‌ای که بین دو لفظ مرتبط به هم قرار می‌گیرد و با آن دو لفظ بیگانه است و فقط برای تأکید بین آنها آمده است. در این جا به بعضی از مواضع جمله معترضه اشاره می‌شود:

- بین فعل و معمولش؛ مانند: مَلَكْتَ يَا إِلَهِي أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَمْلِكُوا عِبَادَتَكَ.^۱
- بین مبتدا و خبر؛ مانند: زَيْدٌ عَلِمْتُ قَائِمٌ و مانند: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً؛^۲ در این مثال «مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ»، مفعول به برای فعل مقدر است و همراه با فعلش جمله‌ای است که در بین مبتدا و خبر آمده است.

• بین موصوف و صفت؛ مانند: إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ.^۳

جمله مفسره

جمله‌ای که برای تفسیر و توضیح جمله ماقبل می‌آید؛ مانند: إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ؛ در این مثال در جمله اول، بیان می‌کند که مثل عیسی علیه السلام مانند مثل آدم علیه السلام است سپس با جمله «خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» آن را تفسیر می‌کند؛ یعنی عیسی علیه السلام همانند آدم علیه السلام بدون پدر و از خاک آفریده شد.

جمله صله

جمله‌ای که برای رفع ابهام از موصول می‌آید و هیچ محلی از اعراب ندارد؛ مانند: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ.

۱. وسخن آنها تو را غمگین نسازد؛ تمام عزت برای خداست؛ یونس/۶۵
 ۲. امام زین العابدین علیه السلام؛ ای خدای من! تو مالک کار ایشان بودی، پیش از آن که آنان مالک عبادت تو شوند؛ صحیفه سجادیه/دعای ۳۷.
 ۳. رسول اکرم صلی الله علیه و آله؛ ما گروه انبیاء، شدیدترین مردم هستیم از جهت امتحان شدن؛ مستدرک الوسائل/ج ۲/ص ۴۳۹.
 ۴. و به درستی که این سوگندی است بسیار بزرگ، اگر بدانید؛ وافعه/۷۶.
 ۵. همانا مثل عیسی علیه السلام نزد خدا مانند مثل آدم علیه السلام است؛ او را از خاک آفرید؛ آل عمران/۵۹.
 ۶. خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد؛ نور/۵۵.

جمله جواب قسم

جمله‌ای که برای آن قسم خورده می‌شود، جمله جواب قسم نامیده شده و هیچ محلی از اعراب ندارد؛ مانند: وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ^۱.

جمله جواب شرطی که شرایط اعراب را ندارد.

مانند: وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ^۲؛ ادات شرط، جازم نیست.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ^۳؛ بر سر جواب، «فَ» نیامده است.

در هر دو مثال بالا، جواب شرط اعراب نخواهد داشت.

جمله تابع برای جمله‌ای که محلی از اعراب ندارد

اگر برای جمله‌ای که محلی از اعراب ندارد، تابع بیاوریم، آن تابع نیز محلی از اعراب نخواهد داشت؛ مانند:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ.

در این جا جمله «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» توسط «و» به جمله «آمَنُوا مِنْكُمْ» که جمله صله است و محلی از اعراب ندارد، عطف شده است.

چکیده

جملاتی که محلی از اعراب ندارند.

جمله مستأنفه: جمله‌ای که در ابتدای سخن یا منقطع از ماقبل به کار می‌رود.

جمله معترضه: جمله‌ای اجنبی که بین دو لفظی می‌آید که بین آن دو لفظ اجنبی فاصله نمی‌شود.

جمله مفسره: جمله‌ای که برای تفسیر و توضیح جمله ما قبل به کار می‌رود.

جمله صله: جمله‌ای که برای رفع ابهام موصول به کار می‌رود.

۱. به عصر سوگند، که انسان‌ها همه در زیانند؛ عصر/۱ و ۲.

۲. و هنگامی که بندگان من، از تو در باره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم؛ بقره/۱۸۶.

۳. ای مردم! اگر او بخواهد، شما را از میان می‌برد؛ نساء/۱۳۳.

جمله جواب قسم: جمله‌ای که برای آن قسم خورده می‌شود.
 جمله جواب شرط: اگر بعد از ادات شرط غیر جازم یا بعد از ادات شرط جازمی
 بیاید که جمله جواب شرط مقرون به «ف» نباشد.
 جمله تابع از جمله‌ای که محلی از اعراب ندارد.

متن خوانی

الجمَلُ التی لها محلّ سبع:

الجملة الأولى: الواقعة خبراً وموضعها رفع فی بابی المبتدأ و «إنّ» و «لا» التی لنفی الجنس ونصب فی بابی «كان» و «كاد» والمشتبهة بلیس.

الجملة الثانية: الواقعة حالاً وموضعها نصب.

الجملة الثالثة: الواقعة مفعولاً ومحلها النصب إن لم تنب عن فاعل وهذه النيابة مختصة بباب القول. نحو: «ثمّ یقال هذا الذی كنتم به تكذبون»^۱.

وتقع الجملة مفعولاً فی ثلاثة أبواب:

أحدها: باب الحکایة بالقول أو مرادفه. فالأول نحو قوله تعالى: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ^۲» و الثاني نحو قوله تعالى: «وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ»^۳.

الباب الثاني: باب «ظَنَّ» [وَأَعْلَمَ] فَإِنَّهَا تَقَعُ مَفْعُولًا ثَانِيًا لِـ «ظَنَّ» [وَتَالثًا لِـ «أَعْلَمَ»] وَذَلِكَ لِأَنَّ أَصْلَهُمَا الْخَبَرُ وَوُقُوعُهُ جُمْلَةً سَائِغٌ.

الباب الثالث: باب التعليق

الجملة الرابعة: المضاف إليه و محلها الجرّ وتقع بعد ظروف الزمان نحو «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ» و «وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ» و بعد «حَيْثُ» و لا یضَافُ إِلَى الْجُمْلَةِ مِنْ ظُرُوفِ الْمَكَانِ سِوَاهَا^۴.

۱. مطففين/۱۷. ۲. مريم/۳۰. ۳. بقره/۱۳۲. ۴. برگرفته از مغنی الأديب/الباب الثاني/ص ۲۷ تا ۲۸. ۵. الصمدية/الحديقة الرابعة.

الجملة الخامسة: الواقعة بعد الفاء أو إذا جوابا لشرط جازم^١ ومحلها الجزم وأما نحو «إن تقم أقم» و«إن قمت قمت» فالجزم للفاعل وحده^٢.

الجملة السادسة: التابعة لمفرد^٣.

الجملة السابعة: التابعة لجملة لها محل^٤.

والتي لا محل لها سبع أيضاً:

فالأولى: المستأنفه وهي نوعان: أحدهما: الجملة المفتحة بها النطق كقولك ابتداء «زيد قائم» ومنه الجمل المفتحة بها السور. والثاني: الجملة المنقطعة عما قبلها. نحو قوله تعالى: «قل سأتلو عليكم منه ذكرا إنا مكّنّا له في الأرض»^٥.

الجملة الثانية: المعارضة بين شيئين لإفادة الكلام تقوية وتسديداً أو تحسيناً وتقع غالباً بين الفعل ومعموله والمبتدأ وخبره والموصوف وصفته و...^٦

الجملة الثالثة: التفسيرية وهي الفضلة الكاشفة لحقيقة ما قبله.

الجملة الرابعة: المحاب بها القسم.

الجملة الخامسة: الواقعة جواباً لشرط غير جازم مطلقاً أو جازم ولم تقترب بالفاء ولا بإذا الفجائية.

الجملة السادسة: الواقعة صلة.

الجملة السابعة: التابعة لما لا محل له^٨.

١. معنى الأديب/الباب الثاني/ص ٣٦.

٢. الصمدية/الحديقة الرابعة.

٣. وهي ثلاثة أنواع: المنعوت بها والمعطوفة بالحرف والمبدلة

٤. ويقع ذلك في بابي النسق والبدل خاصة.

٥. كهف/٨٣ و٨٤

٦. بر گرفته از معنی الأديب/الباب الثاني/ص ٨٨ تا ١١١.

٧. الصمدية/الحديقة الرابعة.

٨. بر گرفته از معنی الأديب/الباب الثاني/ص ٢١٤ تا ٢١٦.

آزمون

۱. جملاتی را که محلی از اعراب دارند، نام ببرید.
۲. جملاتی را که محلی از اعراب ندارند، نام ببرید.
۳. جمله خبریه، برای چه عواملی معمول واقع می‌شود؟
۴. جمله مفعول به در چه مواضعی می‌آید؟
۵. جمله مضاف الیه، معمولاً بعد از چه کلماتی می‌آید؟
۶. جمله جواب شرط، چه موقع محلی از اعراب دارد و چه موقع محلی از اعراب ندارد؟
۷. جمله تابع، چه موقع محلی از اعراب دارد و چه موقع محلی از اعراب ندارد؟
۸. نوع و محل اعراب جملات مشخص شده زیر را مشخص کنید. (در صورتی که محلی از اعراب داشته باشند).

وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أَسَارَى تَفَادَوْهُمْ^۱

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا... قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيَهَا^۲

اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^۳

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ^۴

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ

وَإِذْ قَالَتِ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُكُمْ^۵

وَإِذْ قَالَتِ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُكُمْ

وَإِذْ قَالَتِ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُكُمْ

۱. اگر بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما آیند، از آن‌ها فدیة می‌گیرید؛ بقره/۸۵

۲. به خورشید و گسترش نور آن سوگند ... هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده؛ شمس/۹ و ۱۰.

۳. خداوند، قوم ستمکاران را هدایت نمی‌کند؛ بقره/۲۵۸.

۴. و اگر درباره آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید، (دست‌کم) یک سوره همانند آن بیاورید؛ بقره/۲۳.

۵. و (به یاد آر) هنگامی را که گروهی از آنها (به گروه دیگر) گفتند: «چرا جمعی (گناه‌کار) را اندرز می‌دهید که سرانجام خداوند آنها را هلاک خواهد کرد؟! اعراف/۱۶۴.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنْتُمْ مِمَّنْ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ^۱
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنْتُمْ مِمَّنْ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنْتُمْ مِمَّنْ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنْتُمْ مِمَّنْ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنْتُمْ مِمَّنْ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ
إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ^۲
وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ^۳
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

فَأَسْأَلُكَ يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي مُتَضَرِّعًا إِلَيْكَ ...^۴
كَيْفَ أَذْعُوكَ وَ أَنَا الْعَاصِي وَ كَيْفَ لَا أَذْعُوكَ وَ أَنْتَ الْكَرِيمُ^۵
كَيْفَ أَذْعُوكَ وَ أَنَا الْعَاصِي وَ كَيْفَ لَا أَذْعُوكَ وَ أَنْتَ الْكَرِيمُ
إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَهَاكَ عَنِ الرِّبَا وَ لَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ^۶
إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَهَاكَ عَنِ الرِّبَا وَ لَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ

۱. و هنگامی که به آنان گفته شود همانند (سایر) مردم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا ایمان بیاوریم مثل آنچه ابلهان ایمان آورده‌اند؟! بقره/۱۳.

۲. مسلماً خدا می‌تواند او را بازگرداند! در آن روز که اسرار نهان آشکار می‌شود؛ طارق/۹ و ۸.

۳. و ندا دادیم او را که ای ابراهیم؛ صافات/۱۰۴.

۴. فرازی از دعای منقول از امام صادق (علیه السلام) در روز عاشورا: پس از تو می‌خواهم ای معبود و آقای من در حالی که به سوی تو تضرع و گریه می‌کنم؛ بحار الانوار/ج ۹۸/ص ۳۰۷.

۵. قسمتی از مناجات امام سجاد (علیه السلام): چگونه تو را بخوانم، در حالی که من گنه‌کارم و چگونه تو را نخوانم، در حالی که تو کریمی؟! بحار الانوار/ج ۹۱/ص ۱۳۹.

۶. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): همانا، خداوند که پاک و منزّه است از آنچه که سزاوار شأن او نیست، شما را از ربا نهی کرد و به ربا برای خودش راضی نمی‌شود (تا بیش از آنچه بنده خطا کرده او را مجازات کند)؛ مستدرک الوسائل/ج ۶/ص ۴۳۰.

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَهَاكُمْ عَنِ الرِّبَا وَ لَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ

(الْعَقْلُ) مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ^۱

۹. انشایی عربی و کوتاه در شرح روایت آخر درس بنویسید. در این انشاء از انواع مختلف جمله استفاده کنید.

قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

مَنْ خَافَ اللَّهَ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ
شَيْءٍ وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ
اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ

۱. امام صادق (علیه السلام) در جواب این سؤال که عقل چیست، فرمودند: آن چیزی است که خداوند رحمان توسط آن عبادت می‌شود و بهشت به وسیله آن به دست می‌آید؛ الکافی/ج ۱/ص ۱۱.

۲. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هر کس از خدا بترسد، خداوند همه چیز را از او می‌ترساند؛ و هر کس از خدا نترسد، خداوند او را از همه چیز می‌ترساند؛ الکافی/ج ۲/ص ۶۸.



درس سی و نهم

شناخت شبه جمله واحکام آن

ظرف و جار و مجرور را «شبه جمله» می‌نامند.

احکام متعلق ظرف و جار و مجرور

در این جملات، عامل کلمه «یوم» که ظرف زمان است، چیست؟

صُمْتُ يَوْمًا سَافَرْتُ يَوْمًا

در مثال اول، «صُمْتُ» و در مثال دوم، «سَافَرْتُ» عامل کلمه «يَوْمًا» است. در اصطلاح، ظرف را «متعلق» به عاملش می‌دانند و عامل آن را «متعلق» می‌گویند.

جار و مجرور هم به متعلق نیاز دارد و معنای آن را تکمیل می‌کند. به کلمه «إِلَى الْبَيْتِ» در مثال‌های زیر توجه کنید:

ذَهَبْتُ إِلَى الْبَيْتِ نَظَرْتُ إِلَى الْبَيْتِ

در مثال اول، کلمه «إِلَى الْبَيْتِ» به «ذَهَبْتُ» و در مثال دوم، به «نَظَرْتُ» متعلق است؛ زیرا برای تکمیل معنای آن‌ها آمده است.

نحویون، جار و مجرور را محلاً منصوب و متعلق آن را عامل در آن می‌دانند؛ پس عامل نصب جار و مجرور در مثال اول، ذَهَبْتُ و در مثال دوم، نَظَرْتُ است.

به متعلق و متعلق در نمونه‌های زیر توجه کنید:

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ؛^۱ «فِي سَبِيلِ» متعلق به «أَنْفِقُوا» است و «بِأَيْدِي» و «إِلَى التَّهْلُكَةِ» متعلق به «لَا تُلْقُوا» هستند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ؛^۲ «إِلَى الَّذِينَ» متعلق به «لَمْ تَرَ» است و «مِنْ دِيَارِ» متعلق به «خَرَجُوا» می‌باشد.

وَمَا تَقْدِمُوا إِلَّا أَنْفُسَكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ؛^۳ «لَأَنْفُسَكُمْ» و «مِنْ خَيْرٍ» متعلق به «تَقْدِمُوا»^۴، و «عِنْدَ» متعلق به «تَجِدُو» است.

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ؛^۵ «عَنِ الْمُؤْمِنِينَ» متعلق به «رَضِيَ» و «تَحْتَ» متعلق به «يُبَايِعُونَ» است.

گاهی ظرف و جار و مجرور، به شبه فعل متعلق می‌شود. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ؛^۶ «بِاللَّيْلِ» متعلق به «مَنَامُ» است.

وَلَا تَقُولَنَّ لشيءٍ إني فاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا؛^۷ «غَدًا» متعلق به «فاعِلٌ» است.

إِنَّ ابْنِي عَلِيًّا مَقْتُولٌ بِالسَّيِّئِ ظُلْمًا وَ مَذْفُونٌ إِلَى جَنْبِ هَارُونَ بِطُوسٍ؛^۸ «بِالسَّيِّئِ» متعلق به «مَقْتُولٌ» است و «إِلَى جَنْبِ» و «بِطُوسٍ» متعلق به «مَذْفُونٌ» می‌باشد.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ؛^۹ «بِالْمُتَّقِينَ» متعلق به «عَلِيمٌ» است.

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ؛^{۱۰} «بِالسُّوءِ» متعلق به «أَمَّارَةٌ» است.

۱. و در راه خدا اتفاق کنید، و [خود را] با دست خود، به هلاکت نیفکنید؛ بقره/۱۹۵.

۲. آیا به کسانی که از خانه‌های خود خارج شدند، نگاه نکردی؟؛ بقره/۲۴۳.

۳. این فعل، در اصل «لَمْ تَرَى» بود و طبق قواعد اعلال، به «لَمْ تَرَ» تبدیل شد که بحث آن در علم صرف آمده است.

۴. و آنچه از خوبی‌ها برای خود از پیش می‌فرستید، نزد خدا خواهید یافت؛ بقره/۱۱۰.

۵. دو فعل «تَقْدِمُوا» و «تَجِدُو» توسط «مَا» که از ادات شرط است، مجزوم شده و «نون» آن‌ها به نشانه جزم حذف شده است.

۶. خداوند هنگامی که مؤمنان در زیر آن درخت با تو بیعت کردند، از آن‌ها راضی و خشنود شد؛ فتح/۱۸.

۷. و از نشانه‌هایش، خوابیدن شما در شب و روز است؛ روم/۲۳. ۸. مصدر.

۹. و هرگز درباره کاری نگو: من فردا آن را انجام می‌دهم (مگر این که این شاء الله بگویی)؛ کهف/۲۳.

۱۰. موسی ابن جعفر رحمته الله: همانا، پسر من علی، ظالمانه با سم کشته می‌شود و کنار هارون در طوس دفن می‌گردد؛ وسائل الشیعة/ج ۱۴/ص ۵۵۸.

۱۱. و خدا به [حال] پرهیزکاران داناست؛ توبه/۴۴.

۱۲. صفت مشبهه. ۱۳. همانا، نفس به بدی‌ها بسیار امر می‌کند؛ یوسف/۵۳.

۱۴. صیغه مبالغه.

مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ^۱؛ «مِنَ الْعَقْلِ» متعلق به «أَفْضَلَ» است. جملات زیر، با مثال‌های پیشین متفاوتند. به نظر شما متعلق ظرف‌ها و جار و مجرورهای مشخص شده در جملات زیر چیست؟

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ^۲

حُلُوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ^۳

وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا^۴

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ^۵

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا^۶

گاهی متعلق ظرف و جار و مجرور در کلام ذکر نشده؛ در این صورت، متعلق آن را مقدر می‌دانند. مقدر بودن متعلق ظرف و جار و مجرور، گاهی جایز و گاهی واجب است.

موارد تقدیر متعلق

موارد وجوب تقدیر:

۱. اگر ظرف و جار و مجرور، خبر، صله، صفت یا حال باشد، متعلقش محذوف خواهد بود؛ مانند: وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ؛ «لِلَّهِ» خبر است و «فِي السَّمَوَاتِ» و «فِي الْأَرْضِ» صله هستند و هر سه متعلق به محذوف هستند.

نکته: اگر جار و مجرور بعد از نکره بیاید تا آن را توضیح دهد، «صفت» و اگر بعد از معرفه بیاید، «حال» است.^۷

حُلُوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ؛ «مِنْ فِضَّةٍ» بعد از «أَسَاوِرَ» آمده و چون این کلمه نکره است، «صفت» برای آن به شمار می‌آید و متعلق به محذوف است.

۱. خداوند برای بندگانش، چیزی با فضیلت‌تر از عقل تقسیم نکرد؛ الکافی/ج ۱/ص ۱۲.

۲. و آنچه در آسمان‌هاست و آنچه در زمین است، برای خداست؛ نجم/۳۱. ۳. آن‌ها با دستبندهایی از نقره آراسته شدند؛ انسان/۲۱.

۴. و طعام را در حالی که خود دوستش دارند، به مسکین، یتیم و اسیر می‌خورانند؛ انسان/۸.

۵. پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند که واقعاً او حق است؛ ذاریات/۲۲. ۶ و به سوی قوم ثمود برادرشان صالح [را فرستادیم]؛ هود/۶۱.

۷. جار و مجرور، بعد از نکره محضه، «صفت» و بعد از معرفه محضه، «حال» است و بعد از نکره یا معرفه غیر محضه، هر دو ترکیب صفت و حال جایز است.

وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا؛ «عَلَى حُبِّهِ» بعد از «الطَّعَامَ» آمده و از آن جا که این کلمه معرفه است، «حال» برای آن به شمار می آید و متعلق به محذوف است. ظرف و جار و مجرور را در این موارد، «ظرف و جار و مجرور مستقر» و در غیر این موارد، «ظرف و جار و مجرور لغو» می نامند. ظرف و جار و مجرور مستقر، به «إِسْتَقَرَّ» محذوف متعلق است. ۲. متعلق بعضی از حروف جر، واجب است که محذوف باشد؛ مانند «واو قسم» که متعلق آن «أُقْسِمُ» واجب الحذف است؛ مانند:

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ ۱

موارد جواز تقدیر:

غیر از دو مورد بالا، هر جا که با فرض حذف متعلق، از نشانه های موجود در کلام، متعلق مشخص شود، حذف آن جایز است؛ مانند: وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا. در این مثال، حذف متعلق، ضرری به کلام نمی زند؛ به همین دلیل حذف آن جایز است. متعلق محذوف در این مثال «أَرْسَلْنَا»ی جایز الحذف است.

چکیده

ظرف و جار و مجرور را «شبه جمله» می گویند و به متعلق نیاز دارد.

فعل؛ مانند: لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ

شبه فعل؛ مانند: وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ

گاهی متعلق ظرف و جار و مجرور، مقدر است.

متعلق

در نقش «خبر، صفت، صله یا حال» بیاید؛ مانند:

حُلُوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ

در بعضی از حروف جر مثل «واو»؛ مانند:

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ

جوازی ← هر کجا که نشانه هایی برای تشخیص متعلق مقدر

وجود داشته باشد؛ مانند: وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا

وجوبی

مواضع

تقدیر

متعلق

اهمیت تشخیص متعلق

گاهی در پیدا کردن متعلق، دچار خطا می‌شویم؛ بنابراین، معنا از بین رفته و مفهومی برخلاف مقصود گوینده ایجاد می‌شود. به مثال زیر توجه کنید:

اغْسِلْ يَدَكَ إِلَى الْمِرْفَقِ

اگر «إِلَى الْمِرْفَقِ» را متعلق به «اغْسِلْ» بگیریم، معنا چنین می‌شود: دست‌هایت را تا مرفق بشوی؛ یعنی «إِلَى» جهت شستن را مشخص می‌کند؛ زیرا به «اغْسِلْ» متعلق است.

اگر «إِلَى الْمِرْفَقِ» را حال از «يَدَكَ» و متعلق به «اسْتَقَرَّ» محذوف بدانیم، معنا چنین می‌شود: دست‌هایت را در حالی که تا مرفق است، بشوی؛ یعنی «إِلَى الْمِرْفَقِ»، محدوده شستن را مشخص می‌کند، نه جهت شستن را و درباره جهت شستن، کلام سکوت کرده است؛ یعنی یا در جهت شستن اختیار داری، یا از دلیل دیگری باید جهت آن را به دست آوری.

بنابراین، در آیه شریفه **فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ**^۲ نیز دو احتمال وجود دارد و ما با توجه به روایات اهل بیت (ع)، «إِلَى الْمَرَافِقِ» را حال برای «أَيْدِيَكُمْ» و متعلق به محذوف می‌دانیم و جهت شستن را که آیه درباره آن ساکت است، از کلام اهل بیت (ع) به دست می‌آوریم.^۳

نکته: ظرف و جار و مجرور هرگاه در کنار هم به کار روند، هر کدام در معنای خاص خود می‌آیند؛ ولی اگر ظرف به تنهایی بیاید، شامل جار و مجرور نیز می‌شود. این مطلب را در ضمن یک تشبیه، به صورت زیر بیان کرده‌اند:

الظَّرْفُ وَالْجَارُ وَالْمَجْرُورُ كَالْفَقِيرِ وَالْمُسْكِينِ؛ إِذَا اجْتَمَعَا افْتَرَقَا وَإِذَا افْتَرَقَا اجْتَمَعَا.

۱. در احکام گوناگون، منظور از «دست» متفاوت است: گاهی دست می‌گویند و منظور فقط انگشتان دست است؛ مانند حکم قطع دست دزد. گاهی دست می‌گویند و منظور از میج دست تا انگشتان است؛ مانند مسح دست در تیمم. گاهی دست می‌گویند و منظور از مرفق تا انگشتان است؛ مانند شستن دست در وضو و گاهی منظور از دست، تمام دست است؛ به همین دلیل، «إِلَى الْمِرْفَقِ» می‌تواند، برای يَدَكَ حال واقع شده و برای بیان محدوده آن باشد.

۲. ماده/۶

۳. برخی در این آیه، «إِلَى» را به معنای «مَعَ» گرفته‌اند که این خلاف معنای «إِلَى» است. وقتی با معنای اصلی آن، هیچ مشکلی به وجود نمی‌آید، آمدن چنین معنای خلاف ظاهری ضرورت ندارد.

۴. فقیر به کسی می‌گویند که مخارجش از درآمدش بیشتر است؛ ولی مسکین به کسی می‌گویند که هیچ درآمدی ندارد.

۵. مثل این که کسی نذر کند مبلغی را به فقیر بدهد؛ در این جا کلمه «فقیر» که به تنهایی آمده، شامل مسکین هم می‌شود و می‌تواند برای ادای نذر، آن مبلغ را به مسکین هم بدهد.

یعنی، ظرف و جار و مجرور، مانند فقیر و مسکین هستند. هنگامی که دو لفظ فقیر و مسکین با هم بیایند (اجْتَمَعَا)، از جهت معنا متفاوتند (اِفْتَرَقَا)^۴؛ ولی اگر یکی از آن‌ها به تنهایی بیاید (اِفْتَرَقَا)، در معنا شامل دیگری هم می‌شود (اجْتَمَعَا)^۵. ظرف و جار و مجرور هم همین گونه‌اند.

خاتمه

بعضی از حروف جر استثنا شده و به متعلق نیاز ندارند؛ آن‌ها عبارتند از:

۱. حروف جر زائده
۲. حروف جر شبه زائده

حروف جر زائده

گاهی بعضی از حروف جر، هیچ معنای خاصی در کلام تولید نمی‌کنند و با حذفشان، خللی در معنا ایجاد نمی‌شود. این حروف را «حروف جر زائده» می‌گویند و به متعلق نیاز ندارند. در میان حروف جر، «مِنْ، بَ، لِ و كَ» گاهی زائده واقع می‌شوند؛ مانند:

مَا مِنْ جِهَادٍ أَفْضَلَ مِنْ جِهَادِ النَّفْسِ^۱ ← مَا جِهَادٌ أَفْضَلُ مِنْ جِهَادِ النَّفْسِ
وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً^۲ ← وَكَفَى اللَّهُ شَهِيداً
رَدِفَ لَكُمْ^۳ ← رَدِفَكُمْ
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ^۴ ← لَيْسَ مِثْلُهُ شَيْءٌ

حروف جر شبه زائده

بعضی از حروف جر، با این که معنا دارند و حذفشان معنای جمله را خراب می‌کند، اما به متعلق نیاز ندارند. دلیل بی‌نیازی آن‌ها به متعلق در این مختصر نمی‌گنجد و در این جا فقط به معرفی اجمالی آن حروف می‌پردازیم. این حروف عبارتند از:

كَاف تشبیه، خَلَا، عَدَا، حَاشَا، رَبُّ

۱. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام): هیچ جهادی با فضیلت‌تر از جهاد با نفس نیست؛ غررالحکم/ص ۲۴۳.

۲. و خدا برای گواه بودن کافی است؛ نساء/۱۶۶.

۳. به دنبال شما باشد؛ نمل/۷۲.

۴. هیچ چیز مانند او نیست؛ شوری/۱۱.

اصلى	← هم معنا دارند، هم متعلق؛	حروف جر
زائد	← نه معنا دارند، نه متعلق؛	
شبه زائد	← معنا دارند؛ ولی، متعلق ندارند.	

متن خوانی

لا بُدَّ لشبه الجملة أعنى «الجار والمجرور والظرف» من متعلق يتعلّق به وهذا المتعلّق يكون:

- فعلاً. نحو «وقفت فى الملعب» (الجار والمجرور «فى الملعب» متعلّقان بالفعل «وقفت»).
- المصدر. نحو «الامر بالمعروف والنهي عن المنكر واجب» («بالمعروف» متعلّقان بـ«الامر» و«عن المنكر» بـ«النهي»).

• الإسم المشتق (اسم الفاعل، اسم المفعول، الصفة المشبهة و...)، نحو «أنا محبّ لعملى. فرّجّ به. مرتاحّ له» («لعملى» متعلّقان باسم الفاعل «محبّ»؛ «به» متعلّقان بالصفة المشبهة «فرّجّ» و«له» متعلّقان باسم المفعول «مرتاح»)

ومتعلّق شبه الجملة يكون مذكوراً كالأمثلة السابقة أو محذوفاً. وهذا الحذف إمّا جائز وإمّا واجب.

الحذف الجائز: يكون لوضوح المتعلّق به بسبب وجود دليل يدلّ عليه. نحو «سأدرس التاريخ فى المساء إمّا الأدب فى الصّباح» («فى الصّباح» جار ومجرور متعلّقان بالفعل «سأدرس» المحذوف. والتقدير: «إمّا الأدب فسأدرسه فى الصّباح».

الحذف الواجب: ويكون ذلك فى مسائل منها:

- أن يقع صفة. نحو «شاهدت عصفورا فوق الشجرة».
- أن يقع حالا. نحو «شاهدت العصفور فوق الشجرة».
- أن يقع صلة. نحو «شاهدت العصفور الذى فى الحديقة».
- أن يقع خبراً لمبتدأ أو لناسخ. نحو «المعلّم فى الجامعة» و«كان المعلّم فى الجامعة».

۱. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ۲۶۲ و ۲۶۳.

• يحذف أيضا المتعلّق متى كان معموله مجرّورا بأحرف القسم خلا الباء نحو «والله لأضحّينّ بكل نفيس في سبيل خيرك»^١ ...
وحروف الجر من ناحية أصلها تقسم إلى ثلاثة أقسام:
أ. حروف أصليّة وهي التي تُتم معنى عاملها وتستكمل بعض نقصه بما تجلبه معها من معنى فرعى جديد وتتعلّق بالعامل مثل «سافرت الطلاب في الباخرة».
ب. حروف زائدة وهي التي لا تجلب معنى جديدا؛ إنّما تؤكد وتقوّى المعنى العام في الجملة كلّها ولا تتعلّق بالعامل مثل «كفى بالله شهيدا».
ج. حروف شبيهة بالزائدة، هي كالزائدة جرّ الإسم لفظا لكن يبقى له محلّ آخر من الإعراب وتفيد معنى جديد مستقلاّ ولا تتعلّق بالعامل مثل «ربّ صديق مخلص كان أوفى من قريب»^٢.

آزمون

١. شبه جمله چیست؟
٢. ظرف به چه کلماتی می تواند متعلّق شود؟
٣. در چه مواردی متعلّق ظرف، مقدر می شود؟
٤. ظرف لغو را توضیح دهید.
٥. ظرفی را که لغو نباشد، چه می نامند؟
٦. کدام دسته از حروف جر به متعلّق نیاز ندارند؟
٧. قاعدة زیر را توضیح دهید.
الظُّرْفُ وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ كَالْفَقِيرِ وَ الْمُسْكِينِ؛ إِذَا اجْتَمَعَا افْتَرَقَا وَ إِذَا افْتَرَقَا اجْتَمَعَا.
٨. جدول صفحه بعد را کامل کنید.

١. أو كان المتعلق قد حذف في «مثل» أو شبهه كقولهم للعروسين: «بالوفاء والبنين» وللمسافر: «على الطائر الميمون» أو كان حذف على شريطة التفسير، نحو: «يوم الجمعة صمت فيه»؛ مبادئ العربية/ج ٤/ص ٢٩٧.
٢. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص ٢٩٣.

ظرف ^۱	متعلق ^۲	اصلی یا زائد یا شبه زائد ^۳	لغو یا مستقر
			طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَكُمْ ^۲
			يَقُولُونَ مَتَى هُوَ ^۵
			عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ ^۶
			الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ ^۷
			قَالُوا بِعِزَّتِكَ فَرَعُونَ إِنَّا لَنَخُنُ الْغَالِبُونَ ^۸
			اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ^۹
			أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ^{۱۰}
			يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ ^{۱۱}
			الْأَمَلُ كَالسَّرَابِ ^{۱۲}
			رَبِّ حَرِيصٍ قَتَلَهُ حِرْصُهُ ^{۱۳}
			مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبُّ إِلَى إِبْلِيسَ مِنْ مَوْتِ فَتِيهِ ^{۱۴}

۱. ظرف در این جا شامل جار و مجرور هم می شود.

۳. این ستون، مخصوص جار و مجرور است.

۵. و می گویند: آن (روز قیامت)، چه زمانی خواهد بود؟ اسراء/۵۱.

۷. امروز چیزهای پاک بر شما حلال شد؛ مائده/۵.

۹. خداوند، جان ها را هنگام مرگشان می گیرد؛ زمر/۴۲.

۱۱. آن ها لباس هایی سبز از حریر نازک و حریر ضخیم می پوشند؛ کهف/۳۶.

۱۲. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام): آرزو، مانند سراب است؛ غررالحکم/۳۱۲.

۱۳. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام): چه بسیار حریصی که حرصش او را کشته است؛ غررالحکم/۲۹۴.

۱۴. امام صادق (علیه السلام): مردن هیچ کدام از مؤمنان برای شیطان دوست داشتنی تر از مردن فقیه نیست؛ الکافی/ج ۱/ص ۳۸.

۲. در صورتی که متعلق داشته باشد.

۴. و طعام شما برای آن ها (اهل کتاب) حلال است؛ مائده/۵.

۶ و بر چشم هایشان پرده ای است؛ بقره/۷.

۸. گفتند: به عزت فرعون سوگند، قطعا ما پیروز شونده ایم؛ شعراء/۴۴.

۱۰. آگاه باشید که تنها با یاد خدا دل ها آرامش می یابد؛ رعد/۲۸.

۶. انشایی عربی و کوتاه در شرح روایت آخر درس بنویسید.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

تَفَقَّهُ فِي الدِّينِ فَإِنَّ الْفُقَهَاءَ
وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ

۱. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصیتشان به فرزندشان محمد بن حنفیه فرمودند: فقیه در دین شو؛ پس، همانا فقها وارثان پیغمبرانند؛ بحارالانوار/ج ۱/ص ۲۱۶.

— آغاز نحو —

■ شناخت شنبه و احکام آن

درس ۳۰: نهم

بخش دوازدهم

خاتمه

- خاتمه‌ای بر اعراب



درس چهارم

خاتمه‌ای بر اعراب

در اوایل کتاب، با اسم معرب و مبنی آشنا شدید و انواع گوناگون اسم مبنی را شناختید. در این جا چند سؤال مطرح است:

۱. اصل و قاعدهٔ اولیه در اسم، اعراب است یا بنا؟ چرا؟

۲. به چه دلیل گاهی خلاف اصل می‌شود؟

قاعدهٔ اولیه در اسم اعراب است؛ یعنی هر گاه اسمی مبنی به کار رود، نیازمند دلیل است؛ چون خلاف اصل است؛ اما معرب بودن اسم، مطابق قاعدهٔ اولیه است و نیاز به دلیل ندارد.

سؤال: دلیل اصل بودن اعراب چیست؟

- از آن جا که اسم، در حالات متفاوت قرار می‌گیرد و نقش‌های ترکیبی گوناگونی را می‌پذیرد، برای تشخیص آن حالات از یکدیگر، به اعراب نیاز دارد.

سؤال: دلیل بنای بعضی از اسم‌ها چیست؟

- نحویون معتقدند که اسم‌های مبنی، چون به حروف شباهت پیدا کرده‌اند، ویژگی مبنی بودن را از حروف گرفته‌اند.

شباهت‌های اسم به حرف

در این جا، چهار شباهت از شباهت‌های اسم به حرف را بیان می‌کنیم:

۱. شباهت وضعی

بیشتر حروف، یک حرفی یا دو حرفی هستند. اگر اسمی مانند آن‌ها یک حرفی یا دو حرفی وضع شود، از اسم بودن خود فاصله گرفته^۱ و به حروف نزدیک می‌شود. به همین دلیل شباهت وضعی به حروف پیدا کرده و مبنی خواهد شد؛ مانند مَن، مَلَه ت (ضمیر)

۲. شباهت معنوی

اگر اسمی در معنا به حروف شباهت پیدا کند^۲، مبنی خواهد شد؛ مانند اسم‌های استفهام که شبیه به «أ» استفهام هستند و برای پرسیدن به کار می‌روند و مانند اسم‌های شرط که شباهت معنوی به «إِنْ» شرطیه دارند.

۳. شباهت افتقاری^۳

همان‌طور که حروف به جمله‌ای نیاز دارند تا در ضمن آن، معنا پیدا کنند، بعضی از اسم‌ها نیز برای فهم معنای‌شان به جمله نیاز دارند؛ مانند موصولات.

۴. شباهت لفظی

اگر اسمی در لفظ مانند حرف باشد، آن اسم به دلیل شباهت لفظی با حرف، مبنی خواهد بود؛ مانند لفظ «كَلَّا» که هم استعمال اسمی دارد و هم استعمال حرفی.

۱. اسم می‌تواند دو شباهت دیگر نیز به حرف داشته باشد:

الف) شباهت استعمالی: ویژگی حروف عامل این است که عمل می‌کنند؛ ولی معمول واقع نمی‌شوند. اگر اسمی عامل باشد، ولی معمول واقع نشود، مانند حروف عامل مبنی خواهد شد؛ مثل اسم فعل‌ها.

ب) شباهت اعمالی: ویژگی حروف غیر عامل این است که نه عمل می‌کنند و نه معمول واقع می‌شوند. اگر اسمی نه عامل باشد و نه معمول، مانند حروف غیر عامل مبنی خواهد شد؛ مثل فواتح سور (حروف مقطعه در ابتدای سوره‌ها که آنها را اسم می‌دانند).

۲. چون اسم‌ها، معمولاً بیش از سه حرف دارند.

۳. (برای مطالعه) اسم‌ها برای معانی کلی وضع شده‌اند و حروف برای معانی جزئی؛ مثلاً برای معنای کلی شروع کردن لفظ «ابتدا» وضع شد؛ ولی برای شروع کردن جزئی، مثل شروع کردن از مکانی خاص، لفظ «مِنْ» را وضع کردند؛ پس اگر اسمی معنای جزئی داشت، به حروف شبیه شده و مبنی خواهد شد. مثال‌های ذکر شده برای شباهت معنوی، همه از همین گونه‌اند؛ یعنی از معنای کلی سؤال و شرط که شأن اسم است، به معنای جزئی که شأن حرف است، تبدیل شده‌اند.

۴. افتقار به معنای نیاز است و چون در این شباهت، اسم مانند حرف نیازمند جمله است، این شباهت را افتقاری نامیدند.

شباهت اسم به حرف، سبب میش شدن اسم می‌گردد.

شباهت و خمی: اسم مانند بیشتر حروف، یک یا دو حرفی باشد؛

مانند: مَن، وَت، (ضمیر).

شباهت معنوی: اسم در معنا، شباهت به بعضی از حروف پیدا کند؛

مانند: ادات استهام و شرط.

شباهت انتزاعی: اسم برای فهم معنایش نیاز به جمله داشته باشد؛

همان‌طور که حروف در ضمن جمله معنا پیدا می‌کنند؛ مانند:

موصولات اسمی.

شباهت لفظی: لفظی که هم کاربرد اسمی داشته باشد و هم کاربرد

حرفی، کاربرد اسمی آن، به دلیل شباهت لفظی با حرف، مبني خواهد

بود؛ مانند: لفظ دُکَلّا.

وجوه
شباهت

اعراب تقدیری

در زبان عربی، کلماتی مواجه هستند که هیچ شباهتی به حروف ندارند، ولی در آخرشان تغییری دیده نمی‌شود؛ مانند: موسی

جَاءَ مُوسَى رَأَيْتُ مُوسَى نَظَرْتُ إِلَى مُوسَى

در این جملات، موسی به ترتیب، مرفوع، منصوب و مجرور شده است، ولی از علامت‌های رفع، نصب و جرّ خبری نیست؛ یعنی از یک سو به دلیل شباهت نداشتن به حرف، معرب است و از سوی دیگر، مانند کلمه‌های مبني است و در حالت‌های گوناگون، آخرش تغییر نمی‌کند؛ علت چیست؟

بعضی از کلمات معربند، ولی حرف آخرشان توانایی پذیرش اعراب را ندارد. به عبارت دیگر، تغییر نکردن آخر آن‌ها، به دلیل نکته‌ای در خود کلمه (شباهت آن به حروف) نیست؛ زیرا اقتضای اعراب دارد؛ بلکه به دلیل عدم توانایی حرف آخرشان در گرفتن

اعراب است. به چنین کلماتی، «معرب به اعراب تقدیری» می‌گویند. اعراب تقدیری، هم در اسم و هم در فعل وجود دارد.

اعراب تقدیری در اسم

- در بعضی از اسم‌ها، حرف آخر، توانایی پذیرش هیچ کدام از علامت‌های اعراب را ندارد؛ بنابراین هر سه اعراب در آن‌ها در تقدیر است. این اسم‌ها دو دسته‌اند:

الف) اسم مقصور: اسمی که به الف ختم شود؛ مانند: موسی

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ...؟^۲ در این مثال «مُوسَى» فاعل و تقدیراً مرفوع است.

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؟^۳ در این مثال «مُوسَى» مفعول به و تقدیراً منصوب است.

وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ؟^۴ در این مثال «مُوسَى» توسط حرف جرّ تقدیراً مجرور شده است.

مثال دیگری از قرآن

وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا؛^۵ در این مثال کلمه «السُّفْلَى»، مفعول به و تقدیراً منصوب و کلمه «الْعُلْيَا»، خبر و تقدیراً مرفوع است.

ب) اسم مضاف به یای متکلم؛ مانند: سَبِيلِي

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي؟^۶ در این مثال «سَبِيلِي» خبر و تقدیراً مرفوع است.

۱. «الف» جزء کلمه باشد که به آن، «الف لازمه» می‌گویند؛ برخلاف «الف» در مثل «زَيْدًا» که در حالت وقف، تنوین آن به صورت «الف» خوانده می‌شود. اگر «الف» در اثر قواعد اعلال از بین برود، لطمه‌ای به لازمه بودن آن نمی‌زند؛ مانند: مَعْنَى.

۲. و آن‌گاه که موسی به قومش گفت: ای قوم من ...؛ بقره/۵۴.

۳. و آن‌گاه که به موسی کتاب و راه تشخیص حق از باطل عطا کردیم تا هدایت شوید؛ بقره/۵۳.

۴. و چون خشم موسی فرو نشست، تورات را برگرفت؛ اعراف/۱۵۴.

۵. و گفتار کسانی را که کفر ورزیدند، پست‌تر گردانید و گفتار خداست که برتر است؛ توبه/۴۰.

۶. از این حکم، تننیه و جمع مذکر سالم مضاف به یای متکلم استثنا شده است؛ زیرا اولی اعرابش ظاهری است؛ مانند: مُعَلِّمَی (در حالت رفعی) و مُعَلِّمِی (در حالت نصبی و جری) و دومی فقط در حالت رفعی اعراب تقدیری دارد؛ مانند: مُعَلِّمِی (در سه حالت رفعی و نصبی و جری) که در حالت رفعی، «واو» که علامت رفع است در تقدیر است؛ ولی در حالت نصبی و جری «یا» به عنوان علامت نصب وجود دارد. این که چرا در حالت رفعی «مُعَلِّمِی» به «مُعَلِّمِی» تبدیل شد، به علم صرف مربوط است.

نکته: فتحه «یا» در تننیه و جمع مذکر سالم مضاف به یا متکلم، علامت اعراب نیست؛ بلکه به دلیل پشت سر هم آمدن دو ساکن، به یکی فتحه دادند تا از التقای ساکنین جلوگیری کنند.

۷. بگو: این راه من است؛ یوسف/۱۰۸.

وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِي^۱؛ در این مثال «سَبِيل» مفعول به و تقدیراً منصوب است.
وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي^۲؛ در این مثال، «سَبِيل» توسط حرف جرّ تقدیراً مجرور شده است.

مثال دیگری از قرآن

إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي^۳؛ این جمله، استثنای مفرغ است و «نَفْس» مفعول به و «أَخ» عطف به مفعول به است و هر دو تقدیراً منصوب هستند.

• در بعضی از اسم‌ها، حرف آخر، توانایی پذیرش علامت رفع و جرّ را ندارد. اعراب تقدیری رفع و جرّ، فقط در یک دسته از اسم‌ها وجود دارد.

اسم منقوص: اسمی است که به یای ماقبل مکسور ختم شود^۴؛ مانند: نَوَاصِي

يَا مَنْ نَوَاصِي الْعِبَادِ يَبْدَهُ^۵؛ در این مثال «نَوَاصِي» مبتدا و تقدیراً مرفوع است.

فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ^۶؛ در این مثال، «نَوَاصِي» توسط حرف جرّ، تقدیراً مجرور شده است.
أَنَّ نَوَاصِي الْخُلُقِ يَبْدَهُ^۷؛ در این مثال «نَوَاصِي» منصوب است و علامت نصب آن، فتحه‌ای است که در لفظ پیداست و در تقدیر نیست.

نمونه‌ای دیگر

أَنَا الْهَادِي وَ أَنَا الْمُهْتَدِي^۸؛ «الْهَادِي» و «الْمُهْتَدِي» خبر و تقدیراً مرفوع هستند.

چگونه به نقش کلمه‌ای که اعراب تقدیری دارد، پی می‌بریم؟

از نشانه‌هایی که در کلام وجود دارد، نقش آن کلمه مشخص می‌شود. با مثال‌های متعدد این مطلب را تبیین می‌کنیم.

۱. از اشعار امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا: و هر زنده‌ای رونده‌ی راه من خواهد بود؛ بحار الأنوار/ج ۴۵/ص ۲.

۲. و در راه من آزار دیدند؛ آل عمران/۱۹۵.

۳. «یا» جزء کلمه باشد، که به آن «یای ثابت» می‌گویند؛ برخلاف «یا» در مثل «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ» که در حالت جرّ، به عنوان علامت اعراب، به کلمه «أَب» متصل می‌شود. اگر «یا» در اثر قواعد اعلال از بین برود، به ثابت بودن آن لطمه‌ای نمی‌زند؛ مانند: قَاضٍ.

۴. فرازی از دعای بعد از نماز حاجت که در دل شب خوانده می‌شود، به نقل از شیخ طوسی (رحمه الله): ای کسی که موی جلوی سر بندگان به دست توست (کنایه از این که اختیار بندگان به دست توست)؛ مستدرک الوسائل/ج ۶/ص ۳۴۲.

۵. پس از موی جلوی سر و پاهای شان گرفته می‌شوند؛ رحمن/۴۱.

۶. امام صادق (علیه السلام): همانا، موی جلوی سر بندگان به دست توست (کنایه از این که اختیار بندگان به دست توست)؛ مستدرک الوسائل/ج ۵/ص ۱۷.

۸. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) من هدایت کننده و هدایت یافته‌ام؛ بحار الأنوار/ج ۲۴/ص ۱۹۸.

اَكْرَمَ مُوسَى مُحَمَّدًا؛ «مُحَمَّدًا» منصوب است و مفعول به برای «اَكْرَمَ»؛ پس این فعل به فاعل نیاز دارد؛ بنابراین «مُوسَى» فاعل آن است.

اَكْرَمَ مُوسَى مُحَمَّدٌ؛ «مُحَمَّدٌ» مرفوع است و فاعل «اَكْرَمَ»؛ پس این فعل به مفعول به نیاز دارد؛ بنابراین «مُوسَى» مفعول به آن است.

اَكْرَمْتُ أَبِي أُمِّي؛ اعراب «أَبِي» و «أُمِّي» تقدیری است؛ ولی از مؤنث بودن فعل، به فاعل بودن «أُمِّي» و مفعول به بودن «أَبِي» پی می‌بریم.

غَفَرَ أَبِي رَبِّي؛ اعراب «أَبِي» و «رَبِّي» تقدیری است؛ ولی با توجه به معنا، به فاعل بودن «رَبِّي» و مفعول به بودن «أَبِي» پی می‌بریم.

رَأَى أَبِي الْقَاضِي؛ اعراب «الْقَاضِي» تقدیری است و این نشانه فاعل بودن آن است؛ زیرا اگر مفعول به بود، اعراب آن ظاهری بود؛ پس «الْقَاضِي» فاعل و «أَبِي» مفعول به است.

اَكْرَمَ مُوسَى عِيسَى؛ اعراب «مُوسَى» و «عِيسَى» تقدیری است و هیچ نشانه‌ای برای تشخیص فاعل از مفعول به وجود ندارد؛ پس در این صورت، لازم است فاعل بر مفعول به مقدم شود و همین تقدم، دلیل بر فاعل بودن مُوسَى و مفعول به بودن عِيسَى است.

چکیده

اسم مقصور: هر سه اعراب در آن مقدر می‌شود؛ مانند:

جَاءَ مُوسَى، رَأَيْتُ مُوسَى، نَظَرْتُ إِلَى مُوسَى

اعراب

اسم مضاف به یای متکلم: هر سه اعراب در آن مقدر می‌شود؛ مانند:

تقدیری

جَاءَ غُلَامِي، رَأَيْتُ غُلَامِي، نَظَرْتُ إِلَى غُلَامِي

در اسم

اسم منقوص: اعراب رفع و جر در آن مقدر می‌شود؛ مانند:

جَاءَ الْقَاضِي، نَظَرْتُ إِلَى الْقَاضِي، بِرُخْلَافِ رَأَيْتُ الْقَاضِي

۱. در مثال «اَكْرَمَ الْيَوْمَ أُمِّي أَبِي» از مذكر بودن فعل، فاعل بودن «أَبِي» معلوم نمی‌شود؛ زیرا در کتب مفصل می‌آید که اگر مؤنث حقیقی با فاصله از فعل بیاید، فعل آن می‌تواند مذكر باشد؛ پس هیچ قرینه‌ای برای تشخیص فاعل از مفعول به وجود دارد؛ بنابراین «أُمِّي» را که مقدم است، فاعل و «أَبِي» را که مؤخر است، مفعول به می‌گیریم.

اعراب تقدیری در فعل

- در بعضی از فعل‌ها، حرف آخر، توانایی پذیرش علامت رفع و نصب را ندارد؛ ولی علامت جزم آن، ظاهری است. اعراب تقدیری رفع و نصب، فقط در یک دسته از افعال وجود دارد:

فعل مضارع ناقص الفی؛ مانند: تَرْضَى

...لَعَلَّكَ تَرْضَى؛ در این مثال «تَرْضَى» از ناصب و جازم خالی است و تقدیراً مرفوع است؛ زیرا علامت رفع آن، ضمه مقدر است.

وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ؛^۱ در این مثال، «تَرْضَى» توسط «لَنْ» تقدیراً منصوب شده و علامت نصب آن، فتحه مقدر است.

نکته: هر گاه فعل ناقص الفی، مجزوم شود، حرف عله آن، به نشانه مجزوم شدن، حذف می‌شود؛ بنابراین علامت جزم آن تقدیری نیست؛ بلکه حذف حرف عله، علامت جزم آن است.

وَلَا تَرْضَ بِالظُّلْمِ؛^۲ در این مثال، «تَرْضَ» توسط «لَا» ی ناهیه مجزوم شده و حرف عله آن به نشانه مجزوم بودن افتاده است.

- در بعضی از فعل‌ها، حرف آخر، علامت رفع را نمی‌پذیرد؛ ولی علامت نصب و جزم آن ظاهری است. اعراب تقدیری رفع، در دو دسته از افعال وجود دارد:

الف) فعل مضارع ناقص یایی؛ مانند: يَأْتِي

...وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ؛^۳ در این مثال، «يَأْتِي» از ناصب و جازم خالی و تقدیراً مرفوع است.

أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا يَنْبَغُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ؛^۴ در این مثال، «يَأْتِي»

۱. ... شاید که تو خوشنود شوی؛ طه/۱۳۰.

۲. هرگز یهود و نصارا از تو راضی نخواهند شد تا از آیین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی؛ بقره/۱۲۰.

۳. و به ظلم، راضی نشو؛ الکافی/ج ۸/ص ۳۷.

۴. ... و در حالی که بشارت‌دهنده هستم به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است؛ صف/۶.

۵. از آنچه به شما روزی دادم، اتفاق کنید و پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است و نه دوستی و نه شفاعت؛ بقره/۲۵۳.

منصوب و علامت نصبش، فتحه است.

... أَمْ جَاءَهُمْ مَالٌ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ؛ در این مثال، «يَأْتِ» مجزوم و علامت جزمش، حذف حرف عله است.

ب) فعل مضارع ناقص واوی؛ مانند: نَدْعُو

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ؛ در این مثال، «نَدْعُو» از ناصب و جازم خالی و تقدیراً مرفوع است. رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنُذْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا؛ در این مثال، «نَدْعُوَا» منصوب و علامت نصبش فتحه است.

فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ؛ در این مثال، «نَدْعُ» مجزوم^۵ و علامت جزمش حذف حرف عله است.

اعراب تقدیری فعل، با دقت در عواملی که بر آن داخل شده، به راحتی قابل تشخیص است.

چکیده

فعل مضارع ناقص الفی؛ اعراب رفع و نصب در آن مقدر است؛

مانند: يَخْشَى وَلَنْ يَخْشَى؛ برخلاف لَمْ يَخْشَ.

فعل مضارع ناقص یایی؛ فقط اعراب رفع در آن در تقدیر است؛

مانند: يَزِمِي؛ برخلاف لَنْ يَزِمِي وَلَمْ يَزِمِ.

فعل مضارع ناقص واوی؛ فقط اعراب رفع در آن در تقدیر است؛

مانند: يَذْعُو؛ برخلاف لَنْ يَذْعُو وَلَمْ يَذْعُ.

اعراب

تقدیری

در فعل

۱. ... یا این که چیزی برای آنان آمده که برای نیاکانشان نیامده است؟! مؤمنون/۶۸

۲. (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم؛ اسراء/۷۱.

۳. پروردگار ما، پروردگار آسمان ها و زمین است؛ هرگز غیر او معبودی را نمی خوانیم؛ کهف/۱۴.

۴. به آن ها بگو: بیایید؛ ما فرزندان خود را دعوت کنیم؛ شما هم فرزندان خود را؛ آل عمران/۶۷

۵. عامل جزم آن، «إِنْ» مقدر است و «نَدْعُ» فعل جواب شرط، برای آن است؛ یعنی در اصل چنین بوده: تَعَالَوْا إِنْ تَعَالَوْا نَدْعُ ...

متن خوانی

إِنَّ الإِسْمَ عَلَى قَسَمَيْنِ: أَحَدُهُمَا مُعَرَّبٌ وَهُوَ مَا سَلِمَ مِنْ شَبهِ الْحُرُوفِ. وَالثَّانِي الْمَبْنَى وَهُوَ مَا أَشْبَهَ الْحُرُوفَ وَذَكَرْنَا وَجْهَ شَبهِ الإِسْمِ بِالْحَرْفِ فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ:

فَالْأَوَّلُ: شَبْهَهُ لَهُ فِي الْوَضْعِ كَأَن يَكُونَ الإِسْمُ مَوْضُوعًا عَلَى حَرْفِ كـ «التاء» فِي «ضربت» أَوْ عَلَى حَرْفَيْنِ كـ «نا» فِي «أكرمنا».

وَالثَّانِي: شَبْهُ الإِسْمِ لَهُ فِي الْمَعْنَى نَحْوَ «مَتَى» فَإِنَّهَا مَبْنِيَّةٌ لِشَبْهِهَا الْحَرْفِ فِي الْمَعْنَى فَإِنَّهَا تَسْتَعْمَلُ لِلإِسْتِفْهَامِ نَحْوَ «مَتَى تَقُومُ؟» وَلِلشَّرْطِ نَحْوَ «مَتَى تَقُمُ أَقِمِ» وَفِي الْحَالَتَيْنِ هِيَ مُشَبَّهَةٌ لِحَرْفٍ لِأَنَّهَا فِي الإِسْتِفْهَامِ كَالْهَمْزَةِ وَفِي الشَّرْطِ كـ «إِنْ».

وَالثَّالِثُ: شَبْهُ الإِسْمِ لَهُ فِي الْإِفْتِقَارِ لِلْأَسْمَاءِ الْمَوْصُولَةِ نَحْوَ «الَّذِي» فَإِنَّهَا مُفْتَقِرَةٌ فِي سَائِرِ أَحْوَالِهَا إِلَى الصَّلَةِ فَأَشْبَهَتْ الْحَرْفَ فِي مِلَازِمَةِ الْإِفْتِقَارِ فَبَنِيَتْ^١.

الرَّابِعُ: وَزَادَ ابْنُ مَالِكٍ فِي شَرْحِ الْكَافِيَةِ الْكَبْرَى نَوْعًا آخَرَ سَمَّاهُ الشَّبْهَ اللَّفْظِيَّ وَهُوَ أَن يَكُونَ لَفْظُ الإِسْمِ كَلْفَظَ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ الْمَعَانِي وَذَلِكَ مِثْلُ «حَاشَا» الْإِسْمِيَّةِ فَإِنَّهَا أَشْبَهَتْ «حَاشَا» الْحَرْفِيَّةَ فِي اللَّفْظِ^٢.

وَالْمُعَرَّبُ كَمَا ذَكَرْنَا مَا سَلِمَ مِنْ شَبهِ الْحُرُوفِ وَحُكْمُهُ أَن يَخْتَلِفَ آخِرُهُ بِاخْتِلَافِ الْعَوَامِلِ اخْتِلَافًا لَفْظِيًّا نَحْوَ «جَاءَ زَيْدٌ، رَأَيْتُ زَيْدًا، مَرَرْتُ بِزَيْدٍ» أَوْ تَقْدِيرِيًّا نَحْوَ «جَائَنِي مُوسَى، رَأَيْتُ مُوسَى، مَرَرْتُ بِمُوسَى»^٣. وَالْفَرْقُ بَيْنَ «الإِعْرَابِ التَّقْدِيرِيِّ» وَ«الإِعْرَابِ الْمُحَلِّيِّ» أَنَّ عِلَّةَ عَدَمِ إِظْهَارِ الإِعْرَابِ فِي الْأَوَّلِ الْحَرْفِ الْآخِرِ وَفِي الثَّانِي كَلَّ الْكَلِمَةَ أَوْ الْجُمْلَةَ^٤.

فِي أَصْنَافِ الإِعْرَابِ التَّقْدِيرِيِّ:

• أَن يَكُونَ رَفْعُ الإِسْمِ بِتَقْدِيرِ الضَّمَّةِ وَالنَّصَبِ بِتَقْدِيرِ الْفَتْحَةِ وَالْجَرِّ بِتَقْدِيرِ الْكَسْرِ وَيَخْتَصُّ بِالْمَقْصُورِ وَهُوَ مَا آخِرُهُ الْفَ مَقْصُورَةٌ كـ «عَصَى» وَبِالْمُضَافِ إِلَى

١. برگرفته از شرح ابن عقيل ج ١/ص ٣٧ تا ٣٧٣.

٢. برگرفته از شرح ابن عقيل ج ١/ص ٣٧/پاورقی اول.

٣. الهداية.

٤. برگرفته از بداية النحو/ص ١٠٠.

الباء المتكلم^۱ كه «غلامی» تقول: «سقط العصا وجاء غلامی» ورأيت العصا وغلامی.
مررت بالعصا وغلامی».

• أن يكون رفع الاسم بتقدير الضمة والنصب بالفتحة لفظا والجر بتقدير الكسرة.
ويختص بالمنقوص وهو ما آخره ياء مكسور ما قبلها كه «القاضی» تقول: «جائنی القاضی»
ورأيت القاضی. ومررت بالقاضی».

• أن يكون رفع الفعل بتقدير الضمة والنصب بالفتحة والجر بحذف اللام ويختص
بالناقص اليائي والواوي غير التثنية والجمع والمخاطبة كه «يرمی» و«يفرزو» تقول: «هُوَ يرمى
ويفرزو. وَلَنْ يرمى وَلَنْ يفرزو. لم يرم ولم يفرز».

• أن يكون رفع الفعل بتقدير الضمة والنصب بتقدير الفتحة والجر بحذف اللام ويختص
بالناقص الألفي في غير التثنية والجمع والمخاطبة كه «يسعى» تقول: «هو يسعى ولن
يسعى ولم يسع»^۲.

آزمون

۱. چرا بعضی از اسمها مبنی می شوند؟
۲. وجوه شباهت اسم به حرف را بنویسید و توضیح دهید.
۳. فرق اعراب تقدیری و اعراب محلی در چیست؟
۴. در کدام دسته از اسمها، اعراب تقدیری وجود دارد؟
۵. در کدام دسته از افعال، اعراب تقدیری وجود دارد؟
۶. جدول صفحه بعد را کامل کنید.

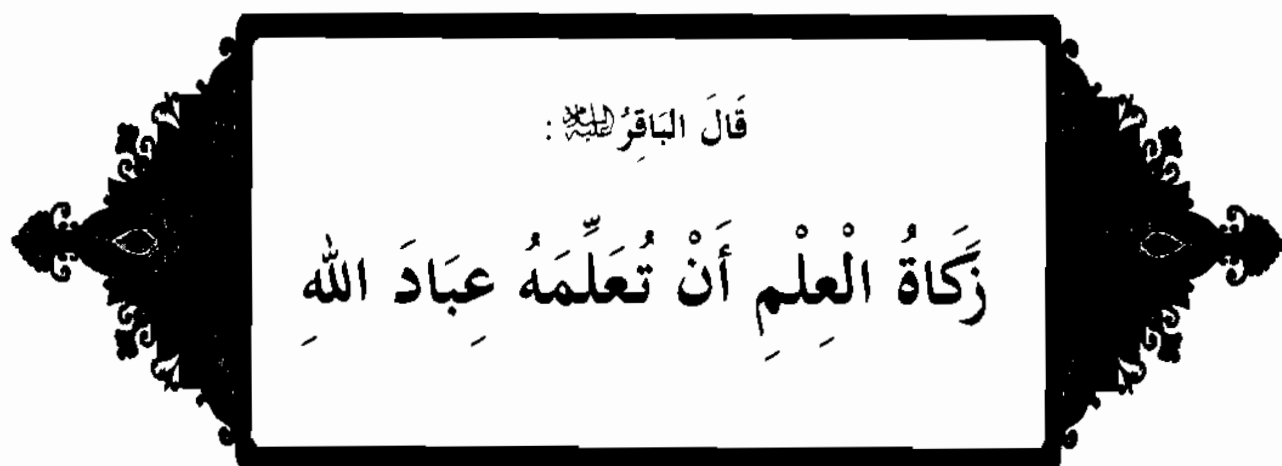
۱. غیر التثنية والجمع المذكر السالم.
۲. الهداية.

نقش ترکیبی	نوع اعراب مقدر	نوع کلمه	کدام کلمه اعراب مقدر دارد	
				وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ ^۱
				وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ ^۲
				وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ ^۳
				أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ^۴
				وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ ^۵
				يَقْضُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي ^۶
				رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً ^۷
				وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ^۸
				وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ ^۹
				فَالْإِمَامُ هُوَ الْمُتَنَجِّبُ الْمُرْتَضَىٰ وَ... ^{۱۰}
				إِنْ عَلِيًّا هُوَ أَخِي وَ... ^{۱۱}
				وَالْمَوَالِي لَهُ كَالْمَوَالِي لِمُحَمَّدٍ ص ^{۱۲}

۱. و ترنجبین و مرغ بریان برای شما فرستادیم؛ بقره/۷۵.
۲. و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم؛ بقره/۴۰.
۳. آیا کسی که با صورت خود عذاب دردناک (الهی) را در روز قیامت دور می‌سازد (همانند کسی است که هرگز آتش دوزخ به او نمی‌رسد)؟! زمر/۲۴.
۴. و یهود گفت: نصارا دین درستی ندارند؛ بقره/۱۱۳.
۵. پیمبری از سوی خدا که صحیفه‌های پاکی را (برای آنها) می‌خواند؛ بینه/۲.
۶. آیه‌های من را برای شما می‌خوانند؛ انعام/۱۳۰.
۷. هرگز یهود و نصارا از تو راضی نخواهند شد، تا از آیین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی؛ بقره/۱۲۰.
۸. اگر خدا بخواهد، آنها را (به اجبار) بر هدایت جمع خواهد کرد؛ انعام/۳۵.
۹. امام صادق (علیه السلام) پس امام، همان برگزیده شده مورد رضایت است؛ الکافی/ج ۱/ص ۲۰۴.
۱۰. بخشی از خطبه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) : همانا علی برادر من (و وزیر من) است (و او جانشین و تبلیغ کننده از سوی من است؛ اگر از او راهنمایی بخواهید، شما را راهنمایی می‌کند و اگر از او پیروی کنید، نجات می‌یابید و اگر با او مخالفت کنید، گمراه می‌شوید)؛ وسائل الشیعه/ج ۲۷/ص ۱۸۶.
۱۱. املاء عیسی بن مریم (علیه السلام) به شمعون بن یوحنا: ... و کسی که او را (امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)) دوست داشته باشد، مانند کسی است که [رسول اکرم حضرت] محمد (صلی الله علیه و آله) را دوست دارد (و کسی که با او دشمنی کند، مانند کسی است که با [رسول اکرم حضرت] محمد (صلی الله علیه و آله) دشمنی کند)؛ بحار الانوار/ج ۱۵/ص ۲۳۸.

۷. مشخص کنید هر یک از کلمات زیر در چه حالت یا حالت‌هایی اعراب تقدیری دارند؟

ج	ف	ب	و	ح	ج	ف	ب	و	ح
					نَمَتِي				القَاضِي
					أَخِي				الأَدْنَى
					يُدْعَى				يَعْدُو
					أَضْنَى				إِمَامِي
					الْوَثْقَى				المُصْطَفَى
					أَسْتَحْيِي				تَدَاعَى
					مَدِينَتِي				المَاشِي
					سَاعَ (اختیاری)				يُدَارِي
					قَلَمَائِي (اختیاری)				الأُخْرَى



۱. امام باقر (علیه السلام) فرمودند: زکات علم این است که آن را به بندگان خدا بیاموزی؛ الکافی/ج ۱/ص ۴۱.

- مطالب، به زبانی ساده و روان آمده تا نوآموزان زبان عربی به راحتی بر فهم مطالب فائق آیند.
- تعاریف و قواعد، با سیری منطقی و گام به گام ارائه شده تا همراه با مخاطب حرکت نموده، او را به هدف برسانیم.
- از آنجا که هدف اصلی از خواندن ادبیات عرب، فهم قرآن و سنت است، سعی شده مثال‌ها از آیات نورانی قرآن و کلمات گهربار اهل بیت علیهم‌السلام باشد.
- در پایان هر درس، آزمون‌هایی طراحی شده که دربردارنده سؤالات حفظی و کاربردی است. در سؤالات کاربردی، آیات و روایاتی به کار رفته که متفاوت با مثال‌های متن درس است. از این رو، حل این آزمون‌ها، در تثبیت و فهم بیشتر مطالب هر درس کمک شایانی می‌کند.
- از آنجا که مخاطبان این کتاب، فارسی‌زبانند، معمولاً از مثال‌های دستور زبان فارسی برای فهم بهتر مطالب استفاده شده است.
- پس از هر مبحث، چکیده‌ای از آن مبحث آمده که معمولاً به صورت نموداری است تا به فهم بیشتر و مرور روان‌تر درس کمک کند.
- این نوشتار به گونه‌ای، شیوه‌نامه‌ای است برای آنان که می‌خواهند در علم نحو تدریس را شروع کنند. نحوه ورود به مطالب و خروج از آنها، می‌تواند الگویی عملی برای تدریس آنان باشد.
- غالباً در پایان هر درس، روایتی در رابطه با علم یا اخلاق آمده تا قدر علم و تهذیب بر نوآموزان این راه عیان شود و خستگی راه را از آنان بزداید.
- پس از هر درس، متنی عربی از کتب نحوی آمده که مربوط به محتوای همان درس است. حجم این متون در درس‌های ابتدایی کم است، اما به تدریج بر آن افزوده می‌شود تا نوآموز گام به گام با متون عربی آشنا شود. این متن‌ها در درس‌های ابتدایی به طور کامل علامت‌گذاری شده، اما به تدریج با فراگیری هر موضوع، اعراب موارد مربوط به آن برداشته شده است. گزینش متن‌ها چنان است که نوآموزان عزیز با کتب گوناگون نحو آشنا شوند.



فرد، حیاتیان اوج، روی‌روی پاسارگدس، انتشارات قانونی، تهران

EMAIL: FANDEH.ANDISHEH@YAHOO.COM

۰۹۱۹ ۴۵۲ ۰۴۶۶